

- بررسی الگوی روایی زمان در نمایشنامه عکس عروسی
مهتاب اسدی، محمود رنجبر / ۷
- بررسی و تحلیل قاعده افزایشی در شعر عرار
لیلا حسینی، حامد صدقی، علی پیرانی شال، صغری فلاحتی / ۲۹
- بررسی و مقایسه دو گروه کودکان و بزرگسالان در بیان روایت از دیدگاه رویدادهای حرکتی تالمی
الهام اخلاقی باقوجری، شهلا شریفی، علی ایزانلو / ۵۹
- تحلیل نحوی حالت‌دهی کنائی در منتخبی از زبان‌های ایرانی: رویکردی کمینه‌گرا
ایفا شفایی، محمد دبیر مقدم / ۷۷
- تحلیل نوایی ساخت اضافه در چهارچوب واج‌شناسی نوایی
رامین حکمتی، محمود بی‌جن خان / ۱۰۹
- توزیع پرسش‌واژه در جملات پرسشی تک‌پرسش‌واژه‌ای در فارسی
احمدرضا شریفی‌پور شیرازی، جلال رحیمیان / ۱۲۹
- رشد پیوستگی علی در گفتمان روایتی کودکان تک‌زبان فارسی‌زبان
الهه کمری / ۱۵۱
- روابط معنایی در تعریف‌نگاری در فرهنگ‌های یک‌زبانه
بدری‌السادات سیدجلالی، آزیتا عباسی / ۱۷۷
- معکوس‌شدگی قاعده در زبان فارسی: تبدیل اختیاری واژه /e/ به واژه [a] در دو لهجه معیار و اصفهانی
بشیر جم / ۲۰۰
- مقایسه افعال حرکتی در دو زبان فارسی و انگلیسی از دیدگاه شناختی و رده‌شناختی
نجمه اسلامی‌پور، محمدحسین شرف‌زاده / ۲۲۳
- نشان‌داری در بیان شفاهی و تکرار بیماران زبان‌پریش: مطالعه‌ای بر پایه رویکرد بهینگی
موسی غنچه‌پور / ۲۴۷

فصلنامه علمی

زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال یازدهم، شماره ۳۱، تابستان ۱۳۹۸

مجله تخصصی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س) از انتشارات معاونت پژوهشی.
مجله زبان پژوهی به موجب نامه شماره ۳/۱۱/۱۰۵۶ مورخ ۱۳۸۸/۶/۲۳ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از نشریه علمی - پژوهشی علوم انسانی جدا گردید.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: سوسن قهرمانی قاجار

سر دبیر: فریده حقیقین

مدیر داخلی: آرزینا عباسی

ویراستار زبان فارسی: نرجس منفرد، دکترای زبان شناسی

ویراستار زبان انگلیسی: دکتر سارا سادات پاکزادیان، دکترای آموزش زبان انگلیسی

مدیر اجرایی: نورگس جعفری

اعضای هیئت تحریریه

محمود بی جن خان، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان شناسی، دانشگاه تهران

فریده حقیقین، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه زبان شناسی، دانشگاه الزهراء (س)

انسبه خزعلی، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه الزهراء (س)

فرهاد ساسانی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه زبان شناسی، دانشگاه الزهراء (س)

اله ستوده نما، استاد، عضو هیئت علمی گروه انگلیسی، دانشگاه الزهراء (س)

مصطفی عاصی، استاد، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی

اسماعیل فقیه، استاد، عضو هیئت علمی بازنشسته گروه انگلیسی، دانشگاه الزهراء (س)

یحیی مدرس تهران، استاد، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و علوم انسانی

بتول مشکین فام، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه الزهراء (س)

اعضای هیئت تحریریه بین المللی

محمد الشاوش، استاد زبان شناسی عربی، دانشگاه منوبه، تونس

مزاگو دختریشویلی، استاد زبان فرانسه، دانشگاه ایلیا تفلیس، گرجستان

النا پالیشووک، دانشیار زبان روسی، دانشگاه لومونوسف مسکو، روسیه

مهید غفاری، دانشیار آموزش زبان فارسی، دانشگاه کمبریج، انگلستان

ماندانا سیف الدینی پور، پژوهشگر موسسه پژوهشی زبان های جهان، دانشگاه سوآس لندن، انگلستان

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۲۶۱۱۵۵۷۴-۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و چکیده مقالات، به نشانی، سایت دانشکده ادبیات و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاه مراجعه فرمایید.
<http://adabiat.alzahra.ac.ir>
www.SID.ir
به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰. پ مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ISC نمایه شده است.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، تلفن: ۸۵۶۹۲۹۱۰ کد پستی: ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶

پست الکترونیکی: Zabanpazhuhi@alzahra.ac.ir

شاپا: ۸۸۳۳-۲۰۰۸ / شاپای الکترونیکی: ۱۹۸۹-۲۵۳۸

نحوه پذیرش مقاله

فصلنامه علمی زبان پژوهی، مقاله‌های تحقیقی که حاصل پژوهش اصیل و رویکرد تحلیلی در حوزه‌های مختلف مطالعاتی با محور زبان و موضوع‌های مرتبط با آن باشند، می‌پذیرد. بدیهی است مقاله‌ها پس از مرحله داوری، به چاپ خواهد رسید. هم‌چنین از نقد و بررسی مستند و مستدل مقاله‌ها و کتاب‌هایی که در حوزه‌های یادشده منتشر شده است، استقبال می‌شود.

ویژگی‌های مقاله‌های مورد پذیرش

- مقاله‌ها باید به زبان فارسی نوشته شده باشند.
- مقاله‌ها باید حاصل تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) باشند، در نشریه دیگری منتشر نشده باشند و تا وقتی که داوری آنها در این مجله به پایان نرسیده است، به مجله دیگری ارسال نشوند.
- در صفحه‌ای جداگانه، عنوان مقاله، نام نویسنده (یا نویسندگان)، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس و یا تحصیل و نشانی پستی و نیز نشانی الکترونیک سازمانی نویسنده (یا نویسندگان) درج شود و نویسنده مسئول مکاتبات نیز مشخص گردد.
- مقاله باید به ترتیب شامل این بخش‌ها باشد: عنوان (حداکثر پانزده کلمه)؛ چکیده فارسی (حداکثر ۲۵۰ کلمه، شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق و یافته‌های پژوهش)؛ واژه‌های کلیدی (حداکثر هشت واژه)؛ مقدمه (شامل موضوع مقاله و بیان صریح مسئله پژوهش، پیشینه‌ای کاملاً مرتبط با تحقیق، مبانی نظری و تصویری کلی از ساختار مقاله)؛ پیکره اصلی مقاله؛ بحث و نتیجه‌گیری؛ فهرست منابع.
- متن مقاله با قلم Bzar و شماره ۱۳ نوشته شود و در قالب برنامه word تنظیم و از طریق سامانه مجله <http://journals.alzahra.ac.ir> ارسال شود.
- هر مقاله باید دارای چکیده گسترده انگلیسی با قلم Times New Roman با شماره قلم ۱۲ در حداقل ۷۵۰ کلمه و حداکثر ۱۰۰۰ کلمه در صفحه‌ای جدا باشد. منظور از چکیده گسترده، مقاله کوتاه به زبان انگلیسی است شامل بیان مختصر مسئله پژوهش و ملاحظات نظری و ذکر مختصر قلمرو تحقیق و جامعه یا پیکره تحت بررسی و بیان مختصر شیوه تحلیل و در نهایت نتیجه پژوهش.
- حجم مقاله با احتساب تمام اجزای آن نباید بیشتر از ۲۲ صفحه باشد.
- بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره جداگانه باشند. بدیهی است مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد، شروع می‌شود. زیربخش‌های هر مقاله نباید از سه لایه بیشتر باشد؛ مثلاً به صورت ۱، ۱، ۱، ۲، ۱، ۱، ۲، ۱ از بخش بندی و عنوان بندی به سبک پایان‌نامه‌ها خودداری شود.
- عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از بخش قبل، جدا و سیاه (بلند) نوشته شود. سطر اول ذیل هر زیربخش، بر خلاف سطر اول پاراگراف‌های دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.
- در آوانویسی داده‌های مربوط به زبان و یا گویشی ناآشنا از قلم IPA نسخه Doulus Sil استفاده شود.
- مثال‌هایی که به صورت بند یا جمله ارائه می‌شوند، در خارج از پاراگراف به صورت مسلسل شماره گذاری شوند و ارجاع به نمونه‌ها با ذکر شماره آنها صورت گیرد؛ مانند:
 - الف) علی صبح امروز دیر به سر کار آمد.
 - ب) علی صبح دیروز دیر به سر کار آمد.
 - پ) علی صبح فردا دیر به سر کار خواهد آمد.

پانوشت‌ها:

- معادل لاتین واژه‌های تخصصی با قلم Times New Roman با شماره قلم ۱۰، به صورت پانوشت درج شود. هم‌چنین مطالب توضیحی‌ای که باید خارج از متن درج شوند، در پانوشت بیابند. به‌جز اسامی خاص و نام اصول مطرح شده، سایر پانوشت‌های لاتین با حرف کوچک آغاز شوند.
- شماره پانوشت‌ها در هر صفحه از شماره یک آغاز شود و به صورت مسلسل نباشد.

- چنانچه نویسنده (یا نویسندگان) در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهایی خاص استفاده کرده‌اند و یا قصد تشکر از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آنان یاری گرفته‌اند، باید در اولین پانویشت، این مطلب را ذکر کنند. برای مشخص کردن این پانویشت از علامت ستاره استفاده شود. لازم است آدرس پست الکترونیک نویسنده (یا نویسندگان) برای مراجعه خوانندگان نوشته شود.

شکل‌ها و جدول‌ها:

- در تهیه نمودارها و امثال آن، از ابزارهایی مانند Table، Draw، Equation و در محیط word استفاده شود تا هنگام تنظیم آنها در نسخه نهایی، مشکلی پیش نیاید.

- تمام نمودارها، منحنی‌ها، شکل‌ها و نقشه‌ها ذیل عنوانی واحد به نام «شکل» درج شود و عنوان شکل‌ها زیر آنها بیاید.

عنوان جدول هم باید بالای آن درج شود. شماره‌های جدول‌ها و شکل‌ها به تفکیک و به صورت پیاپی باشد؛ مثال: جدول ۱: جدول ۲: شکل ۱: شکل ۲: عنوان جدول‌ها و شکل‌ها و مطالب داخل آنها و نیز ضمیمه‌ها با قلم Bzar و شماره ۱۱ نوشته شود.

ارجاعات:

- ارجاعات داخل مقاله در مورد منابع لاتین و غیرلاتین به انگلیسی و با تاریخ میلادی مشخص شوند؛ مانند (Chatzisavvas, 1999, p. 28; Anvari, 2002, p. 24). در صورتی که تعداد مؤلفان بیش از دو نفر باشند، تنها نام خانوادگی نویسنده اول ذکر شده و از عبارت «و همکاران» استفاده شود؛ مانند: (Quirk et al., 1985).

- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر (چهل واژه) باید به صورت جدا از متن اصلی و با ۱/۵ سانتی‌متر فاصله بیشتر از حاشیه سمت راست، یک شماره ریزتر از قلم متن و بدون گیومه تنظیم شود. ارجاع نقل قول هم با ذکر نام نویسنده، سال انتشار اثر، و شماره صفحه‌ای که نقل قول از آن ذکر شده است، در پایان مطلب نوشته شود.

فهرست منابع:

فهرست منابع شامل دو فهرست باشد:

الف. یک فهرست منابع فارسی و عربی (در این منابع، نام نویسنده به طور کامل ذکر شود و از نوشتن حرف اول نام نویسنده خودداری شود)

ب. یک فهرست منابع فارسی و عربی به زبان انگلیسی با تاریخ میلادی به همراه منابع لاتین. این سه فهرست در قالب یک فهرست با ترتیب الفبایی تنظیم شوند (برای ترجمه منابع فارسی و عربی، حتماً از صورت انگلیسی ثبت شده در پایگاه‌های اطلاعاتی موجود استفاده شود و از ترجمه شخصی پرهیز گردد. به عبارت دیگر، در مورد مقاله‌ها، با مراجعه به چکیده انگلیسی، عنوان ثبت شده مقاله و نویسنده استخراج شود؛ در مورد کتاب‌ها، از صورت انگلیسی درج شده در پشت کتاب مورد نظر استفاده شود، و در مورد پایان‌نامه‌ها، از صورت انگلیسی درج شده در پشت پایان‌نامه استفاده شود.)؛ مانند:

Anvari, H. (2002). *Sokhan Comprehensive Dictionary*. Tehran: Sokhan [In Persian]
Atkins, B.T.S. & Rundell, M. (2008). *The Oxford Guide to Practical Lexicography*. Oxford: Oxford University Press.

روش ارائه اطلاعات در مورد هر منبع به شکل زیر است:

کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام (سال انتشار). نام کتاب به صورت ایرائیک/ایتالیک (شماره ویراست). نام مترجم/گردآورنده در صورت نیاز. محل نشر: ناشر (برای آثار ترجمه شده، محل نشر و ناشر کتاب ترجمه شده ذکر شود)؛ مانند:

Collier, A. (2008). *The world of tourism and travel*. New Zealand: Pearson Education New Zealand.

مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. نام مجله به صورت ایرائیک/ایتالیک، دوره یا سال، شماره نشریه، شماره صفحات مقاله؛ مانند:

Gabbett, T., Jenkins, D., & Abernethy, B. (2010). Physical collisions and injury during professional rugby league skills training. *Journal of Science and Medicine in Sport*, 13 (6), 578-583.

مقاله در مجموعه مقالات یا فصلی از کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. نام ویراستار یا گردآورنده، نام مجموعه مقاله به صورت ایرانیک/ایتالیک (شماره صفحات مقاله). محل نشر: نام ناشر؛ مانند:

Palmer, F. (2007). Treaty principles and Maori sport: Contemporary issues. In C. Collins & S. Jackson (Eds.), *Sport in Aotearoa/New Zealand society* (2nd ed., pp. 307-334). South Melbourne, Australia: Thomson.

پایان نامه: نام خانوادگی نویسنده، نام (سال دفاع از پایان نامه). عنوان پایان نامه به صورت ایرانیک/ایتالیک (مقطع تحصیلی). نام دانشگاه، شهر، کشور؛ مانند:

Johnson, S. (2013). *Style strategies* (Master's thesis). UCOL, Whanganui School of Design, Whanganui, New Zealand.

وبگاه های اینترنتی: مطابق نمونه زیر، نشانی وبگاه اینترنتی در سطر مستقل ذکر شود؛ مانند:

Marshall, M., Carter, B., Rose, K., & Brotherton, A. (2009). Living with type 1 diabetes: Perceptions of children and their parents. *Journal of Clinical Nursing*, 18(12), 1703-1710. Retrieved from <http://www.wiley.com/bw/journal.asp?ref=0962-1067>

روش ثبت DOI به شکل زیر باشد:

Gabbett, T., Jenkins, D., & Abernethy, B. (2010). Physical collisions and injury during professional rugby league skills training. *Journal of Science and Medicine in Sport*, 13(6), 578-583.
doi:10.1016/j.jsams.2010.03.007

- چنانچه در متن مقاله به آثار نویسنده ای با سال انتشار مشترک و یکسان ارجاع داده می شود، در بخش منابع، با حروف الفبا (زرین کوب، (۱۳۷۷ الف)؛ زرین کوب، (۱۳۷۷ ب)) از هم متمایز شود و به همان صورت هم در متن ارجاع داده شود (Zarrinkoub, 1999a, 1999b).

- چنانچه اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص می دهد، سطر دوم به بعد با یک سانتیمتر تورفتگی ادامه یابد.

- در صورت نیاز، از علائم اختصاری زیر در نگارش فهرست منابع استفاده شود.

ed. (edition)
Rev. ed. (Revised edition)
2nd ed. (second edition)
Ed. /Eds. (Editor /Editors)
Trans. (Translator(s))
n.d. (no date)
p. /pp. (page /pages)
Vol. (Volume (as in Vol. 4))
Vols. (Volumes (as in Vols. 1—4))
No. (Number)

- لطفاً حداقل یک ارجاع به مقالات قبلی منتشر شده در مجله زبان پژوهی داده شود.

- شیوه نگارش مطابق با آخرین ویراست دستور خط فرهنگستان زبان و ادب جمهوری اسلامی ایران باشد.

- مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن، آزاد است.

- چاپ مقاله منوط به تأیید هیئت داوران است.

- مجله از پذیرفتن مقاله هایی که مطابق با شیوه نامه نوشته نشده باشند، معذور است.

فهرست مطالب

- ۲۷-۷ بررسی الگوی روایی زمان در نمایشنامه عکس عروسی
مهتاب اسدی، محمود رنجبر
- ۵۸-۲۹ بررسی و تحلیل قاعده افزایی در شعر عرار
لیلا حسینی، حامد صدقی، علی پیرانی شال، صغری فلاحتی
- ۷۶-۵۹ بررسی و مقایسه دو گروه کودکان و بزرگسالان در بیان روایت از دیدگاه رویدادهای حرکتی تالمی
الهام اخلاقی باقوجری، شهلا شریفی، علی ایزانلو
- ۱۰۸-۷۷ تحلیل نحوی حالت‌دهی کنائی در منتخبی از زبان‌های ایرانی:
رویکردی کمینه‌گرا
ایفا شفایی، محمد دبیر مقدم
- ۱۲۸-۱۰۹ تحلیل نوایی ساخت اضافه در چهارچوب واج‌شناسی نوایی
رامین حکمتی، محمود بی جن خان
- ۱۵۰-۱۲۹ توزیع پرسش‌واژه در جملات پرسشی تک‌پرسش‌واژه‌ای در فارسی
احمدرضا شریفی‌پور شیرازی، جلال رحیمیان
- ۱۷۵-۱۵۱ رشد پیوستگی علی در گفتمان روایتی کودکان تک‌زبانۀ فارسی‌زبان
الهه کمری
- ۲۰۰-۱۷۷ روابط معنایی در تعریف‌نگاری در فرهنگ‌های یک‌زبانه
بدری‌السادات سیدجلالی، آرزیتا عباسی
- ۲۲۱-۲۰۱ معکوس‌شدگی قاعده در زبان فارسی: تبدیل اختیاری واکه /e/ به واکه [a]
در دو لهجه معیار و اصفهانی
بشیر جم
- ۲۴۶-۲۲۳ مقایسه افعال حرکتی در دو زبان فارسی و انگلیسی
از دیدگاه شناختی و رده‌شناختی
نجمه اسلامی‌پور، محمدحسین شرف‌زاده
- ۲۷۳-۲۴۷ نشان‌داری در بیان شفاهی و تکرار بیماران زبان‌پریش:
مطالعه‌ای بر پایه رویکرد بهینگی
موسی غنچه‌پور

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال یازدهم، شماره ۳۱، تابستان ۱۳۹۸

بررسی الگوی روایی زمان در نمایشنامه عکس عروسی^۱

مهتاب اسدی^۲

محمود رنجبر^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۲۳

چکیده

نمایش الگوهای روایی یک مجموعه، گامی مهم در بازنمایی شبکه‌ای از عناصر روایی و ساختارمند ذهن بشر است. روایت‌شناسی، روشی علمی است که در پی دست‌یابی به الگوهای روایی است. این دانش توانسته است با وجود تفاوت‌های نگرشی و بینشی میان متن‌ها و آثار ادبی، دیدگاه تازه‌ای را در نقد ادبی و در پیوند با دستور زبان جهانی روایت بازنمایی کند. نمایشنامه، یکی از کهن‌ترین آثار ادبی بشر است که با کاربرد عناصر روایی - همانند داستان - گنجایش‌هایی ویژه‌ای در بهره‌گیری از مؤلفه‌های روایی دارد. در این پژوهش از روش تحلیلی - اسنادی بهره گرفته شده است تا ضمن بررسی مؤلفه‌های پست‌مدرن، نمایشنامه عکس عروسی نوشته چیستا یثربی (Yasrebi, 2004)، بر پایه نظریه

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.15734.1349

^۲ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول)؛

mahtabasadi735@gmail.com

^۳ دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان؛

mranjbar@guilan.ac.ir

روایی ژرار ژنت مورد واکاوی قرار گیرد. این پژوهش بر مؤلفه زمان تمرکز دارد که مشتمل بر نظم، تداوم و بسامد است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد در نمایشنامه یادشده، گذشته‌نگری، آینده‌نگری، تداوم و بسامد به گونه‌ای برجسته‌سازی شده در خدمت اندیشه‌های عمیق روان‌شناسی نویسنده قرار گرفته اند. به گونه‌ای که زمان به ظاهر پریشان نمایشنامه در قالب حوادث متن، ارتباطی پیوستاری با سایر عناصر روایی دارد.

واژه‌های کلیدی: ژرار ژنت، چیستا یشی، زمان‌مندی، روایت، نمایشنامه

۱. مقدمه

پژوهشگران، حیات بالنده متن‌ها را وابسته به قابلیت‌های روایتگری آن‌ها می‌دانند. از دیدگاه آن‌ها، متن‌ها در شبکه‌ای ساختمند و منطقی از روایت‌های فراگیر قرار دارند. زیرا ذهن بشر، روایت‌ساز و روایت‌پذیر است و در پی پیکره‌ظرفیت‌سازی است که به وسیله آن بتواند رویدادهای روزانه خود را بیان کند. به بیانی، «روایت بازنمود و نقل تجربه‌ای از زندگی است.» (Ricoeur, 1996, p. 66). روشی که به وسیله آن حیات اجتماعی بشر معنا و شکل می‌یابد و در توالی رخدادها با حفظ زمانمندی به ساخت مفهومی خاص کمک می‌کند. بی‌تردید، بشر پیش از آنکه روش روایت را به شکلی که امروز آن را به عنوان دانش روایت‌شناسی می‌نامیم، دریابد در روایت حیات یافته بود. زیرا جهان پیرامون او سرشار از قلمروهایی شناخته و ناشناخته برای گفتگو و مفاهمه بود. افراد برای حیات اجتماعی خود با قالب‌بندی این قلمروها در روایت به دنبال آن بودند تا بتوانند ذائقه خویش را از چگونگی بیان و توجه شنونده را از چیستی ماجرا تغییر دهند. بنابراین نقطه عزیمت روایت‌شناسی، ایده شناخت پدیده‌ای نوین بود که بعدها روایت‌شناسان آن را به مثابه روشی دنبال کردند تا «الگوهای روایی، ذاتی یا اکتسابی» بیان حوادث را به همان ترتیب طبیعی آن نشان دهند. توالی، تسلسل و زنجیره‌وار بودن رویدادها، فرآیندی ارتباطی ایجاد می‌کند که از طریق آن مخاطب متوجه پیام می‌شود. همین ارتباط‌گیری در کسوت ماهیت کلامی رسانه جای می‌گیرد که روایت داستانی را از سایر گونه‌های رسانه‌ای مانند فیلم و پانتومیم متمایز می‌سازد (Rima

(Raymond Kenan, 2008, Wallace, 2003, p. 10, p. 62 Makarik, 2015, p. 153;

قابلیت‌های روایت‌شناسی تا آن‌جا است که ساحت ظرفیت‌ساز بیان روایی بشر، در هسته روایت‌های نخستین را نیز در برمی‌گیرد. از این رو، برای روایت‌شناسی هدفی نهایی ترسیم شده است که با کنار زدن ساخت‌های محتواساز و پیام‌آور، الگوهای روایی را کشف نماید تا با

جامعیت خود بتواند «تمامی روش‌های ممکن روایت داستان‌ها را دربرگیرد.» (Bertnes, 2012, p. 87) این الگو بر پایه نظام زبان قرار گرفته‌است؛ در واقع، بر اساس نظریه‌پردازی‌های جدید، ادبیات برخلاف قواعد انضمامی گذشته «هنری کلامی به شمار می‌رود که از زبان به وجود می‌آید.» (Tysen, 2008, p. 354)، در زبان رشد می‌کند و در صدد «نشان دادن تمامی عناصر پیوسته یک متن» است (Bertnes, 2013, p. 68). به بیانی، کارکرد و کاربرد زبان این اجازه را به پژوهشگر نظریه‌های ادبی به‌ویژه در حوزه روایت‌شناسی می‌دهد تا از نخستین تجربه‌های بشری تا دنیای پست‌مدرن را برای کشف الگوهای منسجم روایی به کار گیرد.

هنرمندان پست‌مدرن با طرح ناتوانی روایت‌ها برای بیان تجربه‌های بشری، زنجیره رخدادها را در خوانش خطی روایت‌ها حذف کردند تا بر ساختگی بودن و بی‌ارتباطی این روایت‌ها تأکید نمایند. از سویی، روایت‌شناسی در دهه‌های اخیر با درک ایده «عدم سببیت» و باور پست‌مدرنیست‌ها به جهان عاری از «معنا، نظم، انسجام و یکپارچگی» به بررسی چارچوب و الگوی نظری و کاربردی چنین روایت‌هایی برای تجزیه و تحلیل این متون پرداخته‌است.

در این پژوهش، تلاش شده‌است تا از رویکرد نظریه ژرار ژنت برای نشان دادن دستور زبان حاکم بر روایت بهره گرفته شود. بر این اساس، نمایشنامه عکس عروسی نوشته چیستا یربی - به عنوان یکی از آثار پست‌مدرن - برگزیده شد تا با تحلیل آن، الگوی بنیادین آن، نشان داده شود. هدف پژوهش حاضر، نشان دادن وجوه زیبایی این اثر و کاربست نظریه‌ای روایت‌شناسانه در اثری نمایشی است.

۱.۱. پیشینه پژوهش

کاربست نظریه روایت ژنت، در تحلیل داستان و سایر گونه‌های روایی با این هدف صورت گرفته - است تا چگونگی روابط سه مفهوم «داستان، روایت و نقل» با سازوکار عناصر روایی برای شکل‌گیری یک متن نشان داده شود. نمایشنامه‌های «چیستا یربی» به دلیل قابلیت‌های نمایشی و کاربرد تکنیک‌های روایی و مضمونی نوین مورد توجه پژوهشگران بوده‌است. نادری دره‌شوری (Naderi Dareh shouri, 2015) پایان‌نامه خود را با عنوان «نقد و تحلیل اسطوره‌ای - روان‌شناختی نمایشنامه‌های چیستا یربی» به بررسی کهن‌الگوها از نمایشنامه‌های یربی اختصاص داده‌است. نیک‌منش و سلیمیان (Nick Manesh, Salimian, 2010) به‌طور مشترک مقاله‌ای با عنوان «بررسی زمان روایت در نمایشنامه زنان مهتابی - مرد آفتابی» نوشته‌اند. این پژوهش، نخستین اثری است که با الگوی ژنت به بررسی نمایشنامه‌های یربی پرداخته‌است. این دو پژوهشگر، با بررسی «همبسته‌ها

و وابسته‌های» نمایشنامه یادشده، شگردها یا «تمهیدات هنری» اثر را نشان داده‌اند. پژوهش حاضر، به دلیل کاربرد نظریه ژنت، از نظر رویکرد با پژوهش نیک‌منش و سلیمیان قرابت رویکردی دارد. تطبیق عناصر روایی زمان برای نشان دادن الگوها و کیفیت زمان در نمایشنامه عکس عروسی می‌تواند چندگانگی یا لایه‌های منسجم را در شبکه فکری این هنرمند نشان دهد. در حوزه روایت‌شناسی، با قلمروهای متفاوت دیگر نیز پژوهش‌های بسیاری به انجام رسیده‌است. از آن جمله می‌توان به پژوهش مشترک محمدی و اسمعیلی‌پور (Mohammadi & Esmailipour, 2015) با نام «بررسی روایت و عناصر داستانی در مجموعه کلاغ سه‌شنبه» اثر مهدی مرادی اشاره کرد که به بررسی روایت و سایر عناصر داستانی پرداخته‌است.

۲. بحث

روایت‌شناسی، مانند بسیاری از مباحث‌های بوطیقایی، ریشه در آثار ارسطو به ویژه در وحدت حاکم بر پیرنگ اثر دارد. ایده‌های ارسطو در پیوند با بوطیقای اثر تا انقلاب صنعتی نادیده گرفته شده بودند. زیرا کلیسا تمایل نداشت جنبه‌های انضمامی ادبیات - که در خدمت هدف‌های کلیسا بود - دستخوش تغییر شود. از این رو، با پافشاری بر مناسبات تک‌ساحتی اجتماع، راه را بر هر گونه تحول بست.

فردینان دوسوسور^۱ در آموزه‌های خود که بعدها و پس از مرگش به وسیله دانشجویانش منتشر شد، زبان را به‌عنوان دستگاهی دارای مجموعه‌ای از نشانه‌های مرتب و نظام‌مند برشمرد که از دو وجه «زبان»^۲ و «گفتار»^۳ برخوردار است. وی معتقد بود بشر با توده بی‌شکل زبان، از دستوری نظام‌مند بهره برده و آن را در قالب گفتار به کار می‌گیرد. بعدها افرادی مانند ژنت و بارت نیز با بهره‌گیری از تقسیم‌بندی لانگ و پارول فردینان دوسوسور بین داستان و هسته تفاوت نهادند (Ghiasti, 1989, p. 12). اگرچه سوسور در اثر خود «زبان‌شناسی عمومی» نامی از روایت‌شناسی نبرده‌است اما زمینه‌ای را فراهم کرد تا بعدها پژوهشگران، ادبیات را دارای سطحی زیربنایی بدانند که «دربرگیرنده نظام پایه یا دستور روایت است.» (Guerin, 2004, p. 102).

یکی از افرادی که با پیروی از سوسور به دنبال شبکه‌ای از روابط عناصر وابسته به هم بوده است، تزوتان تودوروف^۴ بود. او واژه روایت‌شناسی را نخستین بار در کتاب «دستور زبان دکامرون» به‌عنوان «علم مطالعه قصه» به کار برد و منظورش معنای گسترده آن بوده‌است. این مفهوم، فقط به

¹ Ferdinand de saussur

² langue

³ parole

⁴ Tzvetan Todorov

بررسی قصه و داستان محدود نمی‌شود، بلکه تمام گونه‌های روایت از قبیل اسطوره، فیلم، رؤیا و نمایش را در بر می‌گیرد (Okhovvat, 1993, p. 7).

مفاهیم انتزاعی سوسور را ولادیمیر پراپ^۱ در یک‌صد قصه افسانه‌وار روسی جستجو کرد. پراپ با مقایسه نحوه روایت این قصه‌ها به دنبال الگوی مشترکی در آن‌ها بود تا نشان دهد که «چطور صد قصه متفاوت، در واقع اشکال متفاوت بیان یا به عبارت دیگر پی‌رنگ‌های متفاوت یک داستان بنیادی واحدند» (Bertnes, 2012, p. 54). او تلاش کرد برای یافتن دستوری متحد برای این یک‌صد قصه، کوچک‌ترین واحد روایی هر یک از آن‌ها را بیابد. با شناخت این ریزروایت‌ها بود که او توانست دستور روایت و مورد اعتبار برای همه قصه‌های مورد بررسی خود را کشف کند. مهم‌ترین هدف او، دریافت اصولی قاعده‌مند و منسجم بود تا فهم یک‌سویه منتقد ادبی یا ادراک ذوقی خواننده نتواند به درک درست و واقعی اثر لطمه بزند. به بیانی، هدف نهایی وی آن بود که «درک خواننده از آثار ادبی را ارتقا بخشد» (Scholes, 2004, p. 133).

پس از پراپ، افراد دیگری مانند گریماس، تودوروف، برمون، ژنت و همانند آن‌ها کار او را ارتقا بخشیدند. این افراد تلاش کردند تا شیوه کار پراپ را علاوه بر قصه‌ها و حکایت‌های کهن، به آثار دیگر روایی گسترش دهند. برای نمونه، تودوروف برای شناخت نحوه عمل روایت روی دو سطح اصلی متمرکز شد. این دو سطح به سطح‌های فرعی دیگری تقسیم می‌شوند. او با کاربرد ویژگی نحوی جمله‌ها، عملکرد روایی متن‌ها را در چارچوب فعل، اسم و صفت نشان داد. کنش‌ها شبیه به عمل فعل در جمله‌ها هستند. شخصیت‌ها شبیه اسم و ویژگی شخصیت‌ها هم مانند صفت نقش دارند. در نظریه تودوروف، عملگرها با یکی از وجه‌های فعلی التزامی، اخباری، اسنادی، گزینشی و دستوری نشان داده می‌شوند (Tudorof, 2005, p. 20).

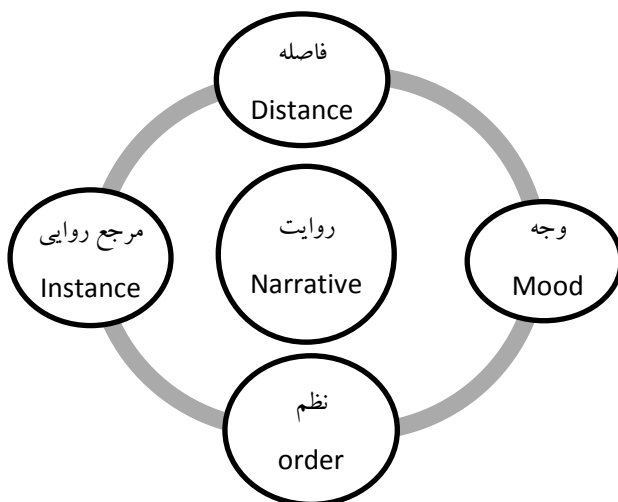
۲. ۱. نگاهی به نظریه زمانمندی ژنت

ژرار ژنت با نقد نظریه تودوروف معتقد بود به جای آنکه عملگرها را با وجوه فعلی مقایسه نمایم، بهتر است درکی تازه از زمانمندی در روایت داشته باشیم. از دیدگاه وی «روایت بازگویی امری است که به لحاظ زمانی و مکانی از ما فاصله دارد، گوینده ظاهراً به مخاطب و قصه نزدیک است، اما رخدادها غایب و دورند» (Tulan, 2015, p. 15). توجه ژنت در این تعریف بر دو جزء حیاتی «روایت» یعنی زمان و «ارتباط غیر تصادفی» در «ژانرهای روایی»^۲ است. در واقع، مخاطب در روایت با توالی رویدادهایی از پیش‌انگاشته مواجه است که به‌طور غیر تصادفی به هم پیوند

¹ Vladimir Takovic Prop

² narrative genres

خورده‌اند (Tulan, 2015, p. 16). در این دو تعریف، با حوادثی در داستان مواجه هستیم که از نظر زمانی به دلیل آنکه راوی در «اکنون ما» قرار گرفته، اهمیت دارد. دیگر آنکه حوادث از پی هم، هر یک علت دیگری است. بنابراین اگر قرار است اجزای تشکیل دهنده روایت مشخص شود، باید به وجوه برهم کنش زمان و پیوستگی و توالی رویدادها توجه کرد. ژنت، اجزای بنیادین روایت را از کنش‌های شخصیت و پتانسیل‌های پدیدآورنده رویداد انتخاب نکرد، بلکه با هوشمندی، عامل زمان و توالی زمان روایت را به عنوان عناصر اساسی در نوع‌شناسی روایت مشخص کرد. از نظر وی، هر روایت از وجه روایت^۱، فاصله^۲، مرجع روایی^۳ و نظم^۴ برخوردار است. پژوهشگر علاقه‌مند به حوزه روایت‌شناسی، با یافتن هر یک از این وجوه و زیرمجموعه‌های آن می‌تواند فهم مناسبی از ساختمان روایت و معنای مترتب بر آن درک نماید (Ahmadi, 2002, p. 315).



شکل ۱: عناصر روایت از نظر ژنت

روایت از دیدگاه ژنت، متنی واقعی به شمار می‌آید که با زبان گفتاری یا نوشتاری، داستان را شرح می‌دهد. آنچه ژنت از زمان داستان در روایت می‌گوید، وضعیتی قراردادی بین زمان تحقق داستان و زمان وقوع رویداد است. ژنت، زمان را ابژه‌ای برمی‌شمارد که می‌توان آن را با واژگان نشان داد. او زمان را مانند سکه‌ای دارای دو روی می‌داند که یک روی آن دال و روی دیگر آن

¹ mood

² distance

³ instance

⁴ order

مدلول است. این دو ساحت، در عین وابستگی ناگزیر به یکدیگر، بر پایه قراردادی منظم در کنار یکدیگر تعریف می‌شوند. زمان دال روایت (مقدار زمان خوانش متن روایی) به عنوان امری بیرونی و انضمامی که با تغییر خواننده تغییر می‌یابد و دیگری زمان مدلول (مقدار زمان رخدادهای داستان) به عنوان امری درونی که در مناسبات رویدادهای داستان وجود دارد. او برای خوانش متون روایی و فرایند روایت، سه وجه را پیشنهاد می‌کند که شامل «نظم، تداوم و بسامد» است که این سه وجه در روند شکل‌گیری متن به شیوه معنی‌داری یکدیگر را تقویت می‌کنند (Tulan, 2015, p. 99).

برای نشان دادن قابلیت‌های روایی در نظریه ژنت هر یک از وجوه را شرح می‌دهیم:

الف- نظم (ترتیب^۱): به پیش و پسی اتفاقات داستان در بستر زمان مربوط می‌شود. نظم با عواملی همچون پیش‌بینی، بازگشت به گذشته یا زمان‌پریشی که به ناهماهنگی میان پی‌رنگ و داستان مربوط می‌شود، سروکار دارد. (NickManesh & Salimian, 2010, p. 218).

ب- تداوم (دیرش^۲): رخدادهای داستان، زمانی را برای وقوع در برمی‌گیرند. نویسنده با تأکید بر رخدادهایی در داستان، بر توصیف آن‌ها پافشاری می‌کند. با تکیه بر روشی درون‌متنی می‌توان تداوم داستان و میزان ارائه متنی ثابت را بررسی کرد؛ به این معنا که سرعت یا حرکت در هر قسمت از متن با توجه به سرعت آن در قسمت‌های دیگر همان روایت ارزیابی می‌شود. در تداوم، حجم متن برای روایت رخدادها و مقدار زمانی که رخدادها را دربر گرفته، مورد بررسی قرار می‌گیرد (Tulan, 2015, p. 89).

ج- بسامد: (فرکانس^۳): آرایش زمان در بیان رخدادهای داستان با شمار بارهای نقل رخداد نیز پیوند می‌یابد، به گونه‌ای که توالی رخدادها در یک داستان با تعداد نقل آن‌ها در روایت ارتباط پیدا می‌کند. بسامد به سه بخش مفرد، مکرر و بازگو تقسیم می‌شود: ۱- بسامد مفرد: یک بار گفتن یک رویداد است. ۲- بسامد مکرر: روایت چندین باره رویدادی است که یک بار اتفاق افتاده است. ۳- بسامد بازگو: بازگویی واقعه‌ای است که به‌طور مستمر اتفاق می‌افتد ولی فقط یک بار بیان می‌شود. در بسامد مفرد، توازن بین روی دادن یک اتفاق در داستان و نقل آن برقرار است (Ahmadi, 2002, p. 360).

ژنت انتخاب بین ایستایی و حرکت روایت را در چهار نوع سرعت روایت بررسی می‌کند که

عبارت اند از:

¹ order

² duration

³ frequency

(۱) صحنه^۱: در داستان‌هایی که گفتگو، اساس داستان است بین زمان داستان و زمان روایت مانعی قرار نمی‌گیرد و این دو زمان با یکدیگر یکی شده و مخاطب بی‌واسطه به سرعت روایت پی می‌برد.

(۲) چکیده^۲: نویسنده روایت را خلاصه می‌کند. در چنین زمانی، زمان روایت از زمان داستان کمتر است.

(۳) درنگ^۳: نویسنده برای شرح رویدادها از توصیف بهره می‌جوید. در این زمان، روایت در جریان و زمان داستان ساکن است.

(۴) حذف^۴: مخاطب با قرار دادن زمان گاه‌شماری رویدادها در کنار هم، متوجه حذف برخی از رویدادها می‌شود (Ranjbar et al, 2012)

۲.۲. معرفی اجمالی نویسنده

چیستا یثربی، از هنرمندان پرکاری است که توانایی‌های متفاوتی در زمینه نویسندگی داستان، نمایشنامه، فیلمنامه و کارگردانی تئاتر، سینما و تلویزیون دارد. او در کنار فعالیت‌های مورد اشاره به تدریس در دانشگاه، ترجمه و نقد نیز اشتغال دارد. وی فعالیت‌هایش را با روزنامه‌نگاری آغاز کرد و با وسعت بخشیدن به توانایی نویسندگی خود به صورت همزمان و در زمینه‌های مختلف توانست صاحب نام شود. یثربی بر اساس تخصص خود یعنی روان‌شناسی، ضمن نگارش داستان‌های روان‌شناسانه^۵ تلاش کرده‌است در آموزش کودکان عقب‌مانده ذهنی میان روان‌شناسی و تئاتر ارتباط برقرار کند. در کارنامه هنری‌اش، نگارش بیش از بیست و شش نمایشنامه و کارگردانی برخی از آن‌ها دیده می‌شود. از نمایشنامه‌های او اثر «سرخه سوزان» را می‌توان نام برد که به‌عنوان نمایشنامه برتر در سیزدهمین جشنواره فجر و در جشنواره چهاردهم به‌عنوان بهترین متن درباره «زن در عرصه انقلاب» شناخته شد. او در سال ۲۰۱۰، نمایش جنایت و مکافات را براساس رمان «جنایت و مکافات» در جشنواره کلاسیک‌های روسیه در مسکو اجرا کرد. این نمایش در سه رشته نامزد شد و موفق گردید جایزه بهترین بازیگر زن را به خود اختصاص دهد. یثربی در رسانه و تلویزیون نیز فعال بوده‌است. از جمله کارهای تلویزیونی او سریال‌های *فردا دیر است*، *پریشانی* و *ضیافت* را می‌توان نام برد. این آثار نمایشی در زمان خود جزو آثار شاخص تلویزیون به‌شمار

¹ séance

² summary

³ pause

⁴ ellipsis

⁵ Psychological stories

می آمد. از فیلم نامه های ممتاز او می توان به فیلم دعوت به کارگردانی ابراهیم حاتمی کیا و عکس دسته جمعی با خانم بزرگ به کارگردانی سیما تیرانداز اشاره کرد.

یثربی در سرودن شعر هم دستی بر آتش دارد. مجموعه «به جای من نشسته ای» شامل اشعار او طی سال های ۲۰۱۰-۲۰۰۰ است. در زمینه ترجمه، نیز از او ترجمه پنج عنوان از آثار شل سیلور استاین فیلسوف و شاعر کودک و قصه های جزیره را می توان نام برد. از کتاب های «سلام خانم جنیفر لویز»، «با صحرا بخوان بی صدا» و مجموعه قصه های کوتاه او با عنوان «اسرار انجمن ارواح» که این مجموعه برگرفته از واقعیات بیرونی و آدم های جامعه است (Najari, 2016, p. 48-56).

۳.۲. آشنایی اجمالی با مؤلفه های ادبیات داستانی پست مدرن

برای درک درست شیوه روایی، در نمایشنامه های یثربی شناخت برخی مؤلفه های ادبیات پست مدرن ضرورت دارد. این مؤلفه ها به ما کمک می کنند در خوانش متون بر اساس چنین رویکردی به شالوده هستی شناسی آن ها راه یابیم. به نظر می رسد عنصر قالب اجزای درهم تنیده ادبیات پست مدرن در پی کشف ماهیت هستی است (Payandeh, 2004, p. 31). در ادبیات پست مدرن روایت است که خواه در یک اثر ادبی و خواه فراتر از آن واقعیت را برای ما شکل می دهد. در واقع ما در این نوع نگرش به هستی، با روایت هایی سرو کار داریم که شامل شماری از واقعیت هاست (نه همه واقعیت ها). این تعدد روایت ها سبب می شود تا خواننده دچار سرگشتگی در تعیین حقیقت نهایی شود و سرانجام هم به قطعیت نداشتن معنای متن قائل شود (Azad, 2005, p. 16). یکی از مهم ترین مؤلفه های ادبیات پست مدرن جریان سیال ذهن^۱ است. در این روش، لایه های پیش از گفتار^۲ بر گفتارها و روابط علی و عقلانی^۳ برتری تعیین کننده ای دارند. در واقع نویسنده از پاره های روایی در زمان های گوناگون بهره می گیرد تا شخصیت را در موقعیت های متفاوت قرار دهد. این شگرد در روایت رمان و داستان کوتاه پس از انقلاب صنعتی در کشورهای پیشرفته کاربرد وسیعی یافت. بر اساس این شگرد روایی، نویسنده تمام احساسات، تفکرات و تداعی هایی را که در ذهن شخصیت می گذرد روی کاغذ ثبت می کند.

از دیگر عناصر بارز در ادبیات پست مدرن به لحاظ ساختاری و نه فقط نتایج، ویژگی عدم پیوستگی رویدادها و ناهمگنی در ساخت روایی است. به گونه ای که توالی در هم ریخته رویدادها ساخت را درهم می شکند و در دل خود تکنیکی نو می آفریند. این تکنیک در تقابل دنیای واقعی

¹ stream of conscience

² pre speech level

³ rational verbalization

که تحت سلطه پیوستگی ایدئولوژیک و ساختارهای کلان (قدرت، سرمایه و...) قرار دارد، داستان‌ها را در تنوع و ناپیوستگی منطقی و جایگشت عناصر درون متن جستجو می‌کند. بنابراین برای بازنمایی گذشته یک سطح پدید می‌آورد، این سطح صاف یا مواج در جریان پیگیری رخدادهای زمان به یک ماریج مبدل می‌شود و مخاطب به وسیله آن می‌تواند موقعیت شخصیت را در زمان‌های گوناگون شناسایی کند (Azad, 2005, p. 163).

از بنیادهای پنهان در ادبیات پست‌مدرن، ساختار افراط‌گونه (نشانه‌ای، توصیفی) آن است. این ویژگی‌ها با هدف ورود در چرخه ساخت گفتمانی روایت و رمزگشایی صورت می‌گیرد. در چنین روایت‌هایی رویداد از وسط آغاز می‌شود و نه از آغاز-نظم زبانی در آن وجود ندارد- زمان حال در آن قطعه‌قطعه شده و ظاهراً بی‌ربط است، یا باید زمان را به عقب برگرداند یا اتفاق دیگری بیفتد که مخاطب انتظار آن را ندارد. عدم قطعیت در این داستان‌ها به‌عنوان ویژگی بارز جلوه‌نمایی می‌کند. ذات‌گرایی (تصویرگرایی)، بنیادگرایی و شناخت‌شناسی را نفی می‌کند. در واقع ذات‌گرایی، گونه‌ای هستی‌شناسی از روایتی است که راوی در آن اول شخص است نه دانای کل و زاویه دید در روایت ثابت نیست. همچنین گرایش عمومی بر حداقل‌گویی در روایت‌هاست (مینیمالیسم)، پایان‌بندی در آن وجود ندارد. در واقع در متون باز «خواننده آن باید ذهناً درگیر متن شود و آن را به نحوی خاص سازمان دهد.» (Rima Makarik, 2015, p. 275). به این معنا که نویسنده مخاطب را آزاد می‌گذارد تا تخلیش را به جولان در آورده و هرگونه تفسیر یا تأویلی ارائه دهد.

۲.۴. پی‌رننگ نمایشنامه «عکس عروسی»

عکس عروسی داستان زن و مردی است که پانزده سال است با هم ازدواج کرده‌اند و پسر نوجوانی دارند. به نظر می‌رسد زن عاشق همسرش بوده، اما مرد هیچ درکی از وجود زن ندارد و به اجبار پدر همسرش به این ازدواج تن داده‌است. پس از پانزده سال زندگی زناشویی، آن‌ها عکسی از شروع زندگی‌شان ندارند؛ بنابراین برای اثبات این‌که همسر همدیگرند، تصمیم می‌گیرند به عکاسی بروند و عکسی بدین منظور تهیه کنند. زن، لباس عروسی به تن می‌کند و مرد که بی‌توجه به خواسته همسرش است، کت و شلوار پدر همسرش را می‌پوشد. آن‌ها بعد از گفتگوی بسیار بالاخره تصمیم می‌گیرند روبه‌روی لنزدوربین در یک عکاسی قرار بگیرند و با ثبت زمان امروز، بازگشت به پانزده سال پیش را به یاد آورند. زن بی‌حرکت و منفعل در کنار مرد می‌نشیند تا عکاس آن دو را در یک قاب (فریم) عکس قرار دهد، اما مرد درحال پلک زدن است و کودکانه لحظه‌های بازیگوشی او پدیدار می‌شود، قوز می‌کند، لب می‌گرداند، و... عکاس که به دنبال

گرفتن عکسی خاطره‌انگیز است، مدام به مرد تذکر می‌دهد که درست بنشیند و به لنز دوربین خیره شود. مرد بهانه می‌گیرد و اصرار دارد به دستشویی برود. او از کادر نمایشی خارج می‌شود و زمان به گذشته سیر می‌کند. زن می‌گیرد و عکاس به او دستمالی سفید می‌دهد. زن در حالی که دستمال سفید عکاس تمام چهره‌اش را پوشانده به گریه می‌افتد. در این زمان همسرش در حالی که «در دستمال خود فین می‌کند» وارد صحنه می‌شود. عکاس پشت دوربین می‌رود، در حالی که دستمالش در دست زن می‌ماند. مرد بار دیگر همان رفتارهای کودکانه را دارد. عکاس از مرد می‌خواهد پشت دوربین قرار بگیرد، تا او نحوه نشستن (زندگی کردن) در کنار زنی مشخص را به او نشان دهد. وقتی عکاس در کنار زن قرار می‌گیرد، از مرد می‌خواهد آنچه را از دریچه لنز دوربین می‌بیند، شرح دهد. مرد تصویری نازیبا از زنش ارائه می‌دهد: «زنی ایکبیری...» زن همچنان دستمال عکاس را با خود دارد و بی حرکت روی صندلی نشسته است و با لبخندی محو به دوردست‌ها خیره شده است و...

۲.۵. تحلیل پی‌رنگ نمایشنامه

عکس عروسی داستان «طلاق عاطفی» و سردی رابطه میان زن و شوهر را نشان می‌دهد. زن خواهان زندگی عاشقانه است. همسرش در اکنون زیست می‌کند و به علاقه زن توجهی نمی‌کنند. بنابراین مرد کمترین درک را از وجود همسر دارد. در این نمایشنامه نمادهای دوربین عکاسی، دستمال سفید و عکس در تداعی آزاد، زن را به همراه خواننده (بیننده تئاتر) به گذشته‌ها می‌برد و این اندیشه را در ذهن مخاطب تقویت می‌کند که زمان در سیر مداوم خویش نمی‌تواند فروکاهنده عشق باشد. راوی با شکافی موقت در روایت که ژنت آن را «زمان پریشی گذشته‌نگر» می‌نامد، اطلاعاتی را به مخاطب می‌دهد که مرکز مختصات ذهنی روایی است. ژنت این بازگشت موقت به گذشته را «بُرد» نام می‌نهد. نویسنده در «برد» زمان پریشی گذشته‌نگر، با گسترش دامنه زمان پریشی، زمان را به گسست پسامدرنی آن در توالی خطی ارجاع می‌دهد تا از این طریق بتواند عدم درک شوهر زن را به مخاطب بنمایاند. عکس، همیشه ما را به گذشته‌ها می‌برد، تداعی عکس «در روان‌شناسی، پیوند بین پدیده‌ای را با اندیشه‌های مربوط به آن» نشان می‌دهد (Dad, 1993, p. 64). از همین رو، عکس، حاوی خاطرات خوش یا به یادماندنی است که ثبت زمان را با خود به همراه دارد. شخصیت‌های عکس سعی می‌کنند بهترین حالت و چهره خود را به نمایش بگذارند، اما مرد بی توجه به اکنون در گذشته سیر می‌کند. در این نمایشنامه، عکس برای تثبیت موقعیت دیروز در حالت امروز است. شگفت آنکه، تلاش عاجزانه انسان برای بازگشت بازنمایانه زمان، - سیطره

پست مدرنی بر زمان- در روایت همین عکس‌ها پدیدار می‌شود. پدیداری که منجر به خوانشی تازه از عکس به عنوان یک اثر روایی صورت می‌گیرد. مرد، تلاش کرده‌است حقایق سرشتین زن را زیر لوای خوش‌باشی‌های خود پنهان نماید. بنابراین خاطره خوش (عکس) را به سخره می‌گیرد. آن‌ها پانزده سال قبل ازدواج کرده‌اند، زمانی که زن هجده‌ساله بود، اما اکنون سی و پنج‌ساله است. مرد با سایه زن حرف می‌زند. با جسد زنی که آن را به آتلیه عکس برده‌است و این اندیشه زمانی در ذهن مخاطب تقویت می‌شود که با این گفتگو مواجه می‌گردد:

«زن: این جور لباسم عین کفن شده. / مرد: از اولش عین کفن بود.» (Yasrebi, 2004, p. 34)

زن زنده به عشق است، بنابراین از غربت زیستن با مردی که در کی از زمان ندارد، بغض در گلو دارد. مرد عکاس، دستمالی سپید به زن می‌دهد. همین دستمال سپید به مثابه نمادی از عشق پاک زن به همسرش است و در تقابل آن، دستمالی در دست مرد که در آن «فین» می‌کند! نوع نگاه مرد به همسرش نفرتی معیوب را نشان می‌دهد که در توصیف مرد از همسرش نمایان می‌شود. مرد تصویری از حیات اکنون ندارد او در اکنون زیست نمی‌کند، در مقابل، عشق پاک زن با گسست زمان تاریخی نیز ادامه می‌یابد. مرد همه چیز را در کارش می‌بیند: «بیا بشین قالمو بکنیم بریم کار داریم» (Yasrebi, 2004, p. 35). مرد بی توجه به حساسیت زن که دغدغه شناخت و ماندگاری و زیستن در زمان دارد «سوت زنان، آهنگ عروسی را زیر لب زمزمه می‌کند.» (همان، ۲۶). تصویر نازیبایی که مرد با قرار گرفتن در پشت لنز دوربین از همسرش می‌دهد، (گسست از واقعیت با قرار گرفتن در پشت دوربین) نماد نفرتی (عدم درک) است که از او دارد و در تقابل با آن، دستمالی که عکاس به دست زن می‌دهد که در دست زن می‌ماند، نماد عشق پاکی است که آن مرد جوان عکاس نسبت به او داشته‌است. وقتی مرد پشت دوربین قرار می‌گیرد، عکسی از همسرش و عکاس می‌گیرد که بیانگر عشق پاک زن و مرد عکاس است. همین ثبت زمان، مخاطب را به گذشته زن - آن زمان که هجده سال داشت - پرتاب می‌کند و زمینه‌ای فراهم می‌نماید تا در قالب تصویری بیرون بیاید که حکایت از زندگی پاکی داشته باشد:

«تا حالا همچین عکسی ننداخته بودم... یه چیزی توشه... یه روح... نمی شد گفت...» (Yasrebi, 2004, p. 26).

اما نگاه مرد به همسرش به مثابه کالا است:

«زنمو چیکار کردی یا الله پشش بده» (Yasrebi, 2005, p. 40).

در این داستان، عکاس، عکس، دستمال مرد عکاس، تور، گل عروس، کفش‌های پاشنه‌بلند و... نوستالژی عشق پاک هستند.

۳. زمانمندی روایت در نمایشنامه عکس عروسی

در بررسی آرایش زمانی داستان عکس عروسی ساختاری منسجم و نظام‌مند از چرخش زمان تقویمی به زمان روایی متن دیده می‌شود. مخاطب می‌تواند مسیر این چرخش‌ها را با نشانه‌هایی که نویسنده به کار می‌گیرد، تشخیص دهد. نمونه‌هایی از این نشانه در زیر آمده‌است:

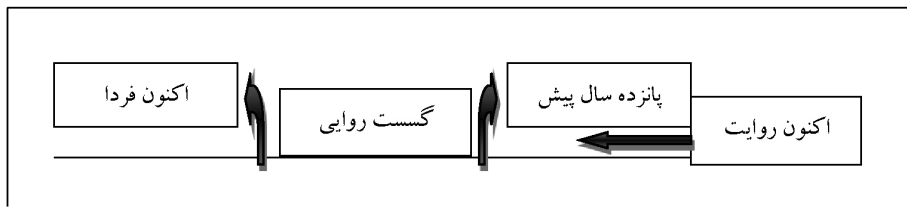
۳.۱. نظم (سامان):

نمایشنامه عکس عروسی در زمان حال روایت می‌شود. این زمان، روابط خطی و علی و معلولی داستان است. راوی اول شخص وضعیت خود را در هنگام وارد شدن به عکاسی و فضای تاریک آن ترسیم می‌کند:

«زن: چراغو روشن کن... زود باش دیگه دارم می‌خورم زمین» (Yasrebi, 2004, p. 24).

روشن شدن چراغ، شخصیت‌ها و خواننده (بیننده نمایش) را به گذشته پرتاب می‌کند. نویسنده برای نشان دادن نظم و روابط علی حوادث بیان می‌کند که آن‌ها سی و پنج سال دارند و برای سندیت ازدواج خود قصد گرفتن عکس دارند، بنابراین با روایت گذشته‌نگر آن‌ها را به زمان گذشته ارجاع می‌دهد. مرد در رفتار کاریکاتورگونه لباس گشاد پدر زن را پوشیده‌است و در اکنون قرار گرفته‌است. بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی مرد نسبت به همسرش، هجوم طعنه آمیز^۱ او به ساختارهای مورد علاقه زن را به دنبال دارد:

«مرد با حالتی بی‌خیال روی صندلی می‌نشیند، مشتی تخمه از جیب شلوارش درمی‌آورد و مشغول تخمه شکستن می‌شود. پوست‌های تخمه را در دستش جمع می‌کند و در جیب کتش می‌ریزد.» (Yasrebi, 2004, p. 26).



شکل ۲: زمانمندی روایت در نمایشنامه عکس عروسی

^۱ irony

۳.۱.۱. گذشته نگر بیرونی^۱

در وجه گذشته نگر بیرونی خواننده با بیان رویدادی مواجه است که به لحاظ تاریخی، پیش از روایت اصلی روی داده است. زمان گذشته نگر، تداعی و پس زمینه ای برای رویداد اصلی است و اطلاعاتی را درباره گذشته شخصیت داستان ارائه می کند. یثربی در نمایشنامه عکس عروسی بارها از این شیوه روایی بهره گرفته است:

– «زن: بله... چاره دیگری ای نداشتم فقط کت دامادی پدرم دم دستم بود اما اون خدایامرزیه مرد واقعی بود، یه مرد تنومند و چارشونه... مثل تو شونه هاش پایین نیفتاده بود، قوزم نداشت...» (Yasrebi, 2004, p. 29)

زمان گذشته نگر بیان رخدادی است که به لحاظ تاریخی بعد از روایت اصلی روی داده است. در این نوع زمان پریشی نیز شگرد تداعی، پس زمینه ای برای رویداد اصلی است. در این روایت، نویسنده با گسست زمان، اکنون را در گذشته پیوند می زند تا زن در تداعی خاطره ای از عشق پاک، پسر خویش را که حاصل ازدواج عاشقانه با عکاس بوده است، معرفی نماید:

– پسر: «مادر من نمرده... ترک کرده... سال ها پیش... اون رفته» و موردی دیگر از آن:

– پسر: «یه عکس پیدا کردم... یه عکس قدیمی... عکس عروسی اون (عکس را نشان می دهد) می بینی؟» (Yasrebi, 2004, p. 42).

۳.۲. زمان پریشی^۲

زمان پریشی نوعی گذر از زمان برای اتصال یک رویداد به رویداد اکنون نویسنده یا اتصال رویداد اکنون او به رویدادی در آینده است. زمان پریشی یا بازگشت به گذشته یا آینده باعث ناهماهنگی میان پی رنگ و داستان می شود. در زمان پریشی آینده نگر، توهم یا ایده آل های شخصیت های داستان طرح می شود. مانند:

– «ما هیچ وقت نتونستیم با هم عکس عروسی بندازیم... چون هیچ وقت نتونستیم همدیگر را دوست داشته باشیم.» (Yasrebi, 2004, p. 26)

۳.۳. تداوم

همان طور که گفته شد رابطه بین گسترش و یا حذف کارکردها یا رخداد های داستان را تداوم می گویند. یکی از مهم ترین راه های نشان دادن گستره زمانی و حجم رخدادها، میزان حجم

¹ internal analepsis

² anachrony

اختصاص یافته برای بیان یک رویداد است. نمایشنامه عکس عروسی زمان پانزده ساله ازدواج تا مرگ این زوج را با حجم ۲۰ صفحه به خود اختصاص داده است که با فرم تداوم صورت می گیرد. مایکل تولان درباره تداوم اشکالاتی را بیان می کند که

به نبود معیار مناسب برای خوانندگان مختلف در خواندن یک متن برمی گردد. ژنت به مفروض دانستن یک معادل طبیعی در درون روایت گرایش دارد. درک خواننده از دیرش، با توجه به گستره دانش وی در مواجهه با متون مختلف می تواند درون متنی یا بینامتنی نیز باشد (Tulan, 2015, p. 97).

۳. ۴. حذف

یثربی (Yasrebi, 2004) با حذف رخدادهای موازی و قراردادن وجه روایی در زمان حال، گسست زمانی را دورانی می کند. راوی نمایشنامه عکس عروسی زمانی که از آرزویش برای خریدن لباس عروسی سخن به میان می آورد، گستره زمانی آن تا اکنون داستان را «پانزده سال» می نامد و بدون آنکه رخدادی از آن پانزده سال را در روابط علت و معلولی روایت اکنون خود تأثیرگذار بداند، می گوید: «پانزده ساله دارم از جلوی این مغازه لباس عروسی رد می شوم». (Yasrebi, 2004, p. 30).

۳. ۵. صحنه

در این نوع حرکت روایی، نمایشی شدن روایت، موجب مطابقت زمان روایت با زمان داستان می شود. کنش های داستان در زمان حال (اکنون داستان)، برای خواننده سطح زمانی پیوسته است. در چنین شرایطی، هماهنگی بین این دو زمان در گفتگوی شخصیت های داستان نمود پیدا می کند و رویدادهای واسطه و دخالت نویسنده و راوی به مخاطب انتقال داده می شود. در واقع، روایتی که در گذشته اتفاق افتاده، به دلیل ارائه مستقیم اندیشه، به اکنون داستان می رسد، چرا که «آن را می بینیم، می شنویم و اینجا و حالا دربرابرمان جریان دارد.» (Kundera, 2007, p. 15). مانند این نمونه:

- «عکاس: همین مسئله... عروسیتونو می گم... شوقو ذوقتون باید از تو عکس بزنه بیرون باید چشمو خیره کنه باید همه بفهمن که تمومه (احساساتی می شود)» (Yasrebi, 2004, p. 32).

- عکاس: «نه عزیزم، یه جای دیگه بودی... داشتی تو هپروت سیرمی کردی چشماتونم داره بسته میشه... نمی خواین عکستون خوب بشه؟ خوب شما هم یه دقیقه مثل خانم دندون رو جیگر بذارین یه دقیقه برای یه عمر...»

- مرد: این از لبخند... کارمن که همه عمر همین بوده... (Yasrebi, 2004, p. 33).

۶.۳. چکیده

در این نوع حرکت روایی، زمان روایت فشرده می‌شود. خواننده، در جریان رویداد مورد نظر حضور ندارد. به بیانی، این رویداد سال‌ها بعد از آنکه اتفاق افتاده، برای خواننده بازگو می‌شود. نویسنده تلاش می‌کند تا با خلاصه کردن رویداد توسط خود یا راوی بر سرعت روایت بیفزاید. مانند: مرد: «ما هیچ وقت نتوانستیم باهم عکس عروسی بنوازیم... چون هیچ وقت نتوانستیم همدیگر را دوست داشته باشیم.» (Yasrebi, 2004, p. 42).

۷.۳. بسامد

در نمایشنامه عکس عروسی برخی رویدادها یک‌بار و برخی چندبار تکرار شده‌اند.

۷.۳.۱. بسامد بازگو

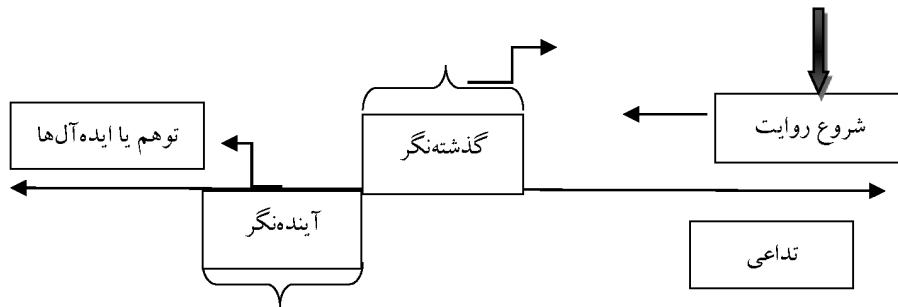
زمانی که رخدادی در زمان تقویمی چندین بار رخ داده‌است اما در متن داستان فقط یک‌بار بیان شود، از بسامد بازگو استفاده شده‌است: زن در محل عکاسی چندین بار به آرایش کردن خود می‌پردازد اما نویسنده فقط یک‌بار آن را روایت می‌کند: «مرد: من چه می‌دونم... تو که توی خونه حسابی خودتو درست کردی... بازم می‌خواهی دوپینگ کنی؟» (Yasrebi, 2004, p. 24)

۷.۳.۲. بسامد مفرد

بیان رخدادی که فقط یک‌بار اتفاق می‌افتد اما راوی آن را بیشتر از یک‌بار بازگو می‌کند: زن آهسته آهسته شروع به گریه می‌کند اول بی‌صدا اما بعد با صدای بلندگویی که نمی‌تواند، گریه‌اش را کنترل کند آرایش روی صورتش، درهم می‌شود عکاس بلند می‌شود، جعبه دستمال کاغذی را از جلوی آینه برمی‌دارد و جلوی زن می‌گیرد. (Yasrebi, 2005, p. 35)

و در ادامه می‌گوید (می‌نویسد):

زن، یکی یکی دستمال را از جعبه بیرون می‌کشد تا این که دیگر دستمالی نمی‌ماند صدای سیفون شدیدی از بیرون شنیده می‌شود. مرد عکاس، دستمال خودش را از جیب بیرون می‌آورد و به زن می‌دهد، زن در دستمال مرد عکاس بغضش می‌ترکد... (Yasrebi, 2004, p. 24).



شکل ۳: شیوه روایت در نمایشنامه عکس عروسی

۴. نتیجه‌گیری

نمایشنامه عکس عروسی، بر پایه نظریه زمان روایی ژنت از آثار پیچیده روایی به شمار می‌آید. در این نمایشنامه، سیر طبیعی و خطی زمان شکسته می‌شود و نویسنده با آینده‌نگری‌ها و گذشته‌نگری‌ها شکاف‌هایی عمیق در زمانندی روایت این اثر نمایشی ایجاد می‌کند. نویسنده توانسته از عنصر گفتگو به عنوان شتاب ثابت استفاده نماید. بسامد گفتگو در نمایشنامه موجب ایجاد رویکردها و طرح رخدادها با ضرب آهنگی برابر شده‌است. قابلیت‌های روایی این اثر ادبی - نمایشی از بهره‌مندی هنرمندانه نویسنده از شگردهای زمان روایی خبر می‌دهد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: مخاطب با برخورد با یک گذشته‌نگری به سیر غیرخطی زمان متن پی می‌برد و تکرار آن در جای‌جای نمایشنامه او را به دنبال خود می‌کشاند. با توجه به فضای داستان حضور کمرنگی از زمان تقویمی یا کروئولوژیک مشاهده می‌شود و نویسنده با پی‌ریزی اثر خود بر اساس زمان روایی آن را در ژانر داستان‌های خیال و وهم می‌گنجاند. موقعیت زمانی راوی نسبت به حوادث داستان و بهره‌گیری او از زمان پریشی دامنه حرکت روایی داستان را با دگرگون کردن سرعت ارائه آن جذاب و دل‌نشین کرده‌است و با کاربرد شیوه گذشته‌نگر، زمان درونی پانزده‌ساله زندگی زوجین را در میان زمان خطی اکنون داستان قرار داده‌است.

فهرست منابع

- آزاد، راضیه (۱۳۸۴). «اسطوره و ادبیات پسامدرن». *پژوهش‌های ادبی*. شماره ۷. سال ۲. صص ۱۵-۳۲.
- احمدی، بابک (۱۳۸۰). *ساختار و تأویل متن*. ج ۹. تهران: مرکز.
- اخوت، احمد (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: فردا.
- اسکولز، رابرت (۱۳۸۳). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ج ۱. تهران: آگاہ.
- برتس، یوهان (۱۳۹۱). *مبانی نظری ادبی*. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: ماهی.

- پاینده، حسین (۱۳۸۳). *مدرنیسم و پسامدرنیسم در رمان*. تهران: روزنگار.
- تایسن، لوئیس (۱۳۸۷). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*. ترجمه مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی. تهران: نگاه امروز، حکایت قلم نوین.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۸۴). *بوطیقای ساختارگرا*. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگه.
- تولان، مایکل (۱۳۹۳). *روایت‌شناسی در آمدی زیان‌شناختی - انتقادی*. ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. تهران: سمت.
- داد، سیما (۱۳۷۱). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.
- رنجبر، محمود، علی تسلیمی، عباس خائفی و علی صفایی سنگری (۱۳۹۱). «بررسی ساختاری عنصر زمان بر اساس نظریه ژرار ژنت در نمونه‌ای از داستان کوتاه دفاع مقدس». *نشریه ادبیات پایدار*. دوره ۳. شماره ۵. صص ۱۳۱-۱۰۵.
- ریکور، پل (۱۳۷۵). «استحاله‌های طرح داستان». ترجمه مراد فرهادپور. *ارغنون*. شماره ۹ و ۱۰، دوره ۳. صص ۳۹-۷۵.
- ریما مکاریک، ایرنا (۱۳۹۳). *دانشنامه نظریه ادبی معاصر*. ترجمه محمد نبوی و مهران مهاجر. تهران: آگه.
- ریمون کنان، شلومیت (۱۳۸۷). *بوطیقای معاصر*. ج ۱. ترجمه ابوالفضل حرّی. تهران: نیلوفر.
- غیائی، محمد تقی (۱۳۶۸). *درآمدی بر سبک‌شناسی ساختاری*. تهران: شعله اندیشه.
- کوندرا، میلان (۱۳۸۵). *رمان، حافظه و فراموشی*. ترجمه خجسته کیهان. تهران: نشر علم.
- گرین، ویلفرد، لی مورگان، ارل لیبر و جان ویلینگهام (۱۳۸۳). *مبانی نقد ادبی*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: نیلوفر.
- محمدی، علی و مریم اسمعیلی پور (۱۳۹۳). «بررسی روایت و عناصر داستانی در مجموعه کلاغ سه‌شنبه». *زبان پژوهی*. دوره ۶. شماره ۱۰. صص ۶۸-۵۳.
- نادری دره‌شوری، اسما (۱۳۹۳). *نقد و تحلیل اسطوره‌ای - روان‌شناختی نمایشنامه‌های چیستا یربی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شهرکرد.
- نجاری، محمد (۱۳۹۴). *زبان زنان (بررسی زبان زنانه در نمایشنامه‌های نغمه ثمنی و چیستا یربی)*. تهران: اختران.
- نیک‌منش، مهدی و سونا سلیمیان (۱۳۸۹). «بررسی زمان روایت در نمایشنامه زنان مهتابی، مرد آفتابی». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. شماره ۱۹. سال ۵. صص ۲۳۵-۲۱۳.
- والاس، مارتین (۱۳۸۲). *گزیده نظریه‌های روایت*. ترجمه محمد شهباز. تهران: هرمس.
- یربی، چیستا (۱۳۸۳). *عکس عروسی*. تهران: نیستان.

References

- Ahmadi, B. (2002). *Structure and interpretation of the text* (9nd ed.). Tehran: Markaz [In Persian].
- Azad, R. (2005). Myths and postmodern literature. *Journal Literary Research*, 15-32 [In Persian].
- Bertnes, Y. (2012). *Theoretical literal foundations*. (M. R. Abolghasemi, Trans.). Tehran: Mahi [In Persian].
- Dad, S. (1993). *Literature dictionary of literatures*. Tehran: Morvarid [In Persian].
- Ghiasti, M. (1989). *An introduction to structural stylistics*. Tehran: Sholeh Andisheh [In Persian].
- Guerin, W. L., Morgan, L., Earle, L. E., & Willingham, J. (2004). *A handbook of critical approaches to literature*. (F. Taheri, Trans.). Tehran: Niloufar [In Persian].
- Kundera, M. (2007). *Novel, memory and forgetting*. (B. Kayhan, Trans.). Tehran: Elm [In Persian].
- Mohammadi, A., & Esmailipour, M. (2015). *Review of narrative and narrative elements in the crowd on Tuesday. Zabanpazhhi*, 6(10), 68-53 [In Persian].
- Naderi Dareh Shouri, A. (2015). *Criticism and analysis of mythical-psychological themes of Kista yasrebi* (Master's thesis). University of Shahr Kord, Shahr Kord, Iran [In Persian].
- Najari, M. (2016). *The language of women (examination of feminine language in plays by Naghmeh Samini and Kista Yasrebi)*. Tehran: Akhtaran [In Persian].
- Nick Manesh, M., & Salimian, S. (2010). A survey to the narrative time in the play of moonlight women, sunny man. *Research in Persian Language & Literature*, 5(19), 213-235 [In Persian].
- Okhovvat, A. (1993). *Storytelling grammar*. Isfahan: Farda [In Persian].
- Payandeh, H. (2004). *Modernism and postmodernism in the novel*. Tehran: Rooznegar [In Persian].
- Ranjbar, M., Taslimi, A., Khaefi, A., & Safayi, A. (2012). A structural survey of the element of time in Yosef short stories based on Gerard Genette's theory. *Journal of Resistance Literature*, 3(5), 105-131 [In Persian].
- Raymond Kenan, S. (2008). *Contemporary Boyutik* (1nd ed.). (A. Hariri, Trans.). Tehran: Niloofar [In Persian].
- Ricoeur, P. (1996). *Transformations of the story project*. (M. Farhadpour, Trans.). *Journal Organon*, 9 & 10(3), 39-75.
- Rima Makarik, I. (2015). *Encyclopedia of contemporary literary theory*. (M. Nabavi & M. Mohajer, Trans.). Tehran: Agah [In Persian].
- Scholes, R. (2004). *An introduction to structuralism in literature* (1nd ed.). Tehran: Agah [In Persian].
- Tudorof, T. (2005). *Structuralist boutiques*. (M. Nabavi, Trans.). Tehran: Agah [In Persian].
- Tulan, M. (2015). *Narrative linguistic-critical income*. (F. Alavi & F. Nemati, Trans.). Tehran: SAMT [In Persian].
- Tysen, L. (2008). *Theories of contemporary literary criticism*. (M. Hosseinzadeh & F. Hosseini, Trans.). Tehran: NegahEmrooz, Hecayat-Ghلام-Novin [In Persian].
- Wallace, M. (2003). *Selected narrative theories*. (M. Shahba, Trans.). Tehran: Hermes [In Persian].
- Yasrebi, K. (2004). *Wedding photography*. Tehran: Neyestan [In Persian].

Checking Time Justifiability Pattern in “Wedding Photo” Play

Mahtab Asadi¹
Mahmood Ranjbar²

Received: 02/07/2017

Accepted: 03/03/2018

Abstract

Showing the narrative patterns of a work is an important step for expressing a network of elements of the narrative and structural connotation of the human mind. Narratives are one of the most popular genres in contemporary literary research. The existence of the element in the literature, philosophy, diaries, plays, etc. has long been the subject of interest among scholars of literature, sociology, and philosophy. Finally, by combining linguistics, literature, and other sciences, the need for the formation of a new discipline, called narration, was considered. The purpose of this study was to examine the way in which elements and components of a narrative were used to convey meaning. Of these narrative elements, time has a key role in narrative function. The term of time as the most important aspect of the narrative structure is the central element of the theory of Genetts. He discusses one of the most recent narratives about time, with three components of order, continuity and frequency. To understand the function of a literary work or a collection of works by a writer, narrative analysis based on the use of time is one of the researches that have been considered in recent decades. Narrative as a scientific method has been able to open a new place in the literary critique and literary attitudes and insights.

The play as one of the triple Aristotelian genres is closely related to literature and is one of the oldest literary works of mankind, which with the use of narrative elements - as in the story - has special capacities in exploiting the components of validity. The validity of each play is indicative of its resources and infrastructure. Therefore, the elements of any screening, as the basic rules of each work, are studied and studied, with the proper understanding of its constructions and the way of communication They can better understand each other.

In his works, especially in his plays, Kista Yasrebi has used various narrative capacities in various ways. The author has distinguished himself from the narrative

¹ MA, Persian Language and Literature Department, Guilan University, (Corresponding Author), mahtabasadi735@gmail.com

² PhD, Assistant Professor and Faculty Member, Persian Language and Literature Department, Guilan University, mranjbar@guilan.ac.ir

of other writers in its clever use of translating the concepts of his literary works. The narrative capabilities of this literary-dramatic work reveal the author's artistic enjoyment of time-oriented techniques, using all the literary-narrative capacities of the element of time and with the precise application of narrative elements of the fit between concepts and transmissions. With the movements in the linear order of the play, the drama creates a desirable and fitting piece of art to achieve the specific timing of the "play world" and, besides, makes the attraction and eloquence of the narrative while he triggers instilling a sense of suspense and expectation in the audience. This has led to the immortality of his dramatic work.

Yasrebi has been writing in various literary and literary styles. In fact, he provides the reader with all his work using a style appropriate to what he intends to say. But often it talks about the world through surreal features that deal with emotions, mysteries, dreams and dreams, and sometimes the boundaries of reality and dreams are so obscure and intertwined that there are streaks of realism.

The timing factor of narrative in his plays has an extraordinary role; in fact, in expanding the anecdotes, the beauty and strength of them, and the artistic presentation of his fictional reports. In his works, he has tried to search for people's life and their existential reality and create new themes for their simple happenings, often with bitter satire. This humor is generally associated with psychological analysis, which makes it different from others.

In this research, using the analytical-documentary method, while demonstrating the postmodern components, the play has been examined based on Gareed's narrative theory. The "wedding picture" of the novel, according to the theory of gentle narrative time, is considered to be a multiplicity of narrative.

In this play, the natural and linear course of time is broken. The findings of the research show that in postmodernist plays, the techniques of past, present, future, and continuity have been highlighted at the service of the author's deep thoughts of psychology, in such a way that the seemingly distracting time of the play in the format of text events is a continuum with other narrative elements. From the point of view of the principles of play writing, the acceleration of the narrative of events and their frequency has made a direct and meaningful connection to the content of the plays.

The structural unity of the elements of display is to convey the regular or irregular sequences of display events in the context of the time to reach the pre-invoked action of the narrator, which, according to Genett's theory, moves from an unstable state to a stable state.

Yasrebi has been able to use the conversation element as a constant acceleration. The frequency of conversation in the play creates approaches and plotting events with equal rhythm. Regarding the story space, the presence of dimming is seen from calendar or chronological times, and the writer, with his own work, bases its narrative time in the genre of fantasy stories. The narrator's position about the events of the story and his utilization of the timing of the narrative movement of the story by turning the speed of presentation is appealing and pleasant, and with the application of the retrospective method, the inner time of the couple's fifteen years of life is in the line of time now.

Keywords: Gerardgenette, Chista Yasrebi, Scheduling, Narrative, Play

بررسی و تحلیل قاعده افزایی در شعر عرار^۱

لیلا حسینی^۲

حامد صدقی^۳

علی پیرانی شال^۴

صغری فلاحتی^۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۲۵

چکیده

فرایند قاعده‌افزایی، مشتمل است بر توازن در وسیع‌ترین مفهوم خود. این توازن، به وسیله «تکرار کلامی» به دست می‌آید. در این شگرد، قواعدی به قواعد زبان معیار افزوده می‌شود که سبب برجسته‌سازی در متن ادبی می‌شود. قاعده‌افزایی، منجر به ایجاد موسیقی در زبان شعر می‌گردد. بهره‌گیری از قاعده‌افزایی، نمایانگر توانایی شاعر در استفاده از گنجایش‌های زبانی است که برای ناآشناساختن و برجستگی زبان به کار گرفته می‌شود. از این رو، صورت‌گرایان

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.15331.1335

^۲ دانشجوی دکترا، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی تهران (نویسنده مسئول)؛

17.hoseynii@gmail.com

^۳ دکترای تخصصی، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی تهران؛ sedgi@khu.ac.ir

^۴ دکترای تخصصی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی تهران؛

piranishall@khu.ac.ir

^۵ دکترای تخصصی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی تهران؛

falahati@khu.ac.ir

روس، آن را عامل شکل‌گیری اثر ادبی دانسته‌اند. در این پژوهش، پس از بحث درباره قاعده‌افزایی، شگردهای آن در شعر مصطفی وهبی التل (Wahabi al-Tal, 1973) معروف به «عرار» بررسی می‌شود تا مشخص گردد که این شگرد ادبی تا چه اندازه توانسته است سبب برجسته‌سازی در شعر او شود. یکی از ویژگی‌های برجسته شعری، قاعده افزایی است. بر اساس این ویژگی، شاعر با به کارگیری مطلوب توازن آوایی و واژگانی در پیوند با قاعده‌افزایی به عادت-زدایی دست می‌زند تا سبب برجسته‌سازی و آهنگین‌تر شدن کلام خود شود. این پژوهش، با روش توصیفی-تحلیلی به واکاوی برجسته‌سازی و قاعده‌افزایی در سطح‌های آوایی و واژگانی می‌پردازد و در پی آن است تا زیبایی شعر عرار را برای مخاطب نمایان سازد.

واژه‌های کلیدی: قاعده‌افزایی، توازن آوایی، توازن واژگانی، عرار

۱. مقدمه

قاعده‌افزایی، یکی از شیوه‌های آشنایی‌زدایی در مکتب صورت‌گرای روس است. در این شگرد، قواعدی، به قواعد زبان معیار افزوده می‌شود که سبب برجسته‌سازی متن ادبی می‌شود. برجسته‌سازی به دو صورت انحراف از قواعد حاکم بر زبان (هنجارگریزی) و افزودن قواعدی بر قواعد حاکم بر زبان (قاعده‌افزایی) محقق می‌شود. کاربرد قاعده‌افزایی، نمایانگر توانایی شاعر در بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی، به منظور ناآشناسازی و برجستگی زبان است که صورت‌گرایان روس آن را عامل شکل‌گیری اثر ادبی دانسته‌اند. کلریج^۱ - شاعر و منتقد انگلیسی- معتقد است شاعر با بهره‌گیری از قوه تخیل خود، به ویژه با استفاده از قاعده افزایی حجاب عادت را از برابر دیدگان می‌زداید و واقعیت اشیاء را به گونه‌ای تازه‌تر به خوانندگان به نمایش می‌گذارد (Safavi, 2001, p. 1-40).

مسئله قاعده‌افزایی و پیامد آن (توازن)، نخستین بار از سوی یاکوبسن^۲ مطرح شد. او معتقد است که فرآیند «قاعده‌افزایی» چیزی نیست جز «توازن» در گسترده‌ترین مفهوم خود. این توازن به وسیله «تکرار کلامی»^۳ به دست می‌آید (Modaressi, & Yasini, 2009, p. 127). توازن، عاملی جهانی است که به شیوه‌های گوناگون در نظم موسیقایی به کار می‌رود. صنعت‌هایی که با استفاده از توازن به دست می‌آید، ماهیت یکسانی ندارد. به همین دلیل، گونه‌های توازن را باید در

¹ S. T. Coleridge

² R. Jakobson

³ verbal repetition

سطح‌های تحلیلی متفاوتی بررسی کرد. برای توصیف انواع توازن، به سطوح تحلیل آوایی، واژگانی، نحوی نیاز است.

در این مقاله، نخست به بررسی قاعده‌افزایی پرداخته و چگونگی بهره‌گیری از این ابزار ادبی بررسی می‌گردد. این مقاله می‌کوشد تا به پرسش‌هایی پاسخ دهد که از این قرارند؛ عرار تا چه اندازه و به چه شیوه‌ای از این شگرد هنری یاری جسته است که موجبات برجسته‌سازی سخن خویش را فراهم ساخته است؟ هدف وی از این رویکرد ادبی چه بوده است؟ این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی بر این فرضیه استوار است که عرار در برخی قصاید، از اوزان عروضی و توازن آوایی سرپچی کرده است. همچنین در این پژوهش، قاعده‌افزایی و انواع آن در سطح‌های تحلیلی آوایی و واژگانی در اشعار وهبی التل (Wahabi al-Tal, 1973) مورد بررسی قرار می‌گیرد تا از این رهگذر، گوشه‌ای از زیبایی و برجستگی اشعار وی نمایانده شود.

۲. پیشینه پژوهش

به طور کلی پژوهش‌های پیشین، اغلب تأثیرپذیری عرار از خیام را مورد بررسی قرار داده‌اند و به نقد ادبی شعرهای عرار نپرداخته‌اند. بسام علی ربابعه (Bassam Ali, 2002) در اثر «تلاش‌های شاعر بزرگ اردن عرار در قلمرو ادبیات فارسی»، به مؤثر بودن زبان فارسی به ویژه از جنبه تأثیرگذاری خیام بر اندیشه و آثار شاعر، اشاره دارد. خلیل ابراهیم (Ibrahim, 2009) در مقاله «عرار: شعرية التجربة لا شعرية الذاكرة» بر اشعار تجربی عرار تأکید شده است. وی به ویژه بر زندگی عادی و تجربیات عرار تأکید کرده است، تا اندازه‌ای که تصاویر شاعرانه خود را از زندگی عادی و روزمره بر می‌گیرد. زیاد الزعبی (Al-Zabi, 1999) در اثر «سرچشمه‌های معرفت شناختی (عرار)» به هندسه اندیشه، تفکر و محورهای عرار، که یکی از فرهیختگان و روشنفکران اردن بوده است، می‌پردازد. محمود سمرة (Samareh, 1985) در مقاله «اللغة والأسلوب فی شعر(عرار)»، به اسلوب شعری عرار اشاره دارد. بسام علی ربابعه (Bassam Ali, 2004)، در اثر «تأثیر حکیم نیشابور بر عرار، شاعر بزرگ اردن» به فلسفه زندگی عرار و تأثیرگذار بودن خیام بر عرار پرداخته است. بهروز قربان زاده و رفیق عطری (Ghorbanzadeh & Rafigh, 2017) در اثر «وجوه تأثر مصطفی وهبی التل (عرار) بعمر الخيام النيسابوري»، به تأثیرپذیری شاعر از خیام در مضامین اشعارش اشاره دارد. در پایان، گفتنی است گستره و محوریت پژوهش حاضر، با آثار پیشین متفاوت است. این مقاله در جایگاه خود، پژوهشی ادبی است که در پیوند با نقد صورت‌گرایانه و آشناسازی شعر این شاعر، به انجام رسیده است.

۳. گذری بر زندگی عرار

وهبی التل، متخلص به عرار در سال ۱۸۹۹ میلادی، در شهر اربد واقع در شمال اردن در خانواده‌ای فرهنگی، زمانی چشم به جهان گشود که جهان عرب در انزوای فرهنگی به سر می‌برد. جهان عرب، جهانی بود غرق در سکوت، درد، گوشه‌نشینی و عقب‌ماندگی. جهانی که سایه امپراطوری عثمانی بر آن سنگینی می‌کرد و در سرایشی زوال و نابودی افتاده بود. پدر عرار از فرهیختگان اردنی بود. عرار در دوران تحصیل، زبان ترکی که زبان رسمی بود، را فرا گرفت. وی همچنین با زبان فارسی که در آن زمان تدریس می‌شد، آشنا شد (Wahabi al-Tal, 1973, p. 49). او لقب خود را از شاعر جاهلی، عرار بن عمرو بن شأس الأسدی گرفت (Bekar, 1988, p. 31). در سال ۱۹۲۲ عرار به عنوان معلم مشغول به کار شد و در منطقه‌های گوناگون اردن به فعالیت‌های علمی و آموزشی پرداخت. وی، در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۴۲ بازرس وزارت معارف اردن شد. او همچنین به عنوان مدیر ناحیه، بخش دار، منشی دادگاه تجدیدنظر، دادستان و رئیس تشریفات در دیوان عالی گماشته شد. در پایان، وی در همان شهر در سال ۱۹۴۹م، در گذشت (Al-Mulaththum, 1980, p. 51).

تسلط عرار به زبان ترکی، دروازه ورود او به ادبیات جهانی بود. وی با فراگیری این زبان، علاوه بر ادیب‌های ترک‌زبان، توانست با ادیبان ایران و فرانسه نیز آشنا شود. او توانست برخی آثار ترجمه‌شده نویسندگان فرانسه «مانند قصه عشق یک شاعر، اوپرای «کارمن و صافو» را از ترکی به عربی برگرداند. نکته مهم در بررسی تأثیرپذیری عرار از ادبیات ترک و ادبیات فارسی همان است که احمد صافی النجفی در دیباچه‌اش بر دیوان «عشیات وادی الیابس» بیان می‌دارد: «من منکر تأثیرپذیری عرار از شاعران ترک و عرب و فارس نیستم، ولی معتقدم شخصیت شاعرانه ویژه او، ما را به این قضیه رهنمون می‌سازد که شعر وی با وجود اثرپذیری از آن ادبیات، ویژگی مخصوص به خود را داراست.» (Wahabi al-Tal, 1973) این تأثیرپذیری را با تأکید بر زندگی بومی وی می‌توان دریافت. شعر او به دو دسته ذاتیات (غزلیات، خمریات، رثاء واحوالات شخصی) و اجتماعیات (وطنیات و سیاسیات) گروه‌بندی می‌شود. از ویژگی‌های شعرش، سادگی و روانی مفاهیم و عبارت‌ها است (Abu-Matar, 1987, p. 217). با توجه به نظریه صورت‌گراها، آنچه در شعر وی برجستگی ویژه‌ای داشته و سبب آشنایی‌زدایی شده‌است، مشتمل بر قاعده‌افزایی، هنجارشکنی در قافیه، توجه به صور خیال و تصاویر زیبا و ترکیب‌های جدید، توجه به انسجام و هماهنگی در شعر است. در ادامه، برخی از این موارد، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

به هر حال، برخی منتقدان و پژوهشگران که می‌توان به افرادی مانند ناصرالدین الاسد، عبدالقادر الرباعی، زیاد الزعبی، خالد الکرکی، ابراهیم خلیل اشاره کرد، به توافق رسیده‌اند که

فرهنگ عرار محدود نیست. این فرهنگ، عمیق و گسترده بوده و از فرهنگ‌های عربی، فارسی و ترکی سرچشمه گرفته است (Al-Zabi, 2002, p. 20; Al-Zu'bi, 2002, p. 277; Al-Asad, 1957, p. 37). عرار به تأثیرپذیری از خیام اشاره کرده است. او در معرفی فلسفه و اندیشه خویش، خود را فردی خیامی المشرب توصیف می‌کند (Al-Nauri, 1980, p. 26).

۴. انواع قاعده در شعر عرار

۴.۱. برجسته‌سازی ادبی

زبان‌شناسان برای زبان، نقش‌های متمایزی برشمرده و دسته‌بندی‌هایی ارائه کرده‌اند. برای نمونه، می‌توان به الگوی ششگانه یا کوبسن اشاره کرد. او شش نقش را برای زبان در نظر گرفته است که مشتمل بر نقش عاطفی، نقش ترغیبی، ارجاعی، فرازبانی، همدلی و ادبی هستند. به طور کلی، صورت‌گراهای روس و دانشمندان «حلقه پراگ» به نقش ادبی زبان باور داشتند. آن‌ها، نقش‌های زبان را کاربرد خاصی از زبان می‌دانستند که با انحراف از زبان خودکار، سبب تازگی کلام و درک جدیدی از آن می‌شود. به باور موکارفسکی^۱، زبان ادب، نه برای ایجاد ارتباط، بلکه برای ارجاع به خود به کار می‌رود. این همان دیدگاهی است که یا کوبسن ارائه می‌دهد. وی زبان را آن زمان دارای نقش ادبی می‌داند که توجه پیام به سوی خود پیام باشد. آن‌ها دو فرایند زبانی را از یک‌دیگر باز می‌شناختند و بر این دو فرایند نام خودکار و برجسته‌سازی، نهاده بودند (Safavi, 2001, p. 34).

برجسته‌سازی^۲ از اصطلاح‌های مهم نظریه صورت‌گرا است. این اصطلاح، به معنای سرپیچی و انحراف از مؤلفه‌های هنجار زبان است. معنای این اصطلاح با کمک واژه‌ها، اصطلاح‌ها و پاره‌گفته‌های ناآشنا، بدیع و سایر عواملی که در زبان وقفه ایجاد می‌کند، از قدرت پیش‌بینی زبان جلوگیری می‌کند و کلام را از خطر آرایه‌های تصنعی نجات می‌دهد، به دست می‌آید. لیچ (Leech, 1969) زبان‌شناس انگلیسی، برجسته‌سازی را به دو نوع هنجار‌گریزی و قاعده‌افزایی گروه‌بندی می‌کند. وی پیروی نکردن و سرپیچی از قواعد زبان هنجار را هنجار‌گریزی و افزودن قواعدی به قواعد زبان هنجار را قاعده‌افزایی دانسته است. فرایند برجسته‌سازی در زبان معیار به منظور جلب توجه مخاطب به موضوع ارتباط، به کار می‌رود. اما در زبان ادب، فقط برای ارجاع به خود زبان به کار برده می‌شود. از سوی دیگر، نوآوری‌های واژگانی زبان ادب که نوعی برجسته‌سازی به شمار می‌آیند، در زبان معیار پابرجا است.

¹ J. Mukařovský

² foregrounding

به باور شفیع کدکنی (Shafiei Kadkani, 2005) انواع برجسته‌سازی را می‌توان در دو گروه موسیقایی و زبانی تبیین کرد. وی گروه موسیقایی را مجموعه عواملی بر می‌شمارد که با استفاده از آهنگ و توازن، زبان ادبی را از زبان هنجار برجسته‌تر می‌سازد. او در این زمینه به عواملی مانند وزن، قافیه، ردیف و هماهنگی‌های آوایی اشاره می‌کند. وی معتقد است گروه زبانی مجموعه عواملی مانند استعاره، مجاز، حس آمیزی، کنایه، ایجاز و حذف، صفت‌های هنری، ترکیب‌های زبانی، بیان پارادوکسی و موارد مشابه هستند. این عوامل به اعتبار تمایز نفس واژگان در نظام جمله‌ها، به جز ویژگی موسیقایی آن‌ها، می‌تواند سبب تمایز در رستخیز واژه‌ها شود (Shafiei Kadkani, 2005, p. 38). لیچ (Leech, 1969)، با اندکی تفاوت، آنچه را که شفیع کدکنی در چارچوب گروه موسیقایی مطرح می‌کند، در مقوله‌ای کلی با نام توازن دسته‌بندی می‌کند و گروه زبانی را با استفاده از هنجارگریزی قابل تبیین می‌داند. وی بر این نکته تأکید دارد که برجسته‌سازی باید اصل رسانگی و زیبایی‌شناختی را رعایت کند، یعنی تا آنجا پیش رود که آشفته نشود و برجسته‌سازی قابل تعبیر باشد (Safavi, 2001, p. 40).

به نظر نگارنده، برجسته‌سازی به این معناست که عناصر به کار گرفته شده در شعر، چنان در کنار هم قرار گیرد که زبان شعری را از زبان عادی متمایز کنند. هر چند، شاعر به صورت ارادی و آگاهانه از صورت‌های ویژه زبانی استفاده می‌کند. در واقع، شاعر با کمک آهنگ و توازن، زبان معیار و هنجار را دگرگون می‌سازد و دست به عمل برجسته‌سازی زده تا کلام را موزون و تاثیرگذار کند. عرار نیز به سبب شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه‌اش و تأثیرگذار بودن اشعارش به خلاقیت و نوآوری در مباحث زیبایی‌شناسی و بلاغت دست زده‌است. این روش که با هنجارگریزی و قاعده‌افزایی ارتباط دارد، تأثیر شگرفی در میزان همدلی و همراهی مخاطب دارد.

۴.۲. قاعده‌افزایی

قاعده‌افزایی برخلاف هنجارگریزی، انحراف از قواعد زبان هنجار نیست، بلکه اعمال قواعد اضافی بر قواعد زبان هنجار است. به این ترتیب، قاعده‌افزایی، ماهیتاً از هنجارگریزی متمایز است. قاعده‌افزایی بر پایه توازن در سطح آوایی، واژگانی و نحوی قابل بررسی و طبقه‌بندی است. در توازن، با وجود اینکه آفریننده اثر ادبی مجموعه‌ای از حق انتخاب‌ها را در اختیار دارد، همواره خود را به انتخابی ویژه مجبور می‌کند. در واقع، شاعر نوعی برجسته‌سازی ادبی را به کار می‌برد که مشتمل بر سازمان‌یافته‌تر ساختن یک متن به واسطه گونه‌ای خاص است (Shafiei Kadkani, 2005, p. 81). این معیارگریزی و سرپیچی از مألوف و آشنا، همان است که در علم بیان سنتی

برای آن اصطلاح «غیر ما وضع له» نامیده شده است. «غیر ما وضع له» در مفهوم معنای غیر اصلی، غیر متعارف و خارج از قرارداد به کار می‌رود (Al-Ravashedi, 2005, p. 122).

قاعده‌افزایی بر برونه زبان عمل می‌کند و در معنا دخالتی ندارد. به همین سبب، پیامد قاعده‌افزایی، چیزی جز شکل موسیقایی از زبان خودکار نیست. استفاده از قاعده‌افزایی، نمایانگر توانایی شاعر در بهره‌گیری از ظرفیت‌های زبانی است تا در ناآشنا ساختن و برجستگی زبان به کار رود. صورت‌گرایان روس، قاعده‌افزایی را عامل شکل‌گیری اثر ادبی می‌دانند. بنابراین، در مقاله حاضر، با بهره‌گیری از قاعده‌افزایی به عنوان یکی از شیوه‌های آشنایی‌زدایی، سطوح تحلیلی توازن آوایی و توازن واژگانی شعر مصطفی وهبی التل مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

لیچ (Leech, 1969, p. 74) با توجه به تمایز سنتی اروپایی میان صنعت‌های بدیع واژگانی و معنایی، انواع توازن (قاعده‌افزایی) را در چارچوب صنعت‌های بدیع واژگانی ارائه کرده است. وی گونه‌های هنجار‌گزینی، را از جمله صنعت‌هایی دانسته است که به بدیع معنایی وابسته است. او به این وسیله، فرایند قاعده‌افزایی را زمینه‌ساز ایجاد شعر به شمار آورده است. به باور صفوی (Safavi, 2001)، این دو گونه برجسته‌سازی، یعنی قاعده‌افزایی و هنجار‌گزینی، هر یک در کاربرد، گونه‌های ادبی متفاوتی مانند استعاره، تشبیه، ایهام، پارادوکس و غیره را به وجود می‌آورند.

۴.۳. توازن آوایی

توازن آوایی، یکی از ویژگی‌های اصلی قاعده‌افزایی است که در نقد صورت‌گرایی مورد توجه قرار می‌گیرد. این مقوله به وسیله «تکرار کلام» که عامل اصلی خلق انواع توازن است، در زبان شعری روی می‌دهد. این شگرد هنری، در اثر ادبی در دو زمینه وزن عروضی، «توالی تکرار هجاهای کوتاه و بلند»، و هماهنگی آوایی، «تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها»، پدیدار می‌گردد. این موسیقی، افزون بر زبان شعر که برای تأکید و القای عواطف و احساسات، به کار گرفته می‌شود، به صورت تکرار آواها و واژه‌ها با آگاهی یا ناآگاهی شاعر آفریده می‌شود. در واقع، این موسیقی، زبان شاعر را نسبت به زبان معیار برجسته می‌کند. از این رو، صورت‌گراها آن را عامل شکل‌گیری آثار ادبی و به ویژه شعری می‌دانند. منظور از توازن آوایی، مجموعه تکرارهایی است که می‌توانند در سطح تحلیل آوایی، تحلیل شوند (Safavi, 2001, p. 2 & 167). تکرار آوایی می‌تواند، تکرار یک واج، چند واج درون یک هجا و هماهنگی و تکرار واژه‌ها و همخوان‌ها را در بر گیرد. از جمله ویژگی‌های قاعده‌افزایی، توازن آوایی است که خود به توازن آوایی کمی و واژگانی تقسیم می‌گردد. توازن آوایی کمی شامل توازن وزنی و هماهنگی آوایی است. توازن واژگانی، شامل

تکرار واژه، تکرار بیش از یک واژه، تکرار جمله، تکرار قافیه است. صنعت‌هایی که به وسیله توازن به دست می‌آیند، از ماهیتی یکسان برخوردار نیستند. به همین سبب، گونه‌های توازن را باید در سطح‌های تحلیلی متفاوتی بررسی کرد. بنابراین، در ادامه به سطوح تحلیلی توازن آوایی و توازن واژگانی اشاره می‌شود.

۴.۴. توازن آوایی کمی (وزنی)

توازن آوایی کمی، با وزن ارتباط می‌یابد. هنگامی که «مجموعه آوایی مورد بحث ما به لحاظ کوتاه و بلندی مصوت‌ها و یا ترکیب صامت‌ها و مصوت‌ها از نظام خاصی برخوردار باشد، نوعی موسیقی به وجود می‌آید که آن را وزن می‌نامیم» (Shafiei Kadkani, 2005, p. 9). وزن و آهنگ، مهم‌ترین نقش در بارآفرینی واژه‌ها بر عهده داشته و به آن‌ها روح و حیات می‌بخشد. وزن در واقع همراه‌ترین عنصر در کنار واژه‌ها است. به سبب ارتباطی که میان این دو وجود دارد، صورت اثر ادبی زنده و پویا به نظر می‌رسد. بنابراین، منتقدان صورت‌گرا، بر این باورند که وزن از جمله عناصری است که در کشف معنا و دریافت متن سودمند است (Alavi Moghadam, 1998, p. 47).

صورت‌گراها با تأکید بر موسیقی و عناصر آوایی، مهم‌ترین عامل سازنده شعر را موسیقی و وزن می‌دانستند. عناصر آوایی در شعر در درجه‌ای از اهمیت قرار دارند که می‌توان گفت: شعر «گفتاری است در بافت آوایی خود، سازمان یافته و مهم‌ترین عامل سازنده آن وزن است» (Alavi Moghadam, 1998, p. 19). «لویی آنتر میر وزن را بنیاد و مایه شعر می‌داند، چرا که جوهر اساسی زندگی نیز هست» (Miller, 1969, p. 242). وزن و موسیقی تأثیر فراوانی در بنای قصیده دارد و همچنین تأثیرش در خواننده به ویژه در شعر عربی بسیار است. بنابراین، «وظیفه وزن این است که در ذهن حالت سرمستی ایجاد کند» (Armstrong, 1963, p. 199). صورت‌گراها، موسیقی زبان را جز جدائی‌ناپذیر شعر می‌دانند که پیوند ذاتی با شعر دارد. آن‌ها بر موسیقی و عناصر آوایی در شعر تأکید ویژه‌ای دارند. موسیقی شعر، برخاسته از زبان آن است، زبانی که خود نتیجه مکالمات عادی در محیط زندگی است. «پس باید زبان شعر، زبان عصر باشد تا موسیقی دوران خود را ارائه دهد. مقصود از زبان عصر آن است که اگر مردم عادی می‌خواستند شعر بگویند آن را به کار می‌بردند» (Shamisa, 2009, p. 201). تکرار موجب ایجاد موسیقی در زبان شعر می‌گردد. گروه موسیقایی، مجموعه عواملی است که به کمک آهنگ و توازن زبان ادبی را از زبان هنجار متمایز می‌سازد. این عوامل مشتمل بر وزن، قافیه، ردیف و هماهنگی آوایی هستند. در این میان، یکی از مهم‌ترین روش‌های تکرار، هماهنگی آوایی (تکرار صامت و مصوت) است. در این پژوهش، به مصداق‌های توازن وزنی و هماهنگی آوایی می‌پردازیم.

دیوان وهبی التل، ۲۲۱ قصیده کلاسیک را در خود جای داده‌است. این دیوان، از جنبه آماری مشتمل بر ۵۵ قصیده در بحر کامل، ۴۷ قصیده در بحر بسیط، ۳۶ قصیده در بحر وافر، ۲۰ قصیده در بحر طویل، ۲۰ قصیده در بحر خفیف، ۱۶ قصیده در بحر رمل، ۱۵ قصیده در بحر رجز، ۴ قصیده در بحر منسرح، ۳ قصیده در بحر مجتث، ۳ قصیده در بحر هزج است. وهبی التل، همچنین در بحرهای متقارب، مدید و متدارک نیز یک قصیده سروده‌است. این فراوانی، از آن رو ارائه شد تا دل‌بستگی شاعر به بحرهای گوناگون مشخص شود. عرار از وزن‌های متنوعی در اشعارش بهره جسته‌است. این امر نمایانگر توانایی شاعر در استفاده از شگردهای گوناگون برای القای معانی و مفاهیم مورد نظر اوست. بحر کامل، بسیط، طویل و وافر که از بحرهای عربی به شمار می‌آیند (Atiq, 1998, p. 288)، از بحرهای پر کاربرد در دیوان او هستند. حدود نیمی از قصیده‌های این شاعر، این بحرهای عربی را شامل می‌شود. این بحرها گنجایش اغراض و معانی گوناگون در دیوان وی مانند «خمر و باده»، «توبه و توجه به مرگ»، «عشق و احساسات متناقض»، «اشعار متعهدانه» و «مقاومت» را دارد. این شاعر در بحرهای هزج، مدید و منسرح بسیار نادر شعر سروده و در بحر مضارع و مقتضب شعری سروده‌است. بنابراین شاعر اعتقاد دارد برخی از وزن‌های این بحرها، گوش را نمی‌نوازد و تأثیر گذار نیستند. بسیاری از علمای علم عروض معتقدند که این بحرهای غیر معروف کم کاربرد هستند. از جمله آن‌ها می‌توان به ابراهیم انیس (Ibrahim, 1965, p. 54, 94, 95, 103 & 115) شکر عیاد (Shakari, 1964, p. 76) و عبدالله المجذوب (Al-Majzub, 1955, Vol.1. p. 197, 196, 88, 87 & 83) و (Abu-Matar, 1987, p. 254) اشاره کرد. همچنین برخی بر این باورند که تعدادی از این بحرها مانند بحر مضارع کم کاربردند و شایسته نیست از وزن‌های عرب باشند. در واقع، این بحرها به طور قیاسی وضع شده و دل‌نشین نیستند (Al-Akub, 2008, p. 333). از آن جایی که عرار عاشق سماع بوده‌است، در بیشتر غزلیاتش از بحرهای آهنگین استفاده کرده‌است. او از این رهگذر به هر آنچه در اطرافش بوده، شور و جان دوباره‌ای بخشیده و همه را به حرکت و چرخش وا داشته‌است. برای نمونه،

۱. الف) وادی الشتا هذا وَ تِلْكَ مَلَاعِبِي
 أیام کُنت وَ کُنت مِن جیرانه
 ب) هیهات لو ما قد مضی یعود
 ما جویت بحرها الکیود

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 439)

این بیت‌ها، غزل بوده و در بحر کامل و رجز سروده شده‌اند که متناسب مضامین شورانگیز و پر شور و حال است. وزن مورد اشاره، سبب تقسیم هر مصرع به دو بخش می‌شود. این امر، موسیقی شعر را دو چندان می‌کند. هماهنگی وزن و محتوا در اشعار این شاعر چنان است که به

راحتی مفهوم مورد نظر شاعر را به خواننده منتقل می‌کند. منتقدان صورت‌گرا بر این باورند که شاعر باید با توجه به محتوای شعر خود، وزن ویژه‌ای را انتخاب کند. علاوه بر آن، صورت‌گرایان توجه ویژه‌ای به وزن و قالب شعری دارند. آن‌ها معتقدند که اصولاً میان وزن و محتوا هماهنگی نسبی وجود دارد. «هر شعری بسته به محتوا و حالت عاطفی اش، با وزن خاصی مطابقت دارد. به بیان دیگر، شاعر از میان اوزان شعری، وزنی را که با محتوا و حالت انفعالی شعرش هماهنگ باشد، بر می‌گزیند» (Vahidian Kamkar, 1990, p. 62). بی‌گمان، این گونه کاربرد وزن، موجب رستخیز شدن واژگان می‌شود، برای نمونه، در قصیده «یا حلوة النظرة» مشاهده می‌شود:

| | | |
|--------------------------|---------|------------------|
| ۲. یا حلوة النظرة | مستفعلن | فعلن |
| یا حلوة التقطیب | مستفعلن | فعلان (یا مفعول) |
| الیس معنی النظرة العابسة | مستفعلن | مستفعلن فاعلن |
| ترمقنی شزرا | مستفعلن | فعلن |
| أوترمق المشیب | مستفعلن | فعلول |
| إنه لا تشریب | فاعلن | مستفعلن |

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 163-164)

قصیده «یا حلوة النظرة» در وزن بحر سریع، سروده شده‌است، اما سرپیچی شاعر از این بحر روشن و آشکار است. بنابراین، عرار از چارچوب وزن‌های بحرهای عروضی خلیل در این قصیده سرپیچی کرده‌است. قصیده‌هایی از این گونه در اشعار وی نشان‌دهنده ارتباط او با «الشعر الحر» یا شعر نو است. در بحر سریع، هر مصراع از ۳ تفعیله (مستفعلن مستفعلن مفعولات) تشکیل شده‌است. این قصیده اگر چه بر همین مبنا سروده شده‌است، اما سرشار از زحافات است. این بیت‌ها به عنوان شاهدهی بر این ادعا آمده‌است. شاعر در بیت اول و سوم زحاف طی و در مصراع اول بیت دوم و مصراع دوم بیت سوم زحاف کسف را به کار برده‌است. این زحافات در تمام قصیده وجود دارد، اما از نظر تعداد تفعیله‌ها بیت‌ها با هم هماهنگ نیستند. زیرا بیت اول چهار تفعیله و بیت دوم پنج تفعیله دارد. این ناهماهنگی در تعداد و نوع تفعیله خود نوعی سرپیچی است. عرار با نادیده گرفتن برخی هنجارهای قراردادی زبان معیار، به هنجارهای فراتری دست می‌یابد تا به این وسیله زبان را انعطاف‌پذیر کرده و تأثیر آن را در نزد مخاطب دو برابر کند. همان‌گونه که لیچ (Leech, 1969) می‌نویسد «شاعر از اصول و قواعد آوایی هنجار گریز می‌زند و صورتی تازه را به کار می‌برد که از نظر آوایی در زبان هنجار، متداول نیست» (Leech, 1969, p. 45)

یکی دیگر از بحرهای که عرار در دیوان خود، بیش از وزن‌های دیگر به کار گرفته، بحر وافر است. «بحر وافر از بحرهای نامور شعر عربی است که بیش‌تر از دیگر بحور شعر عرب کاربرد دارد و بر مذاق شاعران نیز شیرین آمده‌است، همچنین آن را برای مضامین و موضوعاتی در فخر و رثاء و مانند آن بسیار مناسب و نیکو دانسته‌اند» (Atiq, 1998, p. 84). شاعر در برخی قصیده‌ها، گاه از اوزان عروضی سرپیچی کرده‌است. برای نمونه، در قصیده «متی» آمده‌است:

۳. متی یا حلوة النظرات والبسمات والایماء والخطر
متی أملی علی الآلام والحدثان واللدهر
مفاعیلن مفاعلتن مفاعیلن مفاعلتن مفاعیلن مفاعلتن مفاعیلن مفاعلتن مفاعیلن مفاعلتن
(Wahabi al-Tal, 1973, p. 132)

قصیده یادشده، بر پایه بحر وافر بنا شده‌است. در بحر وافر، هر مصراع از ۳ تفعیله (مفاعلتن مفاعلتن فعولن) تشکیل می‌شود. این در حالی است که شاعر در این جا به دل‌خواه و اقتضای معنا، بر تعداد تفعیله‌ها افزوده‌است. وی از آوردن فعولن نیز پرهیز کرده و متفاعلن را آورده‌است. اگرچه این بیت، بر مبنای تفعیله متفاعلن که از ارکان بحر وافر است، بنا شده‌است، اما شاعر در این بیت پنج زحاف عصب به کار برده‌است. هر چند دو مصراع از نظر تعداد تفعیله‌ها، هماهنگ نیستند. به گونه‌ای که شاعر در مصراع اول، پنج و در مصراع دوم، چهار تفعیله به کار برده‌است. همچنین، شاعر بر اساس محوریت بخشیدن به معنا تعداد را کم و زیاد کرده‌است نه بر اساس «اوزان عروضی خلیل». این امر، سبب برجسته‌سازی سخن شاعر گشته‌است. در مصراع اول، شاعر می‌خواهد فراوانی شیرینی نگاه و اشاره را نشان دهد. بنابراین، وی از تفعیله بیشتری استفاده کرده‌است. این در حالی است در مصراع دوم، چون شاعر امید کمتری در خود می‌بیند، از تفعیله کمتری بهره گرفته‌است. البته در این قصیده، در پیوند با پراکندگی تفعیله‌ها نیز نوعی بازی و نوآوری صورت گرفته‌است. در واقع، شاعر از نظام عروضی خلیل خارج گشته‌است. هر چند این سرپیچی پیوسته در نظام تفعیله‌های تمامی قصیده، رخ نداده‌است.

یکی از مسائل مهمی که صورت‌گراها به آن توجه ویژه‌ای داشته‌اند و در شعر عرار نیز جلوه خاصی دارد، هماهنگی میان محتوا و وزن است. به باور علوی مقدم (Alavi Moghadam, 1998, p. 144)، قدامه بن جعفر، هم این امر را یکی از ویژگی‌های شعر نیک برشمرده‌است. بنابراین، از تأکیدهای صورت‌گرایان نیز هماهنگی میان وزن و محتوا است. آن‌ها معتقدند که اصولاً میان وزن و محتوا، هماهنگی نسبی می‌تواند وجود داشته باشد. عزالدین اسماعیل (Ismail, 1992) منتقد معاصر عرب نیز معتقد است که «وزن شعر از نظر گاه شاعر، انتخابی و اختیاری نیست، شاعر وزن را به طور طبیعی از نفس موضوع الهام می‌گیرد» (Ismail, 1992, p. 299). مصطفی وهبی التل نیز در

به کارگیری وزن‌ها و هماهنگی آن با محتوای شعر، شاعری توانا است. او هنرمندانه به وسیله کاربرد این شگرد سبب انسجام و آشنایی زدایی زبان شعرش می‌شود. وی در قصیده «شباب» می‌نویسد:

۴. قَالَ الْأَطْبَاءُ: لَا تَشْرَبْ، فُقُلْتُ لَهُمِ الشُّرْبُ لَا الطُّبُّ عَافَانِي وَأَبْرَانِي

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 414)

وی همچنین به شیوه‌ای هنرمندانه و از طریق کاربرد این شگرد، سبب انسجام و تشخص زبان شعری خود می‌شود. برای نمونه، وی در بحرهای طویل و بسیط از واژه‌هایی که استواری و تنومندی دارند، بهره می‌گیرد:

۵. وَتَسْوَلُ الْمَتَزَعِمِينَ حَقْوَقَهُمْ
مِنْ زَمْرَةِ الْأَذَانِ وَالْغُلَمَانِ
وَتَظَاهُرُ الْمَتَصَدِّرِينَ لِيَبْعَهُمْ
-لَاعَنِ تَقِي- بِحِمَايَةِ الْأَدِيَانِ

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 383)

البته شاعر وزن را از محتوای خود شعر الهام می‌گیرد. او برای نمونه، در شعر سیاسی که از قوت و جزالت نیز برخوردار است از بحر کامل استفاده می‌کند. وی این ابیات از قصیده «عشبات وادی الیابس» را در بحر کامل سروده‌است که بر مضمون سیاسی و شعر مقاومت دلالت دارد.

۴. ۵. تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها

تکرار، سبب ایجاد موسیقی در زبان شعر می‌شود. گروه موسیقایی، مجموعه عواملی است که زبان ادبی را از زبان هنجار با استفاده از آهنگ و توازن متمایز می‌کند. این عوامل مشتمل بر وزن، قافیه، ردیف و هماهنگی‌های آوایی است. صورت‌گراها موسیقی زبان را جزء جدایی‌ناپذیر شعر می‌دانند که پیوند ذاتی با شعر دارد. آن‌ها بر موسیقی و عناصر آوایی در شعر تأکید ویژه‌ای دارند. «صورت‌گرایان، شعر را کاربرد ادبی ناب زبان می‌دانند و بر این باورند که مهمترین عامل سازنده شعر، موسیقی و وزن است» (Alavi Moghadam, 1998, p. 61). گفتنی است که موسیقی در زبان شعر از موسیقی کلمه آغاز می‌شود. شاعران موفق، که با دقت و تأمل کلمات شعر را بر می‌گزینند به آهنگ درونی آن‌ها توجه کافی دارند گاه موسیقی شعر از همنشینی و مجاورت حروف خاصی ایجاد می‌شود. نظم و توالی صوت یا اصوات در کلمه و بافت جمله، طنین و آهنگی را به وجود می‌آورد که نغمه حروف خواننده می‌شود و اغلب القاگر و تداعی‌کننده مفهوم و حالات عاطفی خاصی است» (همان، ۵۳) بخش چشمگیری از ساخت موسیقایی شعر بر تکرارهای کلامی و توازن‌ها مبتنی است. این تکرارها، متنوع بوده و دارای سطح‌های گوناگونی است. گاهی این تکرار

ناشی از واج‌های هم‌صدا در اثر ادبی است. گاهی هم این تکرار ناشی از تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها هستند. همچنین تکرار ممکن است از تکرار مجموعه‌ای از واژگان یا تکرار یک جمله در سطح شعر باشد.

موسیقی درونی در شعر شامل «مجموعه هماهنگی‌هایی است که از رهگذر وحدت یا تشابه یا تضاد صامت‌ها و مصوت‌ها در کلمات یک شعر پدید می‌آید» (Shafiei Kadkani, 2005, p. 254). یکی از مهم‌ترین مصداق‌های روش تکرار که سبب افزایش موسیقی زبان شاعر می‌شود، تکرار صامت و مصوت است. از عواملی که سبب بیشتر موسیقایی شدن شعر وهبی التل می‌شود، موسیقی حروف است. موسیقی حروف، در اثر تکرار حروف و تناسب آن با موضوع شعر صورت می‌پذیرد. موسیقی حروف شامل «تکرارهای آوایی است که درون یک هجا اتفاق می‌افتد» (Samareh, 1985, p. 127) و به آن توازن واجی می‌گویند. واج‌آرایی، تکرار یک واج «صامت و مصوت» در واژه‌های یک مصراع است، به گونه‌ای که کلام را آهنگین کند و بر تأثیر سخن بیفزاید. این تکرار آگاهانه توسط شاعر، سبب افزایش موسیقی کلام و القای معنای مورد نظر شاعر به خواننده می‌شود. عرار از این طریق توانسته، پیوند جدانشدنی بین واژه و معنا به وجود آورد. شمیسا (Shamisa, 2009) صنعت حاصل از تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها را «هم‌حروفی» خوانده است. «وی برای این شگرد دو گونه منظم و پنهان قایل است و بر این باور است که هم‌حروفی منظم در آغاز کلمات و هم‌حروفی پنهان در میان کلمات رخ می‌دهد» (Shamisa, 2009, p. 57). «واج‌آرایی» در بیت‌های فراوانی از وهبی التل به روشنی دیده می‌شود که بیت‌هایی از قصیده «متی» شاهدهی بر این ادعا است:

واج‌آرایی حرف‌های «أ» و «آ» و تکرار واژه «لا» در تمامی قصیده و قافیه هم «ر» است:

۶. بین الخرابیش لا عبد ولا أمة
ولا جناة ولا أرض بضرجهها
ولا أرقاء فی ازیاء أحرار
دم زکی ولا أخذ بالثار

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 262)

تکرار، پایه اصلی موسیقی درونی است و اساسی‌ترین خصوصیت موسیقی به شمار می‌رود. شاعر هنرمندانه با استفاده از تکرار «لا» در سراسر این قصیده سبب زیبایی و القای معنا به مخاطب شده است و به هدف مورد نظر دست یافته است. برای نمونه، علاوه بر واج‌آرایی حروف در قصیده مورد اشاره «همزه، آ و ر»، حرف «ر» در جایگاه قافیه برجسته شده است. از آن‌جایی که «حرف ر» دارای ویژگی جهر؛ یعنی وضوح و بلندی صوت هنگام تلفظ است، از نظر صفات شدت و رخوت، در حد وسط قرار دارد» (Al-Saleh, 2002, p. 281-283). واج‌آرایی در شعر او گاهی از

طریق «هم حرفی»^۱ و گاهی از رهگذر «هم صدایی»^۲ و گاهی بر پایه اشتراک هر دوی این‌ها شکل می‌گیرد. تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها سبب نوعی موسیقی درونی می‌شود. بیت زیر نمونه‌ای از این مورد است:

۷. دعانی وقد ولی شبابی شبابها دعانی و هل یعضی الشباب مشیب

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 80)

در این بیت، علاوه بر تکرار واژه «دعانی»، هفت مرتبه واژه «آ»، و ۵ مرتبه واژه «ای»، ۷ مرتبه همخوان «ب» و ۳ مرتبه همخوان «ع» تکرار شده‌است. باید اشاره نمود که همخوان «ع» که فراوانی کمتری دارد، سه مرتبه تکرار شده‌است. «وقتی در یک بافت و ترکیب، صامتی که بسامد کمتری دارد چند مرتبه تکرار می‌شود نوعی تجلی و ظهور آشکارتری را از خود نشان می‌دهد که موجب آشنایی‌زدایی می‌گردد» (Shafiei Kadkani, 2005, p. 408).

اگر واژه‌ها و همخوان‌ها با تناسب ویژه‌ای در محور همنشینی قرار گیرند و با نظم خاصی تکرار شوند، جلوه دیگری از موسیقی شعر پدیدار می‌شود. این امر خود عامل مهمی در رستاخیز واژه‌ها و برجسته ساختن عناصر شعری است. تکرار منظم و هماهنگ همخوان‌ها و واژه‌ها سبب می‌شود که در شعر نوعی موسیقی درونی پدید آید (Shamisa, 2009, p. 116). این موضوع در شعر عرار به صورت کامل مشاهده می‌شود. برای نمونه، در این قصیده علاوه بر تکرار همخوان «س» قافیه نیز به «س» ختم گردیده‌است. واج آرای حرف «س» و قافیه هم «س» است:

۸. وواحینی الی کأس مشعشة بماء راحوب والدنآن بتراسی

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 51)

وهبی التل، در اشعارش برای بیان احساساتی مانند نشاط، شادی، شکایت، غم و اندوه و انتقال آن به مخاطب، آواهای زیر و همخوانی سایشی را به کار می‌برد. آواهای زیر و همخوانی سایشی یا صنفیری اصواتی است که «هنگام تولید همخوان‌های سایشی دو اندام در یکی از جایگاه‌ها به هم نزدیک می‌شود تا آن‌جا که مجرای گفتار برای مدتی چنان تنگ می‌گردد که جریان هوا در عبور خود به دیواره تنگنا سائیده می‌شود و ایجاد آوای سایشی می‌کند» (Haghshenas, 1997, p. 78). برای نمونه:

۹. والخمر رجس والکؤوس برأس من شربوا بها یوم الحساب تکسّر

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 124)

¹ allibration

² assonan

علاوه بر تأثیر وزن بیرونی، تکرار آواهای زیر مانند /e/ و تکرار واژه «آ» /a:/، به همراه تکرار صامت سایشی «س» و «ش» در تأثیر بیشتر موسیقی بر مخاطب نقش دارد.
واج آرای حرف «ع»:

۱۰. علمی بعمان من بعض القرى فإذا عمان عاصمة الأردن تحمیه

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 77)

واج آرای حرف «ع» و تکرار واژه «عمان»، پایتخت اردن نشان‌دهنده عشق و علاقه شاعر به وطن است که در قصیده‌های وی مشخص است. شاعر با این تکرار و واج آرای به مقصود خود در القاء آن به مخاطب رسیده است. عرار در شعرش بسیار از نام شهرها، مکان‌ها و برخی نواحی اردن استفاده کرده است. تعداد نام‌های وطنی او در دیوان شعرش، به ۳۸۷ عدد می‌رسد.
واج آرای همخوان‌های «أ»، «س» و «ش»:

۱۱. أَسْقَى وَأَشْرَبَهَا وَإِنْ لَمْ تَسْقِنِي حَسَنَاءَ مَثَلِكِ لَا أَسِيغُ شَرَابِي

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 111)

واج آرای حروف «أ»، «س» و «ش»، در این بیت از قصیده «لعنة الخمسين» و همراهی این حروف با واژه‌های «أَسْقَى»، «سَقَى»، «أَشْرَبَ» و «شَرَبَ» نشان‌دهنده علاقه شاعر به خمریات است. به ویژه، همراهی «خمر» با «زن» (حسنا) و آن هم زن اردنی، بسیار در انتقال معنای مورد نظر شاعر کمک می‌کند. این امر سبب برجسته‌سازی سخن وی شده است تا این گونه هدف مورد نظر خود را به مخاطب القاء می‌کند. همچنین، عنوان‌های خمری به کاررفته در دیوان وی ۴۲۱ مورد است.

۶.۴. توازن واژگانی

تکرار در سطح واژگان، از عواملی است که سبب قاعده‌افزایی و رستاخیز واژه‌ها می‌شود. تکرار، عامل ایجاد توازن در شعر به شمار می‌رود (Modaresi & Bamdadi, 2009, p. 130). زیرا تکرار از قوی‌ترین عوامل تأثیرگذار و بهترین وسیله‌ای است که نگرش یا تفکری را به کسی القاء می‌کند (Shafiei Kadkani, 2005, p. 99).

قاعده اساسی در تکرار آن است که واژه یا پاره گفته‌ای که تکرار می‌شود، ارتباط محکم و دقیقی با معنای کلی شعر داشته باشد و از قواعد ذوقی و زیباشناسی که بر مجموعه اثر ادبی حاکم است، پیروی کند (Rajai, 2008, p. 110). بی‌تردید آنچه سبب انسجام و مانع گسستگی ساختار کلی شعر مصطفی وهبی التل می‌شود، آن است که اغلب در بیت‌ها و مصراع‌ها، پاره گفته‌ها و واژه‌هایی تکرار می‌شوند که هسته مرکزی شعر هستند و به این وسیله، سبب همبستگی در شعر

می‌شوند. توازن واژگانی مشتمل بر تکرار واژه، تکرار بیش از یک واژه، تکرار جمله و قافیه است که در ادامه به مصداق‌های آن در شعر این شاعر اردنی پرداخته می‌شود.

۴. ۷. تکرار واژه

یکی از جنبه‌های هنری در شعر عرار، تکرار واژه است که سبب افزایش موسیقی زبان شاعر می‌شود. در واقع، یکی از عوامل کلیدی شکل‌گیری موسیقی کلام، تکرار است. تکرار واج، هجا، واژه، پاره‌گفته، مصراع و جمله که صنعت‌هایی مانند جناس، سجع و همچنین قافیه و ردیف را به وجود می‌آورد که در شعر عرار تکرار واژه، بیشتر مبتنی بر جناس و تشابه الاطراف و مانند آن به کار رفته‌است:

۱۲. خداک یا بنت من «دحنون» دیرتنا سبحانه باریء الأردن من باری
(Wahabi al-Tal, 1973, p. 89)

عرار، علاوه بر تکرار واژه «باری» در مصرع دوم، با هم‌وزن قرار دادن دو مصراع، موسیقی دلنشینی را ایجاد کرده و هنرمندانه از طریق کاربرد این شگرد، موجب انسجام و تشخص زبان شعرش شده‌است. این بیت از اشعار وطنی وی به شمار می‌آید که عشق وی به وطن در آن‌ها به صورت کامل نمایانده شده‌است. تا جایی که شاعر، تمامی سرزمین اردن، آسمان، جانوران، گیاهان و همه ذرات خاکش را مقدس می‌شمرد. مفهوم‌های وطنی در اشعار این شاعر، در بحر «بسیط» آهنگین گشته و از واژه‌ای که جزالت و فخامت دارد، بهره گرفته شده‌است. برای نمونه، در قصیده «قالوا آتاب» مشاهده می‌شود:

۱۳. فَلَهِ عِنْدِي جَانِبٌ لَا أُضِيعُهُ وللهومني والصَّبَابَةُ جَانِبٌ
(Wahabi al-Tal, 1973, p. 110)

منظور شاعر از تکرار واژه «جانب» در بیت بالا، بیان عشق و دل‌باختگی بوده‌است. شاعر خود بیان می‌کند که «از واژه صبابه «دل‌باختگی» استفاده کرده‌ام و از به کار بردن کلمه خلاعة «بی بند و باری و فسق و فجور» دوری گزیده‌ام، نه از این باب که درصدد ارائه یک چهره اولیاء الهی به مخاطبان باشم، بلکه هدف بیان واقعیت بود. من در زندگی در پی عشق ام و هر کجا زیبایی را بیابم مفتون و دل‌باخته آن می‌شوم. در نظر این جانب، زیبایی منبع خیر و نیکی است و من خیر را به عنوان سرچشمه تمام لذات می‌دانم» (Al-Mulaththum, 1980, p. 129). شاعر این گونه می‌سراید:

۱۴. أَنَا فِي الْقَرْيَةِ لَا أَشْكُو الْحَزْنَ وسوی القرية لا أبغى سكن
(Wahabi al-Tal, 1973, p. 614)

در این بیت، علاوه بر تکرار واژه «القریة»، همخوان «ش» و «س» و واژه «آ» سبب موسیقی دلنشینی شده است. همچنین بیت زیر از قصیده «شباب» شاهدی بر این ادعا است:

۱۵. وَعَلَى هَاجِرِي هَدَرْتُ شَبَابِي ثُمَّ كَفَنْتُهُ بِبُرْدِ شَبَابِي

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 144)

در این بیت واژه «شباب» ۲ مرتبه و همخوان «ب»، ۶ مرتبه و همخوان «ه»، ۳ مرتبه آمده است که فراوانی کمتری دارند، و در موسیقی بیت تأثیر نهاده اند.

۴.۸. تکرار در سطح گروه

در دیوان عرار، به گونه‌ای از تکرارها بر می‌خوریم که بیش از یک واژه هستند. گاهی این تکرارها، جمله مستقل یا یک پاره گفته را در بر می‌گیرند که پشت‌سرهم به صورت کامل یا با اندکی تغییر تکرار می‌شوند. گاهی نیز تکرار در شعر به شکل تکرار گروهی از واژه‌ها صورت می‌پذیرد. «منظور از گروه، آن واحد زبانی است که از یک واژه یا بیشتر ساخته شده است و نقش واحدی را در جمله داراست» (Safavi, 2001, p. 207-208). تکرار در سطح گروه به دو صورت همگونی ناقص و همگونی کامل محقق می‌شود. بیت‌های زیر، شاهدی بر این ادعا هستند:

همگونی ناقص: در همگونی ناقص «بخشی از دو یا چند گروه، شامل یک یا چند عنصر دستوری درون گروه تکرار می‌شود» (Safavi, 2001, p. 98) مانند تکرار «ماذا علی الناس» در تمام قصیده و در ابتدای بیت‌ها که موسیقی ویژه‌ای به این قصیده نیز بخشیده است:

۱۶. ماذا علی الناس من سکری و عربدتی ماذا علی الناس من کفری و ایمانی

(Wahabi al-Tal, 1973, 122)

همگونی کامل: در همگونی کامل، «تمامی عنصر دستوری گروه با توالی یکسان تکرار می‌شود» (همان، ۲۰۹). مانند تکرار «إذن» و «إذن لعبوا»:

۱۷. إذن لعبوا إذن لعبوا إذن قفزوا إذن وثبوا

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 91)

تکرار، از قوی‌ترین عوامل تأثیرگذار است و بهترین ابزاری است که نگرش یا تفکری را به فردی القاء می‌کند (Shafiei Kadkani, 2005, p. 99). در دیوان عرار تکرار در سطح جمله، از اهمیت بسیاری برخوردار است. این نوع تکرار علاوه بر انسجام بخشی به زبان شاعر، برای القای مفهوم، نقش برجسته‌ای را بر عهده دارد. در قصیده «راهب الحانة»، مشاهده می‌شود:

۱۸. قالوا کبا جواده و ما کبا گفتند اسبش سکندری خورد، حال آنکه نخورد.

قالوا نبا حسامه و ما نبا گفتند شمشیرش کند شد، حال آنکه نشد.
 قالوا خبا سراجه و ما خبا گفتند چراغش خاموش گشت، حال آنکه نگشت.
 تکرار در «قالوا»، «کبا»، «نبا» و «خبا» مشهود است. همچنین است در قصیده «قالوا أناب»:
 ۱۹. قالوا أناب و ما أناب قالوا أتأب فقل أتأب
 هولن یعیش ولن یعیش بغیر باطیة الشراب

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 145)

در این بیت‌ها، جمله‌های «أناب»، «أتأب»، «یعیش» به سبب تأکید بر علاقه شاعر به خمر، تکرار شده‌است.

۴. ۹. جناس

آنچه در کنار موسیقی حروف، سبب افزونی موسیقی زبان شاعر می‌شود، کاربرد جناس در سطح شعر است. روش تجنیس یا هم‌جنس‌سازی، یکی از روش‌هایی است که در سطح واژه‌ها و جمله‌ها، هماهنگی به وجود می‌آورد و موسیقی کلام را افزون می‌کند. «مفهوم جناس، هر نوع اشتراک در مصوت و صامت‌های کلام است که در طرح‌های گوناگون می‌تواند خود را نشان دهد. در ذات هر زبان و در طبیعت هر زبان، جناس خود را به عنوان یک قانون زبان‌شناسی نشان می‌دهد» (Shafiei Kadkani, 2005, p. 301). روش تجنیس، بر اساس نزدیکی هر چه بیشتر واژه‌ها رخ می‌دهد، به طوری که واژه‌ها، هم‌جنس به نظر آیند. انواع جناس‌ها، گونه‌هایی از توازن‌های واژگانی است که از طریق همگونی کامل مانند جناس تام و مرکب یا همگونی ناقص مانند جناس مطرف، جناس وسط، جناس مدّیل، جناس اشتقاق و مضارع شکل گرفته‌است. همان‌گونه که در شعر وهبی التل مشاهده شد، روش «تجنیس» یا «هم‌جنس‌سازی» یکی از روش‌هایی است که در سطح واژه‌ها و جمله‌ها، هماهنگی به وجود می‌آورد و موسیقی کلام را افزون می‌کند. «مفهوم جناس، هر نوع اشتراک در مصوت‌ها و صامت‌های کلام است که در طرح‌های گوناگون می‌تواند خود را نشان دهد. در ذات و در طبیعت هر زبان، جناس خود را به عنوان یک قانون زبان‌شناسی، نشان می‌دهد» (Shafiei Kadkani, 2005, p. 303).

یکی از انواع زیبایی‌های واژگانی کلام، جناس است که شاعران و نویسندگان برای رنگ‌آمیز کردن کلام خود، از آن بهره‌جسته‌اند. در کتاب معالم البلاغة آمده است: «جناس یا تجنیس عبارت است از تشابه دو کلمه در تلفظ، یا معایرت و وجوه مشابهت بین دو کلمه، از حیث تلفظ بسیار است و بدین اعتبار، جناس دارای تقسیمات عدیده است» (Rajai, 1980, p. 396). همچنین

الجندي (Al-Jundi, n.d) می‌نویسد: «در کلمات زبان عربی خصوصیت موسیقایی عجیبی وجود دارد و جناس‌های بسیار در این زبان می‌توان ساخت، که شاید در هیچ زبان دیگر وجود نداشته باشد» (Al-Jundi, n.d, p. 17). زبان عربی ویژگی دارد که واژه‌ها از یک‌دیگر مشتق می‌شوند. این در حالی است که اصل واژه که تکرار حروف و آهنگ صوت و واژه باشد، در اشتقاق محفوظ می‌ماند. این گفته دلیل روشنی است برای اثبات اینکه «اصل جناس» در زبان عربی باید همان اشتقاق کلمات باشد» (Isfahani, 1957, p. 1 & 249).

اشتقاق از جمله قوی‌ترین و موسیقایی‌ترین انواع جناس است. نگارندگان پس از بررسی کامل دیوان عرار، به این نتیجه دست یافته‌اند که جناس اشتقاقی، بیشترین فراوانی را در اشعار وی دارد و سبب افزایش موسیقی شعر او شده‌است. به سبب کاربرد فراوان اشتقاق در اشعار شاعر، نمونه‌هایی از آن را آورده‌ایم:

جناس اشتقاقی «نادی و منادی» در قصیده «أمثال» در بحر بسیط:

۲۰. لا أنت للسد إن غدَّ الكرام ولا للهْد في الحرب إن نادی منادی

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 485)

جناس اشتقاقی «أربابه و بابه» در بیت‌هایی از قصیده «دع النادی» در بحر هزج:

۲۱. دع النادی و أصحابه فإنا لسنا أربابه
و ایماناً حلفناها بآنا لا نری بـــــــــــــــــابه

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 588)

جناس اشتقاقی «سحاحیر و سحار» در بیت‌هایی از قصیده «بین الخرابیش» در بحر بسیط:

۲۲. ولیس ثمة من فرق بشرعنا ما بین راعی سحاحیر و سحار

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 266)

جناس اشتقاقی «ارهقه أرقا، کید و المناکید» در قصیده «شرب فطرب» در بحر بسیط:

۲۳. یا ربِّ لیل لقد أرهقته أرقاً مما أعانیه من کید المناکید

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 208)

واژه‌های شعر عرار، زیبا و جدید اند. شاعر، این واژه‌ها و ترکیب‌ها را با موسیقی خاصی به کار برده‌است. وی با استفاده از تکرار، کاربرد اوزان مناسب و مانند آن، این واژه‌ها را با انسجام خاصی در کنار هم قرار داده تا موسیقی دلنشینی خلق می‌نماید. لازم به اشاره است که گراهام هوف^۱، منتقد معاصر انگلیسی «سه اصل عمده در نقد صورت‌گرایانه را انسجام، هماهنگی و درخشش

¹ Graham Hugh

می‌داند» (Emami, 2006, p. 214). این سه اصل را به روشنی می‌توان در شعر وهبی التل مشاهده نمود. علاوه بر آن، در شعر وی میان همه اجزاء، هماهنگی و تناسب وجود دارد. به همین سبب است که یکی از ویژگی‌های شعری شاعر انسجام است.

۴. ۱۰. قافیه

از آنجایی که قافیه در شعر از اهمیت بسیاری برخوردار است، به شیوه چشمگیری مورد توجه قرار گرفته است. منظور از قافیه «حرف یا حروف مشترک معینی است در پایان کلمات قاموسی نامکرر مصراع‌های یک شعر» (Vahidian Kamkar, 1990, p. 92). بحث مربوط به قافیه در نقد صورت‌گرایی و تحلیل‌های مبتنی بر صورت و ساختار جایگاه ویژه‌ای دارد. شفیع‌ی کدکنی (Shafiei Kadkani, 2005) برای قافیه پانزده نقش متفاوت بر شمرده است و هر یک را به دقت مورد بررسی قرار داده است. نقش‌های قافیۀ مورد نظر شفیع‌ی، در چارچوب نظریه‌های صورت‌گرایان -توجه به عناصر ساختاری شعر که سبب آشنایی‌زدایی و رستاخیز واژه‌ها می‌شود- قابل‌نگریستن است. «چشم و گوش در قافیه، به نقطه‌ای می‌رسند که چندان شتابی ندارند و نمی‌خواهند به زودی از آن بگذرند و این باعث می‌شود خواننده بیشتر به زیبایی ذاتی و فیزیکی واژه‌ها پی ببرد» (Shafiei Kadkani, 2005, p. 94) همچنین قافیه از جلوه‌های وزن و کامل‌کننده وزن است، زیرا نشانه‌های پایان یک قسمت و آغاز قسمت دیگر را نشان می‌دهد (همان، ۵۲).

بی‌گمان، عرار از قافیه‌های مناسب در اشعار خویش بهره گرفته است. تا جایی که بیشتر اشعار وی، با داشتن قافیه‌های مناسب، از تشخیص و زیبایی ویژه‌ای برخوردار شده‌اند، اما هنجارشکنی او در قافیه از ویژگی‌های بنیادی شعرش به شمار می‌آید. بنابراین، قالب‌شکنی این شاعر در زمینه آشنایی‌زدایی، بسیار به دیدگاه صورت‌گرایان نزدیک است. عرار خود را از بند قافیه و وزن سنتی رها ساخته و به قالب‌شکنی پرداخته است. به این ترتیب، وی وجدان و ذاتش را که متأثر از جامعه بود، به نمایش گذاشت. وی، اشعاری نیز در نظام مخمسات دارد که در آن‌ها هنجارشکنی می‌کند. مخمسات، «نوعی از قصیده که شاعر بنای آن را بر چند مصراع هم قافیه بنهد و مصراع آخر را بر قافیه‌ای دیگر قرار دهد، مسمط‌هایی که بند و رشته مسمط آن‌ها به پنج مصراعی مخمس یا پنج‌تایی باشد، مخمس می‌گویند» (Gholamrezaei, 2008, p. 78).

| | |
|--|---|
| وَأَدِيرُوا بَيْنَكُمْ كَأْسَ الطَّلَا | ۲۴. أَقْبَلُ السَّاقِي فَقَوْلُوا حَيْهَلَا |
| أَنَا إِنِ سَاوَمْتُ قَعْوَارَ عَلِي | مَا عَلِي الشَّيْخِ وَ لَسْتُ ابْنَ جَلَا |
| | عَمْتِي وَابْتَعْتُ بِالْعَمَةِ خَمْرَه |

این قالب‌شکنی و بی‌اعتنایی به قافیه از دیدگاه زیباشناسی قابل توجه است و به مبحث آشنایی زدایی صورت‌گراها بسیار نزدیک است. زیرا پرداختن به قالب‌های جدید و عدم رعایت قافیه، سبب آشنایی زدایی می‌شود و این قالب‌شکنی در اشعار وهبی التل وجود دارد. در واقع، برخی اشعار شبیه به مسمط یا چندپاره فارسی است و گاهی در قالب شعر مرسل، شعر جدیدی را به وجود آورده است. برخی از قصاید این شاعر نیز رها از قافیه است. برای نمونه، هنگامی که او شعر خود را با قافیه «ر» آغاز می‌کند، در بیت‌های بعدی از قافیه‌ای دیگر استفاده می‌کنند. برای نمونه، در قصیده «متی» از دو قافیه متفاوت در یک قصیده استفاده کرده است.

روشن است که شاعر باید به حروف و حرکات معین در قافیه متعهد باشد، در غیر این صورت قافیه مشتمل بر کاستی‌هایی مانند تضمین، ایطاء، اقواء، و السناد می‌شود (Atiq, 1998, p. 166). بعد از بررسی کامل دیوان وهبی التل مشخص شد که در ۱۶ بیت از ابیات دیوان او اقواء و فقط در قصیده «الحنین إلى الجزيرة» ایطاء، از عیوب قافیه وجود دارد.

اقواء: اختلاف در حرکت روی به کسر یا ضم (همان، ۱۶۷) در این جا، به شاهدی از ۱۶ بیت اشاره می‌شود از جمله در قصیده «أغسلونی بخمر» در بحر خفیف:

۲۵. وأُدفنونی فی حانۀ عند دَنْ بیننا مسکر، الدَّنانِ مَقیمُ

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 344)

واژه «مقیم» در این بیت به ضم میم در اقواء واقع شده است.

بر پایه ایطاء، واژه روی با لفظ و معنایش پس از دو یا سه بیت تا ۱۰ بیت بازگردد. در قصایدی که طولانی نیست ناپسند است که شاعر واژه‌ای را از نظر معنایی و واژگانی در ساخت نزدیک تکرار کند (همان، ۱۶۷). ایطاء فقط در یک قصیده «الحنین إلى الجزيرة» در بحر طویل بیت ۲۸:

۲۶. و کلُّ بلادٍ یلفظُ الضادَ أهْلها بلادی و إن کانت بمثلی تظلعُ

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 292)

ترجمه بیت: هر سرزمینی ضاد را تلفظ می‌کند، اهل آن از سرزمین من هستند، هر چند مثل من در تنگنا باشند.

قصیده «الحنین إلى الجزيرة» ۲۸ بیت دارد که «تظلع» در بیت ۲۸ و ۲۴ و ۱۲ در یک واژه و معنا آمده است.

۵. نمونه‌هایی از استثنائات در اشعار وهبی التل

عرار در قصاید خویش از برخی اصول نحوی، واژگانی و عروضی نیز سرپیچی کرده است که این امر هنجارگریزی به شمار می‌آید. نمونه‌هایی که در ادامه می‌آیند، نمایانگر این واقعیت اند:

أ: ورود «قد» و «سوف» بر غیر فعل:

۲۷. واقصر ملامک انی رجل قد

بالکأس بعث خوابیا من دینی

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 27)

۲۸. أتهدی بالسلو و قد

گرام الغید أضنا نا

(همان، ۴۵)

۲۹. وسوف الألی قالوا عرار قد ارعوی

ومن یرعوی بعد الضلال لیب

(همان، ۵۱)

در بیت اول «قد»، پیش از «کأس» و در بیت دوم پیش از «گرام» و همچنین در بیت سوم پیش از «الألی» آمده است که هر سه اسم هستند.

ب - آمدن «لن» پیش از «س» استقبال:

۳۰. أنا لم أکن یوما وزیرا

ولن سأرأسها الوزارة

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 67)

در این بیت «لن» بر «سین» استقبال، وارد آمده است.

ج - کاربرد «إلّا» همراه ضمیر متصل:

۳۱. سلمی ورب الراقصات إلی منی

ما راض قلبی عالهیوی إلاک

(همان، ۱۱۵)

در این بیت، ضمیر متصل «ک» با «إلّا» به کار رفته است. همچنین واژه «عالهیوی» در کشور اردن بسیار کاربرد دارد اما این کاربرد در زبان فصیح، به کار نمی‌رود.

د - آمدن ضمیر متصل پیش از «زال»:

۳۲. ودع المنی والشمل دعه وشأنه

ما زاله بفؤاد لیس بجامع

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 95)

در این جا ضمیر متصل «ه» به «زال» پیوسته است که بسیار نادر است.

ه - کاربرد واژه‌های و پاره گفته‌های نادر

۳۳. هات اسقنی «قعوار» لیس یهمنی

قول الوشاة عرار «سکرانان»

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 123)

در این جا عرار از واژه «سکرانان» که یک واژه عامیانه است، استفاده کرده است. زیرا قدرت تأثیرگذاری آن را بیشتر از دیگر واژه‌های فصیح می‌داند. وی معتقد است گاهی توانایی و تأثیر واژه‌های عامیانه و دور از کاربرد در ابیات، قدرت واژه‌های فصیح را ندارند (Abu-Matar, 1987, p. 242).

و- کاربرد فقط «بک تفعيله» در مصراع دوم:

۳۴. وطلا كعين الديك تحسدها النضاره

(Wahabi al-Tal, 1973, p. 41)

همچنین باید اشاره نمود که در قصیده‌های «إذا داعبه الحب»، «یا لیت»، «إفلاس»، و «مزدا» سرپیچی از وزن‌های خلیلی، بسیار آشکار است.

۶. نتیجه گیری

آشنایی زدایی و در پی آن قاعده‌افزایی و هنجارگریزی در اشعار مصطفی وهبی التل، سبب برجسته‌سازی شده‌است. در این زمینه، پژوهش زیر به نتایج زیر دست یافته‌است:

- توازن آوایی و واژگانی از مهمترین ویژگی‌های قاعده‌افزایی است که سبب برجسته‌سازی شعر وی شده‌است. او با کاربرد این توازن‌ها، در حیطه قاعده‌افزایی به عادت زدایی دست زده‌است. هر چند؛ استفاده از هنجارگریزی‌ها و قاعده‌افزایی‌ها در شعر وهبی التل بسیار پخته و مؤثر واقع شده‌است. وی از این رهگذر توانسته‌است موجب برجسته‌سازی و در نتیجه اعتبار کلام خود در نگاه مخاطب شود.

- توازن آوایی و واژگانی از عواملی اند که سبب افزایش موسیقی شعری عرار شده‌است.
- از مهمترین ویژگی‌های موسیقی شعر عرار، عنصر تکرار است. این امر، موسیقی شعرش را دو برابر نموده و به این وسیله، اشعارش را از انسجام خاصی برخوردار کرده‌است. تکرار در شعر وی، فراوانی بسیاری دارد. در شعر او این تکرار به روش‌های مختلف مانند تکرار واج، واژه و جمله آمده‌است.

- با توجه به هماهنگی میان وزن و محتوا و وزن و واژه، شاعر به نوگرایی در وزن و سرپیچی از بحرهای شعری مشتاق بود. در پیوند با هنجارشکنی در قافیه، می‌توان به کاربرد مخمسات در شعر او اشاره کرد.

- در اشعارش برای بیان احساساتی مانند نشاط و شادی یا شکایت و غم و اندوه و انتقال آن به مخاطب، اصوات زیر و همخوانی سایشی را به کار می‌برد. این موارد سبب برجسته‌سازی و سبب موسیقایی شدن شعر می‌شود.

- جناس اشتقاقی بیشترین فراوانی را در شعر عرار دارد.

- در دیوان شعری او ۱۶ مورد اقواء و یک مورد ایطاء که از عیب‌های قافیه هستند، به دست آمد.

- شکستن و گذر از قواعد نحوی یا کلامی و ترکیب، یا همنشینی واژگان برای وهبی التل دل‌پذیر است. در واقع زبانی که او به کار می‌برد، کارکرد ادبی دارد. وی، مخاطب را متوجه پیام جدیدی می‌سازد و سخن او منجر به آشنایی‌زدایی می‌شود.

فهرست منابع

- ابراهیم، انیس (۱۹۶۵). موسیقی الشعر. ط ۳. القاهرة: مكتبة النجلو المصرية.
- ابومطر، احمد (۱۹۸۷). عرار الشاعر اللامتمی، أقلام الصحوة. الإسكندرية: دار الصبرا للطباعة والنشر.
- الأسد، ناصر الدين (۱۹۵۷). الإتجاهات الأدبية الحديثة فی فلسطين والأردن. ط ۳. بیروت: معهد الدراسات العربية العالية فی جامعة الدول العربية.
- اسماعيل، عز الدين (۱۹۹۲). الأسس الجمالية فی النقد العربي. ط ۱. بیروت: دارالفکر العربي.
- الأصفهانی، أبو الفرج علی بن الحسن (۱۹۵۷). الأغاني. ط ۵. بیروت: دار الثقافة.
- امامی، نصرالله (۱۳۸۵). مبانی و روش‌های نقد ادبی. ج ۳. تهران: نشر جامی.
- بکار، یوسف (۱۹۸۸). الترجمات العربية لرابعيات الخيام. الدوحة: منشورات مركز الوثائق والدراسات الانسانية، جامعة قطر.
- التل، مصطفى وهبی التل (۱۹۷۳). عشيات وادی الیابس. عمان: المؤسسة الصحفية الأردنية.
- ثمره، یدالله (۱۳۶۴). آواشناسی زبان فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- الجنیدی، علی. (بی تا). فن الجناس. بیروت: دار الفکر، طبعه بیروت.
- حق شناس، علی محمد (۱۳۷۶). آواشناسی (فونتیکی). ج ۵. تهران: انتشارات آگه.
- خلیل، ابراهیم، (۲۰۰۹). «عراشعرية التجربة لا شعرية الذاكرة». افکار. شماره ۲۵۱. صص ۱۵-۵.
- بسام علی، ربابعة. (۱۳۸۲). «تأثیر حکیم نیشابوری بر عرار شاعر بزرگ اردن». نامه پارسی. سال ۸ شماره ۴. صص ۱۲۵-۱۰۸.
- بسام علی، ربابعة (۱۳۸۱). «تلاش‌های شاعر بزرگ اردن (عرار) در قلمرو ادبیات فارسی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. صص ۱۷۰-۱۵۵.
- بسام علی، ربابعة (۱۳۸۲). «سرچشمه‌های معرفت‌شناختی عرار، شاعر بزرگ اردن» مجله کتاب ماه و ادبیات و فلسفه. سال ۶ شماره ۱۰. صص ۴۵-۱۷.
- الزباعی، زیاد صالح (۲۰۰۲). الرؤيا والفن. عمان: أزمئة للنشر والتوزيع.
- رجایی، محمد خلیل (۱۳۵۹). معالم البلاغة. شیراز: دانشگاه شیراز.
- رجایی، نجمه (۱۳۸۷). آشنایی با نقد ادبی معاصر عربی. ج ۱. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- الرواشدی، أمیمة (۲۰۰۵). شعرية الانزياح. عمان: امانة عمان للنشر.
- ارمسترونج، ریتشاردز (۱۹۶۳). مبادئ النقد الأدبی. ترجمة لويس عوض. القاهرة: مكتبة الانجلو المصرية.

الزغبی، زیاد صالح (۱۹۹۹). *عشیات وادی یابس*، بیروت، جمع و تحقیق و تقدیم دیوان مصطفی وهبی التل (عرار)، ط ۲. عمان: الموسسه العربیه للدراسات والنشر و دار الفارس للنشر والتوزیع.

سارلی، ناصر قلی و فاطمه ایشانی (۱۳۹۰). «نظریه انسجام و هماهنگی انسجامی و کاربست آن در یک داستان کمینه فارسی (قصه نردبان)». *زبان پژوهی*. دوره ۲. شماره ۴. صص ۷۸-۵۱.

سمره، محمود (۱۹۷۹). «اللغة و الاسلوب فی شعر عرارمجله». *مجمع اللغة العربیة الاردنی*. شماره ۶-۵. صص ۶۹-۷۶.

شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۹۱). *رستاخیز کلمات، درس گفتارهایی درباره نظریه ادبی صورنگرایان روس*. ج ۲. تهران: سخن.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴). *موسیقی شعر*. ج ۳. تهران: آگاه.

شکری، عیاد (۱۹۶۴). *موسیقیا الشعر العربی*. القاهرة: دارالمعرفة.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۸). *نقد ادبی*. ج ۳. تهران: میترا.

الصالح، صبحی (۲۰۰۲). *دراسات فی اللغة*. ج ۱۵. بیروت: دارالعلم للملایین.

صفوی، کوروش (۱۳۸۰). *از زبان شناسی به ادبیات*. ج ۱ و ۲. تهران: سوره مهر.

العاکوب، عیسی علی (۲۰۰۸). *التفکیر النقدي عند العرب*. ط ۷. دمشق: دار الفکر.

عتیق، عبدالعزیز (۱۷۲۲). *علم العروض والقافية*. بیروت: دار النهضة العربیة.

علوی مقدم، مهیار (۱۳۷۷). *نظریه های نقد ادبی معاصر، صورنگرایی و ساختارگرایی*. ج ۱. تهران: سمت.

غلامرضایی، محمد (۱۳۸۷). *سبک شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو*. تهران: جامی.

الفاخوری، حنا (۱۹۸۶). *الجامع فی تاریخ الأدب العربی*. ط ۱. بیروت: دار الجیل.

قربان زاده، بهروز و رفیق عطوی (۱۳۹۶). «وجوه تأثر مصطفی وهبی التل (عرار) بعمر الخيام النيسابوری».

کلیة الآداب والعلوم الانسانیة. سال ۷. شماره ۲۵. صص ۳۵-۱۸.

المجذوب، عبدالله (۱۹۵۵). *المرشد فی فهم أشعار العرب*. ط ۱. مصر: طبعة مصطفی الحلبي.

مدرسی، فاطمه و امید یاسینی (۱۳۸۸). «نقد صورنگرایانه غزلیات حافظ». *سبک شناسی نظم و نشر فارسی*

(بهار ادب)، شماره ۱. صص ۱۱۸-۱۴۱.

مدرسی، فاطمه و محمد بامدادی (۱۳۸۸). «نگاهی به موسیقی اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی». *مطالعات*

زبانی و بلاغی. شماره ۱. صص ۱۱۵-۱۴۰

المثلثم، البدوی (یعقوب العودات) (۱۹۸۰). *عرار شاعر الاردن*. بیروت: دار القلم.

میلر، هنری (۱۳۴۸). *تولد شعر*. ترجمه منوچهر کاشف. تهران: مرکز نشر سپهر.

الناعوری، عیسی (۱۹۸۰). *الحركة الشعرية فی الضفة الشرقية من المملكة الاردنية الهاشمية*. عمان: وزارة الثقافة و

الشباب.

وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۶۹). *وزن و قافیه شعر فارسی*. ج ۲. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

References

- Abu-Matar, A. (1987). *Arar: the poet of Allamentm*. Alexandria: Dar Al-Sabra Al-Tabata Al-Nashr [In Arabic].
- Al-Akub, A. I. (2008). *Critical thinking among the Arabs* (6nd ed.). Damascus: Dar Al-Fikr [In Arabic].
- Al-Asad, N. (1957). *Recent trends in literature in Palestine and Jordan* (3rded). Beirut: Institute of Arab Studies in the University of Arab States [In Arabic].
- Alavi Moghadam, M. (1998). *Theories of contemporary literary critique, formalism and structuralism* (1nd ed.). Tehran: SAMT.
- Al-Fakhoury, H. (1986). *A comprehensive history of Arabic literature*. Beirut: Dar-Al-jalil [In Arabic].
- Al-Jundi, A. (n.d). *Technique of pun*. Beirut: Dar Al-Fekr [In Arabic].
- Al-Majzub, A. (1955). *Almarcdwi understanding of Arabic poetry* (1nd ed.). Egypt: Tabat-Mostafa-Alhalbi [In Arabic].
- Al-Mulaththum, B. (1980). *The Jordanian poet: Arar*. Beirut: Dar Al-Kalam [In Arabic].
- Al-Nauri, I. (1980). *The poetic movement in the eastern half of the Hashemite Jordanian government*. Oman: Ministry of Culture and Youth [In Arabic].
- Al-Ravashedi, A. (2005). *Poem and Literature of defamiliarization*. Oman: Oman municipality publication [In Arabic].
- Al-Saleh, S. (2002). *Studies in language* (15nd ed.). Beirut: Dar Al-Malayin [In Arabic].
- Al-Samra, M. (1979). Language and style in Arar's poetry. *The journal of the Jordan Academy for Arabic* 5(6), 76-69 [In Arabic].
- Al-Zabi, Z. S. (1999). *Asyat Valley yabs* (2nd ed.). Mostafa. Wahabi Al-Tal (ed.). Cairo: Madār Al-ṣaḥrā', dirāṣah fī adab 'Abd Al-Raḥmān Munīf' [In Arabic].
- Wahabi al-Tal, M. (1973). *Asyat Valley yabs* (2nd ed.). Oman: Al-Shfiah-Orduniyah.
- Al-Zu'bi, Z. S. (2002). Vision and art (Al-roya wa al-fa'n). Oman: Azminah lil nashr wa al-tozie' [In Arabic].
- Armstrong, R. (1963). *Principles of literary criticism*. Translated by Louis Awad. Cairo: Maktab Al-Anjelo Al-Mesri [In Arabic].
- Atiq, A. (1998). *Arabic prosody and rhyme*. Beirut: Dar Al-Nahda Al-Arabeya [In Arabic].
- Bassam Ali, R. (2002). The efforts of the great poet of Jordan (Arar) in the field of Persian literature. *Faculty of Literature and Humanities of Tehran*, 155-170 [In Persian].
- Bassam Ali, R. (2003). The epistemological origins of Arar, the great poet of Jordan. *Magazine Moon Books and Literature and Philosophy*, 6(10), 17-45 [In Persian].
- Bassam Ali, R. (2004). The effect of Hakim Nishaburi on Arar, the great poet of Jordan. *Journal Persian letter*, 8(4), 108-125 [In Persian].
- Bekar, Y. (1988). *The Arabic translation of Rubaiyat of Omar Khayyam*. Doha: Centre for Humanities Research, Qatar University [In Arabic].
- Emami, N (2006). *Foundations and methods of literary criticism* (3rd ed.). Tehran: Jami [In Persian].
- Gholamrezai, M. (2008). *Stylistics of Persian poetry: Roudaki to shamlou*. Tehran: Jami [In Persian].
- Ghorbanzadeh, B., & Rafigh, A. (2017). Affected faces by Mostafa Wahbi al-Tal (Arar) on Omer Al-Khayyam Al-Nishabouri. *General Literature and Human Science*, 7(25), 18-35 [In Persian].
- Haghshenas, A. M. (1997). *Phonetics* (Vol. 5). Tehran: Agah [In Persian].
- Ibrahim, A. (1965). *The music of poetry* (3rd ed.). Cairo: The Anglo Egyptian Bookshop [In Arabic].
- Ibrahim, Kh. (2009). Arar sheriah al-tajrobah la sheriah al-zakerah. *Afkar*, 251, 5-15 [In Arabic].
- Isfahani, A. (1957). *The Songs*. (8nd ed.). Beirut: Dār al-Saghafa [In Arabic].
- Ismail, E. (1992). *Aesthetic foundations of the Arabic monetary*. Beirut: Dār al-Fikr al-Arabi [In Arabic].
- Leech, G.H. (1969). *A linguistic guide to English poetry*. England: Longman.

- Miller, H. (1969). *Birth of poem*. Translated by Manouchehr Kashef. Tehran: Sepehr [In Persian].
- Modaressi, F., & Bamdadi, M. (2009). A glance at Shafiei-Kadkani's the music of poetry. *Journal of Rhetorical and Linguistic Studies, 1*, 115-140 [In Persian].
- Modaressi, F., & Yasini, O. (2009). Formalistic criticism of Hafiz's poems. *Journal of Stylistic of Persian Poetry and Prose, 1*, 141-118 [In Persian].
- Rajai, M. K. (1980). *Signs of rhetoric*. Shiraz: Shiraz University [In Persian].
- Rajai, N. (2008). *An Introduction to literary criticism in contemporary Arabic*. Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad [In Persian].
- Safavi, K. (2001). *From linguistics to literature* (Vol.s 1 & 2). Tehran: Soureh Mehr [In Persian].
- Samareh, Y. (1985). *The phonetics of Persian language*. Tehran: Nashr Daneshgahi [In Persian].
- Sarli, N. Gh., & Ishany, T. (2011). The theory of cohesion and cohesive harmony and the usage of it in a minimal story: The Tale of a Ladder. *Zabanpazhuhi, 2*(4), 51-78.
- Shafei Kadkani, M. R. (2012). Resurrection of words, lessons about the literary theory of Russian formalists (2nd ed.). Tehran: Sokhan.
- Shafiei Kadkani, M. R. (2005). *Music of poetry*. Tehran: Negah [In Persian].
- Shakari, A. (1964). *The music of Arabic poetry*. Cairo: Dar-Almaarefa [In Arabic].
- Shamisa, S. (2009). *Literary criticism* (3rd ed.). Tehran: Mitra.
- Vahidian Kamkar, T. (1990). *Meter and rhyme of Persian poetry*. Tehran: Nashr-e Daneshgahi [In Persian].

Investigation and Analysis of Arar's Poetry

Leila Hosseini¹
Hamed Sedghi²
Ali Pirani Shal³
Soghra Falahati⁴

Received:10/07/2017

Accepted:16/07/2018

Abstract

1. General Introduction

Wahbi al-Tal whose pen name is Arar was born in 1899 in Irbid city in the north of Jordan, in a family involved in cultural activities. In that time, the Arab world was in cultural isolation and immersed in silence, pain, seclusion and backwardness. It was subordinate to the Ottoman Empire and on the verge of decline and demolition. His father was a educated Jordanian and Arar learned Turkish language which was the official language in education in that period. He was also familiar with Persian language which was taught at that time (al-Tal, 1957, p. 49). He got his title from Arar Ibn Amro Ibn sha'as al-Asdi who was a poet of the era of ignorance (Bekar, 1990, p. 31). Arar's poetry consists of themes such as love, attention to the women, win and drunkenness, being and nothingness, life and death, debauchery and pleasures, repentance, committed lyrics and resistance. Defamiliarization is one of the significant features of his poetry which has been employed in a variety of ways including the addition of rules, transgression in rhymes, elegant imagery, new combination, cohesion and harmony.

2. Theoretical Framework

Addition of rules unlike deviation (from the norm) is not deviation from rules of language, but it is exercising additional rules on the rules of norm language. Addition of rules can be investigated and classified according to harmony in phonetic, lexical, grammatical, and analytical levels of phonetic harmony and lexical harmony. In this research, Mostafa Wahbi al-Tal's poetry that is one instance of the

¹ PhD Candidate, Arabic Language and Literature Department, Kharazmi University, Tehran (Coressponding Author), l7.hoseynii@gmail.com

² Professor, Arabic Language and Literature Department, Kharazmi University, sedgi@khu.ac.ir

³ Associate Professor, Arabic Language and Literature Department, Kharazmi University, piranishall@khu.ac.ir

⁴ Associate Professor, Arabic Language and Literature Department, Kharazmi University, falahati@khu.ac.ir

defamiliarization practices, would be analyzed and investigated. Besides the discussion about addition of rules, this article seeks to answer this question: How much addition of rules could make foregrounding in Arar's poetry and what is his goal of this literary approach?

This research is based on the hypothesis that Arar has missed rhythms of prosody and phonetic harmony in some of the odes.

2-1 Review of the Literature

Upon exploring the history of the study, no essays regarding the criticism of Arar's poetry were discovered; however, a number of essays about the poet himself have been found including:

- "عرار: شعريّهُ التجريبيّهُ لا شعريّهُ الذاكِرهُ" by Ibrahim Khalil,
- "Epistemological origins of Arar" by Ziyad Al-Zaabi,
- "The efforts of Arar, the great Jordanian poet, within the realm of Persian literature" by Bassam Ali Rababe'e,
- "The influences of the Sage of Neyshabur upon Arar, the great poet of Jordan" by Bassam Ali Rababe'e.
- "اللغة و الأسلوب في شعر عرار" by Mahmoud Al-Sammarah,
- And "وجوه تأثر مصطفى وهبي التل (عرار) بعمر الخيام النيسابوري" by Behrooz Ghorbanzadeh.

2-2 The scope and focus of research

The focus of this study is different from the aim of this research. The present study is a literary research on the addition of rules by the aforementioned poet. It is worth noting that findings of this research are gained through the examination of his poems (divan) called the *Asyat Valley yabs*.

3. Methodology

This study investigates addition of rule practices based on the theories of formality in an analytical-descriptive method.

4. Discussion results

Defamiliarization made by addition of rules and deviation cause foregrounding in Arar's poetry and this research achieved the following findings in this regard:

4-1 Phonetic and lexical harmonies are part of the most important features of addition of rules. Using these harmonies, the poet has done habit breaking in the field of addition of rules. Of course using deviation and addition of rules in Wahbi al-Tal's poetry were very effective on Arar and in this way, he has been able to bring foregrounding to his words in the eyes of audiences.

4-2 The element of repetition is one of the most important musical features of Arar's poetry which has made his poem's music twofolds and has given his poetry a certain coherence. Repetition has much frequency in his poem and appears in a variety forms such as phoneme, word and sentence repetitions.

4-3 Given the harmony between rhythm and content and between rhythm and words, the poet was keen on modernism in rhythm and deviation from poetic metres,

and about transgression in rhymes. One can also point to enter pantastichs in his poem.

4-4 He uses the following sound and fricative continuity in his poetry to express feelings like vitality, happiness, complain, sadness, and transfer them to the audience, and these lead to the poem foregrounding and musicality.

4-5 Derivative pun has the highest frequency in Arar's poetry.

4-6 Breaking the syntactic or verbal rules and ignoring them along with combining words or vocabulary association is pleasing for him, in fact, the language he uses is literary. The audience will notice a new message and Arar's speech causes defamiliarization.

5. General Conclusion

Addition of rules is one of the significant features of Arar's poetry which can be observed in form of harmonies (phonetic, lexical and grammatical), deviations, innovation and revival in a number of rhythms of prosody, attention to coherence and harmony in poetry, and transgression in rhyme.

Keywords: Addition of rules, Phonetic harmony, Lexical harmony, Arar

بررسی و مقایسه دو گروه کودکان و بزرگسالان در بیان روایت از دیدگاه رویدادهای حرکتی تالمی^۱

الهام اخلاقی باقوجری^۲

شهلا شریفی^۳

علی ایزانلو^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۲۹

چکیده

زبان از آن جهت قابل توجه است که فقط افراد محدودی، درک واقعی از دانش زبان خود دارند. این در حالی است که هر فرد، ممکنست زبان ویژه‌ای بداند و آن را به کار برد. برای آنکه به بخشی از این درک زبانی دست یابیم، به مقایسه شفاهی سازی روایت، مابین دو گروه کودک و بزرگسال زن پرداخته‌ایم. روایت، مشتمل بر توالی رویدادهایی است که ترتیب زمانی دارند. همچنین، رویداد حرکتی یا فعل، وضعیتی را شامل می‌شود که در آن حرکت و یا ایستایی رخ می‌دهد. برای بررسی رویدادهای حرکتی، ۸۰ شرکت کننده در دوره سنی

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.16953.1404

^۲ دکترای تخصصی، گروه زبان شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)؛

elham.akhlaghi@mail.um.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی، استادیار گروه زبان شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد؛

shahla_sharifi@um.ac.ir

^۴ دکترای تخصصی، استادیار گروه زبان شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد؛ aliizanloo@um.ac.ir

کودک و بزرگسال انتخاب شدند. سپس شرکت‌کننده‌ها، فیلم بی‌کلام و جهانی گلابی (Chafe, 1980) را مشاهده کردند و آن را بازگو کردند. به دنبال آن داده‌ها ضبط و پیاده‌سازی شدند. این داده‌ها از دیدگاه رویدادهای حرکتی تالمی (Talmy, 2000) که مشتمل بر دو نوع حرکت انتقالی و حرکت خودشامل بودند، از جنبه آماری مقایسه و تحلیل شدند. بر اساس نتایج به دست آمده، مابین دو گروه شرکت‌کننده، در بهره‌گیری از افعال حرکتی انتقالی تفاوت معناداری مشاهده نشد. این در حالی است که دو گروه مورد اشاره در استفاده از افعال حرکتی خودشامل تفاوت معناداری داشتند. علت اصلی شباهت کاربرد، فراوانی بالای افعال حرکتی انتقالی و مرکزی بودن این افعال در میان فعل‌های زبان فارسی است. از آنجا که افعال حرکتی خودشامل در مقایسه با افعال حرکتی انتقالی، بیشتر از جنبه کاربرد، در حاشیه قرار دارند و تنوع زبانی داشته‌اند، در نتیجه بین این دو گروه، تفاوت وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: روایت، رویدادهای حرکتی، داستان گلابی، افعال حرکتی

خود شامل، افعال حرکتی انتقالی

۱. مقدمه

هر کاری که انجام می‌دهیم، از مرتب کردن تخت‌خواب تا آماده کردن صبحانه و یا دوش گرفتن، می‌تواند به منزله روایت، دیده شده یا قالب‌ریزی و بازگو گردند. اما افراد مختلف با پیشینه و دانش متفاوت، این کار را به شیوه‌های گوناگونی انجام می‌دهند. هر بازگویی را نمی‌توان روایت در نظر گرفت. روایت، توالی رخدادها است (Toolan, 2007, p. 16). یکی از مواردی که بسیار در بیان روایت مشاهده می‌شود، بیان تجربیات است. همه انسان‌ها، قادر به بازگویی تجربیات خود در قالب روایت هستند. این، یک توانایی ذاتی است که افراد از آغاز صحبت کردن، می‌توانند از طریق روایت و بازگویی تجربیات خویش با یک‌دیگر ارتباط برقرار کنند. در واقع، ماده اصلی روایت مستقل از رسانه آن یعنی زبان در نظر گرفته می‌شود. زیرا می‌توان یک موضوع را با روایت‌های گوناگونی بیان کرد. در بررسی روایت، باید دو مؤلفه اصلی قصه و گوینده را تحلیل نمود. هر چند، این مؤلفه‌ها را در هر واقعه گفتاری دیگر نیز می‌توان یافت. در این پژوهش، قصه کنار گذاشته شده است و به تحلیل راویان و روایت از دیدگاه آن‌ها پرداخته می‌شود. در واقع، روایت‌شناسی به عنوان روشی علمی، درصدد یافتن الگوهایی روایی است (Asadi & Ranjbar, 2019) که می‌تواند جنبه‌های گوناگونی را مورد توجه قرار دهد. به منظور انجام این پژوهش، نوع

افعال حرکتی در دو گروه کودکان و بزرگسالان مؤنث مورد مقایسه و تحلیل قرار گرفته‌است. فعل یا رویداد حرکتی، وضعیتی است که در آن حرکت یا ایستایی رخ می‌دهد. این رویداد، از یک عنصر برجسته و یک زمینه تشکیل می‌شود. «عنصر برجسته در یک رویداد حرکتی نسبت به زمینه یا حرکت می‌کند، یا در حالت ایستایی قرار می‌گیرد» (Talmy, 2000b, p. 25).

تالمی (Talmy, 2000)، دیدگاه خود را در بستر رویکرد شناختی مطرح کرده‌است. نظام شناختی در نظام‌های کنشی قرار می‌گیرد. به این معنا که توانایی زبانی مغز، وضعیت ویژه‌ای برای فراهم آوردن دستورالعمل‌های نظام‌های کنشی به دست آورده‌است. همچنین این توانایی در تولید آواها، تعبیر، بیان باورها و خواسته‌ها، اشاره به پدیده‌ها، نقل داستان‌ها و موارد مشابه، نقشی بر عهده دارد. برای دلیل‌هایی از این گونه، زبان بشر، موضوع اصلی پژوهش حاضر است (Chomsky, 2005, p. 47). پرسش اصلی که در این پژوهش در پی پاسخ به آن هستیم این است که دخترها و زن‌ها، چگونه از افعال حرکتی در بیان روایت استفاده می‌کنند؟ فرضیه‌های صفری که در پیوند با این پرسش می‌توان در نظر گرفت، مشتمل بر این دو موردند: «مؤلفه‌های حرکت‌های انتقالی (عمودی، افقی، چند جهتی) در هر دو گروه سنی یکسان است». «مؤلفه‌های حرکات‌های خودشامل (رفت و برگشتی، دورانی، اتساعی، تکانی، پرسه در مکان، ماندن) در هر دو گروه سنی برابر است». برای دست یافتن به پاسخ پرسش، از فیلم بدون کلام جهانی گلابی (Chafe, 1980) و ۸۰ شرکت‌کننده استفاده شده‌است. پس از پیشینه، چارچوب نظری، روش‌شناسی، تحلیل داده‌ها شرح داده خواهد شد.

۲. پیشینه پژوهش

اگرچه، روایت به قدمت عمر بشر است، اما روایت‌شناسی، علم نسبتاً نوپایی است که از عمر آن بیش از چند دهه نمی‌گذرد. امروزه، پژوهش‌های مربوط به روایت فقط به مطالعات ادبی محدود نمی‌شود. روایت، به دیگر حوزه‌های علوم انسانی مانند تاریخ، انسان‌شناسی و فرهنگ‌عامه، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی زبان نیز راه یافته‌است. در زمینه بررسی روایت، آثار گوناگونی وجود دارد. هدایی (Hodaie, 2002) در پژوهش خود، ادبیات داستانی کودک را بر پایه سیزده مقوله از ادبیات داستانی بزرگسال مجزا می‌کند. یارمحمدی و همکاران (Yarmohammadi et al., 2000) به بررسی و مقایسه ساختارها و مؤلفه‌های گفتمان‌مدار موجود در داستان‌های کوتاه معاصر بزرگسالان و نوجوانان پرداخته‌اند. به منظور بررسی پیشینه نظریه‌های روایت‌شناسی در زبان فارسی، می‌توان مقاله صافی پیرلوجه و فیاضی (Safi Pirloojeh & Fayazi, 2011) را مطالعه کرد.

هر چند آن‌ها بخش عمده مقاله خود را به بررسی روایت‌شناسی ساختارگرا و تقابل‌های دو گانه، مقوله‌بندی عناصر روایی و رده‌شناسی روایت اختصاص داده‌اند. سیاوشی (Siavashi, 2014) با بررسی یک روایت در زبان اشاره ایرانی، برخی راهکارهای زبانی و نقش آن‌ها در شکل‌گیری و پیش‌برد روایت را نشان داده‌است. پژوهش‌های دیگری در زبان فارسی و زبان‌های دیگر در پیوند با روایت وجود دارد که از آن صرف‌نظر می‌شود و به مسئله اصلی این پژوهش یعنی افعال حرکتی پرداخته می‌شود.

وجود آثار گوناگون ایرانی و غیرایرانی در پیوند با موضوع افعال حرکتی، بیانگر اهمیت این موضوع در حوزه‌های گوناگون زبان‌شناسی به ویژه رده‌شناسی، پژوهش‌های دستوری، بین‌زبانی و زبان‌شناسی شناختی است. در پژوهش‌های مرتبط با مفهوم حرکت در زبان‌شناسی، سه حلقه فکری جداگانه را می‌توان از هم مجزا نمود. حلقه نخست، سنت دیرینه تجربه‌گرایی و واقع‌گرایی است که تمرکز آن، بر موضوع ادراک و بازنمود مکان‌بندی^۱ در شناخت است. حلقه دوم، به ظهور علم شناخت و برهم‌کنش زبان و شناخت، تسلط بر مفاهیم نگرش‌های جهانی‌ها مرتبط است. حلقه سوم، به ظهور جریان معناشناسی در زبان‌شناسی زایشی وابسته است (Fortis, 2010). مهم‌ترین آثار در این زمینه، مربوط به تالمی (Talmy, 2000a; Talmy, 2007) و اسلوبین (Slobin, 2004) است که به عنوان منبع اصلی این چارچوب مورد استفاده پژوهشگران قرار می‌گیرد. بسیاری از پژوهش‌های مرتبط با رویداد حرکتی در زبان‌های مختلف، به بررسی روایت‌های گفتاری یک کتاب تصویری بدون واژه پرداخته‌اند. موضوع کتاب، درباره پسری است که در جستجوی قورباغه‌ای است. این کتاب دارای چندین صحنه است که نمایانگر حرکت است و با استفاده از چند نوع پیکر، مسیر و شیوه نشان داده می‌شود. در این پژوهش‌ها، از سخنگویان زبان‌های بسیاری درخواست می‌شود تا آن‌چه را که در هر صحنه اتفاق افتاده‌است، به صورت شفاهی بیان کنند. در بسیاری از موارد، این مقایسه بین دو گروه سنی انجام شده‌است. این پژوهش‌ها، در دو مجموعه چاپ شده‌اند. جلد نخست را برمن و اسلوبین (Berman & Slobin, 1994) و جلد دوم را اشترومکوویست و ورهون (Stromqvist & Verhoeven, 2004) ویرایش کرده‌اند. در این اثر، پژوهش‌های بسیاری از زبان‌شناسان شناختی گردآوری شده‌است. به منظور بررسی کامل پیشینه حرکتی در این حوزه، می‌توان به این دو جلد رجوع کرد.

بوهمیمر و همکاران (Bohnmeyer et al., 2007 & 2010) به بررسی نمود زبانی رویدادهای حرکتی و زنجیره‌های علت و معلولی (سببی) پرداخته‌است. آن‌ها همچنین تنوع بین‌زبانی در

¹ localization

مقوله‌بندی زبانی رویدادها را به صورت واژگانی کردن، دستوری کردن و ساختار رویدادها بررسی کرده‌اند. به این ترتیب، تأثیرات ویژه زبانی را در تمام سطح‌های شفاهی سازی تجارب پیش‌بینی کرده‌است. سپس بیان می‌کند که برخی تمایلاتی که در نگاشت بین صورت و معنا وجود دارد، بین تمام زبان‌ها مشترک است. این پژوهش نیز همانند پژوهش‌های پیشین، نمایانگر تمایلات و ارجحیت جهانی برای نگاشت بین نمودهای شفاهی سازی تجارب است. لستر (Lester, 2013)، رویدادهای حرکتی و ساختار روایی داستان‌های گلابی را در زبان انگلیسی بررسی کرده‌است. او کاربرد زبان را مشتمل بر فرآیندهایی می‌داند که از تعامل حوزه‌های مختلف شناختی با روایت قابل استخراج است. وی به این نتیجه دست یافته‌است که کاربردهای متفاوت مفهوم حرکت را می‌توان تحت فرآیندی رده بالاتر، یعنی «راه روایت^۱» قرار داد. این فرایند از طریق اعمال فردی شخصیت‌ها ساخته می‌شود. بررسی یک روایت از دیدگاه‌های گوناگون قابل بررسی است. وی، دیدگاه بسیار متفاوت و سودمندی را برای بررسی خود انتخاب کرده‌است و به خوبی از عهده تحلیل آن برآمده‌است.

رویدادهای حرکتی با استفاده از افعال منتقل می‌شوند. در این زمینه، دوبوآ (Du Bois, 2013) در مقاله خود به این موضوع می‌پردازد که برای بیان یک رویداد یکسان، فعل‌های گوناگونی به کار گرفته می‌شود. دلیل آن این است که شفاهی سازی بر پایه حوادث دنیای بیرون نیست. می‌توان نتیجه‌گیری وی را این‌گونه تفسیر کرد که افراد گوناگون، رویداد یکسانی را با توجه به دانش، تجربه و غنای کلامی خود بیان می‌کنند. از آن‌جا که در این موارد دو نفری وجود ندارند که یکسان باشند، برون‌داد زبانی‌شان به صورت افعال متفاوت خواهد بود. هر چند همیشه بسامدی کاربرد آن‌ها بسیار زیاد است.

در میان پژوهشگران ایرانی، از کیا (Azkia, 2011)، مفهوم حرکت و رویدادهای حرکتی در ذهن فارسی‌زبانان را بررسی کرده‌است و نتایج خود را همسو با تقسیم‌بندی تالمی دانسته‌است. بابایی (Babai, 2011) معتقد است در زبان فارسی هر دو ساختار هسته‌قالب و غیر هسته‌قالب در بیان مسیر وجود دارند. این در حالی است که به جز فعل‌های اشاری که در آن‌ها مسیر با استفاده از خود فعل بازنمایی می‌شود، در بقیه موارد مسیر اغلب در ساختاری از نوع اضافه بیان می‌شود. مسگر خوبی (Mesgar Khoovie, 2012) بیان می‌کند که هر یک از شش جزء معنایی رویداد حرکت، به وسیله یک یا چند عنصر زبانی فارسی بازنمایی می‌شوند. بیشتر موارد، پیکر در فاعل، جزء حرکتی در فعل، زمینه در گروه حرف اضافه، مسیر در ترکیب یا در تابع و شیوه در قید و گروه حرف اضافه

¹ narrative path

بازنمایی می‌شود. مسگر خویی (Mesgar Khooie, 2013) در اثر دیگری، به بررسی مطابقت زبان فارسی با رده‌بندی تالمی می‌پردازد. سپس، حامدی شیروان و شریفی (Hamedi Shirvan & Sharifi, 2003) بر اساس الگوی تالمی به بررسی مقوله قمر در زبان فارسی پرداخته‌اند. بر اساس یافته‌های آن‌ها، نمود اصلی قمر در زبان فارسی در دوره‌های پیشین در افعال پیشوندی بوده‌است، اما در دوره کنونی برخی عناصر فعل یار در افعال مرکب نقش قمر را بازی می‌کنند.

پشتوان (Poshtvan, 2013) چگونگی رمزگذاری دو مؤلفه مسیر و شیوه حرکت را بر اساس الگوهای واژگانی‌شدگی تالمی (Talmy, 2000) در گفتار روایی کودکان پیش‌دبستانی و بزرگسالان فارسی‌زبان را مقایسه کرده‌است. وی در این زمینه از کلیپ‌های انیمیشنی که در آن‌ها مسیر و شیوه حرکت به طور همزمان به نمایش در می‌آیند، بهره گرفته‌است. به دنبال وی، پشتوان، حقیقین و افراشی (Poshtvan et al., 2015) در مقاله خود به این نتیجه رسیده‌اند که کودکان فارسی‌زبان هنگام بازگویی رویدادهای حرکتی از همان الگویی بهره می‌گیرند که بزرگسالان برای رمزگذاری آن‌ها استفاده می‌کنند. آن‌ها زبان فارسی را در رده زبان‌های فعل‌محور جای می‌دهند. گلفام و همکاران (Golfam et al., 2013) به بررسی مفهوم‌سازی افعال حرکتی بسیط زبان فارسی پرداخته‌اند. آن‌ها ۱۲۶ فعل بسیط را از منبع‌های گوناگون جمع‌آوری کرده‌اند و در بافت جمله تحلیل کرده‌اند. از میان مؤلفه‌های اصلی که تالمی اشاره کرده‌است، مؤلفه «پیکر» را دارای بالاترین بسامد ارزیابی کرده‌اند. همچنین دو مؤلفه «شیوه» و «سبب» در افعال حرکتی زبان فارسی یا به صورت‌های ادغامی در ریشه فعل و یا به صورت جداگانه در سطح جمله، در مفهوم‌سازی رویداد حرکتی مؤثر دانسته شده‌اند. همان‌گونه که مشاهده شد، هیچ یک از پژوهشگران به بررسی و مقایسه نوع افعال حرکتی در سنین مختلف فارسی‌زبانان نپرداخته‌اند که در این مقاله به بررسی این مسئله خواهیم پرداخت.

۳. چارچوب نظری

روایت‌شناسی معاصر، با استفاده از شگرد ارتباط، گفتمان روایی را بیش از هر چیز دیگر مورد توجه قرار می‌دهد. «بدین سان امر تفسیر از سوی خواننده یا شنونده بر پایه نگرش به متن و چگونگی شکل‌گیری آن و همچنین بر پایه این ادعا که هدف اصلی ایجاد ارتباط توسط داستان‌پرداز و داستان‌گو است، خواهد بود.» (Adam & Revaz, 2004, p. 17). زبان‌شناسی شناختی، به تبیین ساختارهای شناختی عمومی می‌پردازد که محتوای مفهومی را بازنمایی می‌کنند. بر این مبنای تالمی به بررسی رویدادهای حرکتی از دیدگاه شناختی می‌پردازد. در زبان‌شناسی

شناختی، واحد مطالعه معنا مفهوم است. هر مفهوم، دارای نوعی ساخت است که ساخت مفهومی نام دارد. بنابراین، تحلیل ساخت‌های مفهومی و زبانی از مسائل اصلی و مهم مطالعات شناختی به شمار می‌آید. تالمی (Talmy, 2000) معتقد است که معناشناسی شناختی، به بررسی محتوای مفهومی و سامان‌دهی این مفاهیم در زبان می‌پردازد و سبب می‌شود که درک متفاوتی از صحنه واحدی داشته باشیم. وی سپس مفهوم حرکت را بیان می‌کند. حرکت از مفاهیم بنیادین شناخت به شمار می‌آید و حوزه پویایی از تجربه است. حرکت، شامل جابجایی یا تغییر مکان چیز یا کسی در امتداد زمان است. این مفهوم در تمام زبان‌های دنیا وجود دارد و به شکل‌های مختلفی رمزگذاری می‌شود. تالمی (Talmy, 2000) رویداد حرکتی را این‌گونه تعریف می‌کند: «رویداد حرکتی حالتی است که دارای حرکت و توالی موقعیت‌های مکانی مختلف باشد.» (Talmy, 2000, p. 8). وی بیان می‌کند حرکت دارای چهار مؤلفه اصلی پیکر^۱، حرکت^۲، مسیر^۳ و زمینه^۴ است. همچنین حرکت مشتمل بر دو مؤلفه جانبی شیوه و سبب است. حرکت یا همان جزء حرکتی، شامل فعل حرکتی است، مانند پیمودن یا آمدن. مسیر شامل مبداء، طول مسیر و مقصد است و از میان این سه، مقصد محور بودن مسیر است (Talmy, 1985). مسیر را می‌توان با حروف اضافه‌ای مانند «از»، «به»، «بر»، «پائین»، «روی» و «زیر» نمایش داد. «پیکر» و «زمینه»، دو مفهوم شناختی پایه در زبان به شمار می‌آیند. ماهیت «پیکر» قابل حرکت یا در حال حرکت است که با در نظر گرفتن مسیر، مکان و جهت به عنوان متغیرهای آن، امری مهم به شمار می‌آید. «زمینه» ماهیتی مرجع‌وار دارد که نسبت به مبداء مرجع از موقعیت ثابتی برخوردار است (Talmy, 2000, p. 212). همچنین تالمی شیوه و سبب را رویداد همراه می‌نامد (Talmy, 2000, p. 8).

فعل، عنصر اصلی تشکیل‌دهنده گزاره‌ها در بیان رویداد است. بر این مبنا فرایند مفهوم‌ساز رویدادهای حرکتی از طریق گزاره‌ها و به وسیله افعال صورت می‌پذیرد. بررسی مؤلفه‌های حرکتی، همواره در مفهوم‌سازی رویداد حرکتی امر مهم به شمار می‌آید. بررسی‌های بین‌زبانی، شاهدی بر تنوع توزیع مؤلفه‌های حرکتی در درک حرکت است. تالمی (Talmy, 2000) حرکت را به دو نوع انتقالی^۵ و خودشامل^۶ دسته‌بندی کرده است. حرکت انتقالی، حرکتی است که در آن پیکر در بازه زمانی خاصی تغییر می‌کند. به بیان دیگر، در حرکت انتقالی، جایگاه اصلی و پایه‌ای پیکر از

¹ figure

² motion

³ path

⁴ ground

⁵ translational motion

⁶ self-contained motion

نقطه‌ای در مکان و در بازه‌ای از زمان به نقطه دیگر تغییر می‌کند. حرکت‌های عمودی، افقی و چند جهتی از این نوع هستند. حرکت خودشامل، حرکتی است که پیکر بعد از حرکت به جایگاه ابتدایی خود باز می‌گردد. حرکت‌های چرخشی، نوسانی، اتساعی^۱، دورانی^۲، جنبدن‌ها^۳، پرسه زدن‌ها^۴ و ماندن‌ها^۵ از این دسته از حرکت‌ها هستند. در این پژوهش از دیدگاه تالمی (Talmy, 2000) بهره گرفته شده‌است. بخش نخست این نظریه که در مورد اجزاء حرکت است، در آثار دیگر مورد تحلیل قرار گرفته‌است. این در حالی است که انواع حرکت از دیدگاه تالمی (Talmy, 2000) در زبان فارسی بررسی نشده‌است. به بیان دیگر، انواع رویدادهای حرکتی که همان افعال هستند، بر اساس رویکرد تالمی استخراج شده و مابین دو گروه سنی مقایسه و بررسی شده‌اند.

۴. روش پژوهش

روش پژوهش مقاله حاضر، بر پایه تحلیل کیفی محتوا بنا شده‌است. این تحلیل کیفی، به زنجیره‌ای از روش‌های تحلیلی اشاره دارد که مشتمل بر روش‌های برداشت کلی، غریزی، تفسیری تا بررسی دقیق متنی و نظامند هستند (Rosengren, 1981). به منظور انتخاب رده سنی شرکت‌کنندگان این پژوهش از شاخص سنی برمن و اسلوبین (Berman & Slobin, 1994) استفاده شده‌است. آن‌ها بر اساس معیارهای متفاوت و بر پایه پژوهش‌های گسترده، سه بازه سنی مختلف را در انجام پژوهش‌های زبانی مورد توجه قرار داده‌اند. این دو، برای سال‌های پیش از دبستان، بازه سنی ۳ تا ۵ سال، برای دوران مدرسه، بازه سن ۹ سالگی و برای بزرگسالان، بازه سنی ۱۸ تا ۴۰ سال را معرفی کرده‌اند (Berman & Slobin, 1994, p. 28). پژوهش حاضر محدود به دو رده سنی دبستان و بزرگسال است. هر چند به منظور محدود کردن رده سنی بزرگسالان و یک‌دست‌تر بودن داده‌های جمع‌آوری شده، سن شرکت‌کننده‌های بزرگسال ۱۸ تا ۲۲ در نظر گرفته شد. همچنین برای کنترل متغیر جنسیت، فقط زنان و دختران مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در نهایت، شرکت‌کننده‌های پژوهش، زن‌های ۱۸ تا ۲۲ ساله دانشجوی کارشناسی دانشگاه فردوسی مشهد و دختران ۹ ساله دانش‌آموز سوم دبستانی نواحی مختلف مشهد بودند. نمونه‌گیری به شیوه خوشه‌ای چندمرحله‌ای^۶ انجام گرفت. به طور کلی، ۴۰ کودک و ۴۰ بزرگسال در این پژوهش شرکت کردند.

¹ dilatory

² rotation

³ wiggle

⁴ wander

⁵ rest

⁶ multistage cluster sampling

ابتدا هدف پژوهش، برای شرکت‌کنندگان تا اندازه‌ای شرح داده‌شد. همچنین، به آن‌ها اطمینان داده شد که داده‌های آن‌ها فقط در یک پژوهش علمی و بدون اشاره به نام آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد تا روایت‌هایی هر چه طبیعی‌تر و واقعی‌تر برای پژوهش جمع‌آوری شود. ابزار مورد استفاده، داستان گلابی، فیلم رنگی بدون کلام شش دقیقه‌ای است که چیف گلابی (Chafe, 1980) زبان‌شناس آمریکایی آن را پدید آورده‌است. در این فیلم، شخصیت‌ها و شرکت‌کننده‌های گوناگونی وجود دارد که بستری را برای ایجاد پژوهش فراهم می‌آورد. خط سیر داستان، عمداً به صورت آرام و آهسته طراحی شده‌است تا از هرگونه تعصبات فرهنگی آمریکایی به دور باشد. در واقع فیلم «داستان گلابی» برای استخراج تجربه‌های جهانی مطرح شده‌است. محور داستان، پسر بچه دوچرخه‌سواری است که از غفلت باغبانی استفاده می‌کند و یک سبد گلابی می‌دزدد. در ادامه، مسیر دختر دوچرخه‌سواری را می‌بیند، حواسش پرت می‌شود و با یک سنگ برخورد می‌کند و به زمین می‌خورد. سه پسر بچه به او کمک می‌کنند و برای تشکر سه گلابی دریافت می‌کنند. در پایان فیلم، سه پسر بچه در حال خوردن گلابی از مقابل باغبانی می‌گذرند که متوجه گم شدن یکی از سبدهایش شده‌است.

پیش از نمایش فیلم، به شرکت‌کننده گفته می‌شد که قرار است فیلمی را ببیند. پس از آن، شرکت‌کننده باید آن‌چه را که دیده‌است، برای پژوهش‌گر تعریف کند. فیلم، به وسیله یک دستگاه تبلت هشت اینچی پایه‌دار نشان داده شد. بلافاصله بعد از آن از شرکت‌کننده‌ها خواسته شد تا فیلم را تعریف کنند. برای پیاده‌سازی داده‌ها، از نشانه‌های به کاررفته در چیف (Chafe, 1980) استفاده شد.

در این پژوهش مؤلفه‌های حرکتی افعال حرکتی در روایت شفاهی داستان گلابی در دو گروه سنی کودکان و بزرگسالان بر اساس مؤلفه‌هایی که تالمی (Talmy, 2000 & 2007) بیان کرده است، بررسی و مقایسه می‌شود. در مطالعه پیشینه رویدادهای حرکتی تالمی بر روی زبان فارسی، مشاهده شد بخش‌های گوناگون این نظریه هر کدام به تفکیک مورد بررسی قرار گرفته‌اند. بخش نادیده گرفته‌شده، بررسی انواع حرکت از دیدگاه وی است که دارای دو نوع انتقالی و خودشامل است که در بخش چارچوب نظری توضیح داده شدند. چند نمونه از هر کدام از انواع رویدادهای حرکتی که از داده‌های جمع‌آوری شده استخراج شده‌اند، از این قرارند:

- حرکت انتقالی عمودی: افتاد، اومد پایین، رفت بالا، گذاشت.
- حرکت انتقالی افقی: رفت، رد شد، اومد، می‌کشید، راهش رو ادامه داد.
- حرکت انتقالی چند جهتی: ریخت، پرت شد، پخش می‌شه.

- حرکت خودشامل رفت و برگشتی: مالوند.
 - حرکت خودشامل پرسه در مکان: این پا و اون پا کرد.
 - حرکت خودشامل تکانی: تکوند.
 - حرکت خودشامل ماندن: گیر می کنه، ایستاد.
- تمام داده‌های هر دو گروه از این دیدگاه مورد تحلیل و مقایسه قرار گرفته‌اند.

۵. تحلیل داده‌ها

پس از جمع‌آوری و پیاده‌سازی داده‌ها، انواع رویدادهای حرکتی مورد استفاده در دو گروه استخراج گردید. میزان استفاده از انواع رویدادهای حرکتی در هر دو گروه را می‌توان در جدول (۱) مشاهده کرد.

جدول ۱: حرکت‌های انتقالی و خودشامل در دو گروه کودک و بزرگسال

| حرکات خودشامل | | | | | | | حرکات انتقالی | | | | |
|---------------|-----|------|-------|-----|-----|-------|---------------|-----|-----------|----|------|
| تند | کمی | زیاد | تسلیم | دور | نزد | پایین | بالا | پشت | پیش | چپ | راست |
| ۳۵ | - | ۱ | - | ۱ | - | ۲۷ | ۳۱۳ | ۲۴۳ | کودکان | | |
| ۲۳ | ۱ | ۶ | - | - | ۱ | ۳۷ | ۳۲۱ | ۲۲۰ | بزرگسالان | | |

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، رویداد حرکتی اتساعی در هیچ کدام از گروه‌ها مشاهده نشد. همچنین رویداد حرکتی رفت و برگشتی و پرسه در مکان در گروه کودکان و دورانی در گروه بزرگسالان نمود نداشتند. همچنین، حرکت‌های انتقالی نسبت به حرکت‌های خود شامل به‌طور بسیار گسترده‌تری استفاده شده‌اند. به منظور بررسی وابستگی میان دو گروه از داده‌های غیر زوجی، در صورتی که داده‌های مورد نظر کیفی باشند، از روش تحلیل جداول توافقی استفاده می‌شود. فرض صفر مورد آزمون در این حالت استقلال متغیرهای سطری و ستونی جدول و فرض مقابل وابستگی را بیان می‌کند. برای بررسی این فرضیه، آزمون‌های مختلفی وجود دارد. آزمون دقیق فیشر از آن جمله است که برای تحلیل این بخش از این آزمون استفاده شده است.^۱ آزمون دقیق فیشر در حالت کلی برای هر تعداد از نمونه قابل استفاده است، اما به‌طور ویژه، چنان‌چه حجم نمونه انتخابی کمتر از ۱۰ باشد، از این روش استفاده می‌شود. برای انجام این آزمون، مقادیر

^۱ www.spss-iran.ir

فراوانی‌های مشاهده شده خانه‌های جدول و مقادیر فراوانی‌های مورد انتظار آن محاسبه می‌شود. در این آزمون، اگر سطح معنی‌داری یا همان مقدار پی^۱ کمتر از ۰,۰۵ باشد، یعنی دو متغیر مورد بررسی به هم وابسته‌اند و مستقل از یکدیگر نیستند.

به منظور سهولت بررسی، هر کدام از حرکات انتقالی و خودشامل به صورت مجزا مورد بررسی قرار گرفتند. در بررسی رابطه استفاده از انواع حرکات انتقالی در دو گروه سنی (کودک و بزرگسال)، یافته‌های آزمون دقیق فیشر ($F=2/774$, $p\text{-value} = 0/248$) نشان می‌دهد که رابطه‌ای میان استفاده از انواع حرکات انتقالی و گروه سنی (کودک و بزرگسال) وجود ندارد. نتایج در جدول (۲) آورده شده‌است.

جدول ۲: یافته‌های آزمون دقیق فیشر در پیوند با استفاده از انواع حرکات انتقالی و گروه سنی آزمودنی‌ها

| جمع | حرکات انتقالی | | | شاخص | گروه سنی |
|---------------|---------------|-------|------------------------------|--------------|----------|
| | چند جهتی | افقی | عمودی | | |
| ۵۸۳ | ۲۷ | ۳۱۳ | ۲۴۳ | فراوانی | کودک |
| ٪۱۰۰/۰ | ٪۴/۶ | ٪۵۳/۷ | ٪۴۱/۷ | درصد سطری | |
| ۵۷۸ | ۳۷ | ۳۲۱ | ۲۲۰ | فراوانی | بزرگسال |
| ٪۱۰۰/۰ | ٪۶/۴ | ٪۵۵/۵ | ٪۳۸/۱ | درصد سطری | |
| ۱۱۶۱ | ۶۴ | ۶۳۴ | ۴۶۳ | فراوانی | جمع |
| ٪۱۰۰/۰ | ٪۵/۵ | ٪۵۴/۶ | ٪۳۹/۹ | درصد سطری | |
| p-value=0/248 | | | آماره آزمون دقیق فیشر: ۲/۷۷۴ | | |

بر این اساس، استفاده از انواع حرکات انتقالی وابسته به گروه سنی نیستند و هر دو گروه سنی به طور یکسانی از انواع حرکات انتقالی استفاده کرده‌اند. در بررسی مؤلفه‌های حرکتی افعال خودشامل، نتایج آزمون دقیق فیشر ($F=8/187$, $p\text{-value} = 0/24$) نشان می‌دهد که رابطه‌ای بین به کارگیری مؤلفه‌های حرکتی افعال خودشامل و گروه سنی (کودک و بزرگسال) وجود دارد. این یافته‌ها، در جدول (۳) نشان داده شده‌است.

^۱ p

جدول ۳: نتایج آزمون دقیق فیشر در ارتباط حرکات خودشامل و گروه سنی آزمودنی‌ها

| گروه سنی | شاخص | حرکات خودشامل | | | | | جمع |
|---------------|-----------|---------------|--------|--------|------------------------------|--------------|-------|
| | | رفت و برگشتی | دورانی | اتساعی | تکانی | پرسه در مکان | |
| کودک | فراوانی | ۰ | ۱ | ۰ | ۱ | ۰ | ۳۷ |
| | درصد سطری | %۰/۰ | %۲/۷ | %۰/۰ | %۲/۷ | %۰/۰ | %۹۴/۶ |
| بزرگسال | فراوانی | ۱ | ۰ | ۰ | ۶ | ۱ | ۳۱ |
| | درصد سطری | %۳/۲ | %۰/۰ | %۰/۰ | %۱۹/۴ | %۳/۲ | %۷۴/۲ |
| جمع | فراوانی | ۱ | ۱ | ۰ | ۷ | ۱ | ۶۸ |
| | درصد سطری | %۱/۵ | %۱/۵ | %۰/۰ | %۱۰/۳ | %۱/۵ | %۸۵/۳ |
| p-value=۰/۰۲۴ | | | | | آماره آزمون دقیق فیشر: ۸/۱۸۷ | | |

علاوه بر تحلیل کلی، در روابط جزء نیز بین به کارگیری مؤلفه‌های حرکتی افعال خودشامل و گروه سنی رابطه وجود دارد. برای نمونه، ۲/۷ درصد از کودکان از تکانی استفاده کرده‌اند، در حالی که این نسبت در بزرگسالان ۱۹/۴ درصد است.

۶. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مقاله، رویدادهای حرکتی تالمی که به دو نوع انتقالی و خودشامل تقسیم می‌شوند، مورد تحلیل قرار گرفتند. به این منظور، ۴۰ کودک ۹ ساله کلاس سوم دبستان و ۴۰ بزرگسال ۲۲-۱۸ ساله در پژوهش شرکت کردند. در این میان به منظور حذف متغیر جنسیت، شرکت‌کننده‌ها همگی مؤنث بودند. ابزار پژوهش، فیلم بدون کلامی بود که شرکت‌کننده‌ها آن را برای مصاحبه-گر شفاهی‌سازی کردند. پس از ضبط و پیاده‌سازی، رویدادهای حرکتی استخراج شدند و مورد تجزیه و تحلیل آماری قرار گرفتند. با بررسی و تحلیل داده‌ها و فرضیه‌های نوشته شده در بخش مقدمه، یافته‌های زیر به دست آمد:

- در بررسی رابطه استفاده از انواع حرکات انتقالی در دو گروه سنی (کودک و بزرگسال)، معلوم شد که رابطه‌ای بین استفاده از انواع حرکات انتقالی و متغیر سن (کودک و بزرگسال) وجود ندارد. به این معنا که استفاده از انواع حرکت‌های انتقالی وابسته به متغیر سن نیست. هر دو گروه سنی به طور یکسانی از انواع حرکات انتقالی استفاده کرده‌اند.

- در مقابل بررسی مؤلفه‌های حرکتی افعال خودشامل، نشان داد که رابطه‌ای بین به کارگیری مؤلفه‌های حرکتی افعال خودشامل و متغیر سن (کودک و بزرگسال) وجود دارد. همچنین بزرگسالان بسیار بیشتر از کودکان از این فرآیند استفاده کرده‌اند.
- در روابط جزء هم، بین به کارگیری مؤلفه‌های حرکتی افعال خودشامل و متغیر سن رابطه وجود دارد.
- مجموعه فعل‌ها یا جمله‌های به کار گرفته شده توسط دو گروه برابر نبودند. به طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که تفاوت چشمگیری بین دو رده سنی کودکان و بزرگسالان در استفاده از افعال حرکتی وجود ندارد. افعال حرکتی انتقالی فراوانی بسیار بالاتری نسبت به افعال حرکتی خودشامل داشتند. در این زمینه، تفاوت معناداری بین دو گروه مشاهده نشد. با اینکه تفاوت موجود بین استفاده از افعال خودشامل در بین دو گروه معنادار است، اما به سبب فراوانی بسیار کم نسبت به افعال حرکتی انتقالی قابل چشم‌پوشی است. بنابراین می‌توان این نتیجه را تأیید کرد که به طور کلی، استفاده از افعال حرکتی بین دو گروه شرکت‌کننده تقریباً یکسان است. همچنین می‌توان این تعبیر را ارائه کرد که فرآیندهای شناختی مربوط به رویدادهای حرکتی در سن ۹ سالگی تکمیل شده‌اند و از این جهت تفاوت زیادی با بزرگسالان ندارند. درک این نکته که هر فرآیند شناختی در کدام مرحله سنی تکمیل می‌شود، برای طرح‌ریزی زبانی و آموزشی بسیار اهمیت دارد. هر چند فرآیندهای ظریفی که در دو گروه متفاوت هستند، به علت تفاوت در ادراک و شناخت افراد مختلف است که منجر به انتخاب واژگان متفاوت می‌شود. هر پاره‌گفتار و هر انتخاب زبانی ارزشی معرفتی دارد، به این معنا که در پس هر انتخاب زبانی نحوه نگرش موردعلاقه ما به جهان خارج در میان انتخاب‌های دیگر شکل می‌گیرد.
- همچنین نابرابری مجموعه افعال و جمله‌های مورد استفاده در دو گروه، تأیید کننده نظر تالمی (Talmy, 2000) است. وی اعتقاد دارد از جنبه شناختی بسیاری از انسان‌ها درک متفاوتی از صحنه واحدی دارند. این امر با بررسی محتوای مفهومی و سامان‌دهی این مفاهیم در زبان مشخص می‌شود. همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، حرکت از مفاهیم اصلی شناخت به شمار می‌آید. حرکت، بخش مهم و پویایی از تجربه است که شامل جابجایی یا تغییر مکان چیز یا کسی در امتداد زمان است. مفهوم حرکت که در تمام زبان‌های دنیا وجود دارد، به شکل‌های گوناگونی رمزگذاری می‌شود. پژوهش‌های دیگر نیز شاهد بر تنوع توزیع مؤلفه‌های حرکتی در درک حرکت هستند. لستر (Lester, 2013) این تفاوت در کاربردهای متفاوت مفهوم حرکت را بخشی از فرآیند راه روایت می‌داند که از طریق اعمال فردی شخصیت‌ها ساخته می‌شود.

یافته‌های این مقاله، پژوهش دوبوآ (Du Bois, 2013) را نیز تأیید می‌کند. وی در مقاله خود به این موضوع می‌پردازد که برای بیان یک رویداد یکسان، افعال متفاوت استفاده می‌شود. دلیل این امر آن است که شفاهی‌سازی بر اساس حوادث دنیای بیرون نیست. می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که افراد مختلف، رویداد یکسانی را با توجه به دانش، تجربه و غنای کلامی خود بیان می‌کنند. آن‌جا که در این موارد، هیچ دو نفری یکسان نیستند، برون‌داد زبانی‌شان از نظر کمی و کیفی به صورت فعل‌ها و جمله‌های متفاوتی خواهد بود. هر چند همیشه فراوانی غالبی در استفاده از آن‌ها وجود خواهد داشت. ایراداتی هم به تقسیم‌بندی تالمی وارد است؛ زیرا بر اساس تقسیم‌بندی وی از افعال خودشامل، شاهد همپوشانی‌هایی هستیم. از جمله حرکات رفت و برگشتی یا پرسه در مکان یا نکانی که می‌توان هر سه را در ارتباط با یک نکته گنجانند. از سوی دیگر، می‌توان تقسیم‌بندی افعال انتقالی را به صورت دقیق‌تری بیان کرد. چنان‌چه در داده‌ها شاهد بودیم، در نوع عمودی رویدادهای حرکتی می‌توان دو نوع فعل بسیط مانند/فتادن و فعل مرکب که همراه حروف اضافه است مانند زمین/فتادن را از هم متمایز کرد که تالمی به آن اشاره نکرده است. شاید بتوان این نکته پایانی را از ویژگی‌های زبان فارسی دانست که برای تأیید قطعی نیاز به بررسی‌های بیشتری است.

فهرست منابع

- آدام، ژان میشل و رواز فرانسواز. (۱۳۸۳). *تحلیل انواع داستان*. ترجمه آذین حسین‌زاده و کتایون شهپرراد. تهران: قطره.
- اسدی، مهتاب و محمود رنجبر. (۱۳۹۸). «بررسی الگوی روایی زمان در نمایشنامه «عکس عروسکی»». *زبان‌پژوهی*. سال ۱۱. شماره ۳۰. صص ۷-۷.
- ازکیا، ندا. (۱۳۹۰). *حرکت در زبان فارسی: دیدگاهی شناختی و رده‌شناسی* (رساله دکتری). دانشگاه آزاد تهران (واحد علوم و تحقیقات).
- پشتوان، حمیده. (۱۳۹۲). *بازنمود رویدادهای حرکتی در گفتار روایی کودکان فارسی‌زبان در نگرش شناختی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه الزهراء (س).
- پشتوان، حمیده، فریده حقیقین و آرزیتا افراشی. (۱۳۹۴). «بازنمود رویدادهای حرکتی در گفتار روایی کودکان فارسی‌زبان در نگرش شناختی». *جستارهای ادبی*. سال ۶. شماره ۳. صص ۴۳-۱۹.
- تولان، مایکل. (۱۳۸۶). *روایت‌شناسی، درآمدی زبان‌شناختی-انتقادی*. ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. تهران: سمت.
- چامسکی، نوآم. (۱۳۸۴). *زبان و اندیشه*. ترجمه کوروش صفوی. تهران: هرمس.
- حامدی شیروان، زهرا و شهلا شریفی. (۱۳۹۲). «بررسی رده‌شناختی مقوله قمر در ساخت رویدادی افعال حرکتی در زبان فارسی». *جستارهای زبانی*. سال ۲. دوره ۱۸. صص ۸۹-۷۱.

- سیاوشی، سارا. (۱۳۹۳). «ساخت روایت در زبان اشاره ایرانی: روایت‌شناسی روشی برای توصیف دستور». مجموعه مقالات نهمین همایش زبان‌شناسی ایران. ج ۱. به کوشش محمد دبیرمقدم. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی. صص. ۷۰۵-۷۲۱.
- صافی پیرلوجه، حسین و مریم سادات فیاضی (۱۳۹۰). «نگاهی گذرا به پیشینه نظریه‌های روایت». *نقد ادبی*. سال ۱. دوره ۲. صص ۱۶۹-۱۴۴.
- گلفام، ارسلان، آریتا افراشی و غزاله مقدم. (۱۳۹۲). «مفهوم‌سازی افعال حرکتی بسیط زبان فارسی: رویکردی شناختی». *مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*. سال ۱. دوره ۳. صص ۱۲۲-۱۰۳.
- مسگرخویی، مریم. (۱۳۹۱). «بازنمود رویداد حرکت در فارسی: رویکرد شناختی». مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران. به کوشش محمد دبیرمقدم. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی. صص ۱-۲۸.
- مسگرخویی، مریم. (۱۳۹۲). «بازنمود رویداد حرکت در فارسی: رویکرد شناختی». رساله دکتری. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هدایی، محمد. (۱۳۸۳). «ادبیات ما و ادبیات بجه‌ها». مجموعه مقالات اولین همایش ادبیات کودکان و نوجوانان. به کوشش محمد حسین قرشی. بیرجند: انتشارات دانشگاه بیرجند. صص ۲۸۱-۲۹۳.
- یارمحمدی، لطف‌الله، مرتضی یمینی و لیلا قنبری. (۱۳۸۹). «مقایسه تحلیل انتقادی گفتمان داستان‌های کوتاه معاصر بزرگسالان و داستان‌های کوتاه معاصر نوجوانان». *مطالعات ادبیات کودک*. سال ۱. شماره ۱. صص ۱۶۶-۱۴۳.

References

- Adam, J. M., & Revaz, E. F. (2004). *L'analyse des recits*. Translated by Azin Hossein Zadeh & Katayoun Shahpar-Rad. Tehran: Ghatreh [In Persian].
- Azkiya, N. (2011). *Motion in Persian language, from cognitive and typological viewpoint*. (PhD dissertation). Azad University (science and research branch), Tehran, Iran [In Persian].
- Asadi, M., & Ranjbar, M. (2019). Checking time justifiability pattern in "wedding photo" play. *Zabanpazuh*, 11(30), 7-7 [In Persian].
- Babai, H. (2011). Lexicalization of motion event in Persian. *Theory and Practice in Language Studies*, 1(2), 157-162 [In Persian].
- Berman, R. A., & Slobin, D. I. (1994). *Relating events in narrative: a crosslinguistic developmental study*. Hillsdale, NJ, US: Lawrence Erlbaum Associates, Inc.
- Bohnenmeyer, J., Enfield, N. J., Essegbey, J., & Kita, S. (2010). The macro-Event property: the segmentation of causal chains. In J. Bohnemeyer, & E. Pederson (Eds.), *Event Representation in language: encoding events at the language-cognition interface* (pp. 43-67). Cambridge: Cambridge University Press.
- Bohnenmeyer, J., Enfield, N. J., Essegbey, J., Ibarretxe-Antuñano, I., Kita, S., Lüpke, F. & Ameka, F. K. (2007). Principles of event segmentation. *Language: The Case of Motion Events*, 8 (3), 495-532.
- Chomsky, N. (2005). *Language and thought*. Translated by Kourosh Safavi. Tehran: Hermes Publication [In Persian].
- Chafe, W. (1980). The development of consciousness in the production of a narrative. In W. Chafe (Ed.), *The Pear Stories, Cognitive, and Linguistic Aspect of Narrative Production* (pp. 9- 50). New Jersey: Ablex Publishing Corporation.

- Du Bois, J. W. (2013). So many events, so few words: the variable verbalization of three-participant events in two languages. Presented at *12th International Cognitive Linguistics Conference*. University of Edmonton, Alberta.
- Fortis, J. M. (2010). Space in language. Presented at *Leipzig school summer on typology*, Leipzig. [Online]: https://www.eva.mpg.de/lingua/conference/2010_summerschool/pdf/course_materials/Fortis_5.DEIXIS.pdf
- Golfam, A., Afrashi, A., & Moghadam, Gh. (2013). Conceptualisation of simple motion verbs in Persian language: a cognitive approach. *Quarterly Periodical of Languages and West Dialects of Iran*, 1(3), 103-122 [In Persian].
- Hamedi Shirvan, Z., & Sharifi, Sh. (2003). Typological study on argument in making events of motion verbs of Persian language. *Linguistic Research*, 2(18), 71-89 [In Persian].
- Hodaie, M. (2002). Our literature and children. In M. H. Ghorashi (Ed.), *Proceeding of the First Seminar on Children Literature* (pp. 281-293). Birjand: Birjand University [In Persian].
- Lester, N. A. (2013). Blazing the narrative path: motion events and narrative structure in the English pear stories. Presented at *12th International Cognitive Linguistics Conference* (June 23-28, 2013). Edmonton, Alberta, Canada.
- Mesgar Khoorie, M. (2012). Representation of motion event in Persian: cognitive approach. In M. Dabirmoghadam (Ed.), *8th Conference of Linguistics of Iran* (pp. 1-28). Tehran: Allameh Tabatabaei University [In Persian].
- Mesgar Khoorie, M. (2013). *Representation of motion event in Persian: cognitive approach*. (PhD Dissertation). Research Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran [In Persian].
- Poshtvan, H. (2013). *Representation of motional events in narrative speech of persian children in cognitive attitude*. (Master's thesis). Alzhra University [In Persian].
- Poshtvan, H., Haghbeen, F., & Afrashi, A. (2015). Representation of motional events in narrative speech of persian children in cognitive attitude. *New Literary Queries*. 6(3), 19- 43 [In Persian].
- Rosengren, K. E. (1981). Advances in scandinavia content analysis: an introduction. In K. E. Rosengren (Ed.), *Advances in Content Analysis* (pp. 9-19). Beverly Hills, CA: Sage.
- Safi Pirloujeh, H., & Fayazi, M. S. (2011). A glimpse to the literature of narrative theories. *Literary Criticism*, 1(2). 144-196 [In Persian].
- Siavashi, S. (2014). Making narrative in sign language: narratology as a way to describe grammar. In M. Dabirmoghadam (Ed.), *8th Conference of Linguistics of Iran* (pp. 705-721). Tehran: Allameh Tabatabaei University [In Persian].
- Slobin, D. I. (2004). The many ways to search for a frog: linguistic typology and the expression of motion events. In S. Strömquist & L. Verhoeven (Eds.), *Relating Events in Narrative: typological and Contextual Perspectives in Translation* (pp. 219-257). Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.
- Stromqvist, S., & Verhoeven, L. (2004). *Relating events in narrative style*. Mahwah, NJ: Erlbaum.
- Talmy, L. (2000). *Toward a cognitive semantics*. (Vol. 1). Cambridge: MIT Press.
- Talmy, L. (2000). *Toward a cognitive semantics*. (Vol. 2). Cambridge: MIT Press.
- Talmy, L. (1985). Lexicalization patterns: semantic structure in lexical forms .In: T. Shopen (Ed.), *Language Typology and Syntactic Description, Grammatical Categories and Lexico* (Vol 3. pp. 57-149). New York: Cambridge University Press.
- Talmy, L. (2007). Lexical typologies. In T. Shopen, (Ed.), *Language Typology and Syntactic Universals* (Vol. 3. 2nd ed. pp. 66- 169). Cambridge: Cambridge University Press.
- Toolan, M. (2007). *Narrative, a critical linguistics introduction*. (F. Alavi & F. Nemati, Trans.). Tehran: Samt [In Persian].
- Yarmohammadi, L., Pambani, M., & Ghanbari, L. (2000). A contrastive analysis of contemporary short stories of adults and adolescence. *Children Literary Researches*, 1(1), 143-166 [In Persian].

Evaluation of Telling Narrative in Children vs. Adults Based on Talmy's Motion Event

Elham Akhlaghi Baghoojari¹
Shahla Sharifi²
Ali Izanloo³

Received: 10/09/2017

Accepted: 20/08/2018

Abstract

Language is more than a list of words. Language conveys a whole system of thought transmitted in a symbolic network of form and meaning. Dictionaries and grammars, indispensable as they are, capture only isolated words and phrases. But human beings speak to each other in conversations, especially in stories which have a broader narrative structure, a beginning setting actors, actions, climax, and resolution. Many argue that narratives are a fundamental and universal reflection of human thought (Bruner, 1986, Berman, Slobin & Aksu-Koc, 1994, Linde, 1994, van Dijk & Kintsch, 1983). For reaching this thought, in this article, verbalizing of narrative is studied. The production, reception, and use of narratives is one of the hallmarks of human life. A minimal characterization may be proposed: a perceived sequence of non-randomly connected events, i.e., of described states or conditions which undergo change (into some different states or conditions) (Toolan, 2000). Though less essential to a narrative than event and character, the establishment of an identifiable setting is a strong psychological preference in most persons.

So, we used Pear story film for gathering the data (narratives). In the mid-1970s, Professor Wallace Chafe, a specialist in Native American languages, decided to test how much a simple story will vary from language to language. With his research team, he made a very simple movie to elicit stories from speakers around the world. "The Pear Stories" movie was designed to tap into universal experiences, by showing a man harvesting pears, which are stolen by a boy on a bike. The boy has some other adventures with other children before the farmer discovers that his pears are missing. The movie is six minutes long, in color, with sound effects but no

¹ PhD, Linguistics Department, Ferdowsi University of Mashhad
(Corresponding Author), Elham.akhlaghi@mail.um.ac.ir

² PhD, Assistant Professor and Faculty Member, Linguistics Department,
Ferdowsi University of Mashhad, shahla_sharifi@um.ac.ir

³ PhD, Assistant Professor and Faculty Member, Linguistics Department,
Ferdowsi University of Mashhad, aliizanloo@um.ac.ir

words. It was filmed in northern California, near the University of California, Berkeley. The story line is deliberately loose and bland, to avoid imposing a strong U.S. cultural bias. But the movie makers deliberately inserted a short scene of a man leading a goat to test descriptions of a background event with no later significance. The scene of falling off the bike and spilling the pears can measure language for cause and effect. And the unusual ping-pong toy tests how people describe an unfamiliar object. The final scene, when the farmer discovers his fruit is stolen, re-introduces a character who had been off-screen for most of the movie, and stimulates speakers to describe emotions and state a moral.

To analyze the verbalizing of narrative, 80 participants in two equal groups of girls and women saw the Pear Story, and retold it. Forty women between 18-22 years and forty 9-year-old girls who attended this research, watched the six-minute global movie, Pear Story, separately. Then, the participants told the story of the film. The data were gathered by a voice recorder and then, transcribed for extracting the necessary information. As a new survey on Pear Story, after gathering the data, they were analyzed based on Talmy's motion events (2000), which was not a repeated work on this story.

A Motion Event (= the former "Translatory Situation") is a pattern of four components: FIGURE, MOTION, PATH, and GROUND (MOTION= MOVE or BELOC). Talmy gives up derivations in the generative semantics style. As a matter of fact, Motion verbs are motions or static situations and there are two kinds of these verbs: translational motion verbs and self-contained motion verbs. In Talmy's (2000b, p. 35) words, "[i]n translational motion, an object's basic location shifts from one point to another in space. In self-contained Motion (i.e., the figure moves to an unspecified location by moving in a certain way), an object keeps its same, or 'average' location. Self-contained Motion (i.e., with no change of location of the Figure) generally consists of oscillation, rotation, dilation (expansion and contraction), wiggle, local wander, or rest".

After statistical analysis, it was revealed that there is no meaningful difference in using translational motion verbs (e.g., walk, run) between two groups, but they have meaningful difference in using self-contained motion verbs (e.g., shiver, tremble, spin, twirl). The basic reason for the resemblance is the high frequency of translational motion verbs in Persian language. Contrary to translational motion verbs, self-contained motion verbs are more in margin of language; so, in this case, there are differences between two groups. Also, the number of verbs was not the same in two groups.

Based on results, cognitive processes about motion verbs are completed before the age of nine and they are not different for adults in this regard. The small distinctions are because of difference in perception and cognition which result in different word selections.

Keywords: Narrative, Motion event, Pear Story, Translational Motion, Self-contained Motion

تحلیل نحوی حالت‌دهی کنائی در منتخبی از زبان‌های ایرانی: رویکردی کمینه‌گرا^۱

ایفا شفایی^۲
محمد دبیر مقدم^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۲۹

چکیده

بررسی حاضر، به صورت‌بندی حالت‌دهی کنائی در زبان‌های تاتی، تالشی و وفسی بر پایه چارچوبی کمینه‌گرا می‌پردازد. انطباق در زبان‌های مورد اشاره دوگانه است. به این مفهوم که در بندهای لازم و بند متعدي زمان حال، فاعل در حالت مستقیم بوده و فعل با فاعل مطابقت می‌کند. این در حالی است که در بندهای متعدي زمان گذشته، فاعل در حالت غیر فاعلی بوده و فعل با فاعل مطابقت وندی ندارد. در عوض، واژه بست، وظیفه ارجاع به فاعل متعدي را بر عهده دارد. در این راستا، پس از معرفی دیدگاه‌های مطرح در پیوند با حالت‌دهی کنائی نشان خواهیم داد که این نوع حالت‌دهی در زبان‌های ایرانی نوعی حالت‌دهی ساختاری است و در قالب حالت‌دهی ذاتی، قابل صورت‌بندی نیست.

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.17217.1415

^۲ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسؤل)؛

ifashafaei@yahoo.com

^۳ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، استاد تمام گروه زبان‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی؛

mdabirmoghaddam@gmail.com

در این راستا، مبانی نظری مارک بیکر (Baker, 2015) که با تکیه بر مفاهیم نحوی، نسخه جدیدی از نظام حالت‌دهی وابسته (Marantz, 1991) را ارائه می‌دهد، به کار گرفته شده‌است. این رویکرد، قادر است بر پایه نظریه فازها به نحو کمینه‌ای، حالت‌دهی کنائی در بندهای متعدی زمان گذشته را صورت‌بندی کند.

واژه‌های کلیدی: انطباق دوگانه، حالت‌دهی کنائی، حالت ذاتی، حالت

ساختاری، حالت‌دهی وابسته

۱. مقدمه

در تعریف کلیشه‌ای نظام کنائی، فاعل لازم (S) و مفعول (P)، حالت‌نمای مشابهی دارند، اما فاعل متعدی (A)، به گونه متفاوتی حالت‌نمایی می‌شود. این همان نظام کنائی - مطلق است^۱ که اغلب نظام کنائی و یا نظام کنائی کانونی^۲ نامیده می‌شود (Haig, 2008). در این راستا، یکی از دغدغه‌های زبان‌شناسی زایشی، صورت‌بندی حالت‌دهی کنائی در قالب نظریه‌های صوری مطرح شده در ارتباط با نظام حالت است. به بیان دیگر، این پرسش همواره وجود داشته‌است که آیا می‌توان در چارچوب زبان‌شناسی زایشی - صوری، نظام کنائی و به ویژه نحوه حالت‌دهی فاعل متعدی را همسو با فاعل لازم صورت‌بندی نمود؟ در دستور زایشی، همواره نظام حالت و مطابقت را دوری یک سکه دانسته‌اند. از زمان طرح این مفاهیم در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، زبان‌شناسان زایشی بر پایه این نگرش که حالت و مطابقت از یک ساز و کار انتزاعی واحدی ناشی می‌شوند، به صورت‌بندی نظام حالت پرداخته‌اند. آخرین نظریه در این زمینه، همان فرآیند تطابق چامسکی (Chomsky, 2000; 2001) است (Boeckx, 2008). بر پایه این نظریه، منبع حالت در یک گروه اسمی از مطابقت یک هسته نقشی با آن گروه اسمی به دست می‌آید. بنابراین این پرسش مطرح می‌شود که آیا بر پایه دیدگاه رایج در دستور زایشی، حالت کنائی نیز از منبعی مشابه یعنی مطابقت با هسته نقشی به دست می‌آید؟ در این صورت، ماهیت این هسته نقشی چیست؟ آیا هسته‌های نقشی مشابهی (که معمولاً هسته نقشی زمان (T) و متمم نما (C) در نظر گرفته می‌شود) در حالت‌دهی فاعل لازم و متعدی نقشی دارند؟ آیا تفاوت حالت کنائی صرفاً یک تفاوت صرفی و آوایی است؟ یا اینکه هسته نقشی دیگری (برای نمونه فعل سبک (V)) در حالت‌دهی کنائی بر عهده دارد؟

¹ ergative-absolutive

² canonical ergative construction

همچنین، در بسیاری از زبان‌ها، نظام حالت از نظام کنائی کانونی، تخطی می‌کند و به بیانی، شاهد نظام‌های کنائی غیر کانونی هستیم. در این گونه زبان‌ها، نظام حالت تحت عاملی خاص دوگانه می‌شود. این عامل می‌تواند مشتمل بر مواردی باشد از جمله ۱ - ماهیت معنائی فعل اصلی ۲ - ماهیت معنائی گروه‌های اسمی ۳ - زمان یا نمود جمله ۴ - وضعیت دستوری جمله از این لحاظ که بند پایه است یا پیرو است (Dixon, 1994). به این صورت، نظام کنائی در بخشی از دستور ناپدید می‌گردد و فقط در ساخت‌های ویژه‌ای مشاهده می‌شود. آنچه به روشنی با بحث حاضر در ارتباط است، عامل سوم در دوگانه شدن نظام حالت است. در نظام حالتی که تحت عامل زمان/نمود دوگانه می‌گردد، نظام کنائی فقط در زمان/نمود خاصی در دستور دیده می‌شود. چنین زبان‌هایی، زبان‌های کنائی دوگانه و زمان/نمود محور^۱ نامیده می‌شوند. گرایش عامی در زبان‌هایی که چنین نظامی دارند، وجود دارد. بر پایه این گرایش، الگوی کنائی در زمان حال یا نمود ناقص دیده نمی‌شود و فقط در زمان گذشته و نمود کامل است که الگوی کنائی وجود دارد (Baker, 2015).^۲ بنابراین همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در بسیاری موارد، صورت‌بندی حالت کنائی در فاعل از وضعیت کانونی نیز پیچیده‌تر می‌شود.

پرسش‌ها و مواردی که در بالا به آن‌ها اشاره شد، از جمله مبحث‌های اصلی است که در بین زبان‌شناسان در پیوند با ماهیت نظام کنائی و صورت‌بندی آن مطرح است. در این زمینه، دیدگاه‌های اصلی مرور می‌شوند که در دستور زایشی در ارتباط با صورت‌بندی حالت‌دهی کنائی در زبان‌های کنائی - مطلق کانونی و نیز زبان‌های کنائی دوگانه مطرح شده‌اند. سپس، با توجه به ویژگی‌های نظام کنائی در زبان‌های ایرانی، مناسب‌ترین صورت‌بندی‌هایی معرفی می‌شوند که در پیوند با حالت‌دهی کنائی در حال حاضر مطرح‌اند. این صورت‌بندی را می‌توان در قالب آن نحوه حالت‌دهی کنائی در زبان‌های ایرانی تبیین نمود.

۲. پیشینه پژوهش

۲.۱. دیدگاه ذاتی به حالت‌دهی کنائی

دیدگاه ذاتی، یکی دیگر از نظریه‌های مطرح و تأثیرگذار در صورت‌بندی حالت‌دهی کنائی است. بر این اساس، برخی زبان‌شناسان حالت کنائی را اساساً نوعی «حالت ذاتی»^۳ به شمار می‌آورند و

^۱ Tense/Aspect based split ergative languages

^۲ از آنجائی که معمولاً زمان گذشته بر نمود کامل و زمان حال بر نمود ناقص دلالت دارد، دو عامل زمان و نمود را یک عامل همبسته به شمار می‌آورند. به طور کلی چنین انطباق‌هایی را، انطباق‌های کنائی زمان/نمود محور می‌نامند.

^۳ inherent case

آن را از حالت‌دهی‌های «ساختاری»^۱ متمایز می‌دانند. تقریباً تمامی نظریه‌هایی که درباره حالت مطرح شده‌اند، به تمایز بین حالت ذاتی و حالت ساختاری اعتقاد دارند (Butt, 2006). در بسیاری موارد، تشخیص این دو از یک‌دیگر به آسانی امکان‌پذیر است. زیرا معمولاً حالت ذاتی با یک نقش معنایی ویژه در تعامل بوده و برابر با یک گروه حرف اضافه‌ای است (Baker, 2015). بسیاری از زبان‌شناسان (Woolford, 2006; Legate, 2012; Massam, 2006; Mahajan, 2012; Aldrige, 2012; Anand & Nevins, 2006; Karimidoostan & Naghshbandi, 2011; Karimi, 2012) حالت کنائی را نوعی حالت ذاتی به شمار می‌آورند.

به طور کلی، رویکرد ذاتی به حالت کنائی اغلب بر این پایه استوار است که این حالت با نقش معنایی «عامل»^۲ ارتباط دارد و در جمله‌های متعدی، این نقش عاملیت به دلیل حضور مفعول که از عاملی تأثیر پذیرفته، پررنگ‌تر است. به بیان دیگر، در این دیدگاه، ارتباط مستقیمی بین نقش معنایی عامل و حالت کنائی مفروض است. بنابراین این حالت را هم‌راستا باحالت‌هایی مانند حالت وسیله‌ای و یا تأثیرپذیری که معمولاً با نقش معنایی مشخصی در ارتباط هستند، نوعی حالت ذاتی به شمار می‌آورند. بر پایه این رویکرد، توانائی یک فعل در اعطای حالت کنائی، بستگی دارد به اینکه این فعل در معنای واژگانی خود، مفاهیمی از جمله عاملیت، اختیار و مقصودمندی را در بر داشته باشد (Rozen, 1984; Palmer, 1994). بنابراین، اینکه فعلی بتواند حالت کنائی اعطاء کند، ارتباط مستقیم دارد به اینکه آن فعل بتواند به یک موضوع نقش معنایی عامل بدهد (Woolford, 2006). این رویکرد در واقع همان رویکرد چامسکی (1986) است. زیرا چامسکی معتقد بود که حالت‌دهی غیر ساختاری توسط نشانه‌گذاری تتایی^۳ انجام می‌پذیرد. البته در آن دوره که به ژ-ساخت معتقد بودند، این حالت‌دهی در ژ-ساخت رخ می‌داده‌است. این در حالی است که در نسخه متأخر آن (Chomsky, 2000) در گروه فعلی پوسته‌ای (vP) یا فاز فعلی سبک رخ می‌دهد (Woolford, 2006). در این رویکرد، حالت‌دهی کنائی به ویژگی‌های واژگانی فعل سبک (V) منتسب می‌گردد که فاعلی را در نقش معنایی عامل نشانه‌گذاری تتایی می‌کند. به بیان دیگر، هسته نقشی باید نشانه‌گذار تتایی باشد. بنابراین بروز حالت کنائی کاری به جایگاه روساختی فاعل و یا هسته‌های نقشی غیر نشانه‌گذار تتایی ندارد. برای نمونه، به هسته زمان (T) که یک هسته نقشی غیر نشانه‌گذار تتایی است، ارتباطی ندارد. به بیانی، آن‌هایی که به حالت‌دهی ذاتی باور داشته‌اند، همان رویکرد چامسکی را حفظ کرده، اما آن را به‌روزرسانی کرده‌اند (Woolford, 2006).

¹ structural case marking

² agent

³ theta Marking

بر پایه همین فرضیه، در دیدگاه ذاتی، فاعل در جمله‌های لازمی که فعل آن بتواند به فاعل نقش معنایی عامل بدهد نیز، می‌تواند در حالت کنائی باشد. به طور کلی، چنین فرضی اجازه می‌دهد که فاعل هر زمان که نقش معنایی عامل داشته باشد - چه در بند لازم و چه در بند متعدی - در حالت کنائی بازنمایی شود. بنابراین انتظار می‌رود انطباق معلوم^۱ بروز یابد که بر اساس آن فاعل در برخی از جمله‌های لازم نیز در حالت کنائی است. زبان هندی و گرجی از این گونه زبان‌ها هستند. نمونه‌های زیر از زبان هندی و گرجی هستند. در این نمونه‌ها، با وجود اینکه جمله لازم است، فاعل در حالت کنائی است، زیرا فعل به آن نقش معنایی عامل می‌دهد:

1. Kuttō-²ne bhākaa

پارس می‌کردند ک-سگ‌ها (هندی)

(سگ‌ها پارس کردند)

2. zayl-ma iqepa

پارس کرد ک-سگ

سگ پارس کرد (گرجی)

(Ura, 2006, p.123)

۲.۲. پارامتر نحوی کنائی^۴

یکی از دیدگاه‌های موجود در مورد حالت‌دهی کنائی دیدگاه اورا (Ura, 2006) است. این دیدگاه در چارچوبی کمینه‌گرا به صورت‌بندی حالت‌دهی کنائی در نظام‌های کنائی کانونی و غیر کانونی یا همان نظام‌های حالت دوگانه و زمان/نمود محور پرداخته‌است. او در مقاله خود، به تبیین

^۱ active Alignment

^۲ (=) مرز واژه بست و (-) مرز وند است.

^۳ علامت‌های اختصاری به کاررفته در این مقاله از این قرارند:

ک=حالت کنائی

غف=حالت غیر فاعلی

ک=زمان گذشته

ش^۳=سوم شخص مفرد (اعداد فارسی شود)

م=مفرد

ن=نمود

نف=نفی

ضم=ضمیر ملکی

^۴ ergative parameter

صوری/زایشی نظام‌های کنائی می‌پردازد. وی در این راستا پارامترهای نحوی را معرفی می‌نماید که بر اساس آن‌ها رفتار متمایز زبان‌های کنائی از زبان‌های فاعلی - مفعولی و زبان‌های کنائی - کانونی از زبان‌های کنائی دوگانه تبیین می‌گردد. او این تحلیل را در چارچوب کمینه‌گرایی و براساس نظریه چامسکی (2001) انجام داده‌است. تحلیل وی در پیوند با بازیابی ویژگی‌ها و نیز صورت اصلاح‌شده و روزآمد نظریه خود (Ura, 2000) در مورد پارامترهای کنائی است.

اورا (Ura, 2000) معتقد است که در زبان‌های کنائی، پارامتر نحوی وجود دارد. به موجب آن، فاعل منطقی در این گونه زبان‌ها قادر است به طور مستقیم در همان جایگاهی که پایه زایش می‌گردد. به این معنا که مشخص‌گر گروه فعلی سبک (Spec-VP)، با فعل سبک به طور مستقیم وارد رابطه بازیابی گردد. همان‌گونه که اشاره شد، بر خلاف دیدگاه چامسکی که چنین بازیابی را مجاز نمی‌داند، برخی زبان‌شناسان از جمله اورا (Ura, 2001) آن را امری پارامتریک می‌دانند. به موجب این بازیابی، فاعل منطقی از فعل سبک حالت کنائی دریافت می‌کند. این فاعل، سپس به منظور اغنای اصل فراقنی گسترده^۱ به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان^۲ حرکت می‌کند. در ادامه، در پی حرکت فاعل به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان، هسته زمان به مفعول دسترسی پیدا می‌کند و به منظور بازیابی ویژگی حالتش با مفعول رابطه تطابق (بازیابی) برقرار می‌کند. بر پایه این رابطه مفعول از هسته زمان حالت فاعلی دریافت می‌کند. توجه به این نکته ضرورت دارد که وقوع فرآیند مورد اشاره، بستگی دارد به اینکه در زبان مفروض پارامتر کنائی تثبیت شده باشد.

نکته دیگری که تحلیل اورا بر پایه آن قرار دارد، مفهوم عاملیت^۳ و ارتباط حالت فعل با این ویژگی معنایی است که پیش‌تر به آن اشاره شد. بنابراین طبق همان دیدگاه ذاتی، فاعل لازم نیز در صورتی که پارامتر کنائی در زبان تثبیت شده باشد و دارای نقش معنایی عامل باشد، قادر است در جایگاه پایه زایش شده‌اش با فعل سبک وارد رابطه بازیابی و حالت‌دهی گردد. عامل دیگری که در بروز نظام کنائی در زبان‌های کنائی دوگانه مورد توجه اورا بوده است، عامل نمود است. وی (Ura, 2006) در این مقاله استدلال می‌کند که چگونه نمود، سبب دوگانه شدن نظام حالت در زبان‌های کنائی دوگانه و نمود - محور مانند مانند هندی و گرجی می‌شود. او، این رویکرد را در چهارچوب روش کمینه‌گرای چامسکی (Chomsky, 2000; 1995) دسته‌بندی می‌کند که در آن گره‌های مطابقه و نمود وجود ندارد. به باور وی، چنین گروهی (گروه نمود) فراقکن مجزائی نیست، بلکه ویژگی نمود در خود فعل سبک قرار دارد. به موجب آن، گروه اسمی در جایگاه مشخص‌گر فعل سبک به منظور بازیابی این ویژگی قرار می‌گیرد.

¹ EPP

² Spec-TP

³ agentivity

بر پایه این تحلیل، ویژگی نمود در بندهایی که نمود کامل و زمان گذشته دارند، مثبت است. هر چند اگر در زبانی پارامتر کنائی تثبیت شده باشد، باید مورد بازمینی قرار گیرد. به این معنا که اگر این امکان وجود داشته باشد که فاعل در جایگاه پایه زایش شده‌اش - یعنی مشخص‌گر گروه فعلی سبک- با فعل سبک وارد رابطه بازمینی گردد، این بازمینی با فاعل در جایگاه پایه زایش شده صورت می‌پذیرد. بر این اساس، فاعل از فعل حالت کنائی دریافت می‌کند و سپس به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان حرکت می‌کند. در پی این حرکت، هسته زمان با مفعول وارد رابطه تطابق می‌گردد و مفعول حالت فاعلی دریافت می‌کند. هر چند اگر این ویژگی منفی باشد (نمود ناقص) دیگر نیازی نیست که فاعل به منظور بازمینی این ویژگی با فعل وارد رابطه بازمینی گردد. در نتیجه، هسته زمان با فاعل وارد رابطه تطابق می‌گردد و فاعل حالت فاعلی دریافت می‌کند. مفعول نیز با فعل سبک وارد رابطه تطابق می‌گردد و حالت مفعولی دریافت می‌کند. بنابراین، به طور خلاصه، در تحلیلی که اورا (Ura, 2006) ارائه می‌دهد، در بروز حالت کنائی در بندهای لازم و متعدی عوامل زیر دخالت دارند:

- وجود پارامتر نحوی کنائی
- وجود نقش معنایی عامل
- ویژگی مثبت نمود

۳.۲. فرافکن رویداد در نمود ناقص

ناش (Nash, 2015) فرض رایج در پیوند با حالت کنائی را در نظر می‌گیرد. بر پایه این فرض، حالت کنائی، یک حالت ذاتی است که توسط فعل سبک به موضوع بیرونی اعطاء می‌شود. وی بر این اساس دو پرسش را مطرح می‌کند که از این قرارند: اگر هسته حالت بخش فعل سبک (V) است، چرا این هسته به طور یکسان در تمامی زبان‌ها به موضوع برونی خود حالت کنائی نمی‌دهد؟ آیا این تفاوت وابسته به رفتار پارامتری فعل سبک است؟ یا اینکه نظام کنائی خود موضوع اصلی نیست، بلکه یک پدیده فرعی است که در شکل‌گیری آن عوامل ساختاری دیگری دخیل است؟ وی، سپس به نظام‌های کنائی دوگانه اشاره می‌کند که بر اساس نمود/ زمان دوگانه می‌شوند. او پرسش مورد اشاره را به صورت جزئی‌تری در پیوند با یک زبان مطرح می‌کند؛ اینکه چگونه در یک زبان فعل سبک در برخی شرایط (به عنوان مثال نمود کامل) حالت کنائی می‌دهد و در شرایط دیگری (نمود ناقص) حالت کنائی نمی‌دهد؟

ناش (Nash, 2015) با توجه به اینکه، حتی در یک زبان واحد نیز فعل سبک رفتار همگنی ندارد، از بحث پارامتری بودن حالت‌دهی کنائی توسط فعل سبک در سطح میان‌زبانی فاصله

می‌گیرد. بر این اساس، وی به وجود تفاوت‌های ساختاری باور دارد. او به بررسی نظام کنائی دوگانه در زبان گرجی پرداخته‌است. وی دلیل عدم تجلی حالت کنائی در نمود ناقص را به دلیل وجود فرافکنی دیگری تحت عنوان گروه رویداد (که یک مقوله وجهی است یا وجه نما) می‌داند که بر گروه فعلی تسلط دارد. به باور وی، فاعل در جایگاه مشخص‌گر این گروه توسط هسته زمان حالت فاعلی دریافت می‌کند. در واقع، این فرافکن محدودده‌ای است که حالت‌دهی فاعلی در آن روی می‌دهد (حالت‌دهی فاعلی در خارج از گروه فعلی است)، اما در نمود کامل این فرافکن وجود ندارد و فاعل در درون گروه فعلی قرار دارد. در این جا، حالت‌دهی فاعل در محدوده گروه فعلی روی می‌دهد.

۲.۴. حالت‌دهی وابسته

دیدگاه دیگری که در ارتباط با حالت‌دهی کنائی وجود دارد، دیدگاه مرتنس (Marantz, 1991) است. وی به طور کلی حالت‌دهی را فرآیندی صرفی و پسانحوی^۱ می‌داند که در بخش صرف و صورت آوایی رخ می‌دهد. هم‌اکنون، نیز زبان‌شناسانی از جمله ببالایک (Bobaljik, 2008) و پریمنگر (Preminger, 2011) در چارچوب دیدگاه مرتنس، حالت‌دهی را پسانحوی و صرفی می‌دانند. در این رویکرد مرتنس چهار نوع حالت را از یکدیگر باز می‌شناسد:

۱. حالت‌دهی واژگانی^۲ (حالت توسط ویژگی‌های واژگانی یک فعل تعیین می‌گردد؛ مانند حالت‌های نامتعارفی که توسط برخی فعل‌ها در زبان‌های ایسلندی داده می‌شود و یا حالتی که به وسیله حروف اضافه اعطاء می‌شود).
۲. حالت وابسته^۳ (حالت مفعولی و حالت کنائی)
۳. حالت بی‌نشان^۴ (مانند حالت فاعلی و مطلق که به گروه‌های اسمی در بند داده می‌شود و یا حالت ملکی که به هر اسمی در گروه اسمی اعطاء می‌شود)
۴. حالت پیش‌فرض^۵ (که به هر گروه اسمی‌ای داده می‌شود که فاقد حالت باقی مانده و یا از طریق هیچ یک از شیوه‌های مورد اشاره حالت نپذیرفته‌است)

این یک سلسله‌مراتب تمایزی است. به این مفهوم که بین این چهار نوع حالت‌دهی نوعی تقدم و تأخر وجود دارد. به این صورت که حالت‌دهی واژگانی بر حالت‌دهی وابسته و حالت‌دهی وابسته بر حالت‌دهی بی‌نشان و حالت‌دهی بی‌نشان بر حالت‌دهی پیش‌فرض تقدم دارد. در وقوع

¹ post-syntactic

² lexical case

³ dependent case

⁴ unmarked case

⁵ default case

حالت‌دهی، ابتدا حالت‌دهی‌های مقدم رخ می‌دهد. همان‌گونه که مشاهده می‌گردد، مرتس حالت‌دهی کنائی و حالت‌دهی مفعولی را به شرح زیر حالت‌دهی وابسته می‌داند:

حالت‌دهی وابسته

حالت وابسته توسط V+I به جایگاهی که تحت حاکمیت V+I (مشابه) قرار دارد قرار دارد اعطاء می‌شود. به بیانی، هر دو گروه اسمی باید تحت حاکمیت یک V+I مشترک باشند. این جایگاه تحت حاکمیت جایگاهی است که:

الف- حالت واژگانی نداشته باشد.

ب- از زنجیره‌ای که حالت وابسته اعطاء می‌شود، مجزا باشد.

۱- حالت‌دهی وابسته به سمت بالا به فاعل داده می‌شود و حالت کنائی بروز می‌یابد.

۲- حالت‌دهی وابسته به سمت پائین به مفعول داده می‌شود و حالت مفعولی بروز می‌یابد.

۲.۵. حالت‌دهی وابسته در چارچوبی کمینه‌گرا

با مطالعه آثار مارک بیکر^۱ می‌توان دریافت که وی به بررسی برخی از زبان‌ها از جمله زبان ساحا^۲ (Baker, 2010) و زبان آمهاریک^۳ (Baker, 2010) پرداخته‌است. او در این زبان‌ها به تدریج به وجود حالت‌دهی وابسته که صورت اولیه آن‌ها را مرتس (Marantz, 1991) مطرح نموده، باور دارد. بیکر (Baker, 2015) با آوردن شواهد بیشتری از زبان‌های گوناگون و پژوهش‌های گسترده‌تر زبانی، بر دیدگاه پیشین خود در پیوند با وجود سازوکاری دیگر در نظام حالت‌دهی در بین زبان‌ها، تأکید می‌کند. وی نشان می‌دهد که اساساً در بین زبان‌های دنیا مواردی از انواع حالت‌دهی‌های فاعلی و مفعولی وجود دارد. این امر نمایانگر آن است که در این موارد فرایند تطابق با هسته نقشی، نقش‌آفرین نیست و این نوع حالت‌دهی‌ها اساساً بدون دخالت هسته نقشی روی می‌دهد. یکی از این موارد حالت‌دهی کنائی است.^۴ در این زمینه، مشاهده می‌شود که در برخی زبان‌ها، فعل هم با فاعل در حالت کنائی و هم با فاعلی که در حالت مستقیم است، به صورت یکسان مطابقت می‌کند. زبان بروشاسکی^۵ و زبان گینه نو و واردامان^۱ از این گونه زبان‌ها هستند. داده‌های زیر که برگرفته از زبان بروشاسکی هستند، این ادعا را تأیید می‌کنند:

¹ mark Baker

² Sakha

³ Amharic

^۴ آنانند و نویسنس (Anand & Nevins, 2006)، نیز بر پایه رفتار نحوی متفاوت فاعل کنائی و فاعل در حالت فاعلی/مستقیم معتقدند که در حالت‌دهی کنائی فرایند تطابق نقش‌آفرین نیستند.

⁵ Brushaski

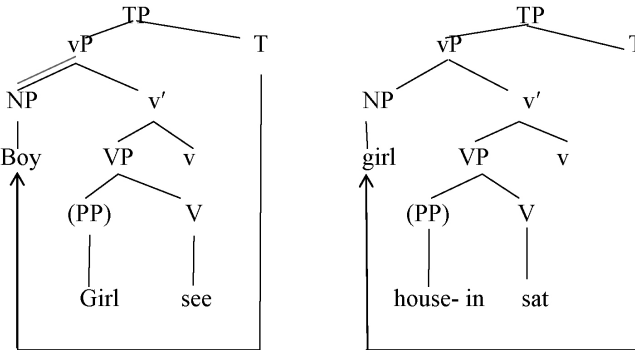
1. Dsin ha-e le hurut umo.
ش^۳م-گک-نشستن در غف-خانه دختر
(آن دختر در خانه نشسته بود)
2. Hiles-e dasin mu-yeets-imi.
ش^۳م-گک-دیدن-ش^۳م دختر کک-پسر
(پسر دختر را دید)

(Baker, 2015, p. 40)

در نمونه (۱) فاعل (girl) در حالت مطلق است و فعل با آن مطابقت دارد. در مثال (۲) نیز با وجود اینکه فاعل در حالت کنائی است (boy) فعل با آن مطابقت دارد. در این مورد، عدم همبستگی بین حالت و مطابقت از دو جنبه قابل مشاهده است. در هر دوی این نمونه‌ها، هسته نقشی زمان با فاعل‌ها به طور یکسانی مطابقت می‌کند، در حالی که حالت ساختاری این دو فاعل با یکدیگر تفاوت دارند. همچنین، فاعل در جمله (۱) و مفعول در جمله دوم حالت ساختاری مشابهی دارند. به بیانی، هر دو در حالت مستقیم هستند و با هسته‌های نقشی متفاوتی مطابقت می‌کنند، در نمونه نخست با هسته زمان و در نمونه دوم (احتمالاً) با فعل سبک. بنابراین، این فرضیه که در این مثال‌ها حالت از طریق مطابقت با هسته نقشی ویژه‌ای به دست آمده باشد، بسیار نامحتمل است. اگر در این دو مثال، هسته نقشی زمان با هر دو فاعل تطابق می‌نماید، پس علت تفاوت حالت بین این دو فاعل از کجا ناشی می‌شود؟ همچنین، اگر فعل سبک به مفعول طی فرآیند تطابق حالت مستقیم می‌دهد، پس فاعل در جمله اول چگونه با وجود چنین رابطه‌ای با هسته نقشی فعل سبک، حالت مشابهی را دریافت کرده است؟ بنابراین می‌توان گفت که بروشاسکی مانند آمهاریک زبانی است که بر استقلال نظام حالت از مطابقت دلالت دارد.

در همین راستا، نمی‌توان ادعا کرد که حالت کنائی حاصل تطابق با هسته نقشی خاصی، است. بر پایه یافته‌های پژوهش‌های پیشین، فاعل متعدی و فاعل لازم در زبان‌های کنائی، هر دو بالاترین موضوع در بند هستند. در این زمینه، آزمون‌های گوناگونی مانند مرجع‌گزینی، ترتیب واژه‌ها و نظریه کنترل، بر یکسان بودن جایگاه این دو فاعل در بندهای لازم و متعدی اشاره دارند (Anderson, 1976). بنابراین طبق چنین فرضی، هر دو فاعل نزدیکترین موضوع به هسته نقشی زمان هستند.

¹ Wardaman



شکل ۱: فرآیند تطابق در حالت دهی کنائی

(Baker, 2015, p. 41)

بنابراین این پرسش مطرح می‌شود که در چارچوب نظریه تطابق به عنوان یک نظریه معیار، چه عاملی سبب می‌شود که هسته نقشی زمان در بند متعدی با فاعل مطابقت نماید و به آن حالت کنائی بدهد اما در بند لازم با فاعل مطابقت نکند؟ با توجه به اینکه رابطه ساختاری بین هسته نقشی زمان و فاعل‌ها یکسان است، هیچ چیز نمی‌تواند آن را تبیین نماید. در پیوند با رابطه این دو فاعل با هسته زمان، هیچ گونه تمایزی در تسلط سازه‌ای و یا مسائل مربوط به شرط تداخل و شرط فاز و نیز ویژگی‌های فاز مشاهده نمی‌شود. تنها عاملی که می‌تواند این تفاوت را در چارچوب فرآیند تطابق تبیین نماید، شرط فعالیت^۱ (Chomsky, 2000; 2001) است. زیرا بر پایه این شرط، گروه اسمی فقط زمانی برای مطابقت در دسترس است که ویژگی حالت ارزش گذاری را نداشته باشد. بنابراین می‌توان ادعا کرد که در بند متعدی، فاعل از قبل دارای حالت کنائی بوده است. همین امر مانع از این می‌گردد که هسته نقشی زمان با آن مطابقت نماید و به آن حالت مستقیم/فاعلی اعطاء کند. بنابراین در چارچوب نظریه تطابق و شرط فعالیت می‌توان چنین پیش‌بینی نمود که حالت‌دهی کنائی پیش از تطابق هسته نقشی زمان با فاعل رخ داده است. پس، حالت‌دهی کنائی را نمی‌توان از طریق تطابق با هسته نقشی صورت‌بندی نمود. علاوه بر موارد بالا، صورت‌بندی حالت‌دهی کنائی در چارچوب فرآیند تطابق با هسته نقشی در زبان‌های کنائی دوگانه و زمان نمود محور، که فقط فاعل متعدی در بند زمان گذشته دارای حالت غیر فاعلی است، با مشکل بیشتری روبه‌رو می‌شود. زیرا هر دو فاعل متعدی در بندهای زمان حال و گذشته هیچ تفاوتی با یکدیگر از جنبه جایگاه و روابط ساختاریشان با هسته زمان ندارند. بنابراین علت تفاوت حالت ساختاری در این دو فاعل، نمی‌تواند تبیین ساختاری در چارچوب فرآیند تطابق داشته باشد.

^۱ activity condition

بیکر (Baker, 2010; 2015) به بررسی حالت‌دهی مفعولی در زبان ساحا و زبان آمهاریک پرداخته‌است. به باور وی، در این موارد، مطابقت مفعولی دیده نمی‌شود (زبان ساحا) و یا مطابقت آشکار و حالت‌دهی مفعولی وجود دارد. در این زمینه، مطابقت با حالت مفعولی همبستگی خاصی نشان نمی‌دهد. در واقع، فعل با مفعول در هر حالتی (مفعولی، تاثیر پذیری، مستقیم) مطابقت می‌نماید (زبان آمهاریک)، اما نمی‌توان منبع حالت‌دهی مفعولی را در چارچوب فرآیند تطابق با هسته نقشی صورت‌بندی نمود. علاوه بر موارد بالا، یکی از مواردی که نمی‌توان تمام موارد حالت‌دهی را در چارچوب تطابق با یک هسته نقشی صورت‌بندی نمود، شرایط حالت‌دهی در بندهای بی‌زمان است. نمونه‌های بسیاری در بین زبان‌ها وجود دارد که نشان می‌دهد، عدم حضور هسته نقشی در بندهای بی‌زمان، تأثیری بر حالت‌دهی فاعل ندارد. برای نمونه، حالت‌دهی فاعل در زبان بروشاسکی در بندهای بی‌زمان از همان الگویی پیروی می‌کند که بندهای زمان‌دار دارند؛ فاعل بند لازم (بی‌زمان) در حالت فاعلی و فاعل بند متعدی (بی‌زمان) در حالت کنائی است. چنین مواردی نیز نمایانگر آن است که حالت فاعلی از منبع دیگری به جزء مطابقت با هسته نقشی به دست می‌آید (Baker, 2015).

به این ترتیب، نتیجه‌ای که از بحث بالا به دست می‌آید، از این قرار است: رویکرد رایج در زبان‌شناسی زایشی و برنامه کمینه‌گرا به منظور صورت‌بندی نظام حالت و مطابقت مطرح است. صورت متأخر این رویکرد، همان فرآیند تطابق و رابطه بین هسته نقشی و گروه اسمی است که در آن حالت‌دهی به برقراری مطابقت وابسته است. این رویکرد در بسیاری از زبان‌ها نمی‌تواند حالت‌دهی کنائی و نیز در مواردی حالت‌دهی فاعلی و مفعولی را صورت‌بندی نماید. در این جا است که بیکر با در نظر گرفتن ناکارآمدی رویکرد تطابق در موارد مورد اشاره، به طرح این پرسش می‌پردازد که در چنین مواردی که حالت به صورت چشمگیری دیده می‌شود، اما نمی‌توان حالت‌دهی را در چارچوب تطابق با هسته نقشی صورت‌بندی نمود، منبع حالت‌دهی از کجا ناشی می‌شود؟

بیکر در پاسخ به این پرسش، معتقد است که در زبان‌های دنیا، علاوه بر اینکه حالت از مطابقت با هسته نقشی حاصل می‌گردد، منبع دیگری نیز از حالت‌دهی وجود دارد که مطابقت‌محور نیست. این منبع حالت‌دهی همان نظام حالت‌دهی است که مرتنس (Marantz, 1991) برای تبیین انواع حالت‌دهی در بین زبان‌ها مطرح نموده‌است. این در حالی است که بیکر با ایجاد تغییراتی، نسخه جدیدی از آن را ارائه می‌کند. تفاوت عمده این دیدگاه، با رویکرد اولیه مرتنس در این است که مرتنس حالت‌دهی را فرآیندی صرفی در نظر می‌گیرد. هر چند بیکر برخی مفاهیمی که در تعریف

حالت‌دهی مرتسی ارائه شده، را به مفاهیم و اصولی که در نحو مطرح شده، تبدیل کرده‌است. وی به این ترتیب حالت‌دهی را فرآیندی نحوی در نظر می‌گیرد. بیکر حالت واژگانی را نوعی حالت ذاتی به شمار می‌آورد و همسو با مرتس بر مقدم بودن آن نسبت به حالت‌های ساختاری اشاره دارد، اما سه نوع حالت‌دهی دیگر را ساختاری به شمار می‌آورد. حالت‌دهی وابسته، بارزترین بخش از حالت‌دهی مرتسی است که بیکر از آن در تبیین حالت‌دهی کنائی و مفعولی بهره می‌جوید. به این ترتیب، بیکر و وینوکوروا (Vinokurova, 2010) ایده مرتس (Marantz, 1991) را گسترش داده و به‌روزرسانی می‌کنند که به صورت دو پارامتر (الف) و پارامتر (ب) برای حالت‌دهی وابسته مفعولی و کنائی مطرح می‌گردد:

پارامتر (الف): حالت‌دهی مفعولی

در صورتی که دو گروه اسمی در یک حیطه بازنمونی^۱ مشترک باشند، به گونه‌ای که گروه اسمی ۱ بر گروه اسمی ۲ تسلط سازه‌ای داشته باشد، گروه اسمی ۲ حالت مفعولی می‌پذیرد. مگر آنکه گروه اسمی ۱ از پیش حالت (واژگانی) گرفته باشد.

پارامتر (ب): حالت‌دهی کنائی

در صورتی که دو گروه اسمی در یک گستره بازنمونی مشترک باشند، به گونه‌ای که گروه اسمی ۱ بر گروه اسمی ۲ تسلط سازه‌ای داشته باشد، گروه اسمی ۱ حالت کنائی می‌پذیرد. مگر آنکه گروه اسمی ۲ از پیش حالت (واژگانی) گرفته باشد. تغییراتی که بیکر در نسخه متأخر از حالت‌دهی مرتسی بوجود آورده‌است را به‌صورت زیر می‌توان خلاصه نمود:

- به کارگیری مفهوم تسلط سازه‌ای
- به کارگیری مفهوم فاز
- پارامتریک کردن هسته‌های فازی
- به کارگیری گروه‌های اسمی به عنوان عنصر حالت بخش
- رخداد حالت‌دهی در نحو
- رخداد حالت‌دهی وابسته در حیطه بازنمون

تغییر نخست مورد نظر وی، شامل به کارگیری مفهوم تسلط سازه‌ای به جای اعطای بالا و پائین است. بیکر مفاهیم بالا و پائین را این گونه شرح می‌دهد که جایگاه دو گروه اسمی نسبت به

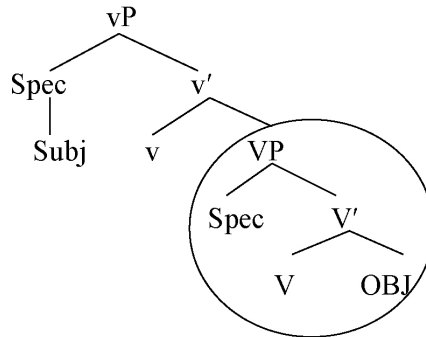
¹ spell out domain

یک‌دیگر تحت مفهوم تسلط سازه‌ای مطرح می‌شود. تغییر دوم، به کارگیری مفهوم حیطه بازنمون در نظریه فازهای چامسکی (Chomsky, 2000; 2001) به جای مفهوم حاکمیت تحت V+I مشابه است. به بیان دیگر، بیکر از مفهوم کلی‌تر و روزآمدتر «شرط موضعی‌بودن»^۱ در نظریه فازهای چامسکی (Chomsky, 2000; 2001) که همان حیطه بازنمون است، بهره می‌گیرد. در چنین رویکردی، متمم هسته‌هائی که فاز هستند (مانند هسته‌های نقشی C,v)، حیطه بازنمون به شمار می‌آیند.

در این زمینه، تفاوتی در دیدگاه بیکر با نظریه فازهای چامسکی وجود دارد که در واقع، انحرافی از این رویکرد معیار به شمار می‌رود. بر پایه این دیدگاه جدید، اینکه محتوای یک بازنمون قابل دسترس در مرحله بازنمون بعدی باشد، از زبانی به زبان دیگر متفاوت است. به بیان روشن‌تر، فعل سبک در برخی از زبان‌ها فاز قوی است و در برخی دیگر از زبان‌ها، فاز ضعیف است. در واقع، در این مورد یک شرایط پارامتریک بر زبان‌ها حاکم است. هر چند، چنان‌چه فعل سبک فاز قوی باشد، هسته گروه فعلی که متمم آن است، به طور کامل از بازنمائی حذف می‌شود (زمانی که بازنمون می‌گردد) و قابل دسترس برای اشتقاق‌های پسین نیست. این همان دیدگاه اصلی چامسکی است. هر چند اگر فعل سبک فاز نرم/ضعیف باشد، گروه فعلی درونی که متمم آن است، بازنمون می‌شود. بر این اساس، فرآیندهائی مانند تثبیت ترتیب سازه‌ای و حالت‌دهی وابسته و مطابقت رخ می‌دهد. این در حالی است که محتوای گروه فعلی درونی در نحو باقی می‌ماند و قابل دسترس برای اشتقاق‌های پسین است. بحث بالا را به صورت ساده در اشتقاق زیر می‌توان نشان داد:

در بند متعدی، ابتدا فعل با مفعول ادغام شده و گروه فعلی درونه فراقکن می‌گردد. سپس گروه فعلی پوسته‌ای به اشتقاق افزوده می‌گردد و در جایگاه مشخص‌گر آن فاعل قرار می‌گیرد. در این جا است که بحث فاز ضعیف و قوی (که در پی آن تغییرات نظام حالت را داریم) مطرح می‌شود. در این مرحله، چنان‌چه فعل سبک فاز قوی باشد، گروه فعلی درونه بازنمون است. در نتیجه، فاعل به مفعول که در درون حیطه بازنمون قرار دارد، دسترسی نخواهد داشت. این در حالی است که اگر فعل سبک فاز ضعیف / نرم باشد، گروه فعلی درونه بازنمون نمی‌شود و فاعل به مفعول دسترسی خواهد داشت.

¹ locality condition



شکل ۲: مفعول در حیطة بازنمون

سومین تفاوت رویکرد بیکر با مرنس در این است که مرنس به وجود جایگاه (انتزاعی) در حالت‌دهی‌اش باور دارد (یعنی جایگاه حالت می‌دهد). هر چند بیکر حالت‌بخش را گروه اسمی می‌داند که در آن جایگاه حضور دارد. آخرین تفاوت رویکرد بیکر و مرنس در حالت‌دهی وابسته این است که مرنس رخداد حالت‌دهی وابسته را در صورت آوایی‌اش و پس از آنکه اشتقاق نحوی خاتمه می‌یابد، در نظر می‌گیرد. این در حالی است که بیکر با در نظر گرفتن رابطه تسلط سازه‌ای به عنوان رکن اصلی در حالت‌دهی وابسته، رخداد آن‌را در نحو می‌داند. زیرا به محض آنکه نقش آفرینی تسلط سازه‌ای، در حالت‌دهی وابسته روشن می‌شود، نمایان‌دهنده آن است که حالت‌دهی وابسته در سطحی در حال وقوع است که اساساً سطحی نحوی است. زیرا تشکلات ساخت گروهی در آن‌جا وجود دارد. بیکر، زمان وقوع این حالت‌دهی را در مرحله بازنمون در نظر می‌گیرد.^۱

یکی از مفاهیم بنیادین در این رویکرد، هسته‌محور نبودن حالت‌دهی است. به این معنا که به منظور حالت‌دهی حضور یک هسته نقشی الزامی ندارد.^۲ ایده اصلی در این رویکرد آن است که این گونه حالت‌دهی اساساً رابطه بین دو گروه اسمی است که در یک محدوده مشترک قرار دارند، نه رابطه یک گروه اسمی و هسته نقشی مجاورش. حالت‌دهی وابسته در این دیدگاه منطقاً از مطابقه جداست، به صورتی که حتی در صورت عدم وجود مطابقه نیز معتبر است. همچنین مهم نیست که هسته نقشی با چه گروه اسمی مطابقه کند. به این ترتیب، در تبیین نظام حالت/مطابقه زبانی مانند بروشاسکی که فعل هم با فاعل در حالت مستقیم مطابقه دارد و هم با فاعل در حالت کنائی، دیگر

^۱ در این جا رویکردش با دیدگاهش در سال ۲۰۱۰ تغییر کرده است.

^۲ از آنجائیکه این رویکرد هسته‌محور نیست برای تبیین حالت‌دهی در مواردی که مناسب است بیکر نشان می‌دهد در حالت‌دهی، مطابقه با هسته نقشی نقشی ندارد، موثر نیست.

مشکلی وجود نخواهد داشت. زیرا حالت‌دهی به مطابقه وابسته نیست (بر خلاف آنچه که در فرایند تطابق مورد توجه است) و این دو از یک‌دیگر مستقل‌اند.

یکی از جنبه‌های جالب این رویکرد، این است که حالت کنائی و مفعولی را به صورتی مشابه و متقارن صورت‌بندی می‌نماید و بیکر به راحتی آن را در صورت‌بندی زبان‌های سه‌بخشی نیز به کار گرفته‌است. در چنین زبان‌هایی بروز حالت کنائی و مفعولی به جایگاه مفعول و دسترسی آن‌ها به یکدیگر بستگی دارد. چنین زبان‌هایی هم‌الگوی سه‌بخشی دارند و هم خنثی. این امر زمانی رخ می‌دهد که هر دو پارامتر (الف) و (ب) به ترتیب در حالت‌دهی مفعولی و کنائی تثبیت شده‌است. بنابراین زمانی که فاعل و مفعول به یکدیگر دسترسی دارند، هر دو پارامتر اعمال می‌گردد و زمانی که این دو به یکدیگر دسترسی ندارند، هیچ یک از پارامترها اعمال نمی‌شود. در نتیجه نظام حالت خنثی خواهد بود. به کارگیری حالت‌دهی وابسته در تبیین زبان‌های سه‌بخشی، نوآوری است که بیکر از حالت‌دهی وابسته داشته‌است و در رویکرد مرنس دیده نمی‌شود. بنابراین این رویکرد به راحتی قابل انتقال به زبان‌های سه‌بخشی است. همچنین این رویکرد می‌تواند به راحتی به زبان‌های خنثی نیز گسترش داده شود. به این ترتیب که در این زبان‌ها هیچ یک از پارامترهای دوگانه بالا پایدار نشده‌است.

بنابراین نظریه حالت‌دهی وابسته و پارامترهای مرتبط با آن توصیف رده‌شناختی مناسبی از انواع نظام‌های حالت را در بین زبان‌ها به دست می‌دهند. از ترکیب این دو پارامتر، چهار احتمال ممکن از نظام حالت‌دهی وجود خواهد داشت که بر اساس آن چهار رده زبانی به دست می‌آید:

۱. تثبیت ارزش مثبت برای پارامتر (الف): زبان‌های فاعلی - مفعولی

۲. تثبیت ارزش مثبت برای پارامتر (ب): زبان‌های کنائی - مطلق

۳. تثبیت ارزش مثبت برای هر دو پارامتر: زبان‌های سه‌بخشی

۴. تثبیت ارزش منفی برای هر دو پارامتر: زبان‌های خنثی

البته باید توجه داشت که حالت‌دهی وابسته تمام حالت‌دهی‌ها را نمی‌تواند تبیین کند. در مواردی که حالت‌دهی مطابقه‌محور (تطابق) قوی است، حالت‌دهی وابسته کارایی اش ضعیف است. به بیان دیگر، این نظریه نمی‌تواند تعاملی را که بین حالت فاعلی و مطابقه در بسیاری از زبان‌های دنیا (بویژه خانواده زبان‌های هندواروپائی) دیده می‌شود را تبیین کند. به همین دلیل، بیکر یک رویکرد التقاطی از انواع نظام‌های حالت‌دهی را در بین زبان‌ها در نظر می‌گیرد. در این رویکرد، علاوه بر انواع حالت‌دهی که مرنس در نظر دارد، فرآیند تطابق نیز گنجانده شده‌است. همچنین، در این سلسله مراتب که یک سلسله مراتب تمایزی است، تقدم و تأخرهایی که بین

حالت‌دهی‌های مرتس مطرح است، در نظر گرفته شده‌است. بنابراین بر پایه این سلسله مراتب جدید، حالت‌دهی واژگانی و حالت‌دهی وابسته بر حالت‌دهی از طریق فرآیند تطابق، مقدم هستند.

سلسله مراتب حالت‌دهی (Baker, 2010; 2015)

- حالت‌دهی واژگانی
- حالت‌دهی وابسته: (پارامترهای الف) و (ب)
- فرایند تطابق
- حالت‌دهی بی‌نشان
- حالت‌دهی پیش‌فرض

۳. نظام حالت دوگانه در زبان‌های ایرانی

انطباق دوگانه زمان / نمود محور یکی از انطباق‌های دوگانه رایج در بین زبان‌های دنیا از جمله زبان‌های خانواده هندوایرانی است. از دیگر زبان‌هایی که چنین انطباقی دارند، می‌توان به زبان‌های تسیمشیان^۱، باسکی^۲، زبان‌های مایان^۳، شیبیبو^۴، زبان‌های قفقازی^۵ اشاره کرد. هیگ (Haig, 2008) سیر تحول انطباق را در زبان‌های ایرانی مورد بررسی قرار داده‌است. در پیوند با سیر تحول انطباق در زبان‌های ایرانی هیگ معتقد است که انطباق در زبان فارسی باستان، نظامی یک‌سره فاعلی - مفعولی بوده‌است. به باور وی، این نشان از وضعیت موجود در کل زبان‌های ایرانی بوده - است. به بیان دیگر، انطباق نه فقط در زبان فارسی باستان، بلکه در زبان‌های ایرانی باستان، الگویی یک‌سره فاعلی - مفعولی بوده‌است. به این ترتیب فاعل فعل لازم و متعدی در صرف تمامی زمان‌ها در حالت فاعلی بوده‌است و فعل با آن مطابقت داشته و مفعول دارای حالت مفعولی بوده‌است. این در حالی است که از دوره میانه به بعد نظام فاعلی - مفعولی در زمان گذشته از بین می‌رود و الگوهای غیر فاعلی - مفعولی که هیگ (Haig, 2008) به طور کلی آن‌ها را انطباق‌های غیر مفعولی^۶ می‌نامد، جایگزین انطباق فاعلی - مفعولی در زمان گذشته می‌شود. اکنون در بسیاری از زبان‌های ایرانی نو، الگوهای انطباق در زمان گذشته دیگر انطباقی فاعلی - مفعولی نیست. به این ترتیب جایگزین شدن انطباق‌های غیر مفعولی در زمان گذشته، سبب به وجود آمدن انطباق‌های

¹ Tsimshian

² Basque

³ Mayan

⁴ Shipibo

⁵ Caucasian

⁶ unaccusative alignment

دوگانه^۱ در زبان‌های ایرانی می‌گردد. این در حالی است که انطباق دوباره دستخوش تغییراتی گردیده‌است. در حال حاضر، انطباق در برخی از زبان‌های ایرانی مانند فارسی، دوباره به صورت فاعلی- مفعولی برگشته است. هر چند، برخی دیگر از زبان‌های ایرانی، انطباق‌های غیر مفعولی دوره میانه را حفظ کرده‌اند. به این ترتیب، در تمامی زبان‌های ایرانی که انطباق غیر مفعولی دوره میانه را حفظ نموده‌اند، حالت فاعل متعدی در زمان گذشته به گونه‌ای متفاوت نمایانده می‌گردد. از جمله زبان‌های ایرانی که انطباق دوگانه دوره میانه را حفظ نموده‌اند، برخی از زبان‌های شمال غربی ایران است که می‌توان از میان آن‌ها به زبان‌های تاتی، تالشی و وفسی اشاره کرد. در زبان‌های مورد اشاره، فاعل فعل‌های لازم (گذشته و زمان حال) و متعدی زمان حال در حالت مستقیم هستند و فعل با آن‌ها مطابقت وندی دارد. هر چند فاعل افعال متعدی در زمان گذشته در حالت غیرفاعلی است و مطابقت با آن توسط واژه بست بر روی رکن‌های متفاوت گروه فعلی نمایان می‌شود. نمونه‌های زیر از زبان‌های تالشی، تاتی و وفسی نشان می‌دهند که در بندهای متعدی زمان گذشته فاعل در حالت غیر فاعلی است، در حالی که در بندهای متناظر در زمان حال و نیز بندهای لازم فاعل در هر سه زبان فاعل در حالت مستقیم (az) است.

| | | |
|---------------|------------|------|
| 5. Men | kitab=əm | sæ |
| من (غف) | اش م= کتاب | خرید |
| من کتاب خریدم | | |

(زبان تالشی)

(Dabirmoghaddam, 2013, p. 498)

| | | |
|---------------|------------|---------|
| 6. Men | ketab=em | berxind |
| من (غف) | اش م= کتاب | خرید |
| من کتاب خریدم | | |

(زبان تاتی)

(Dabirmoghaddam, 2013, p. 1160)

^۱ هیگ (Haig, 2008) معتقدست به کاربرد اصطلاح نظام کنائی دوگانه در مورد زبان‌های ایرانی، کاربرد صحیحی نیست. زیرا در واقع این ویژگی کنائی نیست که دوگانه می‌شود، بلکه این انطباق است که دوگانه می‌شود.

7. Tāmen ketab=om bæ-hri

خریدن-ن اش م=کتاب من

(زبان وفسی)

من کتاب خریدم

(Dabirmoghaddam, 2013, p. 563)

بنابراین با توجه به تعریفی که از زبان‌های کنائی دوگانه و زمان نمود محور وجود دارد، به نظر می‌رسد که زبان‌های ایرانی جزء این رده از زبان‌ها قرار می‌گیرند. اما هیگ (Haig, 2008) با آوردن نمونه‌هایی از زبان‌های کردی نشان می‌دهد که در حقیقت آنچه موجب دوگانه شدن نظام حالت در زبان‌های ایرانی می‌گردد، ارتباطی به زمان و نمود معنایی جمله ندارد. در این راستا، آنچه نقش تعیین کننده دارد، در حقیقت حضور صرفی ستاک گذشته است. به این ترتیب، در بسیاری از موارد نظام حالت به صورت صرفی ستاک فعلی عکس‌العمل نشان می‌دهد نه زمان و نمود معنایی بند. نمونه‌های زیر از زبان‌های تالشی، تاتی و وفسی نیز گویای این واقعیت‌اند:

8. Tamen dæste im=æd-orde

خوردن-ن اش م ن من (غف)

(من در حال خوردن بودم)

(زبان وفسی)

(Yoosefi, 1394)¹

9. Men dærd=em mi-xord=em

اش م =خوردن-ن اش م ن من (غف)

(من در حال خوردن بودم)

(زبان تاتی)

(Tahmasebi, 1394)²

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در این نمونه‌ها که از زبان وفسی و تاتی است، انطباق، در جمله‌هایی که نمود ناقص (استمراری) دارند نیز، انطباقی غیر مفعولی است. در واقع در بندهایی که نمود ناقص دارند، انطباق طبق گرایش عام در انطباق‌های زمان/نمود محور، انطباقی فاعلی - مفعولی نیست. به بیان دیگر، آنچه سبب دوگانه شدن انطباق در زبان‌های مورد اشاره می‌شود، نمود

¹ نمونه مورد اشاره، مستقیماً برگرفته از گویشور زبان وفسی است.

² جمله، برگرفته از گویشور تاتی است.

دستوری نیست.^۱ در زبان تالشی نیز جمله‌های متعدی که به زمان گذشته و در نمود ناقص هستند، یعنی ساخت‌های ماضی استمراری نمونه مطلوبی هستند، دیدگاه هیگک را در پیوند با همبستگی انطباق و فرم صرفی ستاک در زبانه‌ای ایرانی تقویت می‌کنند. در این زبان، با وجود اینکه در چنین ساخت‌هایی جمله متعدی از جنبه معنایی به زمان گذشته است، اما در ظاهر چون نمود جمله ناقص است، انطباق فاعلی - مفعولی بروز می‌یابد. بنابراین در نگاه نخست چنین به نظر می‌آید که علت بروز انطباق فاعلی - مفعولی نمود ناقص است و این هم‌راستا با گرایش عام در بروز انطباق در دیگر زبان‌های کنائی زمان/نمود محور است. اما با دقت بیشتر در این ساخت‌ها، متوجه خواهیم شد که علت بروز انطباق فاعلی - مفعولی نمود ناقص نیست، بلکه در ساخت چنین جمله‌هایی به جای ستاک گذشته از ستاک حال استفاده می‌شود. پال (Paul, 2011, p. 129) می‌نویسد انطباق در بندهای گذشته با نمود ناقص به طور یکسانی در تمام گونه‌های تالشی (عبرانی، ماسالی، اسالمی) فاعلی - مفعولی است. وی در توصیف ساخت چنین جمله‌هایی نشان می‌دهد که در تصریف فعلی در تمام این موارد با وجود اینکه جمله از نظر معنایی به زمان گذشته است، اما از ستاک حال در ساخت جمله استفاده می‌شود.

جدول ۱: تالشی شمال پال (Paul, 2011)

| |
|---|
| <p>وند - ستاک حال - نمود ناقص</p> <p>a+ present.Stem + set 1 affix</p> <p>a-žan-im</p> <p>a-žan-iš</p> <p>a-žan-I</p> <p>I, you, (s)he was/were hitting</p> |
|---|

همان‌گونه که اشاره شد، وی ساخت مشابهی را برای گونه اسالمی و با اندکی تفاوت برای ماسالی نشان می‌دهد. مثال (۲) از گونه ماسالی است، با این تفاوت که از پیشوند در ستاک فعلی

^۱ نجفی پازوکی (Najafi Pazooki, 2011) به بررسی تأثیر نمود بر ظهور حالت مفعولی در زبان فارسی پرداخته است. یافته‌های پژوهش وی نشان می‌دهد که تفاوت رفتار افعال متعدی از جنبه تظاهر (را) به همراه مفعول آن‌ها بر اساس مشخصه نمود قابل تبیین است. هر چند در زبان‌های مورد بررسی، نمود تأثیری بر بروز حالت کنایی ندارد اما این امکان وجود دارد که نمود بر بروز حالت مفعولی در زبان‌های مورد وصف مؤثر باشد. این امر خود نیازمند پژوهش دیگری است.

استفاده نشده است و وند مطابقت نیز به از جنبه آوایی با گونه عبرانی تفاوت دارد. هر چند در این مثال ستاک فعلی آشکارا ستاک حال است.

10. Ziri cə šur-iri? Hicci ne-šur-imi
دیروز چی آش-م-شور هیچی آش-م-شور-ن-ف
دیروز چی می شستی؟ هیچی نمی شستم

(Paul, 2011, p.131)

هیگ (Haig, 2008) و اندرسون (Anderson, 1999, p. 355) معتقدند که در زبان‌های ایرانی، با وجود اینکه نظام غیر مفعولی فقط در بندهای متعدی زمان گذشته دیده می‌شود، اما آنچه که موجب بروز نظام غیر مفعولی می‌گردد، زمان معنایی و دستوری جمله نیست. به باور هیگ (Haig, 2008) اگرچه ستاک گذشته در اکثر موارد به زمان معنایی گذشته و نمود کامل و ستاک حال به زمان معنایی حال و آینده دلالت دارد، اما در برخی از زبان‌ها این همبستگی همیشه وجود ندارد. یعنی در مواردی فعل جمله بر پایه ستاک گذشته ایجاد شده است اما بند به لحاظ معنایی به زمان حال دلالت دارد و یا برعکس. این در حالی است که همبستگی بین ستاک گذشته و بروز نظام غیر مفعولی حفظ می‌شود، حتی اگر به لحاظ معنایی مشابهتی بین فرم ستاک و زمان معنایی جمله دیده نشود. نمونه بالا در مورد زبان تالشی دقیقاً این عدم همبستگی بین انطباق و زمان معنایی جمله و از طرف دیگر همبستگی بین صورت صرفی ستاک و انطباق را نشان می‌دهد. زیرا همان‌طور که مشاهده می‌شود، انطباق به زمان معنایی جمله که گذشته است و اکنش نشان نمی‌دهد. در واقع، این صورت صرفی ستاک حال است که موجب بروز انطباق فاعلی - مفعولی شده است.

۴. ناکارآمدی دیدگاه‌های ذاتی در صورت‌بندی حالت دهی کنائی در زبان‌های

ایرانی

از آنجائی که در زبان‌های ایرانی مورد اشاره، انطباق معلوم دیده نمی‌شود، نخستین فرضیه در مورد حالت‌دهی کنائی در زبان‌های ایرانی - یعنی دیدگاه ذاتی، با مشکل روبه‌رو می‌شود. به بیان دیگر، حالت کنائی فاعل در بندهای متعدی زمان گذشته در زبان‌های ایرانی مورد وصف را نمی‌توان در چارچوب حالت ذاتی صورت‌بندی نمود. زیرا همان‌طور که در بخش مربوط اشاره شد، بر پایه دیدگاه ذاتی، فاعل در جمله‌های لازمی که فعل آن بتواند به فاعل نقش معنایی عامل بدهد نیز، می‌تواند در حالت کنائی باشد. بنابراین، اولین نکته‌ای که در مورد منتسب کردن حالت غیرفاعلی به حالتی ذاتی در زبان‌های ایرانی وجود دارد آن است که ارتباطی بین نقش معنایی عامل و حالت

کنائی در این زبان‌ها دیده نمی‌شود. در این گونه زبان‌های کنائی، برخلاف زبان‌های هندی و گرجی، انطباق معلوم وجود ندارد. همچنین از آنجائیکه انطباق در زبان‌های مورد اشاره دوگانه است، مشخص نیست که چرا در بند متعدی، زمان حال فاعل با نقش معنایی عامل در حالت کنائی نیست. در صورتی که اگر همان جمله در زبان گذشته بیان شود، فاعل با همان نقش معنایی در حالت کنائی خواهد بود. بنابراین، به هیچ صورتی نمی‌توان بین نقش معنایی عامل و بروز حالت کنائی تعاملی مشاهده نمود.

در این راستا، تحلیل اورا (Ura, 2006) نیز که با حفظ مفروضات دیدگاه ذاتی سعی در صورت‌بندی انطباق‌های دوگانه زمان/ نمود محور دارد، در مورد زبان‌های ایرانی ناکارآمد است. همچنین در این دیدگاه، ویژگی اصلی که بر پایه آن و نیز تثبیت پارامتر کنائی برقراری ارتباط و حالت‌دهی بین فاعل و فعل سبک در جایگاه پایه زایش شده فاعل میسر می‌گردد عامل نمود است. این در حالی است که در زبان‌های ایرانی همانطور که پیش‌تر ملاحظه شد، نمود عامل پدید آمدن این دوگانگی نیست و در بندهائی با نمود ناقص نیز حالت‌دهی کنائی رخ می‌دهد. در این صورت تحلیل اورا که معتقد است در بندهائی که نمود ناقص دارند این ویژگی منفی است و به دنبال آن بین فاعل و فعل سبک در جایگاه پایه زایش ارتباطی برقرار نمی‌گردد، با اشکال مواجه می‌شود. همچنین دیدگاه ناش (Nash, 2015) نیز فقط مناسب زبان‌هایی است که در آنها نظام کنائی فقط در نمود کامل دیده می‌شود، اما همان‌گونه که مشاهده شد در زبانهای تاتی و فسی در نمود ناقص نیز نظام کنائی دیده می‌شود و بنابراین نمی‌توان به وجود یک فرافکن اضافی در نمود ناقص قائل گشت.

۵. صورت‌بندی حالت‌دهی کنائی در چارچوب حالت‌دهی وابسته و تثبیت پارامتر (ب) در زبان‌های تاتی، تالشی و وفسی

با توجه به مباحثی که اشاره شد، مشاهده شد که حالت کنائی فاعل متعدی در بندهای زمان گذشته در زبان‌های ایرانی نشانی از ویژگی‌های حالت ذاتی ندارد و با انگاره‌های مطرح در این دیدگاه منطبق نیست. بنابراین این نوع حالت‌دهی را نوعی حالت‌دهی ساختاری به شمار خواهیم آورد.

^۱ دیدگاه اورا (Ura, 2006) بیشتر مناسب زبان‌هایی مانند زبان گرجی است. زیرا در این زبان‌ها بندهای لازم نیز بر اساس ویژگی نمود دوگانه می‌شوند و فاعل بندهای لازم در صورتی که نمود جمله کامل باشد در حالت کنائی خواهند بود. به بیان دیگر، در این زبان عامل نمود جمله‌های لازم و متعدی را به صورت یکسانی تحت تأثیر قرار می‌دهد.

همان‌گونه که پیش‌تر در معرفی مبانی نظری بیکر اشاره شد، از میان صورت‌بندی‌های ساختاری، نظریه تطابق با هسته نقشی که رایج‌ترین دیدگاه در صورت‌بندی حالت‌دهی‌های ساختاری است، نمی‌تواند حالت‌دهی کنائی را صورت‌بندی نماید. همچنین در این راستا زبان‌هایی که انطباق دوگانه دارند - مانند زبان‌های ایرانی - به کارگیری فرآیند تطابق با هسته نقشی خاص در صورت‌بندی حالت‌دهی کنائی را بیش از پیش به چالش می‌کشند. در بخش مربوطه اشاره شد که بیکر در مواردی که فرایند تطابق نمی‌تواند حالت‌دهی کنائی (و نیز در مواردی حالت‌دهی فاعلی (مستقیم) و مفعولی) را تبیین نماید، به وجود حالت‌دهی وابسته از مجموعه حالت‌دهی‌ها در سلسله مراتب حالت‌دهی مرتس (Marantz, 1991) باور دارد.

در این بررسی بر پایه رویکرد برخی زبان‌شناسان (Haig, 2008; Stilo, 2008) و نیز داده‌های مستخرج از زبان‌های ایرانی مورد وصف در این مقاله، فرض را بر آن نهادیم که در دوگانه شدن انطباق در زبان‌های تالشی، تاتی و وفسی، نوع ستاک است که تعیین‌کننده است. بنابراین اگرچه انطباق در زبان‌های ایرانی دوگانه به شمار می‌آید و در ظاهر از الگوی رایج جهانی نظام‌های کنائی دوگانه تبعیت می‌کند، اما در حقیقت علل و اسباب خاص خود را دارد. در واقع، انطباق در قالب تبیین‌هایی که بر مبنای نمود/زمان معنائی سعی در صورت‌بندی انطباق‌های دوگانه دارند (Ura, 2006; Nash, 2015)، قابل تبیین و صورت‌بندی نیست. به این ترتیب ما به تحلیلی نیاز داریم که بر پایه نقش ستاک قرار داشته باشد. زیرا این عامل است که موجب دوگانه شدن انطباق در زبان‌های ایرانی می‌شود. در این زمینه، رویکرد بیکر که حالت‌دهی کنائی را در چارچوب حالت‌دهی وابسته تبیین می‌کند، کارآمد است. زیرا تحلیل وی بر پایه نظریه فازها به وجود فاز قوی و ضعیف باور دارد. طبق تحلیل وی، بروز حالت کنائی زمانی میسر است که بین فاعل و مفعول فاز قوی وجود نداشته باشد، در نتیجه این دو در فاز مشترکی قرار بگیرند و به این ترتیب فاعل تحت تاثیر پارامتر (ب) از مفعول حالت کنائی دریافت نماید.

از سوی دیگر هیگ (Haig, 2008) و کریمی (Karimi, 2010, p. 1388) معتقدند که ستاک گذشته در زبان‌های ایرانی، صفت‌های مفعولی باقی مانده از دوره فارسی باستان هستند. به همین سبب، این ستاک‌ها دارای ویژگی صفتی هستند و هنوز به طور کامل به فعل متعدی تمام عیار تبدیل نشده‌اند. بر این اساس، بیکر و آلتماز (Baker & Atlamaz, 2014) ستاک گذشته در زبان‌های ایرانی را که دارای ویژگی صفتی بوده و هنوز به فعل متعدی تمام عیار تبدیل نشده‌اند، را فاز ضعیف به شمار می‌آورد. وی بر این اساس، انطباق دوگانه را در زبان کرمانجی تبیین می‌کند. هر چند در آن مقاله، بیکر حالت‌دهی کنائی در کرمانجی را در چارچوب حالت‌دهی وابسته

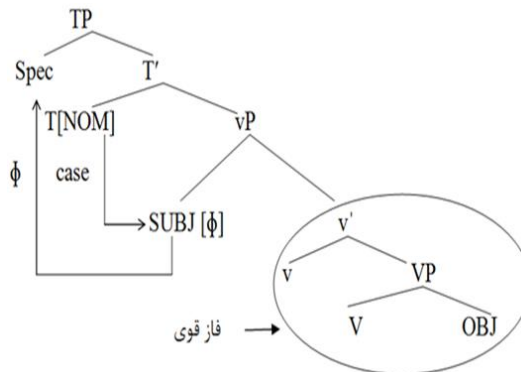
صورت‌بندی نمی‌کند. بلکه به دلیل شباهت آوایی و برخی شباهت‌های ساختاری دیگر دو حالت کنائی و مفعولی در زبان کرمانجی را یک حالت واحد در نحو این زبان به شمار می‌آورد و تحت یک سازوکار مشترک یعنی حالت‌دهی بی‌نشان صورت‌بندی می‌کند.

در پژوهش حاضر، بر پایه دیدگاه بیکر (Baker, 2014) ستاک گذشته در بندهای متعدی فاز ضعیف در نظر گرفته می‌شود؛ همچنین بر تثبیت پارامتر (ب) در زبان‌های مورد اشاره نیز قائل می‌شویم:

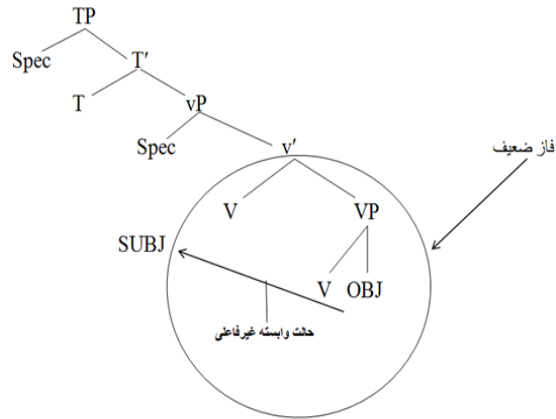
پارامتر (ب) - چنانچه دو گروه اسمی در یک حیطه بازنمونی مشترک باشند، به گونه‌ای که گروه اسمی ۱ بر گروه اسمی ۲ تسلط سازه‌ای داشته باشد، گروه اسمی ۱ حالت کنائی می‌پذیرد. مگر آنکه گروه اسمی ۲ از پیش حالت (واژگانی) گرفته باشد.

به این ترتیب، صورت‌بندی نگارندگان از حالت‌دهی کنائی فاعل در بندهای متعدی زمان گذشته در زبان‌های تاتی، تالشی و وفسی به صورت زیر خواهد بود:

در بند متعدی زمان گذشته، به دلیل حضور ستاک گذشته و ویژگی‌های صفتی در آن، فعل سبک فاز ضعیف است و بنابراین فاعل و مفعول در فاز مشترکی قرار دارند، به این ترتیب فاعل به مفعول دسترسی دارد. از آنجائیکه پارامتر (ب) در زبان‌های مورد اشاره تثبیت شده است، مفعول موجب بروز حالت کنائی در فاعل می‌گردد. هر چند در بندهای متعدی زمان حال چون فعل سبک فاز قوی است، فاعل و مفعول در دو فاز جداگانه قرار دارند. بنابراین حالت‌دهی وابسته روی نمی‌دهد. به این ترتیب، می‌توان ادعا کرد علت آنکه فعل با فاعل در حالت غیرفاعلی مطابقت نمی‌کند، نیز وجود حالت وابسته بر روی فاعل است. بر پایه سلسله مراتب حالت‌دهی، پیش از فرآیند تطابق هسته نقشی زمان با فاعل رخ داده است، بنابراین طبق شرط فعالیت دیگر گروه اسمی برای مطابقت فعال نخواهد بود.



شکل ۳: اشتقاق در بند متعدی زمان حال



شکل ۴: اشتقاق در بند متعدی زمان گذشته

یکی از ساخت‌هایی که می‌تواند تثبیت پارامتر (ب) را در بین زبان‌های ایرانی تقویت نماید، الگویی از نظام حالت است. این الگو در برخی از جمله‌های لازم زمان گذشته با فعل مرکب دیده می‌شود. در میان زبان‌های ایرانی جمله‌های لازمی وجود دارند که فعل آن‌ها مرکب و به زمان گذشته بوده‌اند، با وجود اینکه این جمله‌ها لازم هستند. هر چند فاعل لازم در حالت غیر فاعلی است و مطابقت با فاعل به صورت واژه‌بست بر روی جزء غیر فعلی فعل مرکب ظاهر می‌شود. در واقع، در چنین جمله‌هایی بر خلاف انتظار شاهد انطباق غیر مفعولی هستیم، مانند آنچه که در بندهای متعدی زمان گذشته وجود دارد. چنین الگویی در بین زبان‌های تاتی، تالشی و وفسی نیز مشاهده می‌شود:

11. Maryæm-ə kar=əš æ- kærde
 غف-مریم ۳ش م=کار کرد-ن
 مریم کار می‌کرد

(وفسی)

(Dabirmoghaddam, 2013, p. 552)

12. Mæryæm-æ dærd=eš kar=eš mi-yær-d
 م-مریم ۳ش م=بود ۳ش م=کار گ-کردن-ن
 مریم کار می‌کرد

(تاتی)

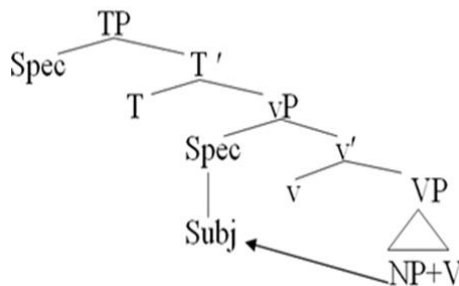
(Dabirmoghaddam, 2013, p. 1098)

13. Ba čayi begon=om ve tamšo karde
 به شم=سبیل بزرگ کرد تماشا
 به سبیل‌های بزرگش خیره ش

(تالشی)

(Dabirmoghaddam, 2013, p. 553)

به باور دبیر مقدم (Dabirmoghaddam, 2013, p. 553) گویشور در چنین مواردی فعل سبک/ همکرد را که به خودی خود فعلی متعدی است، به عنوان فعل اصلی جمله در نظر می‌گیرد. به این دلیل، این جمله از دید گویشور در حقیقت جمله‌ای متعدی است و در زمان گذشته و به این دلیل شاهد انطباق غیر مفعولی هستیم. این در حالی است که علت بروز انطباق غیر مفعولی در چنین ساخت‌هایی در قالب حالت‌دهی وابسته نیز قابل تبیین است. به این ترتیب می‌توان چنین استدلال نمود که علت بروز حالت غیرفاعلی در فاعل به دلیل حضور جزء غیر فعلی فعل مرکب - که یک اسم است (فرار و کار)- در فاز مشترک با فاعل است. زیرا فعل به زمان گذشته است و بین فاعل و جزء غیر فعلی فاز قوی وجود ندارد.^۱ به این ترتیب، فاعل تحت تأثیر پارامتر (ب) از جزء اسمی فعل مرکب، حالت غیرفاعلی می‌گیرد.^۲ به بیان دیگر، جزء اسمی فعل مرکب به نوعی نقش مفعول را بر عهده دارد.



شکل ۵: حالت‌دهی کنائی در بندهای لازم با فعل مرکب

^۱ نکته قابل توجه آن است که در ساخت‌های مشابه در زمان حال فاعل فعل مرکب در حالت مستقیم است. زیرا در این ساخت گروه فعلی فاز قوی است و فاعل و جزء اسمی فعل مرکب در دو فاز جداگانه قرار دارند و حالت‌دهی وابسته روی نمی‌دهد.

^۲ باید اشاره نمود که شرایط مورد اشاره در مورد نظام انطباق در جمله‌هایی که فعل مرکب دارند، تقریباً یک الگورا در بین زبان‌های ایرانی نشان می‌دهد. هیگ مقاله‌ای به سال ۲۰۰۲ در زبان کردی دارد که به شناخت بهتر ما از چنین الگوهائی کمک خواهد نمود.

بنابراین همان‌گونه که مشاهده شد، حالت‌دهی وابسته علاوه بر اینکه قادر است انطباق غیرمفعولی در زمان گذشته را در زبان‌های ایرانی تبیین نماید، می‌تواند دیگر انطباق‌های غیر مفعولی را نیز صورت‌بندی نماید.

۶. نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، نظام حالت‌دهی کنائی در بندهای متعددی زمان گذشته در گزیده‌ای از زبان‌های ایرانی شمال غرب - زبان‌های تالشی، تاتی و وفسی، در چارچوبی کمینه‌گرا صورت‌بندی گردید. به این ترتیب، نشان داده شد که در زبان‌های مورد اشاره، پارامتر (ب) از پارامترهای حالت‌دهی وابسته تثبیت شده‌است. در این راستا، معلوم شد که بر خلاف دیدگاه برخی زبان‌شناسان، حالت کنائی در زبان‌های ایرانی مورد اشاره، نشانی از حالت ذاتی ندارد. زیرا، بر خلاف فرض رایج در صورت‌بندی حالت‌دهی کنائی به عنوان حالت ذاتی، هیچ تعاملی بین حالت کنائی و نقش معنایی عامل در این گونه زبان‌ها مشاهده نمی‌شود. همچنین، در این گونه زبان‌ها، نمود عامل دوگانه شدن انطباق نیست و در نمود ناقص نیز انطباق غیر مفعولی دیده می‌شود. بر این مبنا، تمامی صورت‌بندی‌هایی که فقط بر پایه نقش نمود در دوگانه شدن انطباق بنا شده‌اند و گرایش عام چنین زبان‌هایی که در بروز انطباق کنائی در نمود کامل عمل می‌کنند، به صورت‌بندی نظام حالت و مطابقت در چنین زبان‌هایی مبادرت نموده‌اند. هر چند این موارد نمی‌توانند به عنوان الگوی مناسبی برای صورت‌بندی انطباق در زبان‌های ایرانی اشاره‌شده به کار آیند.

در این راستا، مشاهده شد که مارک بیکر (Baker, 2010; 2015) به وجود نظام حالت‌دهی دیگری به جز فرآیند تطابق در بین زبان‌ها معتقد است. دیدگاه وی، بیشتر بر پایه دیدگاه مرنس (Marantz, 1991) بنا شده‌است. هر چند، وی نسخه جدیدی از سلسله مراتب حالت‌دهی مرنس (Marantz, 1991) ارائه می‌کند. وی در این زمینه، تغییرات عمده‌ای را در مفاهیم مرتبط با حالت‌دهی وابسته به وجود آورده‌است. وی دو پارامتر نحوی (الف) و (ب) که به ترتیب بیکر در مورد حالت‌دهی مفعولی و کنائی را معرفی نموده‌است. این پارامترهای نحوی که اغلب بر پایه مفهوم فازها و تسلط سازه‌ای قرار دارند، می‌تواند مواردی از حالت‌دهی که بدون دخالت هسته نقشی روی می‌دهند را صورت‌بندی کنند. بر پایه دیدگاه هیگ، ستاک گذشته در زبان‌های ایرانی ویژگی صفتی دوره باستان خود را به همراه دارد. بر این مبنا، بیکر (Baker, 2014) معتقد است که فعل سبک در بندهای زمان گذشته در برخی از زبان‌های ایرانی فاز ضعیف است. در مقاله حاضر

با در نظر گرفتن چنین فرضی و نیز تثبیت پارامتر (ب) به سادگی بروز حالت کنائی در بندهای متعددی زمان گذشته صورت‌بندی می‌گردد. زیرا فقط در چنین بندهائی است که بین فاعل و مفعول فاز ضعیف وجود دارد. در نتیجه مفعول به دلیل تثبیت پارامتر (ب) در این زبان‌ها موجب برانگیختن حالت کنائی بر روی فاعل می‌گردد. همچنین، مشاهده شد که در بین زبان‌های ایرانی به جز در بندهای متعددی زمان گذشته در برخی از بندهای لازم که فعل آن‌ها از نوع فعل مرکب بوده، و زمان جمله نیز گذشته است، بر خلاف انتظار شاهد انطباق غیر مفعولی هستیم. در این رابطه نیز چون فعل به زمان گذشته است، می‌توان آن را فاز ضعیف در نظر گرفت. بر این مبنا، می‌توان بروز حالت کنائی بر روی فاعل لازم را به دلیل حضور جزء اسمی فعل مرکب در فاز مشترک با آن به شمار آورد. به این ترتیب مشاهده شد که این نوع صورت‌بندی می‌تواند علاوه بر انطباق در بندهای متعددی زمان گذشته، بروز حالت کنائی در دیگر انطباق‌های غیر مفعولی را نیز تبیین نماید.

فهرست منابع

- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت.
- کریمی دوستان و نقشبندی (۱۳۹۰). «ساخت‌های کنائی در گویش اورامی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*. شماره ۲ (پیاپی ۶). صص ۷۳-۹۹.
- کریمی، یادگار (۱۳۹۱). «مطابقه در نظام کنائی (ارگتیو) زبان‌های ایرانی: رقابت واژه بست و وند». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*. سال ۴. شماره ۲. صص ۱-۱۸.
- کریمی، یادگار (۱۳۸۳). *ساخت‌کنایی: منشاء و ماهیت آن*. رساله دکتری. دانشگاه علامه طباطبائی.
- نجفی پازوکی، معصومه (۱۳۹۰). *تاثیر نمود فعل بر تظاهر (را) در جمله*. *زبان‌پژوهی*. سال ۳. شماره ۵. صص ۲۱۷-۲۳۵.

References

- Aldridge, E. (2012). Antipassive and ergativity in Tagalog. *Lingua*, 122, 192-203.
- Anand, P., & Nevins, A. (2006). The locus of Ergative case assignment: evidence from scope. In A. Johns, D. Massam, & J. Ndayiragije (Eds.), *Ergativity: emerging issues* (pp. 3-25). Dordrecht: Springer.
- Anderson, S. R. (1992). *A-morphous morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Anderson, S. R. (1976). On the notion of subject in ergative languages. In C. N. Li (Ed.), *Subject and topic* (pp. 1-23). New York, NY: Academic Press.
- Baker, M., & Atlamaz, Ü. (2014). *On the relationship of case and agreement in split ergative Kurmanji and Beyond*. (Unpublished Manuscript), Rutgers University, New Jersey, USA. [Online]: <http://www.rci.rutgers.edu/~mabaker/kurmanji-split-erg-distributed-July-2014.pdf>.
- Baker, M., & Nadya, V. (2010). Two modalities of case assignment: case in Sakha. *Natural Language and Linguistic Theory*, 28, 593-642.
- Baker, M. (2015). *Case: its principles and parameters*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Bobaljik, J. D. (2008). Where's Phi? agreement as a postsyntactic operation. In D. Harbour, D. Adger and S. Béjar (Eds.), *Phi Theory* (pp. 295-328). Oxford: Oxford University Press.
- Boeckx, C. (2008). *Aspects of the syntax of agreement*. New York. London: Routledge.
- Butt, M. (2006). *Theories of case*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Chomsky, N. (1986). *Knowledge of language: its nature, origin, and use*. New York: Praeger.
- Chomsky, N. (1995). *The Minimalist program*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Chomsky, N. (2000). Minimalist inquiries: the framework. In H. Lasnik, R. A. Martin, D. Michaels, & J. Uriagereka (Eds.), *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik* (pp. 89-155). Cambridge, Mass: MIT Press.
- Chomsky, N. (2001). Derivation by Phase. In M. Kenstowicz & K. Hale (Eds.), *A Life in Language* (pp. 1-54). Cambridge, Mass: MIT Press.
- Dabirmoghaddam, M. (2013). *Typology of Iranian languages*. Tehran: SAMT [In Persian]
- Dixon, R. M. (1994). *Ergativity*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Haig, G. L. (2008). *Alignment change in Iranian languages: a construction grammar approach*. Berlin, Germany: Walter de Gruyter.
- Karimi, Y. (2010). *Ergativity: its origin and nature* (PhD dissertation). Allame Tabatabaei University, Tehran [In Persian].
- Karimi, Y. (2010). Unaccusative transitives and the person-case constraint effects in Kurdish. *Lingua*, 120(3), 693-716.
- Karimi, Y. (2012). Agreement in Iranian ergative languages: the competition of affixes and clitics. *Journal of Researches in Linguistics*, 2(7), 1-18 [In Persian].
- Karimi, Y. (2013). Extending defective intervention effects. *The Linguistic Review*, 30(1), 51-78 [In Persian].
- Karimidoostan, Gh. & Naghshbandi, Z. (2011). Ergative construction in Hawrami. *Language Related Research*, 2(6), 73-99 [In Persian].
- Legate, J. A. (2012). Types of ergativity, *Lingua*, 122, 181-191
- Mahajan, A. (2012). Ergatives, antipassives and the overt light v in Hindi, *Lingua*, 122, 204-214.
- Marantz, A. (1991). Case and licensing. In G. F. Westphal, B. Ao, & H.-R. Chao (Eds.), *ESCOL '91: Proceedings of the Eighth Eastern States Conference on Linguistics* (pp. 234-253). Baltimore: Ohio State University, University of Maryland.
- Massam, Dian. (2001). Pseudo noun incorporation in Niuean. *Natural Language and Linguistic Theory*, 19, 153-197.
- Massam, D. (2006). Neither absolutive nor ergative is nominative or accusative. In A. Johns, D. Massam, & J. Ndayiragije (Eds.), *Ergativity: emerging issues* (pp. 27-46). Dordrecht: Springer.
- Najafi Pazooki, M. (2011). The impact of aspect on manifestation of (ra) in sentence. *Zabanpazhuhi*, 5, 217-235. [In Persian].
- Nash, L. (2017) On the structural source of split ergativity and ergative case in Georgian. In J. Coon, D. Massam & L. Travis (Eds.), *Oxford Handbook of Ergativity* (pp. 175-205), Oxford: Oxford University Press.
- Palmer, F. R. (1994). *Grammatical roles and relations*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Paul, D. (2011). *A comparative dialectal description of Iranian Taleshi* (PhD dissertation). University of Manchester, Oxford, United Kingdom.
- Preminger, O. (2014). *Agreement and its failures*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Rosen, C. G. (1984). The interface between semantic roles and initial grammatical relations. In D. M. Perlmutter & C. Rosen (Eds.), *Studies in Relational Grammar 2* (pp. 38-77). Chicago: University of Chicago Press.
- Stilo, D. (2008). Case in Iranian: from reduction and loss to innovation and renewal. In A. Malchukov & A. Spencer (Eds.), *The Oxford Handbook of Case* (pp. 700-715). Oxford: OUP.

- Ura, H. (2000). *Checking theory and grammatical functions in universal grammar*. New York: Oxford University Press.
- Ura, H. (2006). A parametric syntax of aspectually conditioned split-ergativity. In A. Johns, D. Massam & J. Ndayiragije (Eds.), *Ergativity: emerging issues* (pp. 111-141). Dordrecht: Springer.
- Woolford, E. (2006). Lexical case, inherent case, and argument structure. *Linguistic Inquiry*, 37(1), 111-130.

A Syntactic Analysis of Ergative Case Marking in Some Iranian Languages: A Minimalist View

Ifa Shafaei¹
Muhammad Dabiroghaddam²

Received: 27/9/2017
Accepted: 20/08/2018

Abstract

Tatic-type languages are among west Iranian languages divided into four main groups: northern Tatic, central Tatic, southern Tatic and Taleshi group (Stilo, 1981, p. 139). Among these languages, we focused on three southern Tatic languages namely Chali, Taleshi (Anbarani) and Vafsi. These Tatic languages present the most complex kind of split alignments and this phenomenon follows the universal tendency seen in tense/aspectual split ergative alignments in which the ergative alignment only appears in a specific tense/aspect generally past/perfect tense. In these Tatic languages, the oblique subject only appears in past transitive clauses where in there is no verbal agreement, but in other environments, the subject is direct and the verb agrees with direct subjects: In present tense sentences, the subject is direct and the verb shows full agreement with the subject. In contrast, in past tense sentences the subject of intransitive clause is direct and the verb shows full agreement with the direct subject. In transitive clauses, the subject bears marked case oblique and the agreement in the verb would be default 3s. In all three languages, a pronominal mobile clitic optionally cross-references the subject. The split ergative alignment of these Tatic languages is of potential theoretical interest mainly for two reasons. First: In one of the most influential views in the current literature on ergativity, ergative case is an inherent case (Nash, 1996, 2015; Woolford, 1997, 2006; Aldrige, 2004, 2008, 2012; Laka, 2006; Anand & Nevins, 2006; Legate, 2006, 2008, 2012; and Massam, 2006). On this view, ergative case is attributed to the lexical properties of the agentive v head and theta marks the subject, not to the subject's surface structural position or to the agreement with non-theta marking heads (Baker 2015, p. 54). In other words, the main assumption for considering ergative as a kind of inherent case is the relationship between agent theta role and ergative case and in languages that ergative is inherent case, we

¹ PhD in Linguistics, Institute of Humanistic and Cultural Studies, (Corresponding Author), ifashafaei@yahoo.com

² PhD in Linguistics, Professor and Faculty Member, Linguistics Department, Allameh Tabatabaei University, mdabirmoghaddam@gmail.com

should see a close correspondence between agent theta role and ergative subjects and also the presence of active alignment. However, it does not seem right for Tatic languages since what thematic roles an NP has is not a primary determinant of its case in these languages; all past transitive subjects are marked oblique regardless of their theta roles and no active alignment can be seen in these languages. Additionally, the restrictedness of the appearance of ergative/oblique case in past transitive sentences suggests that it is a kind of structural case and should be accounted for by an structural case mechanism. Secondly, the split ergative alignment in these Tatic languages is different from other aspectual split alignments in spite of the fact that the restriction of ergative to past transitive clauses conforms to the well-known universal tendency in this regard. But in these languages, it is not aspect that conditions splitness. So generally, it can be argued that these Tatic languages cannot be classified as aspectual based ergative languages and none of the analytical studies (Laka, 2006; Coon & Preminger, 2014; Nash, 2015; Ura, 2006; Baker, 2015) which derive their analyses based on aspect can account for these Tatic languages. As it can be seen, none of the analyses proposed so far can be readily used for explaining split ergative alignment in these Tatic languages. Thus, the following questions and hypotheses are addressed here:

- 1- What is the source of Ergative case on past transitive subjects?
- 2- What is the source of direct case on present transitive subjects and intransitive ones?

In an alternative view (Baker, 2015), ergative case is a structural case. Baker (2010, 2015) believes that the inherent view of ergative case has advantages for non-strict ergative languages like Hindi and Georgian and he tentatively accepts it for those languages; however, he argues that in stricter ergative languages, ergative is a structural case not an inherent one (see Baker 2015, p. 54 for more discussion). In this regard, he invokes the idea that in addition to the agreement-based theory of case (Agree), case can be assigned by a rule of dependent case assignment in the sense of Marantz (1991). He also invokes the possibility that one language may use a combination of case assigning mechanisms; that is to say, both Agree and Marantzian ones.

We have adopted Baker's (2014) argument regarding the conditioning factor in splitness in Kurmanji and claim that the fundamental difference between clauses with past and present verb stems, which drives the split ergative pattern in these Tatic languages, is in the phrasal status of the v node. We claim that subject direct case is related to agreement on T in the familiar way, but oblique case on past transitive subjects is not related to agreement with a functional head and instead, we claim that the rule for oblique case assignment can be formalized in terms of a dependent rule.

Keywords: Split alignment, Ergative case, Inherent case, Structural case, Dependent case

تحلیل نوایی ساخت اضافه در چهارچوب واج‌شناسی نوایی^۱

رامین حکمتی^۲
محمود بی جن خان^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۱۸

چکیده

در این مقاله، الگوی نوایی عناصر حاضر در حوزه اضافه و کل ساخت اضافه در چهارچوب واج‌شناسی نوایی بررسی شده است. در این راستا، آزمایشی تولیدی که مشتمل بر سه جمله دارای ساخت اضافه بود، انجام شد و از دوازده گویشور فارسی زبان خواسته شد تا آن جمله‌ها را تولید کنند. صدای این گویشوران در محیطی آکوستیک ضبط شد و سپس مورد تحلیل قرار گرفت. باید توجه داشت که هر یک از عناصر $[+N]$ موجود در ساخت اضافه، به همراه واژه اضافه متصل به آن، منجر به ایجاد نواخت گونه‌ای از گروه واجی یعنی گروه واژه‌بست می‌شود (Hekmati, 2016). بر این مبنای این پرسش مطرح شد که کل ساخت اضافه در چه سطحی از سلسله سطوح نوایی قرار خواهد گرفت. باید توجه داشت که سطح نرخ فرکانس پایه تکیه آخرین گروه واجی ساخت اضافه،

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2019.16223.1369

^۲ دانشجوی دکتر، گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)؛ raminhekmati@ut.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، استاد تمام گروه زبان‌شناسی همگانی، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران؛

mbjkhani@ut.ac.ir

نسبت به نرخ فرکانس پایه تکیه کلیه گروه‌های واژه‌بست حاضر در ساخت مورد اشاره پائین‌تر بود. این امر سبب می‌شود تا در مواردی که دیرکرد قله هجا، سبب حرکت قله فرکانس پایه هجای تکیه بر به هجای بعد از آن گردد، کل ساخت اضافه به لحاظ نوایی به سطح گروه آهنگ انتقال یابد. چنین تحلیلی قادر به تبیین علت برجستگی شنیداری هر یک از عناصر حاضر در حوزه اضافه است. چرا که هر یک از گروه‌های واژه‌بست حاضر در حوزه اضافه تکیه دومین را جذب می‌کنند. بنابراین، آخرین واژه حاضر در این ساخت به‌عنوان گروه واجی جاذب تکیه نخستین (گروه آهنگ) به شمار می‌رود.

واژه‌های کلیدی: واج‌شناسی نوایی، دیرکرد قله هجا، نرخ فرکانس پایه،

تکیه دومین

۱. مقدمه

نظریه واج‌شناسی نوایی، ادعا می‌کند که الگوی کلی توزیع برجستگی در پاره‌گفتارها^۱ در حالت بی‌نشان قابل پیش‌بینی است. همچنین تفاوت‌ها و تنوعات بین‌زبانی تابع محدودیت‌های زبان-ویژه‌ای هستند (Gussenhoven, 1983; Nespor & Vogel, 1986; Pierrehumbert, 1980; Selkirk, 2011). از سوی دیگر، این چهارچوب نظری نشان می‌دهد که به‌کارگیری بسیاری از ابزارها و فرآیندهای واجی از جمله تکیه‌گذاری به‌طور غیرمستقیم، حساس به محدوده یک ساخت نحوی است. بنابراین، بازنمایی صحیح ساخت‌های نحوی در این چهارچوب نظری اهمیت بسیاری دارد (Truckenbrodt, 1995).

در زبان فارسی ساخت نحوی با کسره اضافه، به اختصار ساخت اضافه نامیده شده‌است. این ساخت، به‌عنوان ساختی منحصر به فرد هم در دستورهای سنتی و هم در پژوهش‌های جدید زبان‌شناختی بسیار مورد توجه قرار گرفته‌است. مقاله حاضر با توجه به اختلاف میان دیدگاه پژوهشگران پیشین در پیوند با الگوی نوایی ساخت اضافه، به نقد مختصر آرای آنان می‌پردازد. سپس، این نوشتار بر آن است تا با بهره‌گیری از آزمونی تولیدی، در راستای کشف الگوی نوایی این ساخت در چهارچوب واج‌شناسی نوایی گام بردارد. بر این مبنا، پس از مقدمه، در بخش دوم، مبانی نظری پژوهش در زمینه واج‌شناسی نوایی ارائه می‌شود. در بخش سوم، ماهیت تکیه در زبان فارسی به‌عنوان مهم‌ترین عنصر نوایی در مطالعات واج‌شناختی بررسی می‌گردد. در بخش چهارم،

¹ utterance

آرای نحوی پژوهشگران پیشین در پیوند با ساخت اضافه معرفی می‌شود. در بخش پنجم، آرای پژوهشگران از جنبه نوایی مرور خواهند شد. در بخش ششم، تلاش می‌کنیم تا با تحلیل داده‌های آزمایشگاهی تحلیلی جدید از الگوی نوایی از کل ساخت اضافه ارائه دهیم. در این راستا، در دو زیربخش ابتدا داده‌های پژوهش و علت انتخاب آن‌ها را بررسی خواهیم کرد. پس از آن روش تحقیق و تجزیه و تحلیل آن‌ها معرفی خواهند شد. در بخش پایانی، نیز یافته‌های مقاله به اختصار ارائه می‌شود.

۲. مبانی نظری پژوهش

واج‌شناسی نوایی، نظریه‌ای است که به نحوه سازمان‌دهی اجزای نوایی محدود و مشخص در پاره‌گفتار می‌پردازد و آن‌ها را بر اساس سلسله‌مراتبی نوایی سازمان می‌بخشد. پاره‌گفتارها خود در تحلیل‌های نوایی از سازه‌هایی تشکیل شده‌اند که به صورت سلسله‌مراتبی در کنار یک‌دیگر قرار می‌گیرند. از این رو، از جنبه نظری یک پاره‌گفتار قابل تقطیع به سطح‌های نوایی گوناگونی خواهد بود. قواعد حاکم بر این سطوح را می‌توان به صورت اصولی جهانی و تخطی‌ناپذیر معرفی کرد که مشتمل بر اصول چهارگانه لایه‌ای اکیدا^۱، شامل اصول لایه‌بندی^۲، هسته‌داری^۳، جامعیت^۴ و تکرارناپذیری^۵ هستند (Selkirk, 2001). شناسایی محدوده ساخت‌های نوایی، منجر به تعامل این بخش با دیگر اجزای دستور و به ویژه نحو می‌گردد. سازه‌هایی نوایی که وظیفه بازنمایاندن حوزه‌های مختلف واجی را بر عهده دارند، از طریق پیمانه نحوی-نوایی در تعامل با نحو قرار می‌گیرند. نگاشت^۶ مقوله‌های صرفی-نحوی به مقوله‌های واجی، تابع محدودیت مترادف یا هم‌لبگی^۷ است که بر طبق آن مقوله‌های نحوی، هم‌لبه (از سمت چپ یا راست) با مقوله‌های واجی می‌گردند (Truckenbrodt, 1995, p. 140).

سلکرک (Selkirk, 2011) با معرفی نظریه انطباق^۸ به وجود جفت نوایی هر سازه نحوی و انطباق یک‌به‌یک آن دو باور دارد (Selkirk, 2011). به بیان دیگر، انطباق، مترادف هم‌زمان لبه‌های هر دو سمت (چپ و راست) سازه‌های نحوی و جفت متناظر نوایی آن‌ها است. ساخت نحوی، پس از آنکه به صورت یافتن ساختار نوایی منجر شد، دیگر در دسترس نخواهد بود. در

¹ strict layer hypothesis

² layeredness

³ headedness

⁴ exhaustivity

⁵ nonrecursivity

⁶ mapping

⁷ Align Xp

⁸ mapping hypothesis

نتیجه، قواعد واجی که حساس به حوزه گروه‌های نحوی‌اند، در طبقه قواعد حساس به ساخت گروه‌های نوایی تحلیل خواهند شد. بنابراین، نظریه واج‌شناسی نوایی با مشخص کردن سازه‌های نوایی، حوزه‌هایی را برای اعمال فرآیندهای واجی و تظاهر مشخصه‌های زبرنجیری در نظر می‌گیرد. این فرآیندها و مشخصه‌ها فقط در محدوده درون آن اعمال می‌شوند. از تکیه یا برجستگی^۱ می‌توان به عنوان مهمترین مشخصه زبرنجیری نام برد که شناسایی مکان بازنمایی آن مشروط به تعیین حوزه‌های نوایی است (Ladd, 1996; Truckenbrodt, 1995).

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، الگوهای نوایی فقط در درون یک قلمرو نوایی به وقوع می‌پیوندند. از دیدگاهی دیگر، با مشاهده یک الگوی نوایی مشخص (الگوی تکیه‌گذاری) می‌توان به سطح نوایی متناظر با آن پی برد. در این راستا، مقاله حاضر با پذیرش دیدگاه‌های کهنمویی‌پور (Kahnemuyipour, 2003) به بررسی و توصیف الگوی نوایی ساخت اضافه در زبان فارسی خواهد پرداخت. دیدگاه وی، در چهارچوب نظری واج‌شناسی نوایی، الگوی تکیه را مستقل از مقوله‌های واژگانی در سطوح مختلف سلسله‌مراتب نوایی (کلمه واجی، گروه واجی، گروه آهنگ و پاره‌گفتار) در زبان فارسی تبیین کرده است. همچنین این دیدگاه برای هر یک از سطح‌های مورد اشاره الگوی تکیه جداگانه‌ای ارائه می‌نماید. کهنمویی‌پور (همان) بر پایه جهت خط آوانگار^۲ به ترتیب در کلمه واجی، تکیه را راست‌رو^۳ (یعنی هجای پایانی کلمه، تکیه‌بر محسوب می‌شود)، در گروه واجی، تکیه را چپ‌رو^۴ (یعنی در گروه واجی نخستین کلمه واجی تکیه‌بر محسوب می‌شود)، در گروه آهنگ تکیه را راست‌رو (یعنی در گروه آهنگ آخرین گروه واجی تکیه‌بر محسوب می‌شود) و در پاره‌گفتار تکیه را چپ‌رو (یعنی در پاره‌گفتار نخستین گروه آهنگ تکیه‌بر محسوب می‌شود) معرفی می‌نماید. با توجه به اهمیت تکیه در تحلیل‌های نوایی، در زیربخش پسین به معرفی ماهیت آوایی تکیه در زبان فارسی خواهیم پرداخت.

۳. ماهیت آوایی تکیه در زبان فارسی

صادقی (Sadeghi, 2011) آزمایشی ادراکی در بافت دارای تکیه زیرویمی، انجام داده است. به باور وی، در رک شنونده فارسی‌زبان از تکیه تا اندازه زیادی وابسته به محل وقوع برجستگی فرکانس پایه بر روی منحنی زیرویمی است. بر این اساس، او تغییرات زیر و بمی یا اختلاف سطح فرکانس پایه بین دو هجا را سبب تمایز شنیداری محل تکیه واژگانی معرفی می‌کند. در چنین

¹ prominence

² IPA

³ right most

⁴ left most

بافتی، اثر دیگر همبسته‌های آوایی تکیه، فقط تقویت‌کننده است. به بیان دیگر، این همبسته‌ها تا حدودی سبب افزایش اطمینان پاسخ شنیداری شنونده می‌شوند. در بافت بدون تکیه زیروبمی، اثر دیرش هجا بر درک تکیه واژگانی بیشتر از همبسته‌های شدت انرژی کل^۱ و فرکانس‌های میانی و بالایی است. به این معنا که در صورت حذف تغییرات زیر و بمی، شنونده فارسی‌زبان از میان دیگر همبسته‌های آوایی تکیه، از نشانه‌های دیرشی برای تعیین محل تکیه استفاده می‌کند.

رحمانی و همکاران (Rahmani et al., 2012) نیز بر پایه‌انگاره ناشنوبی تکیه، آزمایشی ادراکی را طرح کردند. آن‌ها با استفاده از این آزمایش، واکنش فارسی‌زبانان را نسبت به محرک‌های صوتی با مقادیر مشخصی از پارامترهای سه‌گانه فرکانس پایه، شدت و دیرش اندازه‌گیری کردند. آن‌ها سهم هر یک از پارامترها در ماهیت تکیه را این‌گونه مشخص نمودند. بر پایه یافته‌های آن‌ها فارسی‌زبانان به‌طور کلی در تشخیص دیرش با مشکل اساسی روبه‌رو هستند و بهترین پارامتر ممیز برای آنان فرکانس پایه به‌شمار می‌آید. ابوالحسنی‌زاده و همکاران (Abolhasanizade et al., 2011) نیز آزمایش‌های تولیدی-ادراکی انجام داده‌اند. آن‌ها به مقایسه متغیرهای دیرش، انرژی، فرکانس سازه‌های اول، دوم، سوم، پرداختند. همچنین مقدار فرکانس پایه و مرکز ثقل طیفی^۲ که ناظر بر گرایش کلی شکل و موقعیت اندام‌های فراگویی گویشوران مورد مطالعه است، را بررسی کردند. آن‌ها در این زمینه، مهمترین همبسته آوایی تکیه در زبان فارسی را بسامد پایه معرفی کردند. همچنین مقدار دیرش، انرژی، مرکز ثقل طیفی و بسامد سازه‌های مختلف را فاقد نقش مؤثر آوایی به‌شمار آوردند. به‌طور کلی و بر پایه شواهد به‌دست آمده از پژوهش‌های مورد اشاره می‌توان ادعا کرد که از میان پارامترهای آکوستیکی تکیه، زبان فارسی فرکانس پایه را به‌عنوان مهمترین شاخصه آکوستیکی تکیه برگزیده است. با دانستن این نکته، بحث مقاله حاضر را به الگوی نحوی و نوایی ساخت اضافه و پژوهش‌های مرتبط با آن اختصاص می‌دهیم.

۴. تحلیل‌های نحوی

به‌طور کلی، با پیدایش دستور زایشی، دو رویکرد عمده نسبت به نحوه سازه‌بندی عناصر موجود در حوزه اضافه به چشم می‌خورد. در رویکرد نخست به آرای پژوهشگرانی مانند سمیعان (Samiian, 1983)، قمشی (Ghomeshi, 1996)، کهنمویی‌پور (Kahnemuyipour, 2003)، غنی‌آبادی (Ghaniabadi, 2010) برمی‌خوریم که با در چهارچوب نظری تفاوت دارند. این پژوهشگران با پیشرفت انگاره کلی دستور زایشی دیدگاه‌های متفاوتی ارائه کردند. در تحلیل‌های

¹ overall intensity

² center of gravity spectrum

نحوی آن‌ها، توصیفگرهای دارای مشخصه [+N] اسم هسته، کلیه عناصر مابین هسته اسمی و اسم ملکی را فاقد توانایی گرفتن وابسته می‌دانند. این پژوهشگران واژه‌های به کاررفته در حوزه کسره اضافه را یک فرافکن صفر (X^0) متصل به هسته اسمی در نظر می‌گیرند. از دیدگاه آن‌ها، اسم هسته به هسته‌های دیگری از جنس (X^0) که توصیفگر آنند، متصل می‌شود. اما در نهایت با باقی ماندن در همان سطح فرافکن صفر، فرافکن بیشینه‌ای به دست نمی‌آید. به بیان دیگر، آن‌ها کل ساخت اضافه و واژه‌های موجود در آن را به مثابه یک واژه مرکب در نظر می‌گیرند. هر چند با نقد پژوهشگرانی مانند سمولیان (Samvelian, 2006)، کهنمویی‌پور (Kahnemuyipour, 2014) بر این دیدگاه، رویکرد دومی نسبت به توصیفگرهای هسته اسمی پدیدار شد. بر پایه این رویکرد، هر یک از توصیفگرهای هسته اسمی در ساخت اضافه، به صورت بالقوه فرافکن بیشینه در نظر گرفته‌اند. زیرا توصیفگرهای هسته اسمی از جنبه نحوی گسترش‌پذیر بوده و هم‌زمان قادر به پذیرفتن متمم و قیده‌های تأکیدی هستند. توان گسترش‌پذیری سبب می‌شود که هر یک از این توصیفگرها، متناظر با فرافکنی بیشینه در نظر گرفته شوند. از سوی دیگر، ویژگی درونه‌سازی در نحو، این امکان را فراهم می‌آورد که از در کنار هم قرار گرفتن این فرافکن‌های بیشینه، یک فرافکن بیشینه دیگر به دست آید. مقاله حاضر، رویکرد نحوی دوم را پذیرفته‌است. سپس، با بهره‌گیری از این رویکرد و با توجه به نظریه انطباق نوایی به عنوان پشتوانه نظری خود، به تحلیل داده‌ها در بخش چهارم، می‌پردازد.

۵. تحلیل‌های واج‌شناختی

هرچند بیشتر بررسی‌های نحوی، در پیوند با ساخت اضافه و عناصر حاضر در آن بوده‌اند، اما برخی پژوهشگران نیز به مطالعه واج‌شناختی این ساخت پرداخته‌اند. آن‌ها دیدگاه‌های نوایی خود از این ساخت را چه به صورت آشکار و چه به صورت ضمنی ارائه کرده‌اند. در این راستا، توحیدی (Towhidi, 1974) در چهارچوب رهیافت بریتانیایی و به ویژه کریستال (Crystal, 1969) فقط آخرین واژه ساخت اضافه را نواخت‌بر^۱ در نظر می‌گیرند. کهنمویی‌پور (Kahnemuyipour, 2003) بدون در نظر گرفتن رهیافت‌های بریتانیایی مرسوم در تحلیل نوایی، از پیشگامان مطالعات نوایی در چهارچوب واج‌شناسی نوایی است. وی با بهره‌گیری از اصول چهارگانه لایه‌های اکید (Nespor & Vogel, 1996) به بررسی گروه‌های نحوی از جمله گروه اضافه در زبان فارسی می‌پردازد. کهنمویی‌پور با استناد به قمشی (Ghomeshi, 1996) و در چهارچوب برنامه کمینه‌گرا چنین استدلال می‌کند که وابسته‌های صفتی که به هسته اسمی اضافه می‌شوند، از نوع $Adj^0(x^0)$ هستند.

¹ tonic

بنابراین، چنین ساختی باید به مثابه واژه مرکبی به شمار آید که از ترکیب چند واژه بسیط به دست آمده است. در نتیجه واژه مرکب نحوی، مطابق با اصل تطابق به یک کلمه واجی نگاشت می شود و الگوی نوایی کل ساخت اضافه مطابق با الگوی نوایی یک کلمه واجی مرکب خواهد بود. تکیه این واژه بر روی آخرین هجا از سمت راست ترین جزء آن قرار خواهد گرفت. به این ترتیب، در مثال «سگ سیاه گنده» واژه «گنده» به عنوان سمت راست ترین جز واژه مرکب، تکیه کلمه واجی را جذب خواهد کرد (Kahnemuyipour, 2003, p. 356).

بی جن خان و ابوالحسنی زاده (Bijankhan & Abolhasanizade, 2011) نیز در چهارچوب نظری مورد اشاره، به هم پیوستن هر واژه واجی و واژه بست کسره اضافه متصل به آن را گروه واژه بست در نظر گرفته است. آن ها الگوی نوایی واژه بست را در اثر فرآیند دیر کرد قله هجا به صورت (L^*+H) در نظر می گیرند. الگوی نوایی (L^*+H) به این معنا است که در اثر فرآیند دیر کرد قله هجا محمل تکیه گروه واژه بست که با علامت ستاره از دیگر هجاها متمایز می شود، در سطح فرکانس پایه پایین تری نسبت به هجای پس از خود قرار گرفته است. به همین دلیل برخلاف انتظار، نواخت آن پائین بوده، اما هجای شامل عنصر واژه بست از نواخت بالا برخوردار است. به بیان دیگر، به جای آنکه هجای تکیه بر، تکیه زیر و بمی را جذب کند، در اثر فرآیند دیر کرد قله هجا هجای فاقد تکیه ای که پس از آن قرار دارد، تکیه زیر و بمی را جذب می کند (Bijankhan & Abolhasanizade, 2011, p. 17). چهارچوب نظری دیگری که بسیاری از زبان شناسان با آن موافقت، چهارچوب واج شناسی خود واحد-وزنی است. در این چهارچوب، ابتدا می توان به پژوهش ماهجانی (Mahjani, 2003) اشاره کرد. الگوی نوایی ای که او برای ساخت اضافه در این جمله خبری در نظر می گیرد، نواختی $(L+H^*)$ برای هر یک از عناصر این ساخت است. در این الگوی نوایی، هر یک از عناصر ساخت اضافه با الگویی مشابه دارای برجستگی شنیداری بوده و هیچ یک از عناصر موجود در حوزه اضافه به لحاظ برجستگی در سطح بالاتری قرار داده نمی شوند (Mahjani, 2003, p. 40).

اسلامی (Eslami, 2005) نیز در چهارچوب واج شناسی خود واحد-وزنی و با تحلیلی آزمایشگاهی، به معرفی اصل هسته گریزی می پردازد. وی جفت متناظر نوایی هر گروه اضافه ای را بر پایه پیش بینی این اصل، دورترین واژه این ساخت پیش بینی می کند. هر چند او در تحلیل آزمایشگاهی این ساخت، با شواهدی مواجه می شود که وجود تکیه بر روی بیش از یک عنصر را نشان می دهد. در همین چهارچوب نظری، سادات تهرانی (Sadat Tehrani, 2007) بسته به بافت وقوع ساخت اضافه در جمله، دو الگوی نوایی متفاوت برای آن بر می شمرد. در بافت نخست که

ساخت اضافه اطلاعاتی نو به شمار می‌آید، هر یک از عناصر موجود در ساخت اضافه گروه تکیه‌ای تشکیل داده و تکیه زیروبمی (L+H**h*) می‌پذیرند. هر چند، هیچ‌یک از آن عناصر تکیه زیروبمی هسته‌ای (L+H**l*) نمی‌پذیرند. در بافت دوم که ساخت اضافه اطلاع کهنه به شمار می‌آید، فقط عنصر آخر این ساخت، تشکیل گروه تکیه‌ای داده و تکیه زیر و بمی (L+H**h*) می‌پذیرد. در چنین وضعیتی، دیگر عناصر موجود در ساخت اضافه که پیش از عنصر آخر قرار گرفته‌اند، تشکیل نواخت پائینی ممتد (L) می‌دهند.

۶. تحلیل نوایی دیگر از کل ساخت اضافه

پژوهشگران، آخرین واژه ساخت اضافه را برجسته‌تر از دیگر واژه‌های حاضر در این ساخت در نظر گرفته‌اند (Eslami, 2005; Kahnemuyipour, 2003). یا اینکه برجستگی را برای هر یک از واژه‌های ساخت اضافه به‌طور مساوی و بدون برتری دادن برجستگی یک واژه بر واژه‌های دیگر تحلیل کرده‌اند (Mahjani, 2003). بنابراین، آنچه در پیشینه مطالعات نوایی ساخت اضافه بیش از همه رخ می‌نماید، شبهه در آراء و ناهمخوانی تحلیل‌های زبان‌شناسان پیشین با شم گویسوران فارسی‌زبان است. در بخش پیش‌رو، سعی شده تا با استفاده از داده‌هایی کنترل‌شده تحلیلی منطبق با شم اهل زبان از یک سو و هم‌راستا با چهارچوب نظری واج‌شناسی نوایی از دیگر سو به دست داده شود. در این راستا، پرسش اصلی این‌گونه طرح خواهد شد که آیا تظاهر نحوی ساخت اضافه مستلزم نگاشت آن ساخت به سطح نوایی دیگری به‌جز گروه واجی است؟ به بیان دیگر، آیا کل ساخت اضافه به یک گروه آهنگ نگاشته می‌شود و گروه‌های واجی گوناگون (هر یک از واژه‌های موجود در حوزه اضافه به همراه واژه‌بست کسره اضافه متصل به آن‌ها) در کنار یک‌دیگر سطح گروه آهنگ را به وجود می‌آورند؟ چنان‌چه کل ساخت اضافه به گروه آهنگ نگاشته شود، انتظار داریم که به لحاظ آوایی، هسته آخرین گروه واجی فرکانسی دستخوش فرآیند افت پایانی^۱ شده و در نهایت به نواخت مرزنامی %L ختم شود (Pierrehumbert and Beckman, 1988; Truckenbrodt, 1995)

۶.۱. بررسی داده‌ها

نگارندگان این نوشتار، با انتخاب سه ساخت اضافه با طول دو، سه و چهار واژه به شرح زیر، سعی در ایجاد شرایطی مناسب برای سنجش رفتار زبانی اهل زبان داشته‌اند.

^۱ final lowering

۱. نظرِ داور همه را شگفت زده کرد.

/ nazar-e davar hame ra fegeftzade kard /

۲. باورِ برادرِ آذر بسیار عجیب و غریب بود.

/ bavar-e baradar-e Azar besijar adzib-o garib bud /

۳. خبرِ خوابِ بدِ بهار در همه شهر پیچید.

/ xabar-e xab-e bad-e bahar dar hameje fahr pitfid /

نگارندگان معیارهایی را در واژه‌گزینی واژه‌های موجود در ساخت اضافه رعایت کردند. سپس، تعداد واژه‌های موجود در ساخت اضافه و جایگاه قرار گرفتن این ساخت در هر جمله، را مشخص کردند. به دنبال آن، سعی نمودند تا به کنترل متغیرهای مستقل زبانی پرداخته و شرایطی بهتر و طبیعی‌تری برای تظاهر متغیرهای وابسته ایجاد کنند. به این معنا که مقادیر فرکانس پایه را به‌عنوان همبسته آوایی تکیه در قله هجای تکیه‌بر، واکه اضافه و واکه هجای پیش از هجای تکیه‌بر در هر یک از واژه‌های موجود در ساخت اضافه ارائه کرده‌اند. تظاهر ساخت اضافه در جایگاه نهاد جمله حامل، سبب می‌شود که الگوی نوایی ناشی از خوانش کل جمله، بر ساخت اضافه تأثیر نگذارد. به بیان دیگر، این جایگاه از تأثیرات ناشی از نواخت مرزنامی جملات خبری (%L) و نیز کاهش گام^۱ بیشتر در امان است (Ladd, 1996).

در انتخاب واژه‌های موجود در ساخت اضافه سعی شده تا هر دو واکه هجای تکیه‌بر و هجای بدون تکیه پیش از هجای تکیه‌بر (در کلمات دوهجایی) یا تنها واکه هجای تکیه‌بر (در کلمات یک‌هجایی) از نوع واکه‌های افتاده یعنی /a/ و /a/ باشند. دلیل این انتخاب، آن است که واکه‌های افتاده زیر و بمی ذاتی^۲ پایین‌تری نسبت به سایر واکه‌ها (واکه‌های افراشته) دارند. بنابراین تغییر فرکانس پایه در مسیر واکه تکیه‌بر به واکه اضافه که فاقد تکیه است، بیش از اندازه زیاد و به بیانی غیرطبیعی به نظر نخواهد آمد (Gussenhoven, 2004). هر چند همخوان‌هایی که بین واکه هجای تکیه‌بر و واکه‌های هجاهای فاقد تکیه (واکه اضافه و واکه هجای پیش از واکه هجای تکیه‌بر) وجود دارند، نیز باید کنترل شوند.

باید توجه نمود که بسامد پایه واکه‌های بعد از همخوان‌های انفجاری بی‌واک^۳ به شدت افزایش می‌یابند. بر این مبنا، نگارندگان بیشتر برآند تا از همخوان‌های انفجاری بی‌واک و استفاده از همخوان‌های واک‌دار^۴ و همخوان‌های روان^۵ در این جایگاه‌ها پرهیز کنند. زیرا همخوان‌های

¹ downstepping

² intrinsic pitch

³ voiceless plosive consonants

⁴ voiced consonants

⁵ liquids

واک‌دار و همخوان‌های روان برخلاف همخوان‌های بی‌واک در ارتعاش پیوسته‌تارآواها اختلال ایجاد نکرده‌اند. در نتیجه، بسامد پایه‌تارآواها دستخوش تغییر ناگهانی و نامعمول نمی‌شود (Gussenhoven, 2004). در این راستا، از شش نفر مرد و شش نفر زن فارسی‌زبان که در بازه سنی ۲۱ تا ۴۳ سال بودند، خواسته شد که جمله‌های بالا که داده‌های این پژوهش هستند را هر یک دو مرتبه تولید کنند. صدای آنان در محیطی آکوستیک و با استفاده از نرم‌افزار پرت^۱ (نسخه ۱۲/۱/۵) ثبت شد. سپس این داده‌ها برای بررسی و تحلیل در محیط همین نرم‌افزار آماده گردیدند.^۲

۲.۶. روش پژوهش

مقادیر فرکانس پایه، به‌عنوان همبسته‌آوایی تکیه در قله‌هجای تکیه‌بر، واکه‌اضافه و واکه‌هجای پیش از هجای تکیه‌بر در هر یک از واژه‌های موجود در ساخت اضافه که هر گویشور دو بار تولید نموده، به کار رفته‌است. این مقادیر به‌عنوان متغیر وابسته در این پژوهش مورد اندازه‌گیری قرار گرفته‌است. علت احتساب مقادیر فرکانس پایه واکه‌های واژه‌های دیگر، ضرورت و اهمیت تجزیه و تحلیل روند تغییرات بسامد پایه در واژه‌ها بوده‌است. اندازه‌گیری متغیر وابسته با استفاده از نرم‌افزار پرت انجام گرفته‌است. به این منظور، محدوده فرکانسی بین ۵۰ تا ۲۵۰ هرتز^۳ انتخاب شد. اینکه آیا کلیه عناصر نحوی موجود در ساخت اضافه را می‌توان به سطح گروه آهنگ نگاشت کرد، وابسته به ارائه شواهدی در حمایت از وقوع تکیه زیروبمی بر روی هجای تکیه‌بر پیش‌بینی شده در سطح گروه آهنگ یعنی هجای تکیه‌بر آخرین گروه واجی است. چهارچوب نظری واج‌شناسی نوایی، گروه آهنگ را ناشی از به‌هم‌پیوستن چند گروه واجی در نظر می‌گیرد. بر پایه پیش‌بینی نظریه، جایگاه تظاهر مشخصه نوایی آن متفاوت از گروه واجی خواهد بود. به گونه‌ای که در زبان فارسی هجای تکیه‌بر سمت چپ‌ترین کلمه واجی (مطابق با جهت خط آوانگار) تکیه گروه واجی را به خود جذب می‌کند. هر چند در گروه آهنگ این سمت راست‌ترین گروه واجی است (مطابق با جهت خط آوانگار) که تکیه گروه آهنگ را به سوی خود می‌کشاند. لازم به اشاره است که این تفاوت به هیچ‌وجه بر نواخت مرزنامی گروه آهنگ (L%) تأثیری نگذاشته و صرفاً به تغییر نرخ فرکانس پایه آخرین هجای تکیه‌بر گروه آهنگ در اثر فرآیند افت پایانی منجر می‌شود.^۴

^۱ PRAAT

^۲ استخراج داده‌ها به صورت دستی و با انتخاب گزینه «get pitch» صورت گرفت. مقادیر فرکانس در شکل‌های اول تا سوم آورده شده‌است.

^۳ Hertz

^۴ درج نواخت مرزنامی (L%) مطابق با فرضیه‌ی انطباق سلکریک (Selkirk, 2011) با گروه آهنگ صورت گرفته است.

از جنبه نظری ممکن است به این تحلیل این اشکال گرفته شود که نگاشت ساخت اضافه به گروه آهنگ بالقوه جمله‌هایی که محتوی ساخت اضافه هستند را حداقل به دو گروه آهنگ نگاشت می‌کند. هر چند باید توجه داشت که اصولاً محدودیت تکرارناپذیری، محدودیتی تخطی‌پذیر به شمار می‌آید که تخطی از آن در زبان‌های مختلف خانواده بانگو^۱ به چشم می‌خورد (Truckenbrodt, 1995; Selkirk, 2011). بنابراین در صورت تخطی فارسی از این محدودیت، می‌توان این زبان را نیز در زمره زبان‌های تخطی‌گر محدودیت تکرارناپذیری قرار داد. آزمون ادعاهای مورد اشاره، به بررسی هسته سمت راست‌ترین (مطابق با جهت خط آوانگار) گروه واجی موجود در ساخت اضافه وابسته است. زیرا آنکه پیش‌بینی می‌شود هسته گروه آهنگ منطبق بر هسته آخرین گروه واجی حاضر در ساخت اضافه باشد. اما آیا باید آخرین گروه واژه‌بست را سمت راست‌ترین گروه واجی ساخت اضافه به شمار آورد؟ یا آنکه آخرین واژه فاقد واژه‌بست کسره اضافه را می‌توان به منزله آخرین گروه واجی موجود در ساخت اضافه در نظر گرفت؟ شاید در نگاه نخست، تلقی آخرین واژه فاقد واژه‌بست کسره اضافه به‌عنوان گروهی واجی امری نادرست به نظر آید. زیرا آنکه در قیاس با دیگر عناصر موجود در ساخت اضافه آخرین واژه موجود در این ساخت که فاقد واژه‌بست کسره اضافه است نمی‌تواند گروه واژه‌بست را تشکیل دهد. همچنین، از آنجایی که الگوی نوایی آن از وقوع تکیه، بر روی هجای پایانی آن واژه حکایت دارد، با توجه به الگوی تکیه کلمه واجی در زبان فارسی، چاره‌ای جز تلقی آن به‌عنوان کلمه‌ای واجی باقی نمی‌ماند. اما سلکرک (همان) به زبان خیتسونگا^۲ از خانواده زبان‌های بانگو اشاره می‌کند که در آن عنصری هم‌زمان رفتار نوایی متعلق به دو سطح از سلسله‌مراتب واجی را به نمایش می‌گذارد. وی هر سطح از سلسله‌مراتب نحوی را الزاماً هم‌لبه با سطح نوایی متناظر در سلسله‌مراتب نوایی در نظر می‌گیرد. به بیان دیگر، سطح نحوی هر عنصر در سلسله‌مراتب نحوی سطح نوایی آن را در سلسله‌مراتب نوایی مشخص می‌کند. برای نمونه، جفت واجی متناظر با گروهی نحوی الزاماً گروهی واجی خواهد بود.

از آنجا که هر یک از واژه‌های موجود در ساخت اضافه از جمله آخرین واژه این ساخت بالقوه فراقنتی بیشینه را تشکیل می‌دهند، جفت متناظر نوایی آن‌ها نیز الزاماً باید گروهی واجی در سلسله‌مراتب نوایی باشد. در نتیجه، این گروه واجی از دو جهت متمایز از واج‌گونه نوایی دیگر خود یعنی گروه واژه‌بست است. نخست، مکان ظهور آن در مقایسه با سایر گروه‌های واژه‌بست منحصر به فرد است. دوم آنکه، نواخت مرزنامی گروه واجی و گروه واژه‌بست تفاوت دارد. این

¹ Bantu

² Xitsonga

تفاوت از آن جهت است که برخلاف گروه‌های واژه‌بست که نواخت مرزنامی خیزان نسبت به نواخت هجای پیش از هجای تکیه‌بر دارند، نواخت مرزنامی آخرین گروه واجی ساخت اضافه به‌عنوان یک گروه آهنگ (L%) است. در این پژوهش، به پیروی از حکمتی (Hekmati, 2016) گروه واجی به‌عنوان واج‌گونه نوایی^۱ هم برای گروه واژه‌بست و هم برای گروه واجی در نظر گرفته شده است. بنابراین، هم گروه واژه‌بست و هم گروه واجی هر دو از یک جنس نوایی به شمار آمده و در یک سطح از سلسله‌مراتب نوایی قرار خواهند گرفت (هر دو گروه واجی به حساب می‌آیند). تنها تفاوت آن‌ها در این است که گروه واژه‌بست نواخت‌گونه‌ای از گروه واجی محسوب می‌شود. پس از جنبه نظری بالقوه می‌توانند در کنار هم گروه آهنگ را تشکیل دهند. همچنین بر پایه پیش‌بینی چهارچوب نظری انتظار داریم که نرخ فرکانس پایه تکیه در گروه واجی ساخت اضافه به‌عنوان آخرین عنصر این ساخت در اثر فرآیند افت پایانی در سطح پایین‌تری از نرخ فرکانس پایه تکیه در گروه‌های واژه‌بست موجود در این ساخت قرار داشته باشد. زیرا افت پایانی بارزترین همبسته آکوستیکی گروه آهنگ به شمار می‌آید (Pierrehumbert and Beckman, 1988). بنابراین فرض صفر این پژوهش به صورت زیر طرح خواهد شد.

H_0 : نرخ فرکانس پایه هسته آخرین گروه واجی تفاوت معناداری نسبت به هسته سایر گروه‌های واجی پیش از خود ندارد.

۳.۶. یافته‌ها

برای تجزیه و تحلیل داده‌های پژوهش حاضر و استنباط آماری از الگوی آن‌ها از نرم افزار اس پی اس اس نسخه ۲۲ استفاده شده است. به این منظور، همان‌طور که در جدول (۱) مشاهده می‌شود؛ برای آزمون فرضیه پژوهش، مقادیر فرکانس پایه به‌عنوان متغیر وابسته و دو گروه هجاهای تکیه‌بر پایانی و هجاهای تکیه‌بر غیر پایانی به‌عنوان متغیرهای مستقل شناسایی شدند. پیش از آنکه فرضیه صفر مورد آزمون قرار گیرد، با استفاده از آزمون کلموگروف-اسمیرنوف تک‌نمونه‌ای^۲ نرمال بودن توزیع مقادیر فرکانس هجاهای پایانی و غیرپایانی با توجه به فرضیه صفر زیر مورد بررسی قرار گرفت.

^۱ allotone

^۲ فرض H_1 به صورت زیر قابل طرح است:

نرخ فرکانس پایه هسته آخرین گروه واجی تفاوت معناداری نسبت به هسته سایر گروه‌های واجی پیش از خود دارد.

^۳ SPSS 22

^۴ One-Sample Kolmogorov-Smirnov

جدول ۱: آماره توصیفی مقادیر فرکانس پایه، در هجاهای تکیه بر پایانی و غیر پایانی

| | | | |
|------------|------------------|---------|----------|
| غیر پایانی | تعداد | معتبر | ۱۴۴ |
| | | حذف شده | ۰ |
| | میانگین | | ۱۶۱/۸۳۸۲ |
| | میانه | | ۱۵۹/۳۵ |
| | انحراف استاندارد | ۲ | ۱۳/۳۴ |
| | بیشینه | | ۱۹۶ |
| | کمینه | | ۱۳۹ |
| پایانی | تعداد | معتبر | ۷۲ |
| | | حذف شده | ۰ |
| | میانگین | | ۱۰۷/۱۳۶۵ |
| | میانه | | ۱۰۶ |
| | انحراف استاندارد | | ۱۲/۳۰۰۳ |
| | بیشینه | | ۹۴ |
| | کمینه | | ۱۳۵ |

H_0 : مقادیر فرکانس پایه، در هجاهای تکیه بر پایانی و غیر پایانی از توزیع نرمال تبعیت می کنند. مقادیر حاصل از آزمون نکویی برازش که در جدول (۲) آورده شده است. این جدول نشان می دهد که توزیع مقادیر فرکانس پایه در هر دو دسته هجاهای پایانی و غیر پایانی ساخت اضافه از توزیعی نرمال تبعیت نمی کند. به بیان دیگر، بین فراوانی های مشاهده شده و فراوانی های مورد انتظار تفاوت معناداری وجود دارد ($p=0/005$) و ($p=0/008$).

جدول ۲: آماره آزمون کلموگروف-اسمیرنوف تک نمونه ای از هجاهای تکیه بر غیر پایانی

| | | |
|---------------------------------|------------------|----------|
| تعداد هجاهای تکیه بر غیر پایانی | | ۱۴۴ |
| پارامترهای نرمال ^۱ | میانگین | ۱۶۱/۸۳۸۲ |
| | انحراف استاندارد | ۱۳/۲۳۴ |
| حد بیشینه تفاوت ^۲ | مطلق | ۰/۹۲ |
| | مثبت | ۰/۰۹۲ |
| | منفی | -۰/۰۴۳ |
| آماره آزمون ^۳ | | ۰/۰۹۲ |
| معناداری مفروض ^۴ | | ۰/۰۰۵ |

¹ normal parameters

² most extreme differences

³ test statistic

⁴ Asymp. Sig.

جدول ۳: آمارهٔ آزمون کلموگروف-اسمیرنوف تک نمونه‌ای از هجاهای تکیه‌بر پایانی

| | | |
|-----------------------------|------------------|----------|
| تعداد هجاهای تکیه‌بر پایانی | | ۷۲ |
| پارامترهای نرمال | میانگین | ۱۰۷/۱۳۶۵ |
| | انحراف استاندارد | ۱۲/۳۰۰۳ |
| حد بیشینهٔ تفاوت | مطلق | ۰/۱۲۵ |
| | مثبت | ۰/۱۲۵ |
| | منفی | -۰/۰۶۲ |
| آمارهٔ آزمون | | ۰/۱۲۵ |
| معناداری مفروض | | ۰/۰۰۸ |

باید توجه داشت که مقادیر فرکانس پایه به عنوان متغیر وابسته از توزیع نرمال، تبعیت نکردند. بر این مبنا، به منظور مقایسهٔ تفاوت میانگین فرکانس پایه در دو گروه هجاهای پایانی و هجاهای غیرپایانی و آزمون فرضیهٔ پژوهش از آزمون یومن وینی^۱ استفاده شد. یافته‌های حاصل از آمارهٔ یومن وینتی که در جدول (۴) آورده شده‌است. بر پایهٔ این یافته‌ها، بین میانگین فرکانس پایه هجاهای تکیه‌بر پایانی و غیرپایانی تفاوت معناداری وجود دارد. این دو گروه با سطح اطمینان ۹۹ درصد در میانگین نرخ فرکانس پایه متفاوت اند. در نتیجه فرض صفر این پژوهش رد خواهد شد.

جدول ۴: آمارهٔ آزمون ناپارامتری یومن وینتی

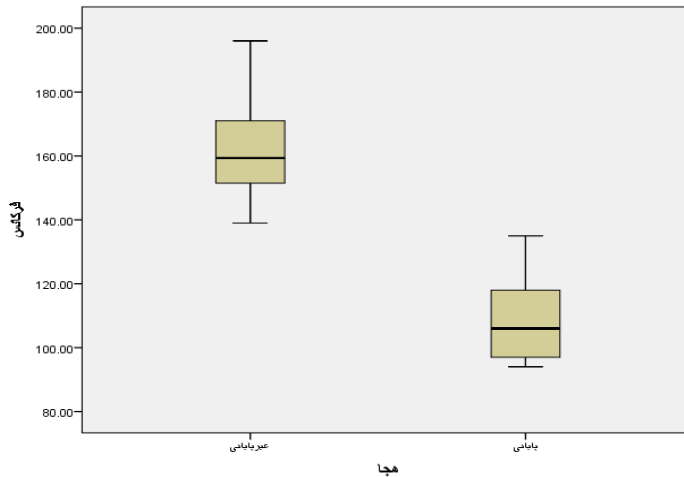
| | |
|------------------------------|---------|
| | بسامد |
| یومن وینتی | ۴۷ |
| نمرهٔ استاندارد ^۲ | -۱۱/۸۶۵ |
| معناداری مفروض | ۰/۰۰۰ |

شکل (۱)، تفاوت بین نرخ فرکانس پایهٔ هجاهای پایانی و غیرپایانی را نشان می‌دهد. این تفاوت به گونه‌ای است که با اطمینان ۹۹ درصد می‌توان ادعا نمود که نرخ فرکانس هجاهای پایانی کمتر از نرخ فرکانس هجاهای غیرپایانی است ($p < ۰/۰۰۱$). وضعیت مشابه نرخ فرکانس پایهٔ واکهٔ آخرین هجای گروه واجی در ساخت اضافه در مقایسه با واکه‌های آخرین هجاهای گروه‌های واژه‌بست از جمله آخرین قلهٔ هجای آخرین گروه واژه‌بست نیز وضعیت مشابهی دارد. بر این مبنا، واکهٔ هجای تکیه‌بر آخرین واژه، تحت تأثیر فرآیند افت پایانی، رفتاری متفاوت از دیگر

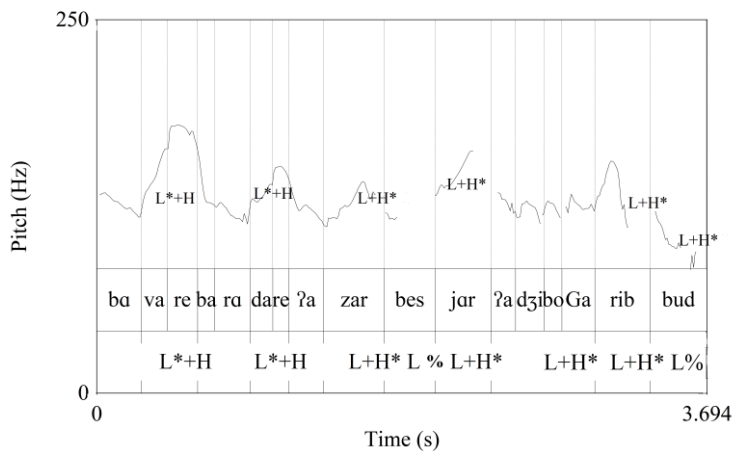
^۱ u-mann whitney

^۲ Z-score

واکه‌های اضافه داشته‌است. در نتیجه آخرین گروه واجی در ساخت اضافه که متناظر با آخرین واژه ساخت اضافه نیز هست، محمل تکیه گروه آهنگ خواهد بود.



شکل ۱: مقایسه آخرین هجای تکیه بر آخرین کلمه ساخت اضافه نسبت به واکه‌های تکیه بر غیر پایانی



شکل ۲: منحنی آهنگ برجسب گذاری شده جمله «باور برادر آذر عجیب و غریب بود».

بر این اساس، کل ساخت اضافه به یک گروه آهنگ نگاشته می‌شود. هر چند، چرا هر یک از کلمات موجود در ساخت اضافه از برجستگی شنیداری برخوردار بوده و دادگان آزمایشگاهی نیز از این ادعا حمایت می‌کنند؟ پاسخ این پرسش را باید در شرایط وقوع تکیه دومین در زبان فارسی

بررسی نمود. مولودی و بی‌جن‌خان (Moolodi&Bijankhan, 2011) گروه‌های واجی جذب‌کننده تکیه دومین را گروه‌هایی با نواخت مرزنامی خیزان معرفی کرده‌اند. به جز مواردی که آن گروه آخرین گروه واجی یک گروه آهنگ باشد. در این صورت، نواخت آن تابع نواخت مرزنامی گروه آهنگ خواهد بود. همچنین، در صورتی که گروه آهنگ نواخت مرزنامی %H یا %L داشته باشد؛ نواخت مرزنامی آخرین گروه واجی نیز به ترتیب %H و %L خواهد بود. این در حالی است که با تشکیل گروه واجی تکیه تمامی واژه‌های واجی بر پایه قاعده تسطیح کهنمویی‌پور (Kahnemuyipour, 2003) حذف شده و از جنبه شنیداری قابل درک نیستند. باید توجه نمود که ساخت اضافه به لحاظ نوایی از تعدادی گروه واژه‌بست (حداقل یک گروه) با نواخت مرزنامی خیزان و یک گروه واجی انتهایی که محمل تکیه گروه آهنگ است و نواخت مرزنامی (%L) دارد ساخته شده‌است. این ساخت، تابع اصول حاکم بر جذب تکیه دومین بوده است. بنابراین، علاوه بر تکیه اصلی، گروه آهنگ که تابع نواخت گروه آهنگ بوده‌است، به صورت تکیه‌ای با سطح فرکانس پایه بالاتر، بر آخرین گروه واجی ساخت اضافه رخ می‌نماید. هر یک از گروه‌های واژه‌بست ساخت اضافه نیز تکیه دومین را به خود جذب کرده و به لحاظ شنیداری برجسته خواهند بود.

۷. نتیجه‌گیری

همان‌گونه که مشاهده گردید، شبهه‌ای که در آرای زبان‌شناسان در پیوند با الگوی نوایی ساخت اضافه و سطح نوایی متناظر با آن، وجود دارد. این شبهه می‌تواند در زبان فارسی با بهره‌گیری از آزمایشی آکوستیکی از بین رود. آزمایش انجام‌شده در پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از چهار جمله در بردارنده ساخت اضافه و دوازده آزمودنی الگوی آهنگ این ساخت، مورد بررسی قرار گرفت.

یافته‌های به‌دست آمده از آماره آزمون من‌ویتی نشان داد که نرخ فرکانس پایه واکه هجای پایانی آخرین گروه واجی حاضر در ساخت اضافه در مقایسه با نرخ فرکانس پایه واکه هجای پایانی دیگر گروه‌های واژه‌بست (گروه واجی) حاضر در این ساخت به طور معناداری کمتر است. این امر نمایانگر آن است که پس از آخرین عنصر حاضر در ساخت اضافه نواخت مرزنامی (%L) درج می‌شود. این رویداد آکوستیکی به عنوان مهمترین سرنخ در بازشناسی گروه آهنگ معرفی شده‌است. بر این اساس، می‌توان در پاسخ به پرسش اصلی این پژوهش ادعا نمود که در سلسله مراتب نوایی کل ساخت اضافه به یک گروه آهنگ و هر یک از گروه‌های واژه‌بست حاضر در

آن به یک گروه واجی نگاشته می‌شوند. در بخش پایانی به توضیح علت برجستگی شنیداری هر یک از عناصر حاضر در حوزه اضافه پرداخته شد. همچنین، با توجه به اینکه تمامی گروه‌های واجی ماقبل پایانی ساخت اضافه به عنوان یک گروه آهنگ، نواخت مرزنامای خیزان دارند، در نتیجه، آماده جذب تکیه دومین خواهند بود.

فهرست منابع

- اسلامی، محرم. (۱۳۸۴). *واحدشناسی: تحلیل نظام آهنگ زبان فارسی*. ج ۱. تهران: سمت.
- بی‌جن‌خان، محمود و وحیده ابوالحسنی‌زاده. (۱۳۹۰). «دیرکرد قله‌ی هجا در ساخت نوایی واژه‌بست‌های زبان فارسی». *زبان پژوهی*. سال ۵. دوره ۳. صص ۶۹-۵۱.
- حکمتی، رامین. (۱۳۹۵). *الگوی آهنگ گروه کسره اضافه در زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
- رحمانی، حامد، محمود بی‌جن‌خان و مهران قاجارگر. (۱۳۹۱). «ناشنوایی تکیه در گویشوران فارسی». *شنوایی‌شناسی*. دوره ۲۱. شماره ۳. صص ۱۰۲-۸۷.
- صادقی، وحید. (۱۳۹۰). «کشش جبرانی در زبان فارسی: یک آزمایش ادراکی». *پژوهش‌های زبانی*. سال ۲. شماره ۲. صص ۹۴-۷۷.
- مولودی، امیرسعید و محمود بی‌جن‌خان. (۱۳۹۰). «تظاهر آهنگی تکیه دومین در زبان فارسی معاصر». *پژوهش‌های زبانی*. سال ۲. شماره ۲. صص ۱۲۷-۱۴۶.

References

- Abolhasanizadeh, V., Gussenhoven, C., & Bijankhan, M. (2011). A pitch accent position contrast in Persian. In W. Lee and E. Zee (Eds.), *Proceedings of the International Congress of Phonetic Sciences* (pp. 188-191). Hong Kong: ICPhS XVII.
- Bijankhan, M., Abolhasanizadeh, V. (2011). Peak delay in clitic constructions of Persian. *Zabanpazuhi*, 5(3), 51-69 [In Persian].
- Boersma, P., & Weenink, D. (2014). Praat: doing phonetics by computer [Computer program]. Version 12.1.5. [Online]: <http://www.praat.org/>
- Crystal, D. (1969). *Prosodic system and intonation in English*. London: Cambridge University Press.
- Eslami, M. (2005). *Phonology: analyzing the intonation system of Persian*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Ghaniabadi, S. (2010). *The empty noun construction in Persian* (PhD dissertation). University of Manitoba, Manitoba, Canada.
- Ghomeshi, J. (1996). Non-projecting nouns and the Ezafe construction in Persian. *Natural Language & Linguistic Theory*, 15(4), 729-788.
- Gussenhoven, C. (1983). Focus, mode, and the nucleus. *Journal of Linguistics*, 19, 377-417.
- Gussenhoven, C. (2004). *The phonology of tone and intonation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hekmati, R. (2016). *The prosodic pattern of Ezafe group in Persian* (Master's thesis). University of Tehran, Tehran, Iran [In Persian].

- Kahnemuyipour, A. (2003). Syntactic categories and Persian stress. *Natural Language and Linguistics Theory*, 21(2), 333-379.
- Kahnemuyipour, A. (2014). Revisiting the Persian Ezafe construction: A Roll-up Movement Analysis. *Lingua*, 150, 1-24.
- Ladd, D. R. (1996). *Intonational phonology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mahjani, B. (2003). *An instrumental study of prosodic features and Intonation in modern Farsi (Persian)* (Master's thesis). University of Edinburgh, Edinburgh, United Kingdom.
- Moloodi, A., & Bijankhan, M. (2011). Intonational representation of secondary stress in contemporary Persian language. *JOLR*, 2(2), 127-146 [In Persian].
- Nespor, M., & Vogel, I. (1986). *Prosodic Phonology*. Dordrecht: Foris Publications.
- Pierrehumbert, J. (1980). *The phonetics and phonology of English intonation* (PhD dissertation). Massachusetts Institute of Technology, Massachusetts, USA.
- Pierrehumbert, J., & Beckman, M. E. (1988). *Japanese tone structure*. Cambridge, Massachusetts: MIT Press.
- Rahmani, M., Bijankhan, M., & Ghajargar, M. (2012). Stress deafness in Persian speakers. *Audiol*, 21(3), 86-102 [In Persian].
- Sadat Tehrani, N. (2007). *The intonational grammar of Persian* (PhD dissertation). University of Manitoba, Manitoba, Canada.
- Sadeghi, V. (2011). Compensatory lengthening in Persian: a perception experiment. *JOLR*, 2(2), 77-94 [In Persian].
- Samiian, V. (1983). *Structure of phrasal categories in Persian, an X-bar analysis* (PhD dissertation). University of California, Los Angeles, USA.
- Samvelian, P. (2006). *When morphology does better than Syntax: the Ezafe construction in Persian* (Unpublished Manuscript). Paris: Universite de Paris.
- Selkirk, E. O. (2001). The syntax-phonology interface. In B. Comrie (Ed.), *Linguistics Section of International Encyclopedia of Social and Behavioral Sciences* (pp. 1-10), Amsterdam: Elsevier.
- Selkirk, E. O. (2011). The syntax phonology interface. In J. Goldsmith, J. Riggle & A. Yu (Eds.), *The Handbook of Phonological Theory* (2nd ed. pp. 435-484). London: Blackwell Publishing.
- Towhidi, J. (1974). *Studies in the phonetics of modern Persian. Intonational and related features*. Hamburg: Helmut Buske.
- Truckenbrodt, H. (1995). *Phonological phrases: their relation to syntax, focus, and prominence* (PhD dissertation). Massachusetts Institute of Technology, Massachusetts, USA.

Prosodic Analysis of Ezafe Construction in the Framework of Prosodic Phonology

Ramin Hekmati¹
Mahmood Bijankhan²

Received: 04/07/2017

Accepted: 08/05/2019

Abstract

In this study, the prosodic pattern of Ezafe construction has been investigated under the framework of prosodic phonology. Prosodic phonology is a framework which evinces that a purely phonological constituent structure lies between syntax and phrasal phonetics (Pierrehumbert & Beckman, 1988). While this phonological constituent structure is independent of the syntactic constituency, it is related to it by a module of the syntactic-prosodic constituency. Syntactic-prosodic constituency requires that the morpho-syntactic categories ought to be matched to phonological categories, regarding ALIGNMENT constraint which requires syntactic categories to be edge-aligned (right or left) with the head of phonological constituents (Selkirk, 2011). In this framework, heads are marked by their prominence by which it means that the most prominent element in a prosodic constituent is the phonological head of that constituent (Truckenbrodt, 1995). Those edge-aligned constituents make a hierarchical order in a strict manner with respect to each other, the strict layer hypothesis, in which a purely formal phonological mechanism specifies how constituents of the different prosodic levels form a prosodic hierarchy. In Persian, Kahnemuyipour (2003) investigated the prosodic structure of phonological constituents within the prosodic phonology framework. He proposed that within the phonological words, the right-most syllable, and within the phonological phrases, the left-most phonological word, and within the intonational phrases the right-most phonological phrase, and within the utterances, the left-most intonational phrase is merit of receiving the prominence and therefore should be regarded as the head of their phonological constituents.

Since the Ezafe construction is a unique linguistic phenomenon which can only be found in Persian, a great deal of dispute in previous studies can be found about the prosodic structure of this construction. While a number of researchers like

¹ Department of General Linguistics, University of Tehran (corresponding author), raminhekmati@yahoo.com

² Professor Department of General Linguistics, Faculty of Literature and Humanities, Tehran University, Tehran, Iran, mbjkan@ut.ac.ir

Eslami (2005), Bijankhan and Abolhasanizadeh (2011) and Mahjani (2003) only investigated the phonetic realization of Ezafe construction within the autosegmental-metrical phonology framework, within the prosodic phonology framework, Kahnemuyipour (2003) based on Ghomeshi (1996) takes the nouns and adjectives in an Ezafe construction, to be non-projecting base-generated X0 elements, and therefore, proposed that the entire Ezafe construction is mapped into a single phonological word. Although Kahnemuyipour's proposal was remarkably novel; he did not implement any laboratorial experiment to supporting his claim, but his own intuition furthermore, considering the whole Ezafe construction as a single complex word is not intertwined with Persian speaker's intuition. With this regard in this research, a laboratorial experiment is manipulated in order to figure out the prosodic level of the entire Ezafe construction within the prosodic phonology framework.

In so doing, we arranged an articulatory experiment included three sentences which differed due to their Ezafe construction's length (from two to four words per each Ezafe construction) and we asked six men and six women of native Persian speaker to read aloud those sentences twice.

- 1) / nazar-e davar hame ra fegeftzade kard /
- 2) / bavar-e baradar-e ?azar besijar adjib-o garib bud /
- 3) / xabar-e xab-e bad-e bahar dar hameje fahr pijfid /

We recorded their voices in a soundproof booth in the University of Tehran within the PRAAT environment and then after we extract the fundamental frequency of each stress bearing syllable within Ezafe construction. Since we assume that each [+N] element in Ezafe construction with its adjoined Ezafe vowel construct a clitic group which is itself an allatone of phonological phrase (Hekmati, 2016); now we want to find the place of Ezafe construction in the hierarchy of prosodic structure as a whole. The most probable option for the whole Ezafe construction would be an intonational phrase, because theoretically when we combine a number of phonological phrases we would expect to generate the next upper level of the prosodic hierarchy, intonational phrase. The phonetic counterpart of the intonational phrase is final lowering in which the fundamental frequency of the final stress bearing syllable is significantly lower than its previous counterparts (Pierrehumbert & Beckman, 1988). Comparing the fundamental frequency amount of the final stress bearing syllable of Ezafe construction with its non-final counterparts reveals that the fundamental frequency of the final stress bearing syllable of Ezafe construction is significantly lower than its counterparts ($p < 0.001$).

Having a lower rate of F0 in the final stressed vowel of the last phonological phrase compare to F0s of the stressed syllables of all the phonological phrases of Ezafe construction in which peak delay causes the movement of F0 peak of stressed syllable to the following syllable led us to map the Ezafe construction as a whole to an intonational phrase. This analysis can explain the cause of auditory prominence of each element in the Ezafe domain. Each phonological phrase in Ezafe domain absorb the secondary stress and the final word in Ezafe domain absorb the primary stress as the intonational phrase.

Keywords: Prosodic phonology, Peak delay, F0, Secondary stress

توزیع پرسش واژه در جملات پرسشی تک پرسش واژه‌ای در فارسی^۱

احمد رضا شریفی پور شیرازی^۲
جلال رحیمیان^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۲۱

چکیده

این پژوهش، از روشی کیفی پیروی می‌کند تا توزیع پرسش واژه را در جمله‌های پرسشی تک پرسش واژه‌ای فارسی، در چارچوب رویکرد اشتقاقی و نحو فاقد مشخصه مورد بررسی قرار دهد. همچنین مقاله حاضر، در پی بررسی آن است که چرا در بعضی ساخت‌ها پرسش‌واژه ضرورتاً به صورت درجا ظاهر می‌گردد، در حالی که در برخی دیگر درجا بودن یا نبودن آن، کاملاً اختیاری است. در این پژوهش، زبان‌ها با توجه به تنوع توزیع پرسش واژه، به دو دسته زبان‌های دارای پرسش واژه ثابت و پرسش واژه غیر ثابت تقسیم شدند که زبان فارسی در دسته دوم قرار دارد. سپس، با تکیه بر این تقسیم‌بندی و با بهره‌گیری از دامنه‌نمایی و بازادغام نشان دادیم که پرسش واژه در تمامی زبان‌ها به صورت

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2017.16314.1371

^۲ دانشجوی دکترا، گروه زبان‌شناسی زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)؛

s.asharifipur@rose.shirazu.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، استاد گروه زبان‌شناسی همگانی، عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز؛

jrahimian@rose.shirazu.ac.ir

اجباری در دو جایگاه ادغام می‌شود. آن‌گاه استدلال کردیم که تلفظ یکی از دو پرسش‌واژه ادغام‌شده حاصل تعاملی است که میان نظام‌های خوانشی و بیرونی‌ساز برقرار می‌شود. در همین راستا، با بازنگری عملکرد پیش‌آوری‌کانون نشان دادیم که نمی‌توان پیش‌آوری‌کانون را عامل بازادغام (یا همان حرکت) پرسش‌واژه به حساب آورد، بلکه صرفاً عاملی است در جهت تلفظ بالاترین پرسش‌واژه. در نهایت، با بررسی ساخت‌های دارای افعال ربطی نشان دادیم که وجود/عدم وجود فعل ربطی در کنار پرسش‌واژه می‌تواند عامل موثری در تلفظ بالاترین پرسش‌واژه به تنهایی باشد. بر این اساس، اصلی با عنوان «اصل تلفظ بالاترین پرسش‌واژه» صورت‌بندی شد. بر پایه این اصل نشان داده شد که بر خلاف رویکردهای موجود درباره پرسش‌واژه در فارسی، می‌توان اختیاری یا اجباری بودن حرکت پرسش‌واژه را به صورتی کاملاً یک‌پارچه تحلیل کرد.

واژه‌های کلیدی: توزیع پرسش‌واژه، دامنه‌نمایی، بازادغام، پیش-

آوری‌کانون، فعل ربطی

۱. مقدمه

بیشتر زبان‌شناسان ایرانی، معتقدند که زبان فارسی در ساخت‌های که پرسش‌واژه دارند، در یکی از دو گروه زیر قرار می‌گیرد: الف) زبان‌های پرسش‌واژه درجا: حرکت پرسش‌واژه در این زبان‌ها اختیاری است. این حرکت به باور دبیرمقدم و کلاتری (Dabir Moghaddam & Kalantari, 2016) می‌تواند برحسب ضرورت گفتمانی، در کنار ساز و کارهای اطلاعاتی و نقشی، از سوی گوینده در جمله‌های پرسشی به کار رود. ب) زبان‌های دارای حرکت کانونی پرسش‌واژه: حرکت پرسش‌واژه در این زبان‌ها کاملاً اجباری است و گونه‌ای از پیش‌آوری‌کانون به شمار می‌آید (Kahnemuyipour, 2001; Kahnemuyipour, 2006).

با این وجود، با بررسی داده‌های زبان فارسی، می‌توان دریافت که این زبان، هر دو ویژگی را یک جا دارد (Vaezi, 2014). بر همین اساس، در جایی به مانند یک زبان کاملاً درجا، عمل کرده و در جایی دیگر در قامت یک زبان دارای حرکت کانونی پرسش‌واژه نمایان می‌شود. در این میان، اگر تلاش کنیم که این زبان را در قالب یکی از دو گروه اشاره‌شده قرار دهیم، این توزیع متنوع پرسش‌واژه را بدیهی و بی‌ارزش فرض کرده‌ایم. هر چند به باور نگارندگان مقاله، پرسش‌واژه درجا/غیردرجا در نظر گرفتن یک زبان به این معناست که بپذیریم در آن زبان پرسش‌واژه از جایگاه ثابتی برخوردار بوده و همیشه در آن جایگاه ظاهر می‌گردد. برای نمونه،

زبان انگلیسی نمونه‌ای برجسته از زبان‌هایی است که در آن‌ها پرسش‌واژه همواره از جایگاهی ثابت برخوردار است. این امر در مورد زبان فارسی مشاهده نمی‌شود. زیرا، در این زبان پرسش‌واژه از هیچ جایگاه ثابتی برخوردار نیست و در حالی که نه درجاست و نه غیر درجا، بلکه هردو مورد نیز می‌تواند باشد. از این رو، نگارندگان برای رهایی از این مسئله، تقسیم‌بندی صوری از زبان‌ها ارائه می‌دهند که از این قرار است:

الف) زبان‌هایی که در آن‌ها پرسش‌واژه همواره در یک جایگاه ظاهر می‌گردد و دارای جایگاه ثابت و قابل پیش‌بینی است، در دسته زبان‌های دارای پرسش‌واژه ثابت قرار می‌گیرند.
ب) زبان‌هایی که در آن‌ها پرسش‌واژه در جایگاه‌های گوناگونی ظاهر می‌گردد و دارای یک جایگاه ثابت و قابل پیش‌بینی نیست، در دسته زبان‌های دارای پرسش‌واژه غیرثابت گنجانده می‌شوند.

بر این اساس، نگارندگان، زبان فارسی را در گروه دوم قرار داده‌اند. پژوهندگان مقاله حاضر، بر آن شدند تا به جای شرکت در نزاع میان درجا بودن یا غیردرجا بودن پرسش‌واژه در فارسی^۱، بر توزیع پرسش‌واژه در ساخت‌های پرسشی تک پرسش‌واژه‌ای تمرکز کنند. همچنین این مسئله را در چارچوب رویکرد اشتقاقی (Epstein et al., 1998) و نحو فاقد مشخصه بوئکس (Boeckx, 2015)، مورد بررسی قرار دهند. از این رو، در این پژوهش تلاش می‌شود تا به تحلیل این مسئله پرداخته شود که چرا در بعضی ساخت‌های پرسشی زبان فارسی، پرسش‌واژه، الزاماً به صورت درجا و در برخی دیگر، به صورت غیردرجا ظاهر می‌شود. ساختار بخش‌های دیگر مقاله از این قرار است: در بخش دوم پژوهش، به بررسی و تحلیل پیشینه پژوهشی درباره حرکت یا عدم حرکت پرسش‌واژه در فارسی پرداخته خواهد شد. در بخش سوم، روش پژوهش و مبانی نظری معرفی می‌شود. در بخش چهارم، به تحلیل تنوع توزیع پرسش‌واژه در زبان فارسی پرداخته می‌شود. سپس، با توجه به مبانی نظری پژوهش، بر آنیم تا تبیینی از این مسئله ارائه دهیم. بخش پنجم، نیز به بحث و بیان نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

۲. پیشینه پژوهش

با وجود اینکه پژوهش‌های بسیاری در پیوند با پرسش‌واژه در فارسی انجام پذیرفته است، اما سه پژوهش کهنمویی‌پور (Kahnemuyipour, 2006; Kahnemuyipour, 2001)، لطفی (Lotfi, 2003) و کریمی و طالقانی (Karimi & Taleghani, 2007) نقشی کلیدی در این زمینه داشته‌اند.

^۱ این مبحث نیازمند پژوهشی جداگانه است.

این آثار به عنوان مرجع پژوهش‌های صورت گرفته درباره پرسش‌واژه در نظر گرفته شده‌اند. در ادامه، این سه رویکرد را معرفی کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

کهنمویی‌پور (Kahnemuyipour, 2006; Kahnemuyipour, 2001)، بر این باور است که با توجه به حرکت پرسش‌واژه سه‌گونه زبان وجود دارند: (۱) زبان‌های پرسش‌واژه درجا، (۲) زبان‌های پیش‌آور کانون و (۳) زبان‌های دارای حرکت پرسش‌واژه. در زبان‌های گروه نخست، هر دو مشخصه کانون و مشخصه [wh] به صورت پنهانی بازمینی می‌شوند. در زبان‌های گروه دوم، مشخصه کانون به صورت آشکار و مشخصه [wh] به صورت پنهانی بازمینی می‌شوند. در نتیجه پرسش‌واژه در جایگاه کانون آشکار می‌گردد. در زبان‌های دسته سوم، این دو مشخصه به صورت آشکار بازمینی می‌شوند که منجر به ظاهر شدن پرسش‌واژه در مشخصگر متمم‌نما می‌گردد. او زبان فارسی را در دسته زبان‌های پیش‌آور کانون در نظر می‌گیرد. به باور وی، در زبان فارسی پرسش‌واژه تکیه بر است و مشخصه کانون نیز قوی است. در فارسی، هنگامی یک جمله دستوری به شمار می‌آید که عنصر پرسش‌واژه‌ای، آشکارا و به اجبار به جایگاه کانون (چه در بند اصلی و چه در بند درونه) حرکت کند.

لطفی (Lotfi, 2003) زبان فارسی را در دسته زبان‌های پرسش‌واژه درجا به شمار می‌آورد. به باور وی، در این زبان وجود یک پرسش‌نما^۱ که نخست به عنوان خواهر پرسش‌واژه ادغام شده و می‌تواند آشکار یا پنهان باشد، عامل سازنده پرسش‌های بلی/خیر و پرسش‌واژه‌ای است. اگر چه پیش‌اندسازی پرسش‌واژه در فارسی می‌تواند رخ دهد اما یک فرایند نحوی اجباری نیست و فقط به منظور تأکید رخ می‌دهد. همچنین، در زبان فارسی نیازهای واژی نحوی پرسش‌واژه بدون توجه به حرکت آشکار پرسش‌واژه از جایگاهی که نخست در آن ادغام شده است، برآورده می‌شود. زیرا به باور وی در این زبان، پرسش‌نما که به عنوان خواهر با پرسش‌واژه ادغام شده است، برای برآوردن نیازهای ساخت‌واژی ویژه‌ای به ابتدای جمله پرسشی حرکت می‌کند. این پرسش‌نما به سوی گروه متمم‌نما جذب می‌شود و می‌تواند نیازهای پرسش‌واژه را برآورده سازد.

کریمی و طالقانی (Karimi & Taleghani, 2007) با توجه به پرسش‌واژه، دو نوع زبان را از یک‌دیگر متمایز می‌کنند: نخست، زبان‌های دارای حرکت پرسش‌واژه (زبان انگلیسی) و دیگر، زبان‌هایی که در آن‌ها پرسش‌واژه قلب نحوی می‌شود (زبان فارسی). در زبان‌های فاقد حرکت ساختاری پرسش‌واژه، مشخصه [wh] ضعیف است و در نتیجه به عنوان یک مشخصه نحوی، نامرئی است. این دو نوع حرکت به جایگاه‌های فرود متفاوتی هم مرتبط هستند. این در حالی

¹ question marker

است که محل فرود سازه حرکت کرده (توسط حرکت پرسش‌واژه)، مشخصگر متمم‌نماست، محل فرود سازه قلب‌نحوی شده، مشخصگر گروه‌کانون است. مشخصه مسئول حرکت پرسش‌واژه نه مشخصه [wh] و یا مشخصه کانونی بلکه مشخصه‌ای کاملاً نحوی به نام مشخصه [EPP] است. این مشخصه به صورت اختیاری به یک هسته داده می‌شود تا حرکت پرسش‌واژه را سبب‌گردد. در نتیجه اختیاری بودن حرکت، ناشی از اختیاری بودن گزینش مشخصه [EPP] است. در این راستا، مشخصه [wh] هر دو نوع از پرسش‌واژه‌ها باید با عملگر پرسش‌واژه‌ای موجود در مشخصگر متمم‌نما رابطه انطباق داشته و به هسته متمم‌نما حرکت کند تا بتواند دامنه‌نمایی و جمله‌وارگی را به دست دهد.

همان‌گونه که از بررسی پیشینه پژوهشی برمی‌آید؛ این پژوهش‌ها عامل حرکت پرسش‌واژه در فارسی را یا تماماً مشخصه‌زده و نحوی دانسته (کریمی و طالقانی (Karimi & Taleghani, 2007)؛ کهنمویی‌پور (Kahnemuyipour, 2001; Kahnemuyipour, 2006)) و یا یک‌سره گفتمانی به شمار آورده‌اند (Lotfi, 2003). به جز کهنمویی‌پور، بقیه پژوهشگران مورد اشاره، حرکت را اختیاری پنداشته‌اند. آن‌ها برای توجیه درجا بودن پرسش‌واژه زبان فارسی، علاوه بر پرسش‌واژه، به وجود عملگر پرسشی دیگری نیز قائل شده‌اند. وظیفه این پرسش‌واژه، به باور کریمی و طالقانی (Karimi & Taleghani, 2007)، دامنه‌نمایی و جمله‌وارگی و به اعتقاد لطفی (Lotfi, 2003)، برآوردن نیازهای ساخت‌وازی پرسش‌واژه است. به نظر می‌رسد در نظر گرفتن چنین عنصری در ساخت‌های پرسشی در فارسی تقریری^۱ است. زیرا به باور واعظی (Vaezi, 2014) این عنصر «... با انگیزه تولید اشتقاق دستوری و مطابقت مشخصه‌ها، به گروه بالاتر ارتقاء یافته و پرسش‌واژه همچنان به صورت درجا باقی می‌ماند». در واقع، این عنصر برای برآوردن نیازهای مشخصه‌ای که پرسش‌واژه درجا از پس آن بر نمی‌آیند، ساخته شده‌است. کهنمویی‌پور نیز این وظیفه را بر دوش مشخصه [wh] و کانون نهاده و معتقد است که کانون به صورت آشکار و مشخصه [wh] به صورت پنهان بازبینی می‌شوند. هر چند چامسکی (Chomsky, 2000) در آثار پسین خود، استدلال می‌کند حرکت پنهانی در زبان رخ نمی‌دهد. زیرا با بهره‌گیری از فرایند انطباق^۲ می‌توان بدون توسل به حرکت پنهان، روابط مورد نظر را به دست آورد. همچنین بر پایه دیدگاه مورو (Moro, 2000) و بوئکس (Boeckx, 2015) واگذاری پدیده‌های زبانی بر دوش مشخصه‌های واژی نه فقط به تبیین و فهم چرایی یک مسئله نمی‌انجامد. بلکه برعکس، هر چه بیشتر پژوهنده را در چرخه‌ای

¹ stipulation

² agree

بیهوده گرفتار می‌سازد. همچنین توسل بی‌چون و چرا به مشخصه [EPP] به عنوان عاملی برای حرکت که به صورت اختیاری به یک هسته اعطا می‌شود (Karimi & Taleghani, 2007) نیز نمی‌تواند راهگشای تبیین مسئله تنوع توزیع پرسش‌واژه باشد. زیرا نخست آنکه وجود مشخصه [EPP]، خود مورد شبهه است (Epstein & Seely, 2006, p. 48-112). دوم، همان‌گونه که مورو (Moro, 2000) و شریفی‌پور و رحیمیان (Sharifipour Shirazi & Rahimian, 2018) استدلال کرده‌اند، می‌توان بدون توسل به مشخصه‌های واژی و تقریری همچون مشخصه [EPP] نیز حرکت یک سازه را تبیین نمود. سوم آنکه، هیچ توجیهی وجود ندارد که یک مشخصه واژی نحوی را در جایی اجباری بدانیم و در جایی دیگر در همان زبان آن را اختیاری بدانیم. موضوع مهم‌تر اینکه، تمامی این پژوهشگران، پرسش‌واژه را یک سازه کانونی به شمار می‌آورند. این در حالی است که با تحلیلی که عدلی (Adli, 2010) و سادات‌تهرانی (Sadat-Tehrani, 2011) ارائه می‌دهند، وضعیت به گونه دیگری است. زیرا هر چند این سازه می‌تواند به صورت کانونی ظاهر گردد، اما این کانونی شدن نه به علت ویژگی ذاتی کانونی بودن پرسش‌واژه بوده، بلکه به علت مسائلی کاربرشناختی/گفتمانی و آوایی است. با این همه، مشاهده می‌گردد که هیچ‌یک از این پژوهشگران تلاش نکرده‌اند تنوع موجود در توزیع پرسش‌واژه در فارسی را آن‌گونه که هست، تحلیل نمایند. جمله این مسائل سبب گردید تا پژوهندگان در این مقاله برآن شوند تا به بررسی توزیع پرسش‌واژه بپردازند. همچنین در پی آن‌اند تا علاوه بر ارائه تحلیلی یکپارچه از آن، تبیینی برای تنوع مشاهده شده در این توزیع نیز ارائه دهند.

۳. روش پژوهش و مبانی نظری

۳.۱. روش پژوهش

پیش از بیان مبانی نظری، لازم است تا نکته‌هایی در پیوند با روش تحقیق مورد نظر این پژوهش بیان شود. از آن جا که هدف پژوهش حاضر، به‌دست آوردن داده‌های نظری و ذهنی و درک و فهم تنوع توزیع پرسش‌واژه در جمله‌های پرسشی در زبان فارسی است، روش تحقیق مورد نظر را کیفی در نظر گرفته‌ایم. در این پژوهش که از گونه نظریه‌مبناست، با مراجعه به پیکره همشهری و تارنمای ریسمون، گروه نمونه کوچک، غیر معرف و غیر تصادفی از جمله‌های پرسشی پرسش‌واژه‌دار در فارسی را در نظر گرفته‌ایم. همچنین تلاش نموده‌ایم تا از طریق تحلیل استقرایی و مشاهده خاص و موردی به تجزیه و تحلیل داده‌ها بپردازیم. در نهایت، به سوی مشاهده کلی و ارائه نظریه‌ای پیرامون پدیده مورد بحث، گام برداشته‌ایم.

۲.۳. مبانی نظری

همان گونه که پیش تر اشاره شد، در این مقاله برآنیم تا در چارچوب رویکرد اشتقاقی و نحو فاقدِ مشخصه، به تحلیل مسئله توزیع پرسش واژه در جمله های پرسشی فارسی پردازیم. از این رو، آشنایی با این دو رویکرد تا اندازه بسیاری می تواند در فهم این مسئله مفید باشد.

در رویکرد اشتقاقی (Epstein et al., 1998)، نظام محاسبات نحوی فقط ادغام را در بر می گیرد و رابطه های نحوی، همگی از این فرایند ناشی می شوند. بنابراین در این رویکرد، هیچ باز نمود نحوی و هیچ سطح رابط باز نمودی مستقلی مفروض نیست. در نتیجه، هیچ مفهوم منسجمی از همگرایی به چشم نمی خورد. از این رو، اصل خوانش کامل نیز وجود ندارد که بخواهد شروط خوانشی را تحمیل کند. در این رویکرد، نظام های مفهومی نیتی^۱ (معنایی / خوانشی) و فراگویی ادراکی^۲ (آوایی / بیرونی ساز)، همزمان با فرایندهای نحوی وارد عمل شده و با اعمال محدودیت هایی، در شکل گیری اشتقاق های نحوی سهیم می شوند. بنابراین، خروجی عملیات های نحوی یک سره دستوری است.

در رویکردِ نحو فاقدِ مشخصه (Boeckx, 2015) استدلال می شود که نحو کاملاً از تاثیرات واژی آزاد و مستقل است^۳. بنابراین، ادغام ساده و متقارن^۴ خواهد بود. این فرایند که به ادغام محض^۵ معروف است، فرایند مجموعه سازی^۶ است که بدون محدودیت، غیرمقید و آزاد اعمال می گردد. این فرایند، دو مقوله واژی اولیه^۷ را با یک دیگر می آمیزد و حاصل آن یک مجموعه متقارن دوعضوی است. این دو مقوله، از آن جهت یکسان اند که تنها ویژگی آن ها مشخصه لبه ای^۸ و یا همان ادغام پذیری است. در این دیدگاه، مقولات واژی را می توان به صورت یک مقوله سه وجهی^۹ در نظر گرفت که دارای یک ویژگی لبه ای است (که کاملاً ساختاری بوده و هیچ گونه محتویات معنایی و واجی / آوایی ندارد) و دو نشانگر^{۱۰} که یکی به نظام (های) مفهومی نیتی و دیگری به نظام (های) فراگویی ادراکی اشاره دارد. بوئکس (Boeckx, 2015, p. 28) معتقد است

¹ conceptual-Intentional

² articulatory-Perceptual

³ syntax is free of lexical influence

⁴ symmetrical

⁵ bare merge

⁶ set formation

⁷ lexical precursor cells

⁸ edge feature

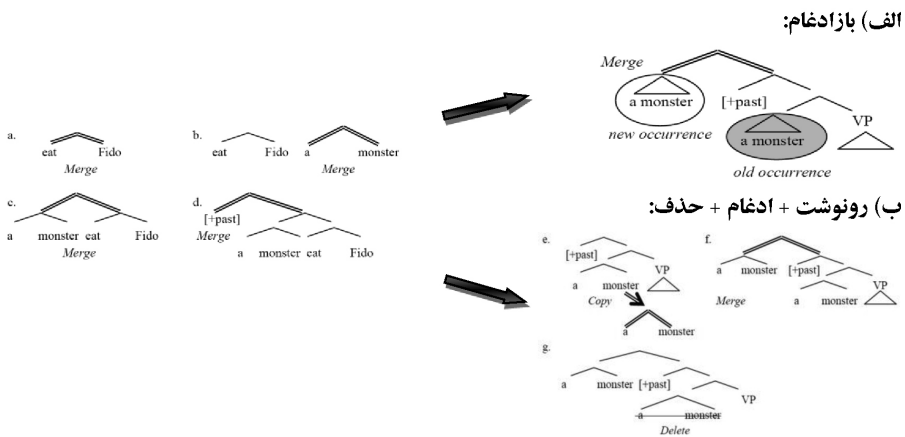
⁹ triplet

^{۱۰} (indices) این نشانگرها دستورالعمل هایی برای نظام های فرانحوی (syntax-external) هستند که مفاهیم مرتبط با وجه معنایی و ویژگی های مرتبط با وجه آوایی را فراهم آورده و فعال می سازند (Boeckx, 2015).

که این نشانگرها از دید نحو پنهان هستند و سپس در لحظه ابراز^۱، درج دیرهنگام می‌شوند. بنابراین نحو، صرفاً با مشخصه لبه‌ای مقولات واژی سروکار دارد. در این رویکرد همچنین، فاذا محدود به دو هسته (V, C) نمی‌شوند و بنابراین، می‌توان در هر اشتقاق ناشی از ادغام محض شاهد یک فاز و انتقال به نظام‌های خوانشی/بیرونی ساز بود. در این رویکرد، حرکت نوعی ادغام به شمار می‌آید و ادغام آزادانه عمل می‌کند. بر این مبنا، حرکت نیز آزادانه و فارغ از هرگونه نیاز نحوی/واژی رخ می‌دهد و یک‌سره به وسیله نظام‌های خوانشی و بیرونی ساز کنترل می‌شود (Boeckx, 2015, p. 69). (& 80).

در این پژوهش، به پیروی از اپستین و همکاران (Epstein et al., 1998)، استارک (Starke, 2001) و ژانگ (Zhang, 2004) حرکت را نه جابجایی یک سازه به شمار می‌آوریم و نه رونوشت، بلکه آن را نوعی بازادغام^۲ (ادغام بیرونی چندگانه) در نظر می‌گیریم. به بیانی، حرکت α به معنای ادغام دوباره α است و نه یک رونوشت از α + ادغام + حذف^۳. در ادامه، برای درک بهتر این مطلب، نمونه‌ای از بازادغام در انگلیسی بیان می‌شود:

A monster ate Fido.



شکل ۱: نمونه‌ای از بازادغام در انگلیسی [Zhang, 2004] (۱ و ۴)

^۱ at the point of spell-out

^۲ remerge

^۳ با وجود شباهت ظاهری این دیدگاه با جابه‌جایی مورد اشاره در حاکمیت و مرجع‌گزینی (ح.م.)، باید اشاره نمود که حرکت در ح.م. فرایندی نحوی است که بر پایه شرایط و عواملی نحوی صورت می‌پذیرد. همچنین عنصر حرکت کرده از خود ردی به‌جامی گذارد، در حالی که چنین مسائلی در رویکرد این مقاله، پذیرفتنی نیست. در نتیجه، بازادغام نمی‌تواند معادل حرکت آلفا در ح.م. پنداشته شود.

آنچه در این جا باید بدان اشاره نمود این است که فرایند بازادغام با نظریهٔ رونوشتی حرکت^۱ از جهات بسیاری متفاوت است.^۲ اگر نظریهٔ رونوشتی حرکت را بپذیریم با مسائل بسیاری مانند رونوشت گیری، حذف یکی از دو نسخهٔ موجود از یک سازه و موضعیت، روبه‌رو خواهیم شد. این در حالی است که در رویکرد بازادغام الف) رونوشت گیری که فرایندی تحمیلی و در تعارض با شرط شمول است، مفروض نیست. ب) با بازادغام یک سازه، آن سازه نمی‌تواند به دلیل برقراری روابط ساختاری جدید با دیگر عناصر، به طور هم‌زمان در هر دو جایگاه ظاهر شود. در نتیجه، نیاز به هیچ فرایند حذفی، نیز ضرورت نمی‌یابد. بنابراین فقط یکی قابل تلفظ است^۳ (Zhang, 2004). پ) اگر به جای دو رونوشت، یک سازه داشته باشیم که دوبار ادغام شده‌است، هر کدام از سازه‌ها روابط موضعی خود را خواهند داشت. زیرا دو سازه زنجیره‌ای شکل نداده‌اند که تأثیر بر یک عضو، عضو دیگر را نیز متأثر سازد. بنابراین، مشکل موضعیت نیز پیش نخواهد آمد. بر این اساس می‌توان گفت که بازادغام نمی‌تواند دارای پیش فرض نظریهٔ رونوشتی حرکت باشد.

۴. توزیع پرسش‌واژه در فارسی

در این بخش، ابتدا رابطهٔ میان پرسش‌واژه و دامنه‌نمایی در فارسی را با توجه به دو رویکرد مورد اشاره نشان داده و سپس به تحلیل توزیع پرسش‌واژه در فارسی پرداخته‌ایم. سپس برآنیم تا نشان دهیم که چرا پرسش‌واژه در برخی ساخت‌ها هم می‌تواند به صورت درجا و هم غیر درجا ظاهر گردد و در بعضی ساخت‌ها ضرورتاً به صورت درجا پدیدار می‌شود.

۴.۱. پرسش‌واژه و دامنه‌نمایی

به باور پزتسکی (Pesetsky, 1987) هر سور، می‌بایست دارای یک دامنه باشد. مارتین (Martin, 1993) نیز یک صافی^۴ برای دامنه تعریف می‌کند که بر اساس آن، هر سور غیر ارجاعی می‌بایست دارای دامنه باشد. از این رو، پرسش‌واژه نیز که یک سور غیر ارجاعی به شمار می‌آید؛ باید بتواند دامنه‌نمایی کند. به بیانی، پرسش‌واژه باید در بالاترین جایگاه در یک ساخت قرار گیرد تا بتواند تأثیر خود را بر تمامی آن ساخت تحمیل نماید. در رویکرد نحو فاقد مشخصه، وظیفهٔ نحو فقط

^۱ copy theory of movement

^۲ نگاه کنید به (Zhang, 2004)

^۳ عاملی که باعث تلفظ یکی از دو پرسش‌واژه می‌گردد نه یک صافی در صورت آوایی بلکه چیزی است که چامسکی (Chomsky, 2000) آن را اصل عامل سوم در محاسبهٔ کمینه و یا همان کارایی محاسباتی می‌نامد. بر اساس آن، میزان عناصر تلفظ شده باید به کمترین حد ممکن کاهش داده شود و ابزار اجرایی این اصل نیز نظام حسی حرکتی است.

^۴ Filter

ادغام محض مقوله‌های واژی اتمیک با توجه به ویژگی ادغام‌پذیری آن‌ها است. بر این مبنا، هر محدودیتی که در فرایند اشتقاق دیده می‌شود، ناشی از نظام‌های خوانشی و بیرونی‌ساز است. همچنین با توجه به رویکرد اشتقاقی، نظام‌های مورد اشاره هم‌زمان با ادغام محض، مقوله‌های واژی را خوانش کرده و مقوله‌دستوری، نحوه تلفظ و ترتیب خطی مجموعه حاصل از ادغام محض را مشخص می‌کنند. از این رو، نمی‌توان نیاز به دامنه‌نمایی را یک نیاز نحوی دانست. زیرا فقط عملیات موجود در نحو ادغام محض است که آن هم آزادانه و بدون هیچ‌گونه نیاز درون‌نحوی به پیش می‌رود.

همچنین این نیاز، یک نیاز مرتبط با نظام فراگویی ادراکی نیز نمی‌تواند باشد. زیرا با وجود آنکه در زبان‌های فارسی و ژاپنی و مانند آن‌ها پرسش‌واژه می‌تواند در جایگاه اولیه خود و نه لزوماً جایگاه دامنه‌نما تلفظ شود، باز هم تأثیر دامنه‌نمایی پرسش‌واژه بر کل سازه احساس می‌شود. بنابراین، نیازهای مرتبط با نظام‌های بیرونی‌ساز با تلفظ یک سازه در ارتباط اند که این نیاز را می‌توان بدون تلفظ نیز دریافت. در نتیجه باید آن را در دسته نیازهای نظام‌های مفهومی‌نیتی به شمار آورد. بر پایه همین نیاز، سازه‌ای که نظام‌های خوانشی آن را به عنوان پرسش‌واژه تعبیر کرده‌اند، باید دو بار ادغام شود و به بیانی، مشمول بازادغام گردد. بنابراین، بازادغام پرسش‌واژه، فرایندی است اجباری که بر پایه نیاز نظام‌های مفهومی‌نیتی در تمامی زبان‌ها به وقوع می‌پیوندد. بر این اساس، پرسش‌واژه در دو جایگاه کلی ادغام محض می‌کند: الف) جایگاه اولیه (که از آن به جایگاه درجا تعبیر می‌شود). ب) جایگاه دامنه‌نمایی که بالاترین جایگاه در یک عبارت است (این همان جایگاهی است که در کمینه‌گرایی معیار، مشخص‌گر متمم‌نما نامیده می‌شود). این مسئله در تفاوت میان دو جمله (۲ الف) و (۲ ب) به روشنی نمایان است.

۱. الف) مینا چگونه کار می‌کند؟ / چگونه مینا کار می‌کند؟

ب) آرش می‌داند که مینا چگونه کار می‌کند.

در (۱ الف) پس از ادغام اولیه پرسش‌واژه «چگونه»، نظام‌های معنایی مجوز بازادغام این پرسش‌واژه در جایگاه آغازین جمله و به بیانی، جایگاه دامنه‌نمایی را صادر کرده‌اند. با این عمل، تمامی جمله در سیطره پرسش‌واژه قرار می‌گیرد و به صورت یک جمله پرسشی خوانش می‌گردد. این مسئله بازادغام در نمونه (۳) نشان داده شده است:

۲. [چگونه] مینا چگونه کار می‌کند؟

از این دیدگاه، چه بگوییم «چگونه مینا کار می‌کند» و چه بگوییم «مینا چگونه کار می‌کند»، تفاوتی در دامنه‌نمایی پرسش‌واژه ایجاد نمی‌شود. زیرا در هر دو صورت، پرسش‌واژه در جایگاه

دامنه‌نمایی بازادغام کرده است. هر چند به دلایلی که در ادامه بیان می‌شود، در یکی، بالاترین پرسش‌واژه تلفظ شده‌است و در دیگری، پائین‌ترین پرسش‌واژه.

اما در (۱ ب) بالاترین جایگاهی که پرسش‌واژه می‌تواند در آن بازادغام شود و بر جمله سیطره بیاندازد، بالاترین نقطه در جملهٔ پیرو و به بیانی، بعد از متمم‌نمای «که» است. در نتیجه، سیطره و دامنهٔ پرسش‌واژه، جملهٔ پایه را در بر نمی‌گیرد و پرسش‌واژه نمی‌تواند بر تمام جمله سیطره بیاندازد. در نهایت، اینکه فقط بخشی از جمله و نه تمام جمله (۱ ب) به صورتی پرسشی خوانش می‌گردد. این مسئله در نمونه (۳) نشان داده شده‌است:

۳. الف) [آرش می‌داند] که [چگونه]؛ [مینا چگونه]؛ کار می‌کند] [[[[

* ب) [چگونه]؛ [آرش می‌داند] که [مینا چگونه]؛ کار می‌کند] [[[[

بدساختی جمله (۳ ب) به این دلیل است که پرسش‌واژه «چگونه» که در جایگاه دامنه‌نمایی بازادغام کرده‌است، نمی‌تواند با پرسش‌واژه موجود در درون بند درونه هم‌نمایه و به بیانی، یکسان باشد. به این دلیل که این دو پرسش‌واژه به دو ساخت متفاوت تعلق دارند. از جنبهٔ معنایی نیز این پرسش‌واژه به نحوهٔ کارکردن مینا مربوط است و نه نحوهٔ دانستن آرش. هر چند اگر این جمله به صورت جمله (۴) بازنویسی شود، خوش ساخت گشته و به ساختی پرسشی تبدیل می‌شود.

۴. الف) [[چگونه]؛ [آرش چگونه]؛ می‌داند] [[که [چگونه]؛ [مینا چگونه]؛ کار می‌کند] [[[[؟

ب) [[چگونه]؛ [آرش چگونه]؛ می‌داند] [[که [مینا کار می‌کند] [[[[؟

نتیجهٔ بحث آن است که پرسشی یا غیرپرسشی بودن یک ساخت، مسئله‌ای است مرتبط با نظام‌های مفهومی‌نیتی. بر این اساس، می‌توان بدون توسل به هرگونه مشخصهٔ واژی تحلیلی از پرسش‌واژه و چگونگی شکل‌گیری آن ارائه داد. در این راستا، فقط می‌توان به ادغام و بازادغام و خوانش صورت گرفته از سوی نظام‌های مفهومی‌نیتی توسل کرد. همچنین این مسئله را در نظر نگرفت که آیا زبان دارای پرسش‌واژه درجا است یا غیر درجا. در ادامه نشان خواهیم داد که چه عواملی باعث تلفظ یا عدم تلفظ یکی از دو پرسش‌واژه ادغام شده می‌شوند.

۴. ۲. عامل موثر در تلفظ پرسش‌واژه در جمله‌های پرسشی تک پرسش‌واژه‌ای

بر پایهٔ آنچه در پیشینهٔ پژوهش اشاره گردید، زبان‌شناسان دو دیدگاه در مورد پرسش‌واژه در فارسی مطرح کرده‌اند. یکی اینکه حرکت پرسش‌واژه اجباری است (Kahnemuyipour, 2006; Kahnemuyipour, 2001) و دیگری آنکه این حرکت اختیاری است (Karimi & Taleghani, 2007; Lotfi, 2003; Dabir Moghaddam & Kalantari, 2016; Vaezi, 2014).

در این بخش نشان می‌دهیم چگونه می‌توان این دو دیدگاه به ظاهر متفاوت را به صورتی یک‌پارچه ارائه کرد.

اگر بپذیریم که پرسش‌واژه در زبان فارسی اجباراً به سبب نیاز نظام‌های معنایی (یا همان دامنه‌نمایی)، دوبار ادغام می‌شود؛ پذیرفته‌ایم که بازادغام و به بیانی، جابجایی پرسش‌واژه در این زبان امری است اجباری. بر این اساس، اگر بازادغام صورت نپذیرد، پرسش‌واژه نمی‌تواند بر جمله دامنه‌نمایی کند، اما اگر دامنه‌نمایی صورت نپذیرد، جمله پرسشی شکل نمی‌گیرد. در نتیجه اشتقاق حاصل، غیردستوری می‌شود. نمونه (۵) این امر را نشان می‌دهد:

۵. الف) آرش چه کسی را دید ← [چه کسی را [آرش چه کسی را دید]]؟

ب) (آرش چه کسی را دید ← [آرش چه کسی را دید].*

در نمونه (۵ الف) «چه کسی را» با بازادغام توانسته سیطره خود را بر کل ساخت اعمال کند و آن را به ساختی پرسشی تبدیل کند. هر چند، در (۵ ب) پرسش‌واژه در جایگاه دامنه‌نمایی بازادغام نکرده‌است. در نتیجه توانسته سیطره خود را بر کل جمله اعمال سازد و ساخت پرسشی موردنظر نیز شکل نگرفته‌است.

با این وجود، فقط یکی از این دو پرسش‌واژه می‌تواند در انتهای اشتقاق تلفظ شود. هر چند، اگر نگاهی به داده‌های فارسی بیندازیم متوجه می‌شویم که بر خلاف انگلیسی هر کدام از این پرسش‌واژه‌ها از شانس برابری برای تلفظ شدن برخوردارند. اگر فقط نظام فراگویی ادراکی را مسئول این شانس برابر و یا اختیاری بودن بدانیم، آن‌گاه باید استدلال کرد که چرا بعضی از پرسش‌واژه‌ها می‌توانند هم به صورت درجا و هم غیر درجا تظاهر یابند، مانند نمونه (۶). این درحالی است که پرسش‌واژه در فارسی از جنبه آوایی تکیه‌بر است (کهنمویی‌پور 2006; Kahnemuyipour, 2001; Kahnemuyipour, 2006) و سادات‌تهرانی (Sadat-Tehrani, 2011)). پرسش‌واژه می‌تواند بر پایه دیدگاه ریچاردز (Richards, 2016) فقط به صورت درجا تلفظ شود. همچنین اگر این مسئله را یک‌سره بر عهده مسائل گفتمانی قرار دهیم، علاوه بر آن‌چه پیش‌تر به نقل از عدلی (Adli, 2010) بیان شد، با این مشکل روبرو خواهیم شد که چرا بعضی از پرسش‌واژه‌ها ضرورتاً به صورت درجا ظاهر می‌شوند، مانند نمونه (۷).

۶. به صورت درجا و غیر درجا

چی داخل کیف عکاسیتان است؟/ داخل کیف عکاسیتان چی است؟؛ چه تفاوتی بین این علامت‌ها وجود دارد؟/ بین این علامت‌ها چه تفاوتی وجود دارد؟؛ پس کو این هلی کوپتر لعنتی؟/ پس این هلی کوپتر لعنتی کو؟؛ آخرین بار کی سحر دیدی؟/ آخرین بار سحر کی دیدی؟

۷. ضرورتاً درجا

سرنوشت کارمندان موسسه میزان چه می شود؟/ چه سرنوشت کارمندان موسسه میزان می شود؟؛ شماره رند تلفن ثابت چند [است]؟/ چند شماره رند تلفن ثابت [است]؟

نتیجه به دست آمده از سطرهای بالا از این قرار است که اجازه تلفظ یکی از دو سازه ادغام یافته نه یک سره در حوزه نظام های بیرونی ساز است و نه در حوزه نظام های معنایی. بلکه به باور نگارندگان در تعاملی نهفته است که میان این دو برقرار می گردد. همان گونه که تاکنون اشاره شد در اشتقاق یک ساخت سه عامل دخالت دارند: نحو، نظام های معنایی و نظام های آوایی. نحو، فقط وظیفه ادغام محض عناصر واژگی را بر عهده دارد. نظام های معنایی خوانش عناصر واژگی با توجه به مفاهیم مرتبط با وجه معنایی را در اختیار دارد. نظام های آوایی نیز به مسائل مرتبط با تلفظ یک سازه معطوف بوده اند. نظام های آوایی فقط سازه ای را تلفظ می کنند که شرایط لازم برای تلفظ شدن را کسب کرده باشد. هر چند از آن جا که نحو بدون محدودیت ادغام محض را اعمال می سازد، بخش مهمی از این شروط از سوی نظام های معنایی مشخص می شود. در ادامه، به یکی از حوزه های مرتبط با این نظام که با نام ساخت اطلاعی^۱ مطرح می شود، می پردازیم و تلاش می کنیم تا آن را در قالب چارچوب این پژوهش بازتحلیل نماییم. ساخت اطلاعی از دیدگاه بسیاری از زبان شناسان به جنبه معنایی زبان (معناشناسی، کاربردشناسی و یا گفتمان) مرتبط می شود. به بیانی، دامنه مناسب برای آن، وجه معنایی زبان است (Matić, 2015). با این وجود، از دیدگاه برخی زبان شناسان زایشی مانند جکنداف (Jackendoff, 1972; Büring, 2007; quoted from) ساخت اطلاعی و مقوله های آن همچون کانون و مبتدا که در قالب مشخصه کانون و مبتدا^۲ بازنمایی می گردد، بخشی از بازنمود نحوی مرسوم^۳ است که با صورت آوایی و صورت منطقی در تعامل است. هر چند همان گونه که بیان شد، در نحو فاقد مشخصه که نحو صرفاً به ادغام محض مقوله ها پرداخته و مشخصه های واژگی در آن مطرح نیستند، نمی توان این دیدگاه را پذیرفت. بر این مبنا، نگارندگان ساخت اطلاعی و مقولات وابسته به آن را بخشی از نظام معنایی و نه نحو به حساب می آورند. تعریفی که خرمایی و عباسی (Khormaei & Abbasi, 2014) از ساخت اطلاعی ارائه می دهند به شرح زیر است:

ساختی که گوینده برای بیان یک گزاره به کار می برد، نشان گر فرضیات وی درباره وضعیت دانش و هوشیاری شنونده در زمان ادای پارگفتار است. ... بنابراین، ساخت اطلاعی بر صورت

¹ information structure

² F-Feature & T-Feature

³ ordinary syntactic representation

جمله ... تأثیر می‌گذارد و سازه‌های جمله را آن‌چنان مشخص می‌سازد که با وضعیت اطلاعاتی ذهن مخاطب سازگار باشد (Khormae & Abbasi, 2014, p. 2).

به باور آن‌ها، دو فرایند مهم که می‌تواند با پیروی از لمبرکت (Lambrecht, 1994)، در ساخت جمله تغییراتی را به وجود آورد، عبارت‌اند از الف) مبتداسازی^۱ و ب) پیش‌آوری کانون. برای فهم این دو فرایند، نخست باید دانست که مبتدا و کانون از دیدگاه لمبرکت (همان) چگونه تعریف می‌شوند.

لمبرکت (Lambrecht, 1994) سازه‌ای را مبتدا به شمار می‌آورد که از مفهوم دربارگی^۲ پیروی کرده و دارای پیش‌انگاره موضوعیت^۳ باشد. به بیانی، مبتدای جمله همان چیزی است که گزاره بیان‌شده توسط جمله، درباره آن است. همچنین مبتدا باید بخشی از پیش‌انگاره موضوعیت باشد و به بیانی، مبتدا باید هم اکنون موضوع بحث یا در حال حاضر کانون توجه باشد. روشن است آن‌چه مبتداست یا مبتداسازی می‌شود، همیشه در آغاز جمله ظاهر می‌شود. همچنین کانون آن بخش غیرمسلمی از گزاره است که گوینده قصد دارد در هنگام صحبت کردن در اختیار شنونده قرار دهد. این سازه از جنبه کاربردشناختی غیرفعال، غیر قابل‌شناسایی و دارای اطلاع‌نو بوده و فاقد پیش‌انگاره موضوعیت و دربارگی است. به باور خرمایی و عباسی (Khormae & Abbasi, 2014) چنین عنصری می‌تواند تحت فرایند پیش‌آوری کانون قرار گیرد. بر این اساس، پیش‌آوری کانون با دو هدف انجام می‌پذیرد: الف) موضوع بحث قرار دادن عنصری که تاکنون مورد بحث نبوده است. ب) نشان دادن عنصری که خود موضوع بحث نیست، اما با موضوع بحث ارتباط بیشتری دارد. بنابراین، هر چند جایگاه آغازین جمله متعلق به عناصر آشناتر و مرتبط‌تر است، اما عناصر دارای اطلاع‌نو نیز می‌توانند در آن ظاهر گردند. در نتیجه، مبتداسازی و پیش‌آوری کانون، بر خلاف تفاوت‌های ظاهریشان، هر دو گرداگرد محور پیش‌انگاره موضوعیت می‌چرخند. براساس این تعریف و از آن‌جاکه کریمی و طالقانی (Karimi & Taleghani, 2007)، پرسش‌واژه را حامل اطلاع‌نو به شمار می‌آورند، می‌توان نتیجه گرفت که این سازه می‌تواند تحت پیش‌آوری کانون و نه مبتداسازی قرار گیرد.

با این وجود، یکی از عمده‌ترین مشکلات در نظر گرفتن پیش‌آوری کانون به‌عنوان عامل جابه‌جایی و یا بازادغام یک پرسش‌واژه، این است که در زبان‌های دارای پرسش‌واژه غیر ثابت،

¹ topicalization

² aboutness

³ relevance presupposition

پرسش‌واژه همیشه به صورت غیر درجا ظاهر نمی‌شود. هر چند اگر این سازه نتواند تحت فرایند پیش‌آوری کانون در ابتدای جمله ظاهر شود، چگونه می‌توان بدون توسل به یک سری تقریرات، دامنه‌نمایی و بسط سیطره پرسش‌واژه به تمامی جمله را نشان داد. همچنین چگونه می‌توان اثبات کرد که جمله مورد نظر پرسشی است یا خیر. نمونه‌ای از این تقریرات را می‌توان در مطرح کردن پرسش‌نما (Lotfi, 2003) و یا عملگر پرسشی اضافه بر پرسش‌واژه (Rasekhmahand, 2003; Vaezi, 2014; Karimi & Taleghani, 2007) مشاهده کرد که برای توجیه جنبه پرسشی بودن یک جمله ارائه شده‌اند.

مشکل دیگری از این فرض پدید می‌آید که از این قرار است؛ اگر بپذیریم عامل جابه‌جایی پرسش‌واژه، پیش‌آوری کانون است، به صورت پیش‌فرض پذیرفته‌ایم که تفاوت موجود در زبان‌های دارای پرسش‌واژه ثابت، عاملی است مرتبط با ساخت اطلاعاتی. به بیانی، پذیرفته‌ایم که در یک زبان پرسش‌واژه همیشه تحت پیش‌آوری کانون قرار می‌گیرد. در نتیجه پرسش‌واژه همیشه در ابتدای بند ظاهر می‌گردد (مانند انگلیسی) و در زبانی دیگر، پرسش‌واژه هیچ‌گاه تحت این فرایند قرار نمی‌گیرد. در نهایت همواره به صورت درجا ظاهر می‌گردد (مانند زبان‌های چینی و ژاپنی). پذیرش این دیدگاه به معنای آن است که در زبان‌های گروه دوم، هیچ‌گاه نمی‌توان مفاهیم خاصی که از طریق پیش‌آوری کانون منتقل می‌شود را به دست داد. این درحالی است که این مسئله با روح زبان‌های طبیعی ناسازگار است. با توجه به این دو مشکل، می‌توان رویکرد مورد اشاره در این پژوهش را پذیرفت. بر پایه این رویکرد، عامل حرکت پرسش‌واژه همگانی بوده و در تمامی زبان‌های دارای پرسش‌واژه ثابت و غیرثابت به صورت یکسان رخ می‌دهد. این امر نمایانگر دامنه‌نمایی و بسط سیطره پرسش‌واژه بر تمامیت یک جمله است. هر چند اینکه کدام یک از پرسش‌واژه‌ها تلفظ شود، به تعامل میان دو نظام بیرونی‌ساز و خوانشی بستگی دارد.^۱

این تعامل را می‌توان به صورتی که در ادامه بیان می‌شود، صورت‌بندی کرد. با توجه به گفتمان، می‌توان عنصری که تاکنون مورد بحث نبوده، را موضوع بحث قرار داد، یا اینکه قرابت و ارتباطش را با موضوع بحث نشان داد. بر این اساس، پرسش‌واژه توسط نظام‌های خوانشی، به عنوان سازه مستعد پیش‌آوری کانون خوانش می‌گردد. با این وجود، این مسئله، منجر به جابه‌جایی پرسش‌واژه نمی‌شود، بلکه دستورالعملی را به نظام‌های بیرونی‌ساز ارسال می‌کند. بر اساس این دستورالعمل، بالاترین سازه بازادغام شده در جمله تلفظ می‌شود. هر چند اگر با توجه به گفتمان، هدف از کاربرد پرسش‌واژه، انجام هیچ‌یک از نقش‌های بالا نباشد؛ دستورالعمل ارسالی به

^۱ در این جا فقط جمله‌های پرسشی تک پرسش‌واژه‌ای مورد نظر است.

نظام‌های بیرونی‌ساز به گونه‌ای دیگر است. این دستورالعمل به این شکل است که پرسش‌واژه بازادغام‌شده دیگر تلفظ نشود و پرسش‌واژه به صورت درجا تلفظ گردد. همچنین از آن‌جا که پرسش‌واژه در فارسی تکیه بر است (کهنمویی‌پور، Kahnemuyipour, 2001; Kahnemuyipour, 2006) و سادات‌تهرانی (Sadat-Tehrani, 2011))، می‌تواند به صورت مؤکد نیز بیرونی‌سازی گردد. جمله پرسشی شماره (۹) این مسئله را نشان می‌دهد:

۸ الف) کی آنها کی دستگیر کردند؟

ب) کی آنها کی دستگیر کردند؟

در این نمونه، پرسش‌واژه «کی» به دو صورت می‌تواند تعبیر شود. اگر این جمله در گفتمانی قرار گرفته باشد که بر اساس آن «کی» مستعد پیش‌آوری کانون در نظر گرفته شود، این پرسش‌واژه در جایگاه بازادغامش تلفظ می‌شود (۸ الف). در صورتی که نظام‌های خوانشی با توجه به گفتمان، چنین پدیده‌ای را تشخیص ندهند، آن‌گاه پرسش‌واژه به صورت درجا تلفظ می‌گردد (۸ ب). آن‌چه گفته شد می‌تواند به وسیله شرطی به نام «شرط تلفظ بالاترین پرسش‌واژه» در (۹) جمع‌بندی کرد:

۹. شرط تلفظ بالاترین پرسش‌واژه: در زبان‌هایی که در آن‌ها پرسش‌واژه می‌تواند در جایگاه‌های گوناگونی ظاهر گردد، اگر پرسش‌واژه توسط نظام‌های معنایی به‌عنوان سازه مستعد پیش‌آوری کانون خوانش شود، نظام بیرونی‌ساز بالاترین سازه ادغام‌شده را تلفظ می‌کند. در غیر این صورت، پایین‌ترین سازه ادغام‌شده، تلفظ می‌گردد.

با این وجود، اجباری یا اختیاری بودن تلفظ سازه‌ای که مستعد پیش‌آوری کانون تشخیص داده می‌شود، امری نسبی است. این امر با توجه به مجموع عناصر تشکیل‌دهنده یک جمله، مشخص می‌شود. به بیان دیگر، اینکه آیا پرسش‌واژه‌ای که مستعد پیش‌آوری کانون است، ضرورتاً توسط نظام‌های بیرونی‌ساز تلفظ می‌شود یا خیر، تابع محدودیت‌هایی معنایی و آوایی ناشی از همنشینی عناصر تشکیل‌دهنده یک جمله است.

گونه‌ای از این محدودیت‌ها، ناشی از ویژگی‌های ظرفیتی فعل است و به بیانی، متأثر از رابطه‌ای است که میان فعل‌ها و متمم‌هایشان وجود دارد. یکی از این افعال، فعل ربطی^۱ است. افعال ربطی گروهی از فعل‌ها هستند که محدودیت‌هایی را برای تلفظ پرسش‌واژه در جایگاه بازادغام به وجود می‌آورند. این افعال یک محمول تمام‌عیار به شمار نمی‌آیند. زیرا بر پایه تعریف، بیان‌کننده عمل نبوده و فقط، نشان‌دهنده رابطه‌ای میان اجزای یک جمله هستند. همچنین معنایشان بدون

^۱ copula

حضور واژه‌ای که بی‌فاصله پیش از آن‌ها می‌آید، ناقص است. به باور حقی‌بین (Hagbhin, 2006) فعل ربطی یک نقش‌نماست^۱ که نمی‌تواند به موضوع‌هایی که در دامنه‌اش قرار دارند، نقش‌تتا بدهد. هر چند، فعل ربطی در ترکیب با عنصر محتواداری که به صورت بی‌فاصله پیش از آن می‌آید، به صورت یک سازه غیرنقشی درآمده و قادر به اعطای نقش‌تتا می‌گردد. از این رو، صادقی و ارژنگ (Sadeghi & Arzang, 2006; quoted from Tabibzadeh, 2006) این واژه را متمم‌اجباری فعل ربطی به شمار آورده و حذف آن از جمله را سبب غیردستوری شدن جمله می‌دانند:

۱۰. رنگ آسمان آبی است / *رنگ آسمان است؛ هوا سرد شد / *هوا شد

از دیگر ویژگی‌های فعل‌های ربطی آن است که در صورت عدم برقراری رابطه همسانی میان مسند و مسندالیه، آن افعال دیگر، از جمله افعال اسنادی به شمار نمی‌آیند. به بیانی، اگر فعل موردنظر در معنای «وجود داشتن» به کار رود؛ دیگر نه یک فعل ربطی که فعلی کامل به شمار می‌آید. در نتیجه، فعل «هست» در جمله «داخل کیف عکاسیتان چی هست؟» فعل ربطی نیست. زیرا نخست آنکه «داخل کیف عکاسیتان» برابر با «چی» نیست و دوم اینکه فعل «هست» در معنای «وجود داشتن» به کار رفته است.

بنابراین با توجه به نمونه‌های (۱۰) می‌توان گفت که آن‌چه باعث بدساختی جمله‌های (۷) شده است، دور افتادن پرسش‌واژه از فعل ربطی است. این مسئله را از دیدگاه چارچوب این مقاله بررسی می‌کنیم: در ساخت اسنادی، مسند نقش محمول واقعی جمله را بر عهده دارند و نه فعل ربطی (Hagbhin, 2006). در نتیجه نظام مفهومی نیتی فقط در صورت وجود یک مسند بلافصل در کنار فعل ربطی می‌تواند وجود محمول در جمله را شناسایی کرده و نقش معنایی مورد نظر را به تنها موضوع موجود اعطا نماید. بنابراین، اگر این مسند در کنار فعل ربطی وجود نداشته باشد، در خوانش معنایی خلل ایجاد می‌گردد. به بیانی، شناسایی محمول و نتیجتاً اعطای نقش‌های معنایی در جمله به عنصری بستگی دارد که از طریق ادغام، با فعل رابطه خواهری^۱ برقرار کرده باشد. در واقع، همان‌گونه که حقی‌بین (همان) ادعا می‌کند، اهمیت محتوای واژگانی در تعیین ساخت موضوعی و میزان ظرفیت موضوعی محمول بسیار بیشتر از محتوای دستوری است. هر چند اگر پس از بازادغام، حسب نیاز نظام‌های مفهومی نیتی و بر پایه شرط (۹)، بالاترین سازه به‌تنهایی تلفظ شود؛ رابطه خواهری میان فعل و مسند (که در اینجا پرسش‌واژه است) با عدم تلفظ پرسش‌واژه، دستخوش تغییر گشته، به‌وقوع نمی‌پیوندد. در نتیجه، محمولی در جمله شکل نمی‌گیرد. بنابراین،

¹ functor

¹ sisterhood

موضوع موجود در جمله نیز بدون نقش معنایی رها می‌گردد که همین مسئله منجر به بدساختی چنین سازه‌هایی می‌شود. زیرا، با شکل نگرفتن این رابطه، نظام‌های مفهومی نیتی به سبب عدم وجود سازه‌ای که بتواند مستقیماً با فعل ربطی رابطه‌ی خواهری ایجاد کند، در خوانش محمول و نقش‌های معنایی، دچار اشکال می‌شوند. بر این اساس، حتی اگر پرسش‌واژه مستعد پیش‌آوری کانون تشخیص داده شود، نظام مفهومی نیتی، مجوز لازم برای تلفظ پرسش‌واژه بازادغام‌شده به تنهایی را ارائه نمی‌کند. این مسئله هنگامی آشکار می‌شود که یا در کنار این فعل-ربطی عنصر دیگری غیر از پرسش‌واژه قرار گیرد (نمونه ۱۱) و یا فعل ربطی به‌همراه پرسش‌واژه در جایگاه بازادغام‌شده، تلفظ شود (نمونه ۱۲):

۱۱. چگونه بازگشت هویت به هنر و معماری اسلامی ممکن است/ *است؟

۱۲. الف) (فارسی امروز)؟؟ چگونه است بازگشت به هنر و معماری اسلامی؟؟؟؟ چند است

خط تلفظ ثابت؟؟؟؟ چیست اسم تو؟

ب) (فارسی قدیم) کیست به گیتی خمیر مایه ادبار؟؛ چگونه باشد با چاکریت جاه و محل؟؛

چگونه شود زنده کو هلاک شود؟؛ کجاست ساقی مه‌روی...؟

بر اساس آنچه گفته شد می‌توان با توجه به شرط (۹)، شرط (۱۳) را نیز صورت‌بندی کرد:

۱۳. شرط تلفظ بالاترین پرسش‌واژه به تنهایی:

با رعایت شرط‌های نوشته‌شده در شرط (۱۰)، نظام بیرونی ساز می‌تواند بالاترین پرسش‌واژه ادغام‌شده را به تنهایی تلفظ کند، البته اگر این پرسش‌واژه خواهر فعل ربطی به شمار نیاید. در غیر این صورت، یا پائین‌ترین پرسش‌واژه تلفظ می‌گردد و یا اینکه پرسش‌واژه به‌همراه فعل ربطی در جایگاه دامنه‌نمایی تلفظ می‌شود.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش، زبان‌ها را با توجه به تنوع توزیع پرسش‌واژه به دو دسته زبان‌های دارای پرسش-واژه ثابت و پرسش‌واژه غیرثابت تقسیم کردیم و زبان فارسی را در دسته دوم قرار داده‌ایم. سپس نشان دادیم که پرسش‌واژه در راستای دامنه‌نمایی به‌صورت اجباری در دو جایگاه ادغام می‌شود. آن‌گاه استدلال کردیم که در فارسی اگر پرسش‌واژه توسط نظام‌های خوانشی، به‌عنوان سازه مستعد پیش‌آوری کانون خوانش شده و در مجاورت یک فعل ربطی نیز واقع نشده باشد، می‌تواند به تنهایی در جایگاه دامنه‌نمایی تلفظ گردد. با توسل به رویکرد ارائه شده در این مقاله، نشان دادیم که بر خلاف رویکردهای موجود درباره پرسش‌واژه در فارسی، مسئله اختیاری یا اجباری بودن حرکت پرسش‌واژه را می‌توان بدون توسل به هرگونه مشخصه‌ی واژی بررسی نمود. در واقع این

مسئله را می‌توان با بهره‌گیری از ادغام و بازادغام و خوانش صورت گرفته از جانب نظام‌های مفهومی نیتی و تعامل میان این نظام و نظام بیرونی‌ساز، به صورتی کاملاً یکپارچه تحلیل کرد. با این وجود، در این پژوهش در راستای اهداف مورد نظر و همچنین محدودیت‌های نگارشی مجله، مواردی از جمله وقوع پرسش‌واژه در مجاورت افعال غیر ربطی، جمله‌های پرسشی چند پرسش‌واژه‌ای^۱ (محدودیت‌های موضعی میان دو یا چند پرسش‌واژه) و ساخت‌های دارای حذف‌بندی^۲ مورد توجه قرار نگرفته‌اند، که در صورت بررسی آن‌ها می‌توان به تحلیل جامع‌تری از توزیع پرسش‌واژه در ساخت‌های پرسشی فارسی دست یافت. علاوه بر این، باید اشاره نمود که یافته‌های به‌دست آمده، محدود به این پژوهش و موارد مشابه است.

فهرست منابع

- حق‌بین، فریده (۱۳۸۵). «ظرفیت در ساخت‌های اسنادی در زبان فارسی». *زبان و زبانشناسی*. دوره ۲. شماره ۲. صص ۲۱-۳۸.
- خرمایی، علیرضا و مرضیه عباسی (۱۳۹۳). «بررسی رابطه‌ی میان مبتدا، مبتداسازی و پیش‌انگاره‌ی موضوعیت در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبانشناسی تطبیقی*. سال ۴. شماره ۷. صص ۱-۱۷.
- دبیرمقدم، محمد و راحله کلاتتری (۱۳۹۵). «بررسی ساخت اطلاع جملات پرسشی در فارسی نو با تاکید بر متن». *متن‌پژوهی ادبی*. سال ۲۰. شماره ۶۷. صص ۵۱-۸۳.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۲). «جملات پرسشی در زبان فارسی». *مجموعه مقاله‌های پنجمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی*. به کوشش محمد دبیرمقدم و ابراهیم کاظمی. تهران: شرکت آرویج ایرانیان. صص ۳۳۱-۳۴۴.
- شریفی‌پورشیرازی، احمدرضا و جلال رحیمیان (۱۳۹۶). «رویکردی پادتقارنی به ضمیراندازی در زبان فارسی». *زبان‌پژوهی*. دوره ۹. شماره ۲۵. صص ۱۱۳-۱۳۶.
- صادقی، علی اشرف و غلامرضا ارژنگ (۱۳۵۸). *دستور سال دوم آموزش متوسطه‌ی عمومی، فرهنگ و ادب*. وزارت آموزش و پرورش، تهران.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۸۵). «ساخت‌های اسنادی و سببی در زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*. دوره ۸. شماره ۴ (پیاپی ۳۲). صص ۶۱-۶۸.
- واعظی، هنگامه (۱۳۹۲). «ساخت‌های پرسش‌واژه‌ای در زبان فارسی (رویکردی کمینه‌گرا)». *زبان‌پژوهی*. دوره ۵. شماره ۹۰۱. صص ۱۹۹-۲۲۱.

¹ multiple Interrogatives

² sluicing

References

- Adli, A. (2010). Constraint cumulatively and Gradient: Wh- Scrambling in Persian. *Lingua*, 120, 2259-2294.
- Boeckx, C. (2015). *Elementary syntactic structures: prospects of a feature-free syntax*. Cambridge: University Press.
- Chomsky, N. (2000). Minimalist Inquiries. In R. Martin et al. (Eds.), *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik* (pp. 89-155). Cambridge: MA: MIT Press.
- Chomsky, N. (2005). Three factors in language design. *Linguistic inquiry*, 36(1), 1-22.
- DabirMoghaddam, M., & Kalantari R. (2016). An investigation of the information structure of wh-questions in modern Persian based on text. *Literary Text Research*, 20(67), 51-83 [In Persian].
- Epstein, S. D., Groat, E. M., Kawashima, R., & Kitahara, H. (1998). *A derivational approach to syntactic relations*. Oxford: Oxford University Press.
- Epstein, S. D., & Seely, T. D. (2006). *Derivations in minimalism*. Cambridge University Press.
- Haghibin, F. (2006). Valency in attributive constructions in Persian language. *Language & Linguistics*, 2(4), 21-38 [In Persian].
- Kahnemuyipour, A. (2001). On Wh-Questions in Persian. *Canadian Journal of Linguistics*, 46(1-2), 41-61.
- Kahnemuyipour, A. (2006). When wh-movement isn't wh-movement. In *Proceedings of the 2006 annual conference of the Canadian Linguistic Association*, York University, Toronto, Canada.
- Karimi, S., & Taleghani, A. (2007). Wh-movement, interpretation, and optionality in Persian. In S. Karimi, V. Samiian, & W. K. Wilkins (Eds.), *Phrasal and clausal architecture: Syntactic derivation and interpretation* (pp. 167-187). Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Khormae, A. R., & Abbasi, M. (2014). A Survey on the Relationship between Topic, Topicalization and Topicality Presupposition in Persian. *A Journal of Comparative Linguistic researches*, 4(7), 1-17 [In Persian].
- Lambrecht, K. (1994). *Information structure and sentence form*. Cambridge: Cambridge University Press
- Lotfi, A. R. (2003). Persian wh-riddles. *Multiple Wh-Fronting*, 64, 161-186.
- Martin, J. (1993). Wh-movement in Spanish: structural analysis & theoretical implications. *Anuario del Seminario de Filologia Vasca "Julio de Urquijo"*, 27(3), 777-784.
- Moro, A. (2000). *Dynamic antisymmetry* (No. 38). Cambridge, MIT press.
- Pesetsky, D. M. (1987). Wh-in-situ: movement and unselective binding. In E. Reuland & A. Ter Meulen (Eds.), *The Rrepresentation of (in) Difiniteness*. Cambridge, MIT press.
- Rasekhmahand, M. (2003). Interrogative sentences in Persian. In M. Dabir Moghadam & E. Kazemi. (Eds.), *Proceeding of 5th Conference on Theoretical and Applied Linguistics* (pp. 331-344). Tehran: Arvije-e- Iranian Co [In Persian].
- Richards, N. (2016). *Contiguity theory*. Cambridge, Massachusetts, United States: MIT Press.
- Sadat-Tehrani, N. (2011). The intonation patterns of interrogatives in Persian. *Linguistic Discovery Journal*, 9(1), 105-136.
- Sadeghi, A. A. & Arzhang, Gh. (1979). *Grammar for students of 2nd. level of general secondary school*. Culture & Literature. Tehran: Ministry of Education [In Persian].
- Sharifpur Shirazi, A.R. & Rahimian, J. (under press). A dynamic antisymmetry approach to pro-drop in Persian. *Zabanpazhuhi* [In Persian].
- Tabibzadeh, O. (2006). Attributive and causative constructions in Persian. *Persian Academy*, 8, 4(32), 61-68 [In Persian].
- Vaezi, H. (2014). Interrogative constructions in Persian (a minimalist approach). *Quarterly Journal of Language Research*, 5(901), 199-221 [In Persian].
- Zhang, N. (2004). Move is remerge. *Language & Linguistics*, 2(1), 189-209.

The Distribution of Wh-word in Single Wh-Questions in Persian

Ahmadreza Sharifipour Shirazi¹
Jala Rahimian²

Received: 12/07/2017
Accepted: 12/12/2017

Abstract

By investigating the distribution of wh-word in single Wh-questions in Persian through a qualitative method in terms of the theory of Derivational Approach (Epstein et al., 1998) and Feature-Free Syntax (Boeckx, 2015) we intend to explain why wh-word is necessarily in situ. in some sentences and why its movement is optional in others. In this study, based on the distribution of wh-words, we put languages into two different categories: fixed wh-word and non-fixed wh-word. Languages like English and Japanese in which wh-word appears in just one place (either in situ. or non-in situ.) are put in the first category, and languages like Persian in which wh-word appears in a variety of positions are put in the second category. By combining this classification with Scope-Marking (Pesetsky, 1987) (in which it is believed that each quantifier (such as wh-word) must have a scope) and Remerger (Zhang, 2004) (in which it is believed that the movement of α is not the process of “copy+ merge+ delete”, but a simple remerge of α), we suggest that converting a statement into a wh-question is related to conceptual-intentional systems and we can achieve it by resorting to merge, remerge and the related interpretation in conceptual-intentional systems without resorting to morphological features. Besides, we show that forming a wh-question is not the matter of being a wh-in situ. language or a non-wh-in situ. language, but is the matter of scope marking. By accepting the compulsory merger of wh-word in two positions in Persian, we naturally admit that the movement of wh-word is compulsory as well. Since if no remerge process happens, wh-word cannot extend its scope over the whole sentence, and as a result, no wh-question will be formed. Accordingly, we show that merger of wh-word in two positions is compulsory, just one of which must be pronounced, however: A. an in situ. position and B. the position in which the wh-word can scope mark the whole sentence.

We, also discuss the factors which determine the pronunciation of one of those merged wh-words. By taking a look at Persian related data, we understand that each

¹ Ph.D. in General Linguistics, Shiraz University, Iran (corresponding author);
s.sharifipour@rose.shirazu.ac.ir

² Full Professor in General Linguistics, Shiraz University, Iran - jrahimian@rose.shirazu.ac.ir

merged wh-word enjoys the same chance of being pronounced and if we just resort to articulatory-perceptual systems, then, we must make some arguments in favor of those wh-words which can be pronounced in both in-situ. and non-in-situ. positions. Meanwhile, if we put all these issues into discourse, the problem we face is those wh-words which are only pronounced in the in-situ. position. Accordingly, we resort to a mixed solution in which both articulator-perceptual systems and discourse related issues are observed. As a result, by reinterpreting the focus fronting as a triggering factor for pronunciation of the higher merged wh-word, we hold that, according to discourse, if an element which is not the already established “matter of current concern”, becomes “the matter of current concern” or becomes more relevant to the already established “matter of current concern”; then, the interpretation systems detect wh-word as a structure which is susceptible to focus fronting. This detection and interpretation sends instructions to externalization systems, and they accordingly, pronounce the highest remerged wh-word. As a result, we cannot take focus fronting as a triggering factor for remerge (or movement). This shows that the pronunciation of the highest merged wh-word is the result of the interaction between interpretation systems and externalization systems. Accordingly, we formalize “the principle of pronouncing the highest wh-word” as follows:

The principle of pronouncing the highest wh-word:

In a language the Externalization Systems pronounce the highest wh-word, if;

A) The language is a non-fixed wh-word,

B) The interpretation systems detect the wh-word as a structure which is susceptible to focus fronting.

** In case B does not happen, wh-in situ. will be pronounced

We also investigate into the structures with copulas in which a wh-word is adjacent to a copula and indicates that presence or absence of the copula with a wh-word can be a significant factor in pronouncing the highest merged wh-word. Accordingly, we formalize “the revised principle of pronouncing the highest wh-word” as follows:

The principle of pronouncing the highest wh-word alone:

In a language the Externalization Systems pronounce the highest wh-word alone, if;

A) The language is a non-fixed wh-word,

B) The interpretation systems detect the wh-word as a structure which is susceptible to focus fronting,

C) Wh-word is not the sister of copula.

** In case B or C does not happen, wh-in situ. will be pronounced.

By resorting to the above-mentioned approach that is, by utilizing merge, remerge, the interpretation of the conceptual-intentional systems and the interaction between these systems and the externalization systems (articulatory-perceptual system), and without referring to morphological features, we can analyze the movement of wh-word as both optional and obligatory in a unified manner.

Keywords: Wh-word distribution, Rmerge, Scope-marking, Focus fronting, Copula, Interpretation systems, Externalization systems

رشد پیوستگی علی در گفتمان روایتی کودکان تک‌زبانۀ فارسی‌زبان^۱

الهه کمري^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۲۱

چکیده

توانایی تولید گفتمانی که پیوستگی دارد، یکی از مؤلفه‌های ضروری دانش رشدی کودک، در هنگام فراگیری زبان، است. این توانایی، بخش مهمی از دانش زبانی به شمار می‌آید که کودکان نیازمند فراگیری آن هستند. هدف از انجام پژوهش حاضر، بررسی توانایی کودکان تک‌زبانۀ فارسی‌زبان در حفظ پیوستگی داستان بوده است. همچنین این مقاله در پی مقایسه یافته‌های خود با پژوهش‌های دیگری است تا یافته‌های پیشین با استفاده از تحلیل شبکه‌ی علی تأیید شود. به این منظور، سی کودک ۵-۶ ساله (با میانگین سنی ۵ سال و ۶ ماه) و سی کودک ۹-۱۰ ساله (با میانگین سنی ۹ سال و ۶ ماه) به عنوان آزمودنی‌های پژوهش مورد بررسی قرار گرفتند. در هر گروه سنی، ۳۰ کودک پسر شرکت کردند. سی بزرگسال مرد تک‌زبانۀ فارسی‌زبان ۲۰-۲۵ ساله (با میانگین سنی ۲۳ سال و ۸ ماه) نیز به عنوان گروه کنترل مورد بررسی قرار گرفتند. این سه گروه با استفاده از دو داستان مصور «قورباغه تو کجایی» و «قورباغه» ترغیب به روایت

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.17317.1419

^۲ دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی؛ elahe.kamari@atu.ac.ir

داستان شدند. داستان‌های روایت‌شده براساس شبکه‌ی علی مورد بررسی قرار گرفتند. بر پایه‌ی یافته‌های پژوهش رشد کودکان در دست‌یابی به پیوستگی داستان، با استفاده از برقراری روابط علی میان رویدادهای داستان محقق شد. به طور کلی، نتایج پژوهش نشان داد که شبکه‌ی علی در مقایسه با پیوندهای علی، ابزاری حساس‌تری است که می‌تواند برای نمایاندن رشد کودکان در حفظ پیوستگی داستان به کار رود.

واژه‌های کلیدی: گفتمان روایتی، پیوستگی، روابط علی، کودکان تک‌زبانۀ

فارسی‌زبان

۱. مقدمه

بررسی گفتمان روایتی، به سبب آنکه اطلاعات گسترده‌ای در زمینه‌ی رشد سواد کودک و اجتماعی شدن آن ارائه می‌دهد، اغلب مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته‌است (Snow, 1991, p. 2). در پژوهش‌های گوناگون، اغلب از طرح‌های مختلفی استفاده شده‌است تا معلوم شود که راوی چگونه اطلاعات گوناگون را در داستان به هم پیوند می‌زند. برخی پژوهشگران به بررسی پایه‌های ساختار داستان پرداخته‌اند (Stein & Glenn, 1979; Peterson & McCabe, 1983; Berman & Slobin, 1994) و برخی نیز، پایه‌های مفهومی مورد نیاز برای ارتباط با اطلاعات داستان را مورد بررسی قرار داده‌اند (Trabasso & Nickels, 1992; Trabasso et al., 1992; Trabasso & Rodkin, 1994).

تراباسو و همکاران (Trabasso et al., 1992, p. 166) اشاره کرده‌اند که راوی تمایل دارد کنش‌های شخصیت اصلی داستان را به گونه‌ای رمزگذاری کند که با یک برنامه^۱ یا یک هدف^۲ ارتباط باشد. به باور آن‌ها، آگاهی از آن هدف یا برنامه، پایه‌ی مفهومی موجود^۳ در زیربنای داستان را تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، تراباسو و اسپری (Trabasso & Sperry, 1985, p. 608)، تراباسو و فان‌دن‌بروک (Trabasso & Van den Broek, 1985, p. 627) و تراباسو و همکاران (Trabasso et al., 1989, p. 22) نشان داده‌اند که این استنتاج‌های علی، عناصر موجود در هدف یا برنامه (مانند اهداف، اعمال و نتایج) را به صورت یک کل به یک‌دیگر پیوند می‌زند. همچنین استین و آلبرو (Stein & Albro, 1997, p. 6) و هابرماس و بلاک (Habermas & Bluck, 2000, p. 749) پیشنهاد داده‌اند که استنتاج‌های علی برای سازماندهی محتوا و ساختار داستان به صورت

¹ plan

² goal

³ conceptual basis

یک واحد پیوسته، ضرورت دارد. آن‌ها همچنین به اهمیت پیوستگی علی نیز اشاره کرده‌اند. به بیان دیگر، پژوهش‌های پیشین، روابط علی را به عنوان ابزاری ضروری برای آمیختن اطلاعات پراکنده و موضوعی^۱ و در نتیجه ایجاد پیوستگی در داستان در نظر گرفته‌اند (Karmiloff-Smith, 1985, p. 117; Stein & Albro, 1997, p. 36; Stein & Glenn, 1979, p. 63).

روابط علی در داستان، ممکن است با استفاده از جمله‌های علی و با نشان‌گذاری آشکار^۲ و پنهان^۳ بیان شود. در جمله‌های علی، پیوندهای علی با نشان‌گذاری آشکار، به عنوان علنی برای نشان‌گذاری آشکار روابط علی بین گزاره‌های مرتبط به کار می‌روند. با این وجود، در جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان، هیچ پیوندهای علی آشکاری برای پیوند گزاره‌ها به یک‌دیگر به کار گرفته نمی‌شود. هر زبانی برای بیان روابط علی، از ابزارهای ویژه‌ای استفاده می‌کند. در زبان انگلیسی از پیوندهای مانند «because» به ترتیب به عنوان ابزار اصلی برای اشاره به روابط علی و دستیابی به پیوستگی استفاده می‌شود (Schiffrin, 1987, p. 45) چنگ و سو (Channg & Su, 2012) کاربرد دو پیوندهای «because» یا «زیرا» و «so» یا «بنابراین» را در داستان‌های شخصی کودکان ۳ تا ۹ سال مورد بررسی قرار دادند. آن‌ها، تفاوت معناداری مابین گروه‌های سنی مختلف، در استفاده صحیح از این دو پیوندها مشاهده نکردند. بر این اساس، پیشنهاد دادند که باید در پژوهش‌های پسین داستان‌های روایت‌شده توسط آزمودنی‌های بزرگسال نیز مورد بررسی قرار گیرد تا درک بهتری در رابطه با روند رشدی استفاده از پیوندهای علی به دست آید. یکی از یافته‌های جالب توجه در این زمینه این است که کودکان اغلب از پیوندها برای نشان‌گذاری روابط علی در جمله‌های نامجاور استفاده می‌کنند. چنگ و سو (Channg & Su, 2012) نیز به پژوهش در جمله‌هایی پرداختند که رابطه علی در آن‌ها به صورت پنهان بود. یافته‌های آن‌ها نشان داد در آزمودنی‌های بزرگسال، تعداد کل جمله‌هایی که در آن‌ها رابطه علی به صورت پنهان نشان‌گذاری شده بود، در مقایسه با جمله‌هایی که رابطه علی را به صورت آشکار نشان‌گذاری کرده بودند، به طور معناداری بیشتر بود. یافته‌های پژوهش چنگ و سو (Channg & Su, 2012) تأییدکننده یافته‌های پژوهش متیوز و ییپ (Matthews & Yip, 1994) است که در آن آزمودنی‌های کانتونی^۴ زبان، اغلب بندها را بدون استفاده از پیوندها به یک‌دیگر پیوند می‌زدند.

ترابسو و اسپری (Trabasso & Sperry, 1985) برای ارزیابی روابط علی، روند شناسایی شبکه

¹ thematic

² overtly marked causal statements

³ covertly marked causal statements

⁴ cantonese

علی^۱ در داستان را ارائه کرده‌اند. شبکه‌ی علی زنجیره‌های علی^۲ و پیوندهای علی^۳ را در بر می‌گیرد که مشتمل بر روابط علی با نشان‌گذاری آشکار و پنهان‌اند. این شبکه‌ها، ارتباط علی بین جمله‌های مجاور و نام‌جاور را مورد آزمایش قرار می‌دهد. شبکه‌ی علی به جای محدود شدن به روابط معنایی بین گزاره‌ها، بر پایه‌ی معیار ضرورت بنا شده‌است (این موضوع در بخش (۲-۴) شرح داده خواهد شد). پژوهش‌های گوناگون نشان داده‌اند که شبکه‌ی علی می‌تواند توجیه‌کننده‌ی واریانس موجود در یادآوری داستان باشد (Trabasso et al., 1984). به ویژه، آثار گوناگون در این زمینه به این نتیجه دست یافته‌اند که شبکه‌ی علی در مقایسه با مقیاس دستور داستان، شاخص حساس‌تری از یادآوری داستان و ارزیابی اهمیت رویدادهای داستان است (Trabasso & Sperry, 1985, p. 22; Trabasso & Van den Broek, 1985, p. 627; Trabasso et al., 1989, p. 607). بررسی‌های دیل و همکاران (Diehl et al., 2006)، زاه و تورنگ (Sah & Torng, 2012) نشان داده‌اند که کودکان مبتلا به اُتسیم عملکرد ناموفقی در حفظ پیوستگی داستان دارند که به ادعای مورد اشاره، اعتبار بیشتری بخشیده‌اند. در پرتوی این ادعا، نظام شبکه‌ی علی ممکن است، ابزاری برای دستیابی به پیوستگی داستان در نظر گرفته شود.

در بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه رشد، از تحلیل دستور داستان برای تحلیل ساختار داستان‌های روایت‌شده‌ی دانش‌آموزان پیش‌دبستانی استفاده شده‌است. با این وجود، در این زمینه که چگونه کودکان تک‌زبان فارسی‌زبان، رویدادهای داستان را به یکدیگر پیوند می‌دهند، اطلاعات چندانی در دسترس نیست. در پیوند با نحوه‌ی ایجاد پیوستگی داستان از پیش‌دبستانی تا سنین مدرسه، نیز اطلاعات کافی موجود نیست. در بیشتر پژوهش‌های غیرایرانی مانند پژوهش‌های برمن و اسلولین (Berman & Slobin, 1994) و تراباسو و ردکین (Trabasso & Rodkin, 1994) که برای بررسی رشد داستان‌گویی از داستان «قورباغه» استفاده شده، از نوعی الگوی تحقیقی مقطعی بهره گرفته‌اند. در زبان فارسی نیز پژوهش سلیمانی و همکاران (Soleymani et al, 2014) تنها پژوهشی است که روایی و پایایی تحلیل نمونه‌ی زبانی در سنجش عملکرد زبانی کودکان ۵-۶ ساله را مورد بررسی قرار داده‌است. آن‌ها پس از بررسی روایی متن داستان و کیفیت تصویرهای آن، از آزمودنی‌ها خواستند تا براساس آن، تصاویر داستانی روایت کنند. تحلیل‌های آن‌ها مشتمل بر تحلیل ساختار جمله و واژه بود. یافته‌های پژوهش آن‌ها نشان داد که ابزار جمع‌آوری نمونه‌ی زبانی از روایی برخوردار است و ثبات عملکرد زبانی در اندازه‌گیری پیوسته در رویکرد تحلیل نمونه‌ی زبانی از ضعیف تا قوی متغیر است.

¹ causal networks

² causal chains

³ causal connections

از این رو، در پژوهش حاضر تلاش شده است تا رشد پیوستگی در داستان‌های روایت‌شده توسط کودکان مقطع پیش دبستانی و دبستان با استفاده از داستان مصور «قورباغه»، مورد بررسی قرار گیرد. همچنین یافته‌های به دست آمده، با پژوهش‌های دیگر در زمینه رشد پیوستگی داستان که از داستان «قورباغه» بهره گرفته‌اند، مورد مقایسه قرار گیرد. از این رو، هدف پژوهش از یک سو بررسی و مقایسه پیوستگی در داستان‌های روایت‌شده توسط کودکان و بزرگسالان تک‌زبانۀ فارسی‌زبان است. از سوی دیگر، هدف مقاله حاضر مقایسه یافته‌های حاصل از آن با دیگر پژوهش‌ها به منظور تصدیق یافته‌های پیشین براساس تحلیل شبکه علی است. به این منظور، در این پژوهش تحلیل‌ها براساس شبکه علی صورت گرفته است. با این روش، جمله‌هایی که به صورت آشکار و پنهان روابط علی نشان‌گذاری شده‌اند، رویدادهای زنجیره علی و پیوندهای علی را به منظور پاسخ به پرسش‌های پژوهش اندازه‌گیری خواهند کرد. نخست، «چه تفاوتی بین گروه‌های سنی گوناگون از جنبه فراوانی کاربرد جمله‌هایی که رابطه علی در آن‌ها به صورت پنهان نشان‌گذاری شده و جمله‌هایی که در آن‌ها رابطه علی به صورت آشکار نشان‌گذاری شده، وجود دارد؟». دوم، «بین توانایی گروه‌های سنی گوناگون چه تفاوتی در رمزگذاری رویدادهای زنجیره علی وجود دارد؟». سوم، «گروه‌های سنی مختلف در برقراری پیوندهای علی بین رویدادهای موجود در داستان چه تفاوتی با هم دارند؟». در پایان، «چه تفاوتی بین گروه‌های سنی مختلف در رمزگذاری رویدادهایی وجود دارد که مابین آن‌ها انواع گوناگون روابط علی وجود دارد؟».

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری پژوهش حاضر بر پایه دو پژوهش تراباسو و اسپری (Trabasso & Sperry, 1985) و تراباسو و نیکلز (Trabasso & Nickels, 1992) بنا شده است. در بخش تحلیل داده‌های گردآوری شده، از پژوهش تراباسو و اسپری (Trabasso & Sperry, 1985) پیروی شد. آن‌ها روابط علی موجود بین رویدادهای شش افسانه را براساس معیار منطقی وابسته به بافت، یعنی معیار ضرورت و آزمون تضاد صورت مورد بررسی قرار دادند. بر پایه یافته‌های آن‌ها در صورتی که رویداد A رخ ندهد، رویداد B هم رخ نمی‌دهد. اگر رویداد A رخ نداده باشد، در آن صورت در شرایط داستان، رویداد B نیز رخ نمی‌دهد. شبکه علی با شناسایی (۱) تعداد روابط علی مستقیم (۲) وجود داشتن یک رویداد از آغاز تا پایان یک داستان در یک زنجیره علی به دست می‌آید. تراباسو و نیکلز (Trabasso & Nickels, 1992) کودکان پیش‌دبستانی ۳، ۴، ۵ و ۹ ساله و بزرگسالان انگلیسی‌زبان بررسی کردند. هدف پژوهش آن‌ها، بررسی رشد توانایی کودکان در روایت داستان‌های دارای پیوستگی براساس کتاب مصور بود. به این منظور، آن‌ها از داستان مصور

«قورباغه، قورباغه تو کجائی؟» استفاده کردند. آن‌ها داستان‌های روایت شده توسط آزمودنی‌ها را با پیروی از روش تراباسو و همکاران (Trabasso et al., 1989) بر اساس شبکه‌ی علی مورد تحلیل قرار دادند. این تحلیل‌ها در سطح بند با استخراج بازنمایی‌های شبکه‌ی علی تعاملی برای تجسم شخصیت اصلی داستان در هر یک از داستان‌های روایت‌شده توسط آزمودنی‌ها به کار گرفته شد. ساختار و محتوای بازنمایی شبکه‌ی علی شخصیت اصلی داستان به طور دقیق مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. یافته‌های آن‌ها نشان داد که کودکان ۹ ساله و بزرگسالان، داستان را براساس طرح هدف سلسله‌مراتبی اعمال شخصیت اصلی داستان روایت می‌کنند. نتایج پژوهش آن‌ها همچنین نشان‌دهندۀ تفاوت‌های رشدی معناداری مابین دو گروه سنی ۳ و ۵ سال بود. در مقابل، یافته‌های آن‌ها نشان داد که کودکان ۴ ساله اعمال مربوط به درون‌مایه‌ی اصلی داستان را رمزگذاری کرده و اهداف داستان را حذف می‌کنند. پیوستگی داستان به وسیله‌ی کاربرد پیوندهای آشکار و در برخی موارد بدون استفاده از آن‌ها و همچنین آگاهی از اهداف اعمال و اهداف شخصیت‌های داستان به دست می‌آمد. مانع‌های غیر قابل پیش‌بینی و شکست در دست‌یابی به هدف منجر به بازسازی اهداف، به منظور ادامه‌ی طرح داستان می‌شد. اگرچه درک این نوع ساختار از ۴ سالگی به وقوع می‌پیوست، اما پیوستگی داستان در ۵ سالگی به روشنی مشاهده می‌شد.

۳. روش پژوهش و نوع داده‌ها

۳.۱ آزمودنی‌ها

پژوهش حاضر، پیوستگی علی در گفتمان روایتی ۶۰ کودک تک‌زبانۀ فارسی‌زبان را بررسی خواهد نمود. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و از نوع مقطعی است. آزمودنی‌های پژوهش، از دو مهدکودک و چهار مدرسه‌ی ابتدایی در شمال غرب تهران انتخاب شدند. آزمونگر پس از بررسی پرونده ۱۰۰ کودک، ۶۰ کودک تک‌زبانۀ فارسی‌زبان در دو گروه سنی ۵-۶ سال (با میانگین سنی ۵ سال و ۶ ماه) و ۹-۱۰ سال (با میانگین سنی ۹ سال و ۶ ماه) را انتخاب کرده و به عنوان آزمودنی‌های نهایی این پژوهش در نظر گرفت. در هر گروه سنی ۳۰ کودک پسر شرکت داشتند. پژوهش‌های بامبرگ و دامارد-فرای (Bamberg & Damrad-Frye, 1991)، اسلوبین و برمن (Berman & Slobin, 1994) و ساه (Sah, 2007) نشان‌دهنده‌اند که توانایی کودکان ۵ ساله و ۹ ساله در برقراری ارتباط بین رویدادهای موجود در داستان و روایت داستان با یکدیگر تفاوت دارد. به همین سبب، در پژوهش حاضر نیز این دو گروه سنی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.^۱ معیار

^۱ براساس داده‌های حاصل از مطالعات رشدی در زبان‌های مختلف، محققان به این نکته اشاره کرده‌اند که کودکان ۵ و ۶ ساله می‌توانند داستان‌هایی روایت کنند که ترتیب رویدادهای آن‌ها مناسب است (Bamberg & Damrad-Frye, 1991).

پذیرش هر کودک، سطح هوش کلامی و زبانی طبیعی و همچنین وضعیت شنوایی طبیعی بوده است. هوش کلامی همه کودکان بالاتر از ۱۰۰ بود. برای بررسی هوش کلامی آزمودنی‌های سه گروه از هوش آزمای تهران-استنفورد-بینه (Afrooz & Kamkari, 2009) استفاده شد. در جدول (۱)، می‌توان میانگین هوش کلامی هر سه گروه را مشاهده نمود. توانایی‌های زبان دریافتی و بیانی آزمودنی‌های پژوهش نیز با استفاده از آزمون رشد زبانی (Newcommer & Hammill) مورد بررسی قرار گرفت. این آزمون یکی از معتبرترین و جامع‌ترین آزمون‌ها در زمینه ارزیابی رشد زبان کودکان انگلیسی‌زبان است که توسط پژوهشکده کودکان استثنائی (Hasanzadeh & Minaei, 2002) هنجاریابی شده است. براساس این آزمون، همه کودکان از جنبه مهارت‌های زبان تولیدی و دریافتی، در یک سطح قرار داشتند. وضعیت شنوایی آزمودنی‌ها نیز با استفاده از پرونده پزشکی آن‌ها در مراکز مهد کودک و مدارس ابتدایی مورد بررسی قرار گرفت. بر پایه گزارش مربی و مدیران این مراکز، هیچ یک از این کودکان دارای نقص یا ناتوانی خاصی نبودند و شرایط اقتصادی-اجتماعی یکسانی داشتند. سطح اجتماعی-اقتصادی آزمودنی‌های پژوهش، با توجه به میزان درآمد ماهیانه والدین و سطح تحصیلات آن‌ها تعیین شد. بر این اساس، همه آزمودنی‌های پژوهش از سطح اجتماعی-اقتصادی بالایی برخوردار بودند. یک گروه متشکل از ۳۰ بزرگسال مرد به عنوان گروه کنترل انتخاب شدند. این آزمودنی‌ها همگی دانشجویان دانشگاه علامه طباطبائی بودند. سن آن‌ها مابین ۲۰ تا ۲۵ سال (با میانگین سنی ۲۳ سال و ۸ ماه) بود.

جدول ۱: ویژگی‌های آزمودنی‌های پژوهش

| گروه‌ها | گروه ۶-۵ سال n=30 میانگین سنی (۵ سال و ۶ ماه) | گروه ۹-۱۰ سال n=30 میانگین سنی (۹ سال و ۶ ماه) | گروه بزرگسال ۲۰-۲۵ سال n=30 میانگین سنی (۲۳ سال و ۸ ماه) |
|-------------------------------------|--|---|---|
| میانگین هوش کلامی (انحراف معیار) | ۱۰۱/۸ (۵/۱۱) | ۱۰۵/۲۰ (۶/۲) | ۱۰/۸۱ (۵/۴) |
| زبان بیانی | ۱۰۰/۲۰ (۱۱/۷۲) | ۱۰۰/۹۰ (۱۳/۶۰) | ۱۰۳/۲۰ (۲/۳۴) |
| زبان دریافتی | ۹۰/۲ (۵/۳۳) | ۹۴/۸ (۷/۵۴) | ۹۹ (۶/۶۵) |

(1991, Peerson & McCabe, 1983). از این رو، در پژوهش حاضر کودکان ۵-۶ ساله در پژوهش حاضر به عنوان کم‌سن‌ترین گروه انتخاب شدند با این پیش‌فرض که آن‌ها در آغاز کسب توانایی ارائه داستان‌های طولانی هستند.

۲.۳. محرک‌ها

کتاب مصور «قورباغه تو کجایی؟» میر (Mayer, 1969) برای استخراج داستان به وسیله کودکان مورد استفاده قرار گرفت. این داستان، روایت پسر بچه‌ای است که خرگوشش را گم می‌کند و برای یافتن او به همراه سگش ماجراهایی را پدید می‌آورد. بیشتر پژوهش‌های غیر ایرانی از این کتاب برای ترغیب کودکان به داستان‌گویی استفاده کرده‌اند، زیرا این داستان، ابزاری پایا برای بررسی توانایی‌های داستان‌گویی کودکان است (Bamberg & Marchman, 1990, p. 60; Berman & Slobin, 1994, p. 67). به منظور کنترل محتوای داستان نیز از داستان «قورباغه» برای ترغیب کودکان به تولید داستان بهره گرفته شد. این کتاب، مجموعه پیچیده‌ای از رویدادها است که این امکان را در اختیار راوی قرار می‌دهند که پیوندهای مختلفی میان رویدادها برقرار کنند. از این رو، این داستان برای دستیابی به هدف پژوهش در بررسی نحوه برقراری پیوند بین رویدادها مناسب است.

هر یک از آزمودنی‌ها در اتاقی آرام و در جلسه‌ای که به صورت جداگانه برگزار می‌شد، در حضور آزمونگر داستان‌ها را روایت کردند. قبل از شروع آزمون، آزمونگر برای چند دقیقه با آزمودنی صحبت می‌کرد تا فضای دوستانه بین آن‌ها به وجود آید. سپس، از آزمودنی می‌خواست تا با نگاه به یکی از داستان‌های مصور، شروع به روایت کند. پس از پایان یافتن روایت داستان نخست، به آزمودنی گفته می‌شد تا شروع به روایت داستان دوم کند. به این منظور، دستورالعمل زیر به کودک ارائه می‌گردید.

«من اینجا به کتاب داستان دارم. این کتاب تصاویر خیلی قشنگی داره که یک داستان رو نشون می‌دن. از شما می‌خوام که اول این کتابو نگاه کنی و بعد، داستان رو برای من تعریف کنی. وقتی داستان رو کامل نگاه کردی به من بگو.»

پس از روایت داستان (۱)، آزمونگر با گفتن «داستانت خیلی خوب بود. این یه داستان دیگه‌س. لطفاً این رو هم مثل داستان قبلی بخون و بعد برای من تعریف کن» آزمودنی را به روایت داستان (۲) ترغیب می‌کرد. هیچ‌گونه محدودیت زمانی برای نگاه کردن به تصاویر یا روایت داستان‌ها وجود نداشت. آزمونگر با گفتن «دیگه چی؟» تلاش می‌کرد که آزمودنی را تا حد امکان، به روایت داستان تشویق کند. همچنین، وی هر زمان که لازم بود از تشویق‌های کلامی و غیر کلامی خنثی مانند «امم»، «آره»، «خنده و تکان دادن سر استفاده می‌کرد. داستان‌های روایت‌شده به صورت صوتی ضبط و پس از آن نسخه‌نویسی شدند.

۳.۳ تحلیل داده‌ها

طول داستان‌ها: اندازه‌گیری طول داستان‌ها با شمارش تعداد بندهای مورد استفاده در داستان روایت شده مورد محاسبه قرار گرفت. یک بند حاوی یک فعل و موضوع‌های آن است و تقریباً با یک رویداد برابر است.

جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار و پنهان: جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار و پنهان بر پایه تعداد پیوندهای مورد استفاده در داستان اندازه‌گیری شدند. پیوندهای علی برای رمزگذاری آشکار روابط علت-معلولی در داستان مورد استفاده قرار گرفتند. برای نمونه، در «چون (اون) فهمید که قورباغه کوچولو رفته بود، خیلی ناراحت بود». در این جمله «چون» به عنوان پیوندهای علی رمزگذاری شد.

جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان بر اساس معیارهای زیر شناسایی شدند: (۱) نوعی رابطه علی بین بندها وجود داشته باشد اما به صورت آشکار با استفاده از پیوندهای علی نشان‌گذاری نشده باشد؛ (۲) این رابطه علی تغییر نکند حتی اگر یک پیوندهای علی در آن جمله وارد شود؛ (۳) دو بند که با یکدیگر رابطه علی دارند می‌توانند مجاور باشند یا غیرمجاور، برای مثال، در «شیشه مربا شکست؛ کودک خیلی ناراحت بود» در این مورد رابطه علی به صورت آشکار نشان داده نشده است.

رویداد زنجیره‌ای علی: رویدادهای زنجیره‌ای علی جان کلام داستان را تشکیل می‌دهند. با پیروی از روش تراباسو و اسپری (Trabasso & Sperry, 1985)، زنجیره‌ای علی، با شناسایی رویدادهای آغازین و پایانی در داستان تعیین گردید. رویدادهای آغازین مشتمل بر این موارد بودند: اطلاعات مربوط به صحنه رویداد است که شخصیت اصلی را معرفی می‌کند، زمان، مکان و بخش شروع که موجب آغاز اپیزودهای آغازین (مانند قورباغه فرار کرد) می‌شود. رویدادهای پایانی به دست‌یابی / عدم موفقیت در دست‌یابی به هدف توسط شخصیت اصلی داستان اشاره می‌کند (مانند، پسر قورباغه شو پیدا کرد). رویدادهایی که شامل سبب و نتیجه هستند و می‌توان رد آن‌ها را از آغاز تا پایان داستان دنبال کرد، به عنوان رویدادهای زنجیره‌ای علی در نظر گرفته شدند (در بخش پیوست با نمراتی که دور آن‌ها خط کشیده شده است، نشان داده شده است).

پیوند علی: پیوند علی هنگامی بین دو رویداد برقرار می‌شود که معیار ضرورت اقتناع شود.^۱ معیار ضرورت با استفاده از موضوع متناقض صورت مورد بررسی قرار می‌گیرد: اگر A نه در آن

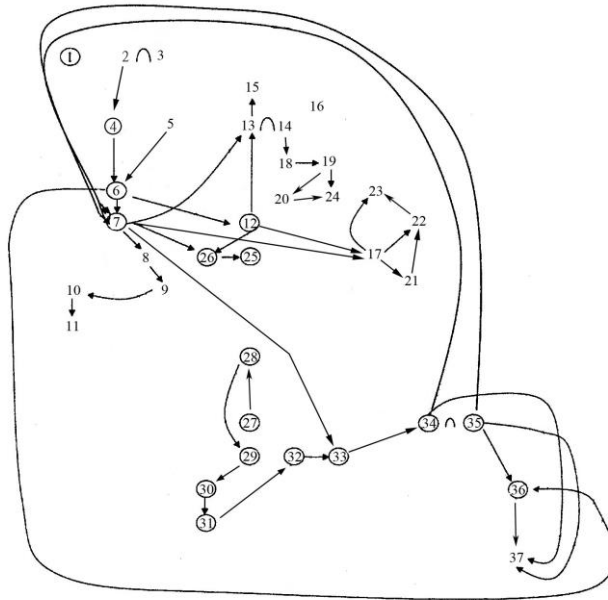
^۱ معیار ضرورت ابتدا توسط دو وکیل به نام هارت و هونر در سال ۱۹۵۹ پیشنهاد شد و پس از آن توسط فیلسوفی به نام مکی در سال ۱۹۸۰ مورد بازبینی قرار گرفت. این معیار، امکان شناسایی قابل اطمینان روابط علی در داستان را فراهم می‌کند و به طور گسترده توسط پژوهشگرانی مانند تراباسو و فان‌دن‌بروک (Trabasso & Van den Broek)

صورت B نیز نه. به بیان دیگر، اگر رویداد A در داستان رخ ندهد، در آن صورت رویداد B نیز رخ نمی‌دهد. در نتیجه، رویداد A عامل یا شرط رخداد رویداد B است و این دو رویداد از جنبۀ علی به یک‌دیگر مرتبطند. برای نمونه، در داستان، رویداد A «سگ شیشه مربا رو شکست»؛ رویداد آغازکننده «پسره از دست سگه عصبانی بود». اگر سگ شیشه را نمی‌انداخت پسره هم از دستش عصبانی نمی‌شد. براساس این معیار، روابط درونی بین رویدادها قابل شناسایی می‌شوند. این روابط نه فقط وابستگی علی بین رویدادها را نشان می‌دهند، بلکه اهمیت نسبی یک رویداد در داستان را نیز اندازه‌گیری می‌کنند. پیوندهای علی در پیوست با استفاده از کمان نشان داده شده‌اند.

برای کنترل طول کلی داستان، با پیروی از روش‌های به‌کاررفته در پژوهش‌های پیشین (Davis et al, 2006; Diehl et al, 1997) پیوستگی داستان برحسب تراکم زنجیرۀ علی رویدادها و پیوندهای علی اندازه‌گیری گردید. تراکم این دو مورد، از تقسیم تعداد کل رویدادهای زنجیرۀ علی و پیوندهای علی در هر داستان به ترتیب بر تعداد کل بندهای موجود در آن داستان مورد محاسبه قرار گرفت.

نوع پیوندهای علی: برای بررسی الگوی پیوندهای علی در هر یک از داستان‌های روایت‌شده توسط آزمودنی‌ها، چهار نوع پیوند علی براساس تعداد پیوندهایی که یک رویداد در ارتباط با دیگر رویدادها در داستان دارد، شناسایی گردید: C_0 , C_1 , C_2 و C_3+ . پیوند علی از نوع C_0 به رویدادهای مجزا و مستقلی اشاره می‌کند که با دیگر رویدادهای موجود در داستان ارتباطی ندارد. در شکل (۱) این نوع رویداد به عنوان رویداد (۱) نشان داده شده‌است. پیوند علی از نوع C_1 به رویدادی اشاره می‌کند که فقط با یک رویداد دیگر ارتباط دارد؛ رویداد (۵)، نمونه‌ای از این نوع پیوند علی را به نمایش می‌گذارد. «چون آسمان روشن‌تر شد» (رویداد ۵)، «پسره و سگش فهمیدن که قورباغه رفته» (رویداد ۶). رویدادهای نوع C_2 با دو رویداد دیگر در ارتباطند؛ رویداد (۱۰) در پیوست به این نوع از پیوند علی تعلق دارد و با رویداد (۹) و (۱۱) در ارتباط است؛ رویداد (۹)، به عنوان شرطی برای رخداد رویداد (۱۰) عمل می‌کند، در حالی که رویداد ۱۱ نتیجه بی‌احتیاطی سگ در رویداد ۱۰ است. در نهایت، رویدادهای با سه یا بیش از سه پیوند علی از نوع C_3+ هستند. این رویدادها، به ندرت توسط آزمودنی‌ها مورد استفاده قرار گرفتند. نمونه‌ای از این نوع پیوند علی در رویداد (۲۲) نشان داده شده‌است که در آن رویداد (۲۲) به سه رویداد دیگر یعنی رویداد

(۱۷)، (۲۱) و (۲۳) ارتباط دارد. در این جا، رویداد (۱۷) و (۲۱) شرط رخداد رویداد (۲۲) را فراهم می کنند، در حالی که رویداد (۲۳) نتیجه رخداد رویداد (۲۲) است.



شکل ۱: نقشه روابط علی و رویدادهای داستان قورباغه توسط یکی از آزمودنی‌ها

نکته: هر عدد در نقشه، نشان‌دهنده یک رویداد در داستان است. اعدادی که دور آن‌ها خط کشیده شده‌است رویدادهای زنجیره علی هستند. پیوندهای علی بین رویدادها به وسیله پیکان نشان داده شده‌اند. کمان‌ها نیز رویدادهایی را نشان می‌دهد که همزمان با هم رخ می‌دهند. رویدادهای داستان متناظر با اعداد در نقشه در زیر ارائه شده‌اند:

- ۱- یه پسر کوچولو دو تا حیوون داره. ۲- یه روز وقتی پسر کوچولو خواب بود. ۳- و سگش خواب بود. ۴- قورباغه از شیشه مربا پرید بیرون. ۵- بعد هوا روشن شد. ۶- اونا فهمیدن که قورباغه رفته. ۷- اونا همه جا رو گشتن. ۸- اونا پنجره رو باز کردن. ۹- سگه از پنجره بالا رفت. ۱۰- سگه یهو افتاد. ۱۱- و شیشه قورباغه رو شکست. ۱۲- بعد اونا جنگل رو گشتن. ۱۳- پسر کوچولو داخل یه سوراخ رو گشت. ۱۴- سگه داخل کندوی روی درخت رو گشت. ۱۵- یه موش از سوراخ پرید بیرون. ۱۶- داخل کندو کلی زنبور بود. ۱۷- پسر کوچولو از درخت بالا رفت. ۱۸- سگه درختو همینجوری تکون داد. ۱۹- کندو افتاد. ۲۰- به همین دلیل همه زنبورا بیرون اومدن.

۲۱- پسر کوچولو توی سوراخ رو برای قورباغه گشت. ۲۲- یه جغد پرواز کرد. ۲۳- بعد پسر کوچولو افتاد. ۲۴- زنبورا سگه رو دنبال کردن. ۲۵- پسر کوچولو از یه صخره بالا رفتو. ۲۶- تا دنبال قورباغه بگرده. ۲۷- بعد یه گوزن در رفت. ۲۸- پسر کوچولو بعد سوار گوزن شد. ۲۹- گوزنه هم پسر کوچولو رو اون دوروبر چرخوند. ۳۰- بعد اونا افتادن توی دره. ۳۱- آخر سر هم اونا افتادن توی تالاب. ۳۲- بعد اومدن به ساحل. ۳۳- بعد اونجا رو هم گشتن. ۳۴- و دو تا قورباغه رو اونجا دیدن. ۳۵- و بعد قورباغه کوچولو هم دیدن. ۳۶- پسر کوچولو هم تصمیم گرفت قورباغه رو با خودش بیره خونه. ۳۷- بعد از قورباغه‌های دیگه خداحافظی کردن.

با پیروی از دیدگاه دیل (Diehl et al., 2006) در پیوند با انواع رویدادها، هر یک داستان‌های روایت‌شده نسخه‌نویسی شدند. توافق نقطه‌به‌نقطه^۱ در مورد واژه‌های نسخه‌نویسی‌شده در حدود ۹۸٪ بود. موارد عدم توافق نیز با بحث در مورد آن‌ها از بین رفتند.

۴. یافته‌های پژوهش

مقیاس‌های اصلی داستان، ابتدا با محاسبه میانگین تعداد بندها و تعداد واژه‌ها در هر گروه (۵-۶ سال، ۹-۱۰ سال و بزرگسال) اندازه‌گیری شدند. میانگین تعداد بندها به ترتیب در کودکان ۵-۶ سال، ۹-۱۰ سال و بزرگسالان ۳۶/۹۸، ۴۲/۲۸ و ۷۳/۰۸ به دست آمد. با توجه به اینکه داده‌های این بخش از توزیع نرمال برخوردار نبودند، برای تحلیل آن‌ها از آزمون‌های ناپارامتری استفاده شد. یافته‌های آزمون کروسکال والیس نشان داد که تأثیر سن معنی‌دار است ($X^2(2) = 48.44, P = 0.0006$). یافته‌های آزمون ناپارامتری من‌ویتنی نشان‌دهنده تفاوت‌های جفتی معناداری بود: تعداد بندهای تولیدشده توسط بزرگسالان در مقایسه با دو گروه ۹-۱۰ سال و ۵-۶ سال به طور معناداری بالاتر بود. میانگین تعداد واژه‌های تولیدشده توسط گروه ۵-۶ سال، ۹-۱۰ سال و بزرگسال به ترتیب ۱۱۴/۵۸، ۱۴۰/۸۲ و ۲۲۹/۶۸ بود. تأثیر سن در این مورد نیز معنادار بود ($X^2(2) = 54.74, P = 0.0004$). آزمون تعقیبی کروسکال والیس نشان‌دهنده تفاوت جفتی معنادار بین بزرگسالان و گروه ۹-۱۰ سال و بین بزرگسالان و گروه ۵-۶ ساله بود. با این وجود، در هر دو مقیاس داستان، تفاوت بین دو گروه از کودکان معنادار نبود.

پرسش نخست پژوهش، به تمایل کودکان تک‌زبانۀ فارسی‌زبان در پیوند با کاربرد جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار و پنهان بود. میانگین تعداد پیوندهای علی به ترتیب در کودکان ۵-۶ سال، ۹-۱۰ سال و بزرگسال ۱/۵، ۳/۲ و ۵/۶ به دست آمد. بر این اساس، نتایج تحلیل واریانس

^۱ point to point agreement

آنوا^۱ نشان داد که تأثیر سن در مورد جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار معنادار است ($F(2,87) = 22.18, P=0.0004$). آزمون‌های تعقیبی نشان داد که احتمال استفاده بزرگسالان از جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار در مقایسه با کودکان بیشتر است. با این وجود، تفاوت بین دو گروه از کودکان ۵-۶ ساله و ۹-۱۰ ساله معنادار نبود ($F(2,87) = 32.38, P=0.013$). همچنین، تأثیر سن در مورد جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان مشاهده گردید ($F(2,87) = 43.58, P=0.0002$). آزمون‌های تعقیبی نشان داد که احتمال استفاده از جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان به وسیله بزرگسالان در مقایسه با کودکان بیشتر است. همچنین کودکان ۹-۱۰ ساله در مقایسه با کودکان ۵-۶ ساله از جملات علی با نشان‌گذاری پنهان بیشتری استفاده کردند (شکل ۲).

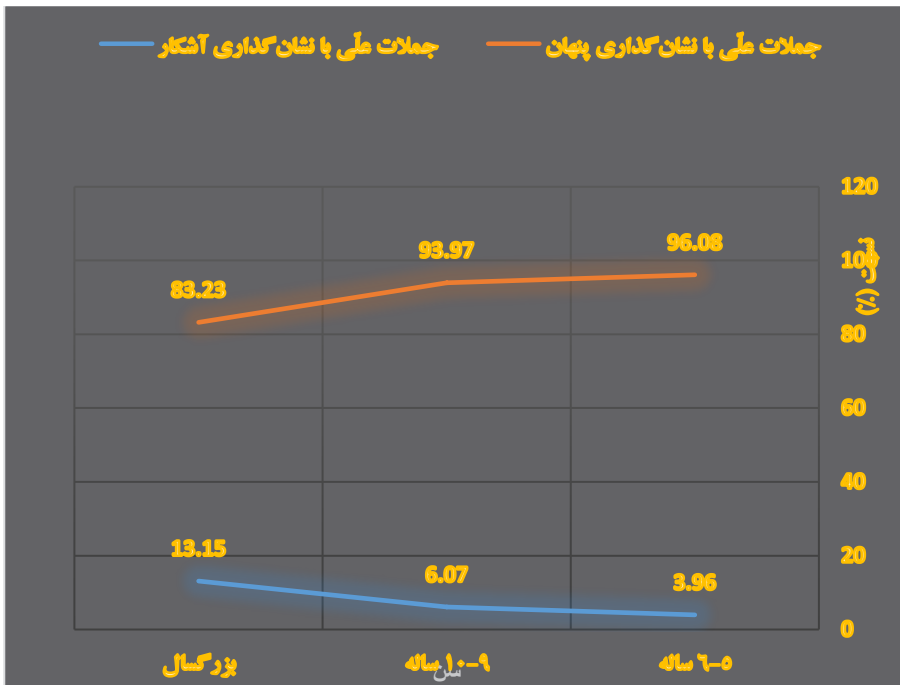


شکل ۲: میانگین تعداد جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار و پنهان مورد استفاده آزمودنی‌ها

تمایل کودکان دو گروه سنی در استفاده از جمله‌های علی، در شکل ۳ نشان داده شده است. در این زمینه، تعداد جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان مورد استفاده آن‌ها، در مقایسه با تعداد جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار بیشتر بود. برای نمونه، میزان استفاده از جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان، توسط کودکان ۵-۶ ساله ۹۶٪ بود. همچنین تعداد جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار استفاده شده توسط آن‌ها ۴٪ بود. نکته جالب توجه این است که تغییرات

¹ ANOVA

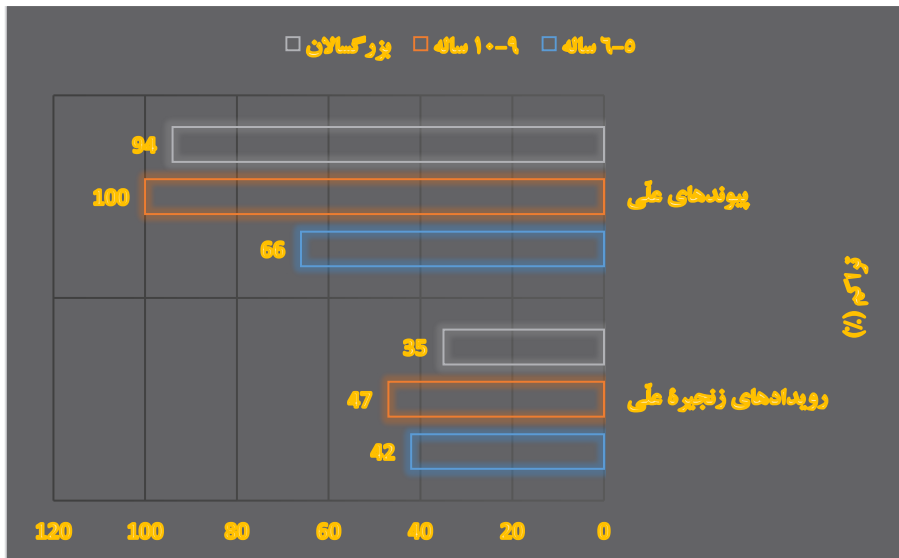
رشدی قابل توجه توزیع نامتقارن را آشکار می‌کند. همان‌گونه که در شکل (۳) نشان داده شده- است، با افزایش سن نوعی افزایش در میزان جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار قابل مشاهده است. این در حالی است که الگوی معکوس در میزان تولید جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان قابل مشاهده است. آزمون تعقیبی کروسکال والیس، تأثیر سن را در جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار نشان داد ($X^2(2) = 17.84, P = 0.0004$). نتایج آزمون ناپارامتری یومن ویتنی نشان داد که تعداد جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار در داستان‌های روایت‌شده توسط بزرگسالان به میزان معناداری بالاتر از تعداد آن‌ها در داستان‌های روایت‌شده توسط کودکان است. روند رو به کاهش جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان اثر اصلی سن معنادار قابل ملاحظه است ($X^2(2) = 17.97, P = 0.0004$). آزمون‌های تعقیبی نشان داد که تعداد جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار و پنهان در داستان‌های روایت‌شده توسط بزرگسالان در مقایسه با کودکان به طور معناداری کمتر است. با این وجود، تفاوت بین دو گروه از کودکان ۵-۶ ساله و ۹-۱۰ ساله در جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار و پنهان معنادار نبود.



شکل ۳: نسبت جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار و پنهان برحسب درصد در کودکان و بزرگسالان به درصد

پرسش دوم پژوهش، به رمز‌گذاری رویدادهای زنجیره علی مربوط است. تحلیل آنوا نشان‌دهنده تأثیر سن بر تراکم رویدادهای زنجیره علی بود ($F(2,87) = -11.66, P=0.0003$). برخلاف فرضیه مطرح شده، در پاسخ به این سؤال، یافته‌های آزمون‌های تعقیبی نشان داد که تراکم رویدادهای زنجیره علی در هر دو گروه از کودکان ۵-۶ ساله و ۹-۱۰ ساله در مقایسه با بزرگسالان به میزان بسیار زیادی بالاتر بود. با این وجود، تفاوت‌های مربوط به سن بین دو گروه از کودکان از نظر آماری معنادار نبود (شکل (۳)).

پرسش سوم پژوهش، به توانایی ایجاد پیوندهای علی بین رویدادهای داستان اشاره می‌کند. یافته‌های حاصل از تحلیل‌های آنوا نشان‌دهنده اثر اصلی سن برای تراکم پیوندهای علی است ($F(2,86) = 29.86, P=0.0003$). تحلیل‌های بعدی نشان داد که احتمال رمز‌گذاری پیوندهای علی به وسیله بزرگسالان و کودکان ۹-۱۰ ساله در مقایسه با کودکان ۵-۶ ساله بیشتر است (شکل (۴)).



شکل ۴: تراکم رویدادهای زنجیره علی و پیوندهای علی

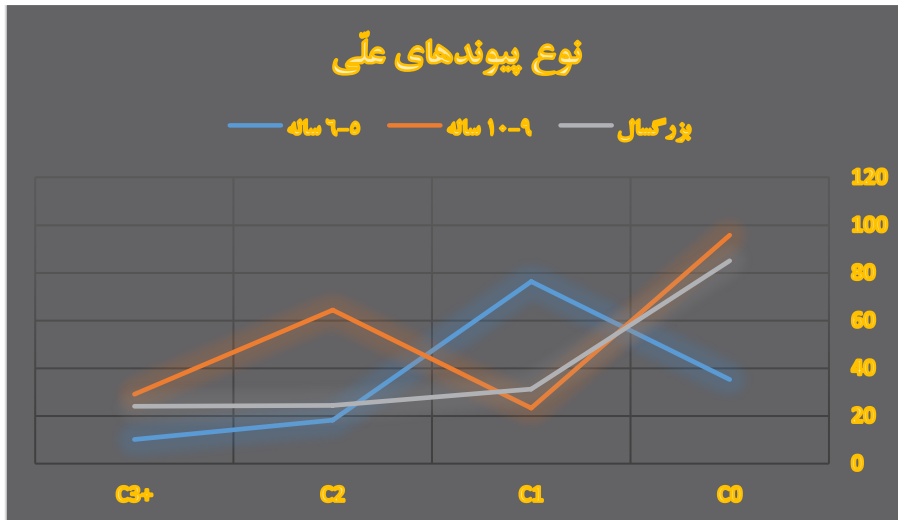
پرسش پایانی پژوهش، به الگوی پیوندهای علی موجود در داستان‌ها ارتباط دارد. یافته‌های حاصل از تحلیل‌های آنوا برای همه انواع رویدادها در جدول (۱) ارائه شده‌است. در این جدول، تعامل معنی‌دار سن \times نوع رویداد ارائه شده‌است ($F(6,261) = 14.68, P=0.0005$). آزمون‌های تعقیبی، نشان‌دهنده تفاوت‌های مربوط به سن برای هر یک از انواع رویدادها بود. همان‌گونه که در شکل (۵) نمایش داده شده‌است، احتمال استفاده از رویداد نوع C_0 توسط کودکان ۵-۶ ساله در

مقایسه با کودکان ۹-۱۰ ساله و بزرگسالان بیشتر بود. در رویدادهای نوع C₃₊ الگوی معکوسی قابل مشاهده است، به گونه‌ای که احتمال استفاده از این نوع رویدادها توسط بزرگسالان و کودکان ۹-۱۰ ساله در مقایسه با کودکان ۵-۶ ساله بیشتر بود. اگرچه رویداد نوع C₁ نوع غالب رویداد مورد استفاده کودکان ۵-۶ ساله بود، اما رویداد نوع C₂ رویداد غالب مورد استفاده کودکان ۹-۱۰ ساله بود. به طور کلی، کودکان ۹-۱۰ ساله و بزرگسالان تمایل داشتند، رویدادها را با پیوندهای علی بیشتری رمزگذاری کنند.

جدول ۱: نسبت انواع پیوندهای علی در آزمودنی‌ها

| F | بزرگسال | ۹-۱۰ ساله | ۵-۶ ساله | |
|--------|---------|-----------|----------|-----------------|
| ۳۴/۱۵° | ۱۱/۸۵ | ۸/۹۵ | ۳۰/۳۵ | C ₀ |
| ۳/۹۵° | ۲۹/۳۱ | ۲۹/۲۳ | ۳۳/۷۶ | C ₁ |
| ۱۳/۷۶° | ۳۴/۲۴ | ۴۰/۶۴ | ۲۵/۱۸ | C ₂ |
| ۲۰/۵۶° | ۲۴/۰۴ | ۲۱/۲۹ | ۱۰/۱۴ | C ₃₊ |

P < 00/1



شکل ۵: توزیع انواع پیوندهای علی

۵. بحث و نتیجه‌گیری

هدف مقاله حاضر، بررسی و مقایسه پیوستگی در داستان‌های روایت‌شده کودکان و بزرگسالان تک‌زبانۀ فارسی‌زبان بود تا یافته‌ها با نتایج پژوهش‌های دیگر مقایسه شود. همچنین یافته‌های پیشین

در پیوند با تحلیل شبکه‌ی علی تأیید شوند. نتایج پژوهش، نشان داد میان بزرگسالان و کودکان در مقیاس‌های اصلی داستان تفاوت‌های معناداری وجود داشت. با این وجود، رشد این مقیاس‌ها از ۶-۵ سالگی تا ۹-۱۰ سالگی از جنبه‌ی آماری معنادار نبود. همچنین بر پایه‌ی یافته‌های پژوهش، کودکان ۶-۵ ساله و ۹-۱۰ ساله در کاربرد جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار، تفاوت آماری معناداری نداشتند. بر خلاف جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار، بین سه گروه از آزمودنی‌ها در کاربرد جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان، تفاوت معناداری مشاهده شد.

نتایج پژوهش حاضر همسو با یافته‌های پژوهش‌های چانگ و سو (Channg & Su, 2012) و متیوز و ییب (Matthews & Yip, 1994) به دست آمد. بر پایه‌ی یافته‌های آن‌ها، تعداد جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان، در مقایسه با جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار به طور معناداری در همه‌ی سنین بیشتر بود. این امر نشان‌دهنده‌ی آن است که پیوندهای علی، نخستین انتخاب کودکان تک‌زبان فارسی‌زبان در نشان‌گذاری رابطه‌ی علی گفتمان نیستند. همچنین وجود پیوندهای آشکار، ممکن است برای درک معنی توسط شنونده اجباری نباشند (Chaudron & Richards, 1986: 124). هر چند پژوهش‌های بیشتری در این زمینه مورد نیاز است. همان‌گونه که چانگ و سو (Channg & Su, 2012) نشان داده‌اند، هنگامی که رابطه‌ی گزاره‌ای و علی بین پاره‌گفتارها آشکار است، گوینده ممکن است برای رمز‌گذاری این رابطه از یک نشان‌گر آشکار استفاده نکند. این توزیع نامتقارن، ممکن است منجر به نمونه‌های نادر پیوندهای علی در این زمینه شود. همچنین ممکن است قدرت تشخیص تفاوت‌های سنی بین دو گروه از کودکان در جملات علی با نشان‌گذاری آشکار را محدود کند. تغییر رشدی چشمگیری در افزایش نسبت جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار قابل مشاهده است. بر این مبنای وجود برتری جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان، به نظر می‌رسد که کودکان کاربرد جمله‌های علی با نشان‌گذاری آشکار را تا اندازه‌ای افزایش می‌دهند که بتوانند از تعریف مناسب پیوند علی در داستان مطمئن شوند.

نتایج پژوهش حاضر نشان داد که تراکم رویدادهای زنجیره‌ی علی با بالا رفتن سن افزایش نمی‌یابد. در واقع، کودکان در این زمینه، عملکرد بهتری در مقایسه با بزرگسالان داشتند. برخلاف یافته‌های مقاله‌ی حاضر، نتایج پژوهش‌های تراباسو و همکاران (Trabasso et al., 1984)، نشان داد که با افزایش سن، کودکان انگلیسی‌زبان در یادآوری رویدادهای زنجیره‌ی علی، پیشرفت داشتند. این تفاوت در یافته‌های پژوهش‌های مورد اشاره، ممکن است به چند سبب رخ دهد. یکی از این دلایل، آن است که پژوهش‌های پیشین مانند پژوهش دیل و همکاران (Diehl et al., 2006) و تراباسو و همکاران (Trabasso et al., 1984)، از تکلیف یادآوری داستان استفاده کردند. این در

حالی است که در پژوهش حاضر از تکلیف داستان‌گویی استفاده شده‌است. یادآوری داستان تکلیفی است که از ظرفیت حافظه استفاده می‌کند. بر این مبناء، روشن نیست که آیا میزان یادآوری رویدادهای زنجیره‌علی با بالا رفتن سن افزایش می‌یابد. همچنین معلوم نیست این امر که در پژوهش‌های پیشین به آن‌ها اشاره شده‌است آیا ناشی از رشد ظرفیت حافظه‌فعال کودک بوده یا فقط ناشی از بهبود توانایی داستان‌گویی کودک است. موضوع دیگر اینکه، پژوهش‌های پیشین مانند پژوهش‌های تراباسو و همکاران (Trabasso et al., 1992) و تراباسو و همکاران (Trabasso et al., 1984)، طول داستان - که متغیر مخدوش‌کننده‌است، را کنترل نکرده‌اند. در نتیجه، ممکن است روند افزایشی در برخی رویدادهای زنجیره‌علی، به درستی پیشرفت کودکان در این توانایی را نشان ندهد. بلکه در عوض به سبب نادیده گرفتن متغیر مخدوش‌کننده، توانایی روایت داستان را به نادرستی پیش‌بینی نماید. در پژوهش حاضر، به افزایش میانگین تعداد رویدادهای زنجیره‌علی با افزایش سن اشاره شده‌است. این امر نشان می‌دهد که با افزایش سن، حساسیت کودکان به اهمیت علت وقوع رویدادهای موجود در داستان افزایش می‌یابد. با توجه به این واقعیت که طول داستان‌های روایت‌شده بزرگسالان به طور معناداری از طول داستان‌های روایت‌شده کودکان بیشتر بود، الگوی به ظاهر متناقض تراکم قابل شرح است. زیرا داستان‌های بسیار طولانی‌تر بزرگسالان (یعنی تعداد بندهای بیشتر) ممکن است منجر به تراکم پایین‌تر زنجیره‌علی گردد. در نهایت، پژوهشی که در مورد توانایی روایت داستان در کودکان انگلیسی‌زبان انجام شده بود، تأثیر سن در رمزگذاری رویدادهای زنجیره‌علی را مورد بررسی قرار داده بود. این در حالی است که در پژوهش حاضر فقط رشد کودکان تک‌زبانۀ فارسی‌زبان در رمزگذاری زنجیره‌علی مورد بررسی قرار گرفت. بر این مبناء، نمی‌توان تفاوت‌های یافته‌های پژوهش را به تفاوت‌های رده‌شناختی مرتبط دانست. از این رو، به منظور پرداختن به این موضوع‌ها و انجام مقایسه‌های بین‌زبانی، پژوهش‌های بیشتری در پیوند با رشد گفتمان روایتی کودکان تک‌زبانۀ فارسی‌زبان ضرورت دارد.

یافته‌های پژوهش حاضر همسو با یافته‌های تراباسو و نیکلز (Trabasso & Nickels, 1992) تراباسو و همکاران (Trabasso et al., 1992)، است. این پژوهش‌ها نشان دادند پیشرفت معناداری در استنتاج و برقراری پیوندهای علی در کودکان وجود دارد. توانایی رو به افزایش در ایجاد پیوندهای علی با توجه به نوع رویدادهای به‌کاررفته گروه‌های سنی گوناگون آشکار است. هر چند کودکان ۵-۶ ساله بیشتر رویدادهای نوع C_0 و C_1 را مورد استفاده قرار می‌دادند، کودکان ۹-۱۰ ساله بیشتر رویدادهایی را رمزگذاری می‌کردند که دارای پیوندهای علی بیشتری بودند. به بیان دیگر، با بالا رفتن سن کودکان، آن‌ها بیشتر می‌توانند روابط علی بین عناصر داستان را ایجاد نمایند و بیشتر قادرند، این روابط را به صورت یک کل تلفیق کنند.

روند رشد به دست آمده در پژوهش حاضر را می توان با استفاده از چشم انداز پردازش اطلاعات شرح داد. حافظه فعال، بخش اصلی سیستم پردازش اطلاعات است (Baddeley & Hitch, 1974, p. 84). احتمالاً مؤلفه های ذخیره و پردازش آن به ساخت داستان با کتاب مصور مرتبط اند. زیرا راوی باید هر یک از رویدادهای به تصویر کشیده در آن داستان را به صورت جداگانه ادراک کند. وی همچنین باید، آن اطلاعات را به صورت یک بازنمایی واحد در حافظه تلفیق و ذخیره کند. از این رو، عملکرد بهتر در روایت داستان مصور، نیازمند به کارگیری ظرفیت بیشتری از حافظه فعال است. یافته جالب توجه در پژوهش تراباسو و همکاران (Trabasso et al., 1992, p. 167)، این بود که ناتوانی کودکان کم سن در رمز گذاری مؤلفه های داستان، تا اندازه ای به ظرفیت محدود حافظه فعال آن ها بستگی داشت. همان گونه که گترکل و همکاران (Gathercole et al., 2004, p. 187) بیان کرده اند، افزایش ظرفیت حافظه فعال آزمودنی ها از ۵ تا ۱۵ سال، با افزایش سن، قابل مشاهده است. بر این اساس، ظرفیت حافظه فعال بزرگسالان در مقایسه با کودکان بیشتر است. در واقع، کودکان ۹-۱۰ ساله از این جنبه بر کودکان ۵-۶ ساله برتری دارند. در نتیجه، این احتمال وجود دارد که اختلاف در رشد حافظه فعال، به ایجاد تفاوت میان آزمودنی های گروه های سنی مختلف در پژوهش حاضر منجر شده باشد. با این وجود، این نتیجه گیری نیازمند انجام پژوهش های بیشتری است.

یک راوی موفق، علاوه بر ذخیره و سازماندهی اطلاعات باید از توانش ارتباطی برخوردار باشد. زیرا توانش ارتباطی این امکان را برای وی فراهم می آورد تا اطلاعات کافی را مهیا سازد. همچنین وی را قادر می سازد تا با انتخاب آنچه به شنونده ارتباط دارد، داستانی روایت کند را که برای او قابل فهم است. دانش راوی در پیوند با نیازهای شنونده، ممکن است در میزان انطباق او با اصول مکالمه گرایس^۱ نمایان شود (Gric, 1989). فرضیه های مختلفی در پیوند با ضرورت ارتباط، کودکان در سنین گوناگون، وجود دارند (Bamberg & Marchman, 1990, p. 61; Trabasso et al., 1992). برای نمونه، تراباسو و همکاران (Trabasso et al., 1992) بیان کرده اند کودکان سنین بالاتر در مقایسه با کودکان خردسال درک بهتری از کمیّت (یکی از اصول مکالمه گرایس) داشتند. به باور آن ها، توانش ارتباطی محدود کودکان خردسال در پیوند با نبود برخی اطلاعات ضروری ویژه در داستان ها است. بر این مبنا، در پژوهش حاضر، علت کم بودن پیوندهای علی در داستان های کودکان ۵-۶ ساله، ممکن است با مشکلات آن ها در پیروی از اصول مکالمه ارتباط داشته باشد. زیرا ممکن است دانش این کودکان در مورد نیازهای ارتباطی شنونده کافی نباشد. بر این مبنا، پژوهش های بیشتری باید در زمینه وجود چنین رابطه ای انجام شود.

^۱ Gricean Maxims

به منظور رشد کودکان در تقویت پیوستگی داستان، باید توانایی آن‌ها را در تلفیق اطلاعات ضروری داستان افزایش داد. تلفیق عناصر به شکل سازماندهی کلی سطح بالاتر، نوعی گرایش شناختی است (Frith & Happé, 1994). آشکار شدن تدریجی توانایی کودکان در تلفیق اطلاعات مرتبط، در پژوهش‌هایی مشخص شده که در پیوند با رشد گفتمان روایتی انجام شده‌اند (Bamberg & Marchman, 1990; Trabasso et al., 1992). برای نمونه، در ابتدا برخی پژوهشگران به این نکته اشاره کرده بودند که کودکان پیش‌دبستانی احتمالاً داستان‌ها را برحسب رویدادهای مجزا رمزگذاری می‌کنند. آن‌ها کم‌کم به گونه‌ای تکامل می‌یابند که بتوانند روابط درونی بین رویدادها را دریافت کرده و برقرار کنند (Berman & Slobin, 1994, p. 70). پیشرفت کودکان از مرحله تمایز^۱ (تمایز رویدادهای مجزا) به تلفیق^۲ (تلفیق چیزها به ساختارهای سلسله‌مراتبی سطح بالاتر) ممکن است به تمایلات شناختی کودکان در سنین گوناگون ارتباط داشته باشد. به گفته پیاژه^۳، کودکان مابین ۴ و ۷ ساله به دوره شهودی^۴ رشد شناختی دست می‌یابند (Bringuier, 1896, p. 58). در این دوره، درک آن‌ها از اشیاء یا رویدادها، اساساً به ویژگی‌های ادراکی برجسته اشیاء هدف وابسته است و نه به فرایندهای منطقی یا تفکر منطقی. این تمایلات شناختی در پژوهش پرنر (Perner, 1991) نیز در پیوند با تمایز بین ظاهر و واقعیت روشن است. در پژوهش وی، پاسخ‌های کودکان پیش‌دبستانی بیشتر بر اساس ویژگی‌های ادراکی ظاهری بنا شده بود. با این وجود، کودکان ۹ ساله در مرحله رشدی دیگری به نام مرحله عملیات عینی^۵ قرار دارند و عملکرد بهتری در استنتاج روابط منطقی بین پدیده‌ها برخوردارند. این نوع تفاوت در پیوند با تمایلات شناختی به کار می‌رود. زیرا به شرح این مسئله می‌پردازد که چرا کودکان مورد بررسی پژوهش حاضر، در سنین مختلف در عملکرد متفاوتی دارند. کودکان ۵-۶ ساله اغلب به جزئیات آشکار توجه می‌کردند. از این رو بیشتر رویدادهای نوع C_0 و C_1 را رمزگذاری می‌کردند. کودکان ۹-۱۰ ساله به میزان بیشتری روابط زیربنایی میان رویدادها را استنتاج می‌کردند. بر این مبنا، داستان‌های روایت شده توسط آن‌ها از پیوستگی بیشتری برخوردار بودند. به بیان دیگر، تمایل به توجه به جزئیات ممکن است این نتیجه را در پی داشته باشد که داستان‌های کودکان ۵-۶ ساله از پیوستگی کمتری برخوردارند.

¹ differentiation

² integration

³ Piaget & Inhelder

⁴ Intuitive period

⁵ Concrete operational stage

به طور خلاصه، یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد کودکان تک‌زبانۀ فارسی‌زبان، با ایجاد روابط علی در حفظ پیوستگی داستان‌ها رشد داشتند. همچنین، در تمامی سنین، تمایل به کاربرد بیشتر جمله‌های علی با نشان‌گذاری پنهان، در داستان‌های روایت‌شده به وسیله آزمودنی‌ها آشکار بود. این پژوهش همچنین نشان داد که سیستم شبکه‌علی، روشی را برای ارزیابی کمی پیوستگی داستان با استفاده از پوشش همه روابط علی ممکن، ارائه می‌دهد. این سیستم، همه پیوندهای علی با نشان‌گذاری آشکار و پنهان میان گزاره‌های مجاور و غیرمجاور را در بر می‌گیرد. شبکه‌علی در مقایسه با پیوندهای علی، ابزاری حساس‌تر به نظر می‌رسد که برای نشان‌دادن رشد کودکان در حفظ پیوستگی داستان به کار می‌رود. از این رو، یافته‌های پژوهش حاضر می‌تواند دانش مفیدی در اختیار افرادی قرار دهد که در حوزه رشد زبان کودک پژوهش و فعالیت می‌کنند. پژوهشگران می‌توانند با بررسی دقیق الگوی ایجاد انسجام علی در گفتار طبیعی کودکان، دقت بیشتری در نگارش کتاب‌های درسی یا مطلب‌های آموزشی متناسب با سن آن‌ها داشته باشند. زیرا کودکان در این دو گروه سنی، به خوبی می‌توانند روابط علی میان جمله‌هایی را درک کنند که در آن‌ها رابطه‌علی به صورت پنهان نشان‌گذاری شده‌است. بر این مبنا، پیشنهاد می‌شود نویسندگان، به پیوستگی آشکار آن مطالب توجه بیشتری داشته باشند. به بیان دیگر، ترتیب رویدادهای موجود در مطلب‌ها یا کتاب‌های آموزشی کاملاً روشن باشد. بر این اساس کودکان می‌توانند فقط با توجه به ترتیب رخداد آن رویدادها، رابطه‌علی میان آن‌ها را به سادگی دریابند. همچنین ترتیب رویدادهای علی نباید از طریق معرفی زنجیره‌های علی غیرمرتبط و جدید یا با جزئیات توصیفی که ارتباطی به آن زنجیره ندارد، به هم بخورد. به این منظور، نویسندگان باید به ضرورت منطقی رویدادها در پیوند با دیگر رویدادهای بیان‌گر مطالب توجه داشته باشند.

در پژوهش حاضر، هوش روایی آزمودنی‌های پژوهش، کنترل نشده بود. بر این مبنا، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های پسین، این متغیر نیز کنترل شود تا یافته‌های دقیق‌تری به دست آید. پیش‌قدم و شمس (Pishghadam & Shams, 2013) در پژوهش خود به هوش روایی به عنوان یکی از عوامل شناختی تعیین‌کننده در عملکرد مهارت صحبت کردن اشاره کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که عوامل هوشی در توسعه ساختار صحبت کردن نقش مهم و غیر قابل انکاری بر عهده دارند. از این رو، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، آزمودنی‌های پژوهش از نظر هوش روایی به دقت با یک‌دیگر مطابقت داده شوند تا یافته‌های دقیق‌تری به دست آید.

فهرست منابع

- برنیگه، ژان کلود (۱۸۹۶). *گفتگوهای آزاد با ژان پیازه*. ترجمۀ محمود منصور و پریخ دادستان. تهران: سمت.
- حسن‌زاده، سعید و اصغر مینائی (۱۳۸۰). «انطباق و هنجاریابی آزمون رشد زبان برای کودکان فارسی‌زبان تهرانی». *پژوهش در حیطه کودکان استثنایی*. سال ۱. شماره ۱. صص ۳۵-۵۱.
- قاشمردی، محمدرضا و رضانواز، المیرا (۱۳۹۲). «نقد بافتاری ترجمه‌های کتاب شازده کوچولو با تکیه بر زبان‌شناسی متن». *زبان‌پژوهی*. سال ۵. شماره ۹. صص ۱۷۵-۲۰۱.
- کامکاری، کامبیز و غلامعلی افروز (۱۳۸۸). *اصول روان‌سنجی و هوش‌آزمایی: آزمون هوشی تهران-استانفورد-بینه*. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

References

- Afrooz Gh., & Kamkary, K. (2009). *Psychometric principles and intelligence: Tehran University Stanford-Binan Intelligence Test (Persian)*. Tehran: Tehran University Press [In Persian].
- Baddeley, A., & Hitch, G. (1974). *Working memory*. In G. H. Bower (Ed.), *The Psychology of Learning and Motivation* (pp. 47-89). New York: Academic Press.
- Bamberg, M., & Damrad-Frye, R. (1991). On the ability to provide evaluative comments: Further explorations of children's narrative competences. *Journal of Child Language*, 18, 689-710.
- Bamberg, M., & Marchman, V. (1990). What holds a narrative together? The linguistic encoding of episode boundaries. *Papers in Pragmatics*, 4, 58-121.
- Berman, R., & Slobin, D. (1994). *Relating events in narrative: A cross linguistic developmental study*. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.
- Bringuier, J. (1896). *Conversations with Jean Piaget*. (M. Mahmoud & P. Dadsetan, Trans.). Tehran: SAMT [In Persian].
- Chang, M., & Hsin-Yi, S. (2012). To mark or not to mark the cause, that is the question: Causal marking in Taiwanese conversation. *Journal of Pragmatics*, 44, 1743-1763.
- Chaudron, C., & Richards, J. (1986). The effect of discourse markers on the comprehension of lectures. *Applied Linguistics*, 7(2), 113-127.
- Davis, A., Therese, O., & Coon, M. (1997). Referential cohesion and logical coherence of narration after right hemisphere stroke. *Brain and Language*, 56, 183-210.
- Diehl, J., Bennetto, L. & Young, E. (2006). Story recall and narrative coherence of high-functioning children with autism spectrum disorders. *Journal of Abnormal Child Psychology*, 34(1), 87-102.
- Frith, U., & Happé, F. (1994). Autism: Beyond 'theory of mind'. *Cognition*, 50, 115-132.
- Ghashmardi, M. & Rezanavaz, E. (2014). A textual criticism of the translations of the little prince according to textual linguistics. *Language Research*, 5(9), 175-201. doi: 10.22051/jlr.2014.1068 [In Persian].
- Gathercole, S., Pickering, S., Ambridge, B., & Wearing, H. (2004). The structure of working memory from 4 to 15 years of age. *Developmental Psychology*, 40, 177-190.
- Grice, P. (1989). *Studies in the way of words*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Habermas, T., & Bluck, S. (2000). Getting a life: The emergence of the life story in adolescence. *Psychological Bulletin*, 126, 748-769.
- Hasanzadeh, S., & Minaei, A. (2002). Adaptation and standardization of the test of TOLD-P: 3 for Farsi-Speaking Children of Tehran. *JOEC*, 1(2), 119-134.
- Hammill, D., & Newcomer, P. (2008). *The test of language development: Primary-4*. Austin, TX: Pro-Ed.

- Karmiloff-Smith, A. (1985). Language and cognitive processes from a developmental perspective. *Language and Cognitive Processes*, 1(1), 61-85.
- Matthews, S., & Yip, V. (1994). *Cantonese: A comprehensive grammar*. London, United Kingdom: Routledge.
- Mayer, M. (1969). *Frog, Where are you?* New York: Dial Press.
- Perner, J. (1991). *Understanding the representational Mind*. Harvard, MA: MIT.
- Peterson, C., & McCabe, A. (1983). *Developmental psycholinguistics: Three ways of looking at a child's narrative*. New York: Plenum.
- Piaget, J., & Inhelder, B. (1972). *The psychology of the child*. (H. Weaver, Trans.). New York: Basic Books.
- Pishghadam, R., & Shams, M. A. (2013). A new look into the construct validity of the IELTS speaking module. *The Journal of Teaching Language Skills (JTLS)*, 5(1), 71-90 [In Persian].
- Sah, W. (2007). A longitudinal investigation of Mandarin-speaking preschoolers' relation of events in narratives: from unrelated to related events. *Taiwan Journal of Linguistics*, 5(1), 77-96.
- Sah, W., & Torng, P. (2012). Narrative coherence in high-functioning children with autism spectrum disorders: An investigation of causal relatedness. *Paper presented at the 20th Annual Meeting of the International Association of Chinese Linguistics* (28-31 August, 2012), The Hong Kong Polytechnic University, Hung Hom, Hong Kong.
- Schiffirin, D. (1987). *Discourse markers*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Snow, C. (1991). The theoretical basis for relationship between language and literacy in development. *Journal of Research in Childhood Education*, 6(1), 5-10.
- Soleymani, Z., Nematzadeh, Sh., Gholami Tehrani, L., & Rahgozar, M. (2014). The reliability of language performance measurement in language sample analysis of children aged 5-6 years. *Audiology*, 23(1), 9-21 [In Persian].
- Stein, N., & Albro, E. (1997). Building complexity and coherence: children's use of goal-structured knowledge in telling stories. In M. Bamberg (Ed.), *Narrative Development: Six Approaches* (pp. 5-44). Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum.
- Stein, N., & Glenn, C. (1979). An analysis of story comprehension in elementary school children. In R. O. Freedle (Ed.), *New Directions in Discourse Processing* (pp.53-120). Norwood, NJ: ABLEX Publishing Corporation.
- Trabasso, T., & Nickels, M. (1992). The development of goal plans of action in the narration of a picture story. *Discourse Processes*, 15, 249-275.
- Trabasso, T., & Rodkin, P. (1994). Knowledge of goal/plans: A conceptual basis for narrating Frog, where are you? In R. Berman, and D. Slobin (Eds.), *Relating Events in Narrative: A Crosslinguistic Developmental Study* (pp.85-106). Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.
- Trabasso, T., Secco, T., & van den Broek, P. (1984). Causal cohesion and story coherence. In H. Mandl, N. L. Stein, and T. Trabasso (Eds.), *Learning and Comprehension of Text* (pp. 83-111). Hillside, NJ: Lawrence Erlbaum.
- Trabasso, T., & Sperry, L. (1985). Causal relatedness and importance of story events. *Journal of Memory and Language*, 24, 595-611.
- Trabasso, T., Stein, N., Rodkin, P., Munger, M., & Baughn, C. (1992). Knowledge of goals and plans in the on-line narration of events. *Cognitive Development*, 7, 133-170.
- Trabasso, T., & van den Broek, P. (1985). Causal thinking and the representation of narrative events. *Journal of Memory and Language*, 24, 612-630.
- Trabasso, T., van den Broek, P., & Young Suh, S. (1989). Logical necessity and transitivity of causal relations in stories. *Discourse Processes*, 12, 1-25.

Development of Causal Coherence in the Narrative Discourse of Monolingual Persian-speaking Children

Elahe Kamari¹

Received: 04/10/2017

Accepted: 12/12/2017

Abstract

A narrative discourse is a discourse that is an account of events, usually in the past, that employs verbs of speech, motion, and action to describe a series of events that are contingent one on another, and that typically focuses on one or more performers of actions. Narrative discourse has been of intense interest to researchers. The ability to produce coherent discourse as an important component of child developmental knowledge during language acquisition is an essential part of language knowledge which child should acquire. The aims of the present research are to investigate the ability of monolingual Persian-speaking children in maintaining narrative coherence and also to compare the findings with other studies in order to acknowledge previous findings based on analysis of causal network. To this aim, thirty 5 to 6-year-old children (mean age= 5 years and 6 months), thirty 9 to 10-year-old children (mean age= 9 years and 6 months) were selected among 100 children. Thirty 20-25 male adults (mean age=23 years and 8 months) participated in the study. All participants were typically developing children and had no learning disabilities or speech or hearing problems and were of the same socio-economic status and verbal intelligence. Moreover, children were also controlled for their productive and receptive language abilities and only those children with the same language abilities were selected. These groups were encouraged to narrate two picture story books namely "Frog, Where are you?" and "Frog". The first one is about a boy who loses his rabbit and is engaged in an adventure to find it. This story is a reliable tool to investigate narrative abilities of children. The second one (i.e. "Frog") was used to control the content of the story. This story consisted of a series of complex events which enables the narrator to produce various connections between those events. Therefore, it is suitable for investigating how different events are connected to each other. The interviews were carried out individually with each participant and consisted of an initial warm-up conversation. The interviews were audio-taped and subsequently transcribed. Their stories were analyzed based on their length, the causal network which measured overtly and non-overtly marked causal statements,

¹ PhD student of General Linguistics, Allameh Tabataba'i University, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, elahe.kamari@atu.ac.ir, Tel: 09183445456

causal chain events and causal connections. The findings of the study showed a developmental progress in producing longer stories and achieving narrative coherence by means of establishing causal relations between narrative events. The findings of the study showed that adults were significantly more likely to use overtly marked causal statements than children did; however, the difference between nine-year-olds and five-year-olds was not significant. These findings also showed that adults were significantly more likely to use non-overt statements than children and nine-year-olds outperformed five-year-olds in this regard. With regard to discourse tendency, within each group, the participants used significantly more non-overtly marked causal statements than the overtly marked statements. With regard to the encoding of causal-chain events, the findings showed that both nine-year-olds and five-year-olds outperformed adults by having larger density in this regard and despite that, the age-related difference between the two groups of children was not significant. The findings also showed that adults and nine-year-olds were significantly more likely to encode causal connections than were five-year-olds. With regard to the pattern of causal connectedness, the findings revealed age-related differences for each type. For C₀, five-year-olds were significantly more likely to employ them than nine-year-olds and adults. A reverse pattern was shown for C₃₊ events, which were encoded more by both adults and nine-year-olds than by the younger children. While C₁ events were the dominant type used by five-year-olds, C₂ events were preferred by nine-year-olds. Therefore, nine-year-olds and adults tended to encode events with higher causal connectedness. The results of the study indicated that compared with causal connectives, the causal network appears to be a more sensitive tool to reveal children's development in maintaining coherence. The results also showed that the system of causal network provides an alternative to quantitatively assess narrative coherence by covering all possible causal relations, which encompass overtly and non-overtly marked causal connectivity between adjacent and non-adjacent propositions. Since the narrative intelligence of participants was not controlled, it is suggested to control this variable in future research to obtain more accurate results. Researchers have pointed to the narrative intelligence as one of the cognitive determinants of narrative ability. They believe that factors related to intelligence play an important role in the development of the structure of narrative. Therefore, it is suggested to match participants in terms of narrative intelligence in order to obtain more reliable results.

Keywords: Narrative discourse, Coherence, Causal relations, Monolingual Persian-speaking children

روابط معنایی در تعریف‌نگاری در فرهنگ‌های یک‌زبانه^۱

بدری السادات سیدجلالی^۲
آزیتا عباسی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۲۱

چکیده

تعریف‌نگاری، شاید مهم‌ترین نقش فرهنگ‌های یک‌زبانه باشد که بسته به هدف‌های نگارش آن‌ها و مخاطب‌هایشان، به شیوه‌های گوناگون انجام می‌پذیرد. یکی از شیوه‌های تعریف‌نگاری، بهره‌گیری از روابط مفهومی در فرهنگ لغت است. پژوهش حاضر، بر آن است تا بر مبنای روشی تحلیلی - توصیفی، اهمیت استفاده از روابط معنایی در تعریف‌نگاری را برجسته نماید. به این منظور، با به کارگیری چارچوب نظری کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967)، روابط معنایی در تعریف‌نگاری نمونه‌های استخراج‌شده از فرهنگ بزرگ سخن (Anvari, 2002) مورد واکاوی قرار گرفته‌اند. نمونه‌های پژوهش، با در نظر گرفتن این نکته که بتوانند حوزه‌های معنایی گوناگونی را در برگیرند، به صورت تصادفی انتخاب شدند. هدف از این بررسی، آن است که

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.18330.1471

^۲ دانشجوی دکترا، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه الزهراء (س)؛ b.jalali@alzahra.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی، استادیار گروه زبان‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء (س) (نویسنده مسئول)؛ a.abbasi@alzahra.ac.ir

ببینیم آیا به کارگیری روابط معنایی به کارآمدی بیشتری در تعریف‌نگاری می‌انجامد و آیا به کارگیری روابط معنایی در تعریف‌نگاری، نیازمند کاربرد شیوه‌های متفاوتی در فرهنگ‌نویسی است؟ بررسی طبقه‌بندی سیزده‌گانه روابط معنایی در چارچوب نظری پژوهش نشان داد که الگوی نظری مورد اشاره به دلیل دقت و ظرافت در مرزبندی میان روابط معنایی، شایستگی آن را دارد که در فرهنگ‌های موضوعی با محوریت عناصر فرهنگ‌محور زبان، به کار گرفته شود. بررسی داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که بهره‌گیری از روابط مفهومی در تعریف‌نگاری‌های فرهنگ بزرگ سخن، بیشتر به صورت ترکیبی مرسوم بوده است.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ‌نویسی، تعریف‌نگاری، روابط مفهومی، فرهنگ بزرگ سخن

۱. مقدمه

تعریف معنا یا معانی یک واژه، پاره‌گفته یا اصطلاح، مهم‌ترین نقش فرهنگ‌های یک‌زبانه است. تعریف که یکی از اجزای خردساختار^۱ یک فرهنگ لغت است، اطلاعات معنایی سرمدخل را در اختیار کاربران فرهنگ قرار می‌دهد. رابطه بین واژه توضیح‌داده‌شده^۲ و توضیح^۳ آن، چندان ساده نیست و به هدف آن تعریف و سبک تعریف بستگی دارد (Hartmann, 1998, p. 36). در این جا لازم است بین تعریف فرهنگ‌نگاشتی^۴، که در فرهنگ‌های عمومی ارائه می‌شود، و تعریف دانش‌نامه‌ای^۵، که اطلاعات واقعی در مورد یک واژه را در یک بافت موضوعی مشخص ارائه می‌دهد، تمایز نهاد. همچنین باید بر این نکته تأکید کرد که منظور از تعریف‌نگاری در مقاله حاضر، تعریف فرهنگ‌نگاشتی است.

سبک تعریف، یا همان رویکرد به کاررفته در تعریف‌نگاری و نوع زبان انتخاب‌شده از سوی فرهنگ‌نگاران، بسته به ماهیت فرهنگ‌ها، دامنه کاربرد و کاربران آن‌ها، متفاوت است. اتکینز و راندل (Atkins & Rundell, 2008, p. 407) بر این باورند که تمام آن‌چه سبب می‌شود تا برای یک واژه معین تعریف‌های گوناگونی در فرهنگ‌های مختلف ارائه شود، شناخت فرهنگ‌نگار از کاربران فرهنگ است. آن‌ها دو پارامتر اصلی در تعریف‌نگاری را این گونه بر می‌شمارند:

¹ microstructure

² definiendum

³ definiens

⁴ lexicographic definition

⁵ encyclopedic definition

الف) محتوا: اطلاعاتی که تعریف در بر می گیرد.

ب) صورت^۲: واژه‌ها و ساختارهایی که برای انتقال این اطلاعات به کار گرفته می شود.

پیش از ورود به بحث روابط معنایی و نقش آن‌ها در تعریف‌نگاری، به انواع نقش‌های تعریف می‌پردازیم. به نظر می‌رسد که نقش اصلی تعریف ارائه معنا باشد. این در حالی است که اگر از فضای نظری فرهنگ‌نگاری فاصله بگیریم، خواهیم دید که کارکرد عملی تعاریف «برطرف کردن نیازهای ارتباطی کاربران فرهنگ‌هاست» (Atkins & Rundell, 2008, p. 407) و این امر به دو روش مهیا می‌شود:

الف- تعریف به مثابه ارجاع، یا «رمز‌گشایی»^۳: کاربرد به سراغ تعریف می‌رود، زیرا با واژه یا اصطلاح ناآشنایی مواجه شده و می‌خواهد معنای آن را بداند؛

ب- تعریف برای تولید، یا «رمز‌گذاری»^۴: کاربرد می‌خواهد چیزی بگوید یا چیزی بنویسد و این مستلزم رمز‌گذاری مفهومی است که در ذهن دارد. با به کارگیری فرهنگ، این رمز‌گذاری طبیعی، متناسب، و مؤثر می‌شود.

رمز‌گشایی یک واژه ناآشنا با اطلاعات اندکی فراهم می‌شود. هر چند رمز‌گذاری یک واژه به گونه‌ای که کاربرد عملی و صحیح آن را ممکن سازد، به مراتب چالش‌برانگیزتر از رمز‌گشایی است. اینکه یک واژه چه برجستگی (رسمی یا غیررسمی) دارد، یا در چه بافتی قابل استفاده است، از عواملی است که به رمز‌گذاری واژه‌ها کمک می‌کند (Atkins & Rundell, 2008, p. 408-409). یکی از شیوه‌های تعریف‌نگاری، استفاده از روابط مفهومی^۵ در فرهنگ است. روابط مفهومی که بر اساس شباهت و تفاوت واحدهای واژگانی معرفی می‌شوند (Atkins & Rundell, 2008, p. 104)، هم در رمز‌گشایی (سهولت در درک معنی واژه) و هم در رمز‌گذاری (سهولت در شناخت بافت) واژه‌ها نقش مهمی بر عهده دارد. مقاله حاضر بر آن است تا اهمیت استفاده از روابط معنایی در تعریف‌نگاری را برجسته نماید و مشخص کند که (۱) آیا به کارگیری روابط معنایی به کارآمدی بیشتر در تعریف‌نگاری می‌انجامد. همچنین (۲) آیا به کارگیری روابط معنایی در تعریف‌نگاری مستلزم شیوه‌های متفاوتی در فرهنگ‌نویسی است؟ به این منظور، ابتدا طبقه‌بندی کلاسیک روابط مفهومی در حوزه معناشناسی مرور می‌شود. سپس، به پیشینه کاربرد این روابط در فرهنگ‌نگاری اشاره می‌شود. پس از آن، چارچوب نظری کاساگراند و هیل (Casagrande &

¹ content

² form

³ decoding

⁴ encoding

⁵ sense relation

(Hale, 1967) در زمینه کاربرد روابط معنایی در تعریف‌نگاری به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. برای شناخت بهتر این مدل، فرهنگ بزرگ سخن (Anvari, 2002) بررسی شده و نمونه‌های مرتبط از آن استخراج گردیده و به عنوان شاهد ارائه شده‌اند. در پایان، تأثیرات عملی بهره‌گیری از روابط معنایی در تعریف‌نگاری و شیوه‌های بازنمایی آن در فرهنگ‌نویسی مرور می‌شود.

۲. روابط مفهومی در حوزه معنانشناسی

منظور از روابط مفهومی که در نتیجه بررسی و مقایسه مؤلفه‌های معنایی دو یا چند واژه با هم تعریف می‌شوند، همان روابط معنایی است. از آنجایی که در منابع معنانشناسی مقاله حاضر، از اصطلاح «روابط مفهومی» به جای «روابط معنایی» استفاده شده بود، نگارندگان این اصطلاح را به همان صورت، در این بخش آورده‌اند. در متن‌های کلاسیک معنانشناسی، اغلب به شماری از روابط مفهومی که ممکن است بین واژگان یک زبان وجود داشته باشد، اشاره می‌شود. صفوی (Safavi, 2013) شناخته‌شده‌ترین روابط مفهومی بین واژه‌ها را شمول معنایی، هم‌معنایی، تقابل معنایی، چندمعنایی، هم‌آوا-هم‌نویسی و جزء‌واژگی برشمرده است (Safavi, 2013, p. 99-128). در این قسمت، این رابطه‌های معنایی به اختصار معرفی شده‌اند تا بستر لازم برای به‌کارگیری این روابط معنایی در حوزه تعریف‌نگاری در فرهنگ‌ها فراهم آید:

الف- شمول معنایی^۱، به رابطه‌ای گفته می‌شود که یک مفهوم، یک یا چند مفهوم دیگر را نیز شامل شود؛ مانند واژه «درخت» که واژه‌هایی مانند «سرو، کاج، بید، ...» را تحت شمول قرار می‌دهد. در واقع، در شمول معنایی به نوعی موضوع عضویت در یک مجموعه مطرح است. آن مجموعه با واژه شامل^۲، در این جا «درخت»، معرفی می‌شود و اعضای مجموعه نیز زیرشمول^۳ نامیده می‌شوند.

ب- هم‌معنایی^۴ یا مترادف، رابطه‌ای است که بر پایه آن، دو واژه معنای مشابهی داشته باشند و بتوان برای نشان دادن معنای یکی از واژه دیگر استفاده کرد؛ مانند دو واژه مترادف «آغاز» و «ابتدا».

پ- تقابل معنایی^۵ یا تضاد^۶، به هنگام بحث درباره معانی متضاد واژه‌ها به کار می‌رود. تضاد، در واقع گونه‌ای از تقابل به شمار می‌آید و شامل انواعی مانند تقابل مدرج (مانند پیر/جوان)، مکمل

¹ hyponymy

² superordinate

³ hyponym

⁴ synonymy

⁵ semantic opposition

⁶ antonymy

(مانند روشن/خاموش)، دوسویه (مانند خرید/فروش)، جهتی (مانند رفت/آمد)، واژگانی (مانند آگاه/ناآگاه) و ضمنی (مانند فیل/فنجان) است.

ت- چندمعنایی^۱، مشتمل بر شرایطی است که یک واحد زبانی دارای چند معنای متفاوت، اما مرتبط است. از آنجایی که در چندمعنایی، معانی مختلف یک واژه مرتبط هستند، می توان در فرهنگ لغت، این معانی گوناگون را در یک مدخل مشترک قرار داد. برای نمونه، واژه «سر» دارای معانی «عضوی از بدن، رأس هر چیز، بالا، رئیس، ...» است که می توان این معانی را در یک مدخل مشترک، ارائه داد.

ث- هم آوا-هم نویسی^۲ یا تشابه به حالتی گفته می شود که دو یا چند واژه متشابه هستند، اما هیچ رابطه مفهومی با یکدیگر ندارند. در این باره می توان سه واژه «دوش» [کتف]، «دوش» [وسیله حمام] و «دوش» [دیشب]، یا «شانه» [کتف]، «شانه» [وسیله آرایش مو] و «شانه» [جای تخم مرغ] را مثال زد. به گفته صفوی (Safavi, 2013, p. 110)، در سنت مطالعات ادبی، این رابطه با نام جناس تام معرفی می شود که آمیزه ای از جناس لفظ و جناس خط است. در فرهنگ های لغت، این واژه ها در مدخل های مختلفی آورده می شوند تا مشخص شود که واژه های متفاوتی به شمار می روند و رابطه معنایی بین آنها وجود ندارد.

ج- جزءواژگی^۳ از دیگر روابط مفهومی میان اقلام واژگانی است که رابطه کل به جزء را میان دو مفهوم می نمایاند. این رابطه مفهومی، مانند شمول معنایی نوعی رابطه سلسله مراتبی میان اجزاء و کل تشکیل دهنده آن اجزاء برقرار می کند. برای نمونه، «بازو»، «آرنج» و «مچ» هر کدام بخشی از کل یک «دست» به شمار می روند.

۳. به کارگیری روابط مفهومی در فرهنگ نگاری

همان طور که پیش از این اشاره شد، تعریف نگاری در انواع فرهنگ ها، بسته به خاستگاه شکل گیری آنها، به سبک های گوناگونی انجام می پذیرد. هارتمن (Hartmann, 1998, p. 36) در پیوند با «سبک تعریف» به این نکته اشاره می کند که فرمول کلاسیک تعریف نگاری «X نوعی Y است که...» دانش پیش انگاشتی را می طلبد. بر پایه این دانش، بین واژه ها روابط مفهومی وجود دارد. برای نمونه، یک واژه عضوی از زنجیره شمول معنایی است. وی در ادامه می نویسد برخی از واژه ها و اصطلاحات با مترادف هایشان ساده تر تعریف می شوند، به ویژه اگر به حوزه های معنایی مشترک تعلق داشته باشند.

¹ polysemy

² homonymy

³ part-whole (meronymy)

جکسون (Jackson, 2002, p. 17-18) برای درک صحیح تعریف‌نگاری، شناختن سه ویژگی معنا را الزامی می‌داند که مشتمل بر ارجاع، معنای ضمنی، و رابطه مفهومی هستند. وی در توضیح روابط مفهومی از چهار رابطه ترادف، تضاد، شمول معنایی و جزء‌واژگی نام می‌برد. هر چند که تقریباً در تمام متن‌های کلاسیک فرهنگ‌نگاری، به موضوع روابط معنایی به عنوان یکی از روش‌های تعریف اشاره شده است. این در حالی است که هارتمن (Hartmann, 1998, p. 36) فقط رابطه شمول معنایی را مناسب فرهنگ‌های عمومی می‌داند. وی معتقد است که سایر روابط معنایی، بیشتر در فرهنگ‌های نام‌نگر^۱ مانند فرهنگ واژه‌های مترادف و گنج‌واژه‌ها کاربرد دارند.

لین مورفی (Murphy, 2003) در کتاب خود با عنوان «روابط معنایی و واژگان»، رویکردهای نظری گوناگون در پیوند با روابط معنایی و واژگان، را مرور می‌کند. به باور وی، مهم‌ترین رویکردی که بر نقش روابط معنایی در واژگان اشاره دارد، نظریه معنای متن^۲ (MTT) است. این رویکرد در فرهنگ‌نویسی روسی و پژوهش‌های حوزه ترجمه ماشینی ریشه دارد (Murphy, 2003, p. 68). این نظریه در مقایسه با نظریه‌های مشابه بیشترین تعداد برجسب‌های روابط معنایی (۶۴ مورد) را معرفی می‌کند. او، در ادامه با رویکرد انسان‌شناختی به نقش روابط معنایی می‌پردازد. وی اشاره می‌کند که پژوهشگران این حوزه بیشتر به منظور آرایه‌شناسی‌های مردمی^۳ و به ویژه اصطلاحات خویشاوندی^۴ به روابط معنایی، توجه می‌کرده‌اند. در میانه قرن بیستم، این آرایه‌شناسی‌ها به حوزه واژه‌های مربوط به طبیعت، بیماری‌ها و رنگ‌ها گرایش یافتند. فرض اولیه در مطالعات نخستین چنین بود که فقط فرهنگ‌های پیشرفته باسواد قادر به نظام‌مند کردن آرایه‌شناسی‌ها برای واژه‌های طبیعت هستند. به گفته یسپرسن (Jespersen, 1934)، گویشوران یک قبیله برزیلی معادلی برای واژه «طوطی» نداشتند و فقط اسم انواع آن را می‌دانستند. یا اینکه اسکیموها اصطلاح عمومی برای «برف» نداشتند (Jespersen, 1934; quoted from Murphy, 2003, p. 68). رویکردهای قوم-زبان‌شناختی (زبان‌شناسی فرهنگی) به آرایه‌شناسی‌ها، در عمل به تهیه فرهنگ لغت برای زبان‌های غیرمکتوب پرداخته‌اند. باید توجه داشت که میان فرهنگ‌نگاری و آرایه‌شناسی رابطه‌ای دوسویه وجود دارد و فرهنگ لغت‌های بهتر به قوم‌شناسی بهتر نیز می‌انجامند (Werner et al, 1974, quoted from Murphy, 2003, p. 70). هر چند مورفی (Murphy, 2003) معتقد است اگر قرار باشد یک فرهنگ لغت با چنین رویکردی نگارش شود، بهتر است چیدمان آن به صورت شبکه‌های معنایی باشد و نه به شیوه رایج الفبایی (همان). در نظریه

¹ onomasiological dictionaries

² Meaning Text Theory

³ folk taxonomy

⁴ kinship terms

شبکه‌های معنایی، نوعی ساختار صوری برای نمود دانش ذهنی و روابط میان مفاهیم مطرح شده است (Pahlavannezhad & Namvar Fargi, 2010, p. 2)

اوانز (Evens, 2001, p. 144) در مقاله‌ای با نام «روابط گنج‌واژه‌ای در بازیابی اطلاعات» بر این موضوع تأکید می‌کند که اصلی‌ترین منابعی که در تعریف روابط گنج‌واژه‌ای به کار گرفته می‌شوند، پژوهش‌هایی هستند که در حوزه‌های انسان‌شناسی، روان‌شناسی و زبان‌شناسی به بررسی روابط معنایی پرداخته‌اند. در ادامه، به مهم‌ترین مدل‌هایی که در این زمینه مطرح شده‌اند، اشاره می‌کنیم. این موارد مشتمل بر آثار کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967)، راسل و جنکینز (Russell & Jenkins, 1954)، و اپرسیان، ملکوک و ژولکوفسکی (Apresyan, Mel'cuk, 1970) هستند. مدل کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) مقاله حاضر بر آن تمرکز کرده‌است، به سیزده رابطه معنایی برگرفته از ۸۰۰ تعریف اشاره دارد. این روابط همگی در مدل‌های راسل و جنکینز (Russell & Jenkins, 1954) و جنکینز (Jenkins, 1970) نیز یافت می‌شود (این دو مدل، چهار رابطه به مدل کاساگراند و هیل افزوده‌اند). مدل کاساگراند و هیل، به تفصیل در ادامه مقاله معرفی و تشریح خواهد شد. در نهایت، مدل اپرسیان و همکاران (Apresyan, et al., 1970) مدلی است که فرهنگ روسی «Mel'cuk's Explanatory-Combinatorial Dictionary (ECD)» در سال ۱۹۸۸ بر پایه آن نگارش شده‌است. این فرهنگ لغت شامل ۹ بخش اصلی کلاسیک، تضاد، درجه‌بندی، اسنادی، جز-کل، حالت، محمول^۱، باهم‌آیی و ساخت‌واژه بوده که هر یک مؤلفه‌های مجزایی را در بر می‌گیرند. این فرهنگ روسی، بر پایه نظریه معنای متن^۲ تهیه شده‌است که خاستگاه اصلی آن معرفی شبکه‌های معنایی و بسترسازی برای ایجاد فرهنگ‌های الکترونیکی است.

همان‌گونه که مشاهده شد، نظریه روابط مفهومی در معناشناسی می‌تواند نقش مهمی در تعریف‌نگاری بر عهده داشته باشد. در ادامه، ابتدا مدل روابط معنایی کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) به عنوان یکی از مدل‌های کلاسیک این حوزه معرفی می‌شود. سپس، با مراجعه به فرهنگ بزرگ سخن شیوه‌های بازنمایی این روابط در تعریف‌نگاری این مرجع بررسی می‌شود.

¹ predicate

² MTT

۳.۱. روابط معنایی در تعریف‌نگاری: مدل کاساگراند و هیل (۱۹۶۷)

کاساگراند و هیل در سال ۱۹۶۷ در مجموعه‌ای با موضوع مطالعات قوم-زبان‌شناختی زبان‌های جنوب غربی آمریکا، مقاله‌ای با نام «روابط معنایی در تعریف اصطلاحات عامیانهٔ پاپاگو» ارائه دادند. آن‌ها در مقدمه مقاله خود، بر این نکته اشاره داشتند که نیاز به تعریف‌دهی برای گویشور یک زبان امری اجتناب‌ناپذیر است. به باور آن‌ها، برای بسیاری از افراد شرایطی پیش می‌آید که مجبور می‌شوند معنای یک واژه را شرح دهند. آن‌ها از این موضوع به عنوان یک نیاز زبان‌شناختی جهانی یاد می‌کنند. به باور آن‌ها، برای فرهنگ‌ها و زبان‌های غربی که ادبیات مکتوب دارند، این نیاز از طریق شمار زیادی فرهنگ لغت برطرف می‌شود. این در حالی است که آن دسته از گویشورانی که زبانشان مکتوب نیست، باید خود فرهنگ‌نگار خود باشند (Casagrande & Hale, 1967, p.165).

روابط معنایی رایج در تعریف‌دهی ناکافی به نظر می‌رسد. بر این مبنای کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) روشی را معرفی کردند که بر اساس آن بتوان روابط معنایی‌ای را که در یک زبان و فرهنگ اهمیت دارند، کشف کرد (Murphy, 2003, p. 71). آن‌ها از گویشوران زبان پاپاگو (از خانوادهٔ زبان‌های یوتوآزتک) خواستند که برای واژه‌های مورد نظرشان، تعریفی ارائه دهند. در مرحلهٔ بعد، آن‌ها تعریف‌ها را به جمله‌های سادهٔ خبری تبدیل کردند که شامل واژه/شیء مورد مطالعه‌شان بود. سپس مشخص کردند که چه روابط معنایی در هر یک از این تعاریف وجود دارد. نتیجهٔ این پژوهش به صورت فهرستی از سیزده رابطهٔ معنایی ارائه شد. در ادامه، ابتدا به ارائهٔ روابط معنایی همراه با توضیح‌های کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) می‌پردازیم. سپس، نمونه‌هایی از هر رابطهٔ معنایی، که در بررسی تعریف‌نگاری‌های فرهنگ بزرگ سخن یافت شده، به عنوان شاهد آورده می‌شود. ترتیب فهرست روابط معنایی، بر مبنای بیشترین فراوانی در ۸۰۰ تعریف پژوهش کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) انجام پذیرفته‌است. لازم به اشاره است که فراوانی این روابط معنایی در فرهنگ بزرگ سخن متفاوت است.

۳.۱.۱. رابطهٔ اسنادی^۱

X با توجه به یک یا بیش از یک مشخصه یا ویژگی Y تعریف می‌شود؛ مانند: مورچه ← کوچک. مشخصه‌های Y را می‌توان به شکل زیر تقسیم‌بندی نمود (Casagrande & Hale, 1967, p. 169):

¹ attributive

الف- ویژگی‌های محرک (که بر دو نوع ذاتی^۱، مانند رنگ، اندازه، شکل، بافت و موارد مشابه یا غیرذاتی^۲، مانند صفت‌های قابل ارزیابی از قبیل زیبا، خطرناک و موارد مشابه است)
 ب- نشانگرهای ممیز (برای نمونه، ویژگی ممیز «هزار پا» زیاد بودن پاهایش است)
 پ- محل سکونت (برای نمونه، «جغد سوراخ‌نشین» با محل زندگی‌اش که سوراخ‌های داخل زمین است، تعریف می‌شود).

ت- رفتار یا عمل (برای نمونه، «زبورعسل» به واسطه ساختن عسل تعریف می‌شود، یا «ستاره» چیزی است که شب‌ها در آسمان ظاهر می‌شود و می‌درخشد).

ث- سن، جنس، تبار، نسل (این مشخصه‌ها در تعریف اصطلاحات خویشاوندی رایج هستند).
 نمونه‌هایی از این رابطه معنایی در تعریف‌نگاری فرهنگ سخن بسیار یافت می‌شود که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

■ **کجی** kōji (ا.) مهره‌ای سفالی، رنگی، و معمولاً آبی که برای زینت یا دفع چشم‌زخم به کار می‌رود.

در تعریف واژه «کجی»، به ویژگی‌های محرک ذاتی آن اشاره شده‌است.

■ **طوطی** tuti (ا.) (جانوری) پرنده‌ای به‌رنگ‌های سبز، آبی، زرد، و قرمز با نوک سخت و قوی و منقار خمیده و قرمز رنگ که معمولاً در نواحی استوایی و جنگل‌ها زندگی می‌کند و برخی از انواع آن اصوات را به‌خوبی تقلید می‌کند.

در تعریف واژه «طوطی»، به ویژگی‌های محرک ذاتی، محل سکونت، و رفتار آن اشاره شده‌است.

■ **گنگ** gong (ص.) ۱. آنکه نتواند حرف بزند؛ لال

واژه «گنگ» با اشاره به عمل «عدم توانایی در حرف زدن» تعریف شده‌است.

■ **خالو** xāl-u [عر.فا.] (ا.) برادر مادر؛ دایی

واژه «گنگ» با اشاره به ویژگی جنس و تبار تعریف شده‌است.

۳. ۱. ۲. رابطه وابستگی^۳

X به واسطه شرایط یا رویدادی، Y، که غالباً یا الزاماً به دنبال دارد تعریف می‌شود؛ به بیان دیگر، Y همانند X^۴ است؛ مانند: رعدوبرق ← باران؛ احساس خارش در گلو ← سرفه کردن.

¹ intrinsic

² extrinsic

³ contingency

⁴ concomitant

رابطه وابستگی اغلب برای تعریف «فعل» به کار می‌رود (Casagrande & Hale, 1967, p. 172). از جنبه ساختاری، در چنین تعاریفی شاهد بندهای شرطی هستیم که در انگلیسی با «if» و «when» آغاز می‌شوند، (مانند: lightening. When there is rain, there is (وقتی باران می‌آید، رعد و برق می‌زند)). این نوع رابطه معنایی همسویی بسیاری با «تعریف‌نگاری با جمله کامل» دارد، البته به شرطی که این توالی و همراهی آورده شود.

در فهرست کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) این رابطه معنایی در جایگاه دوم قرار می‌گیرد. این در حالی است که این نوع تعریف‌نگاری آن هم به صورت فرمولی که در مقاله برای تعریف فعل به کار رفته است، به ندرت در فرهنگ بزرگ سخن مشاهده شد. نمونه‌هایی هم که در ادامه آمده‌اند، به شیوه دیگری بر این توالی اشاره دارند. برای نمونه، اگر بتوان رابطه علی-معلولی را که در این فهرست به آن اشاره‌ای نشده است را نوعی توالی در نظر گرفت، تعریف‌نگاری واژه «عطسه»، که در زیر آمده، در این طبقه قرار می‌گیرد.

■ **سیل** seyl [عر.: عطسه] (ا.) ۱. جریان پرتلاطم و شدید آب که معمولاً بر اثر بارش شدید باران یا آب شدن ناگهانی برف‌ها به وجود می‌آید.

■ **دانستن** d.-an (مص. م..، بم. : دان) ۱. درک کردن و فهمیدن چیزی معمولاً با اطمینان و به وضوح یا ثبت بودن چیزی در ذهن و حافظه در نتیجه تجربه و یادگیری

■ **عطسه** atse [عر.: عطسه] (ا.) (پزشکی) حالتی که بر اثر آن هوای درون ریه‌ها به شدت و معمولاً با صدا و به طور ناگهانی از راه بینی و دهان خارج می‌شود و معمولاً علت آن تحریک مخاط پوشاننده حفره بینی است.

■ **پوئن** pu'an [فر.: point] (ا.) نمره یا امتیازی که به دلیل انجام یک حرکت درست ورزشی، درسی، و مانند آن‌ها به کسی تعلق می‌گیرد؛ امتیاز

۳.۱.۳. رابطه نقشی^۱

X (اسم) روی Y اثر می‌گذارد و به واسطه اثر داشتن روی Y تعریف می‌شود: گوش ← شنیدن. این گونه تعریف‌ها، از جنبه ساختاری بر مبنای یک جمله مبدأ به صورت «ما Y را با (کمک) X انجام می‌دهیم» یا «Y با (کمک) X انجام می‌شود» است. به این ترتیب، «نمک» به صورت «هر چه با آن چیزی شور می‌شود» تعریف می‌شود. شواهد نشان می‌دهند که اندام‌واژه‌ها و عناصر فرهنگی دو حوزه معنایی هستند که بیش از سایر موارد به این شیوه تعریف می‌شوند (Casagrande & Hale,

¹ function

175, p. 1967)؛ مانند: «گوش: آنچه گفته‌ها را با آن می‌شنویم»؛ «پا: آنچه با آن راه می‌رویم»؛ «پول: آنچه با آن خرید می‌کنیم»؛ «گلوله: آنچه شلیک می‌شود تا کسی با آن کشته شود».

با بررسی فرهنگ بزرگ سخن، به نظر می‌رسد در بیشتر موارد، برای تعریف‌نگاری ابزار و وسایل، چنانچه کاربرد و نقش آن‌ها مورد توجه قرار گیرد، از این رابطه معنایی استفاده می‌شود. این کاربردها می‌توانند بازنمایی بخشی از یک فعالیت فرهنگ‌محور باشند.

■ **خیک** xik (ا.) کیسه‌ای چرمی برای نگه‌داری دوغ، ماست، آب و مانند آن‌ها

■ **سنگ کوب** sang-kub (صف، ا.) چوبی نسبتاً سنگین با دسته بلند که در سنگگی برای صاف کردن ریگ‌ها و سنگ‌های داخل تنور به کار می‌رود.

■ **کامپیوتر** kãmpiyo(u)ter [انگ. computer] (ا.) دستگاهی الکترونیکی که برای ذخیره‌سازی اطلاعات با حجم زیاد و پردازش آن‌ها و انجام سریع و دقیق محاسبات به کار می‌رود و با آن می‌توان ماشین‌آلات را کنترل کرد؛ رایانه.

■ **پمپ** pomp [فر. pompe] (ا.) (فنی) دستگاهی برای جابه‌جایی مایعات یا گاز بر اثر فشار که با نیروی برقی یا مکانیکی کار می‌کند؛ تلمبه

۳. ۱. ۴. رابطه مکانی^۱

X به واسطه موقعیت مکانی‌اش نسبت به Y تعریف می‌شود: زبان ← دهان. در این گونه تعریف‌ها، از عبارات‌های مکانی استفاده می‌شود. به این ترتیب، کل یا بخشی از مفهوم اسمی X، به واسطه اینکه در، رو، زیر و موارد مشابه Y قرار دارد، تعریف می‌شود. برای نمونه، «بینی» به واسطه محل قرارگیری‌اش نسبت به «چشم» تعریف می‌شود (عضوی از صورت که پایین چشم‌ها قرار دارد). کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967, p. 176) اشاره می‌کنند که اندام‌واژه‌ها اغلب با روابط معنایی مکانی، تعریف می‌شوند. برخی نمونه‌های موجود در فرهنگ بزرگ سخن که با استفاده از حروف اضافه به مکان اشاره داشتند عبارت‌اند از:

■ **کوه پایه**، **کوهپایه** kuh-pāy-e (ا.) ۱. زمینی که در پایین کوه قرار گرفته‌است؛ دامنه کوه

■ **طره** torre [عر. طره] (ا.) ۱. دسته‌ای مو در جلو پیشانی یا نزدیک بناگوش

■ **سنگک** sang-ak (ا.) ۱. نانی که در داخل تنور بر بستری از سنگ‌های کوچک داغ پخته می‌شود.

■ **خیش خان** x.xān (ا.) (ساختمان) هواکش روی پشت‌بام

¹ spatial

۳.۱.۵. رابطه عملیاتی^۱

X به عنوان بخشی از عمل Y (که پذیرنده یا هدف آن است) تعریف می‌شود: تی شرت ← پوشیدن. در مقاله اصلی، برای توضیح این رابطه به آوردن چند نمونه بسنده شده است. این نمونه‌ها مشتمل بر «تی شرت: آنچه پوشیده می‌شود»، «شراب: آنچه نوشیده می‌شود» یا «اسب: حیوانی که سوارش می‌شویم و برخی از افراد در روستا با آن کار می‌کنند» هستند. این در حالی است که آنچه در بررسی فرهنگ بزرگ سخن مشاهده شد، نزدیکی این رابطه با رابطه معنایی «نقشی» بود که در مواردی هم‌پوشانی داشتند. به نظر می‌رسد نکته متمایز در رابطه معنایی «عملیاتی» نبود ویژگی عامل بودن برای آن مفهوم است. به این معنا که واژه بر مبنای کاربرد پذیرنده بودنش تعریف می‌شود و نه عامل یا ابزار بودن. در زیر، نمونه‌هایی به عنوان شاهد این موضوع ارائه می‌شود:

■ **ماچولکا** māčulka [رو.] (ا.) گونه‌ای گیاهی که از آن لیف درست می‌کنند.

■ **طلا** talā [عر.: طلاء] (ا.) ۱. (شی) فلزی زردرنگ، نسبتاً نرم، غیرسمی، و چکش‌خوار که در ضرب سکه، جواهرسازی، و دندان‌سازی به کار می‌رود؛ زر

■ **کوسن** kusan [فر.: coussin] (ا.) بالش کوچ و زینتی که برای تکیه پشت و پهلو، بر روی کاناپه و مبل می‌گذارند؛ بالش‌تک

■ **سیگار** sigār [فر.: cigare، از اسپا.: cigaro] (ا.) استوانه باریک و کوچکی که با پوشش کاغذی، که در آن توتون خرد شده می‌ریزند و آن را دود می‌کنند

■ **دست‌مزد، دست‌مزد** dast-mozd (ا.) (مجاز) ۱. پول یا کالایی که کارفرما به کارمند یا کارگر خود در ازای کاری که انجام داده، می‌پردازد؛ اجرت

۳.۱.۶. رابطه قیاس^۲

X بر مبنای شباهت و/یا تقابلش با Y تعریف می‌شود: گرگ ← کایوت (یعنی 'گرگ' شبیه کایوت است، اما بزرگ‌تر). این رابطه معنایی از جنبه ساختاری با چنین پاره‌گفته‌ای بیان می‌شود که «X شبیه Y است یا X با Y متفاوت است». این پاره‌گفته مقایسه‌ای می‌تواند به همراه یک یا چند ویژگی جزئی‌تر Y که عامل شباهت یا تفاوت Y است همراه شود، مانند «خفاش: حیوانی شبیه موش است اما بال دارد» (Casagrande & Hale, 1967, p. 178).

¹ operational

² comparison

با بررسی فرهنگ بزرگ سخن، به نظر می‌رسد این رابطه معنایی بیشتر برای گونه‌های جانوری به کار می‌رود. هر چند که نمونه‌هایی از تعریف‌نگاری برای گونه‌های دیگر واژه‌ها نیز مشاهده می‌شود. این نوع واژه‌ها بر مبنای مقایسه صورت گرفته‌اند یا با به کارگیری صفت‌های تفصیلی حاکی از نوعی قیاس هستند. در ادامه، به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

■ **آلیاکا** [alpaca: انگ.] 'alpākā' (از اسپا.) (ا.) (جانوری) شتر کوچک بی کوهان آمریکای جنوبی که پشم بلند و براق دارد.

■ **لمور** [lemur: انگ.] (ا.) (جانوری) جانور پستان‌دار آدم‌نما با پوزه‌ای شبیه روباه، چشمان درشت، موهای کلفت، و دم دراز، پشمالو، و انعطاف‌ناپذیر.

■ **خول xul** (ا.) (قد.) (جانوری) پرنده‌ای خوش‌آواز و کوچک‌تر از گنجشک

■ **ماریمبا** [marimba: فر.] (ا.) (موسیقی) ساز کوبه‌ای (به‌ویژه در کشور گواتمالا) شبیه کسلیوفون با یک ردیف باریکه‌هایی از جنس چوب

■ **دریا daryā** (ا.) ۱. (جغرافیا) توده بسیار بزرگی از آب شور که بخش وسیعی از زمین را در بر گرفته و کوچک‌تر از اقیانوس است.

■ **دراور** [drawer: انگ.] (ا.) وسیله‌ای شبیه کمد دارای چندین کشو برای جا دادن لوازم شخصی

۳. ۱. ۷. رابطه تمثیلی^۱

X با آوردن مثال مناسبی، Y، تعریف می‌شود؛ در این رابطه، X و Y باهم آیی دارند: دایره‌ای ← چرخ. اگر X، واژه تعریف شده، فعل باشد، ممکن است با اشاره به اسمی که اغلب در نقش فاعل یا مفعول آن می‌آید، تعریف شود. برای نمونه، «تاییدن: ... مثل زمانی که خورشید طلوع می‌کند و بر ما می‌تابد». اگر X، واژه تعریف شده، صفت باشد، ممکن است با اشاره به اسمی که مرجع و دارنده آن ویژگی اسنادی است، تعریف شود. برای مثال «دایره‌ای: ... مثل چرخ»؛ «قرمز: ... مثل خون». اگر X، واژه تعریف شده، اسم باشد، اغلب با اشاره به دارنده آن تعریف می‌شود. برای نمونه «شاخ: گاوها شاخ دارند» یا «بال: پرندگان بال دارند» (Casagrande & Hale, 1967, p. 180-181).

در بررسی فرهنگ بزرگ سخن، مثال آوردن به دو شکل در تعریف‌نگاری در نظر گرفته شده است. در برخی از تعریف‌ها، نمونه آوردن، پایه و اساس تعریف است، به گونه‌ای که بدون آن

^۱ exemplification

ممکن است تعریف‌نگاری شفافیت کافی را نداشته باشد (مانند آنچه در تعریف‌های واژه‌های «کوته، خرفستر، دعوت» در ادامه می‌بینیم)؛ در نوع دیگر این تعریف‌ها، مثال‌ها فقط نوعی اطلاعات تکمیلی هستند و نبود آن‌ها معنا را ناقص و مبهم نمی‌کند (مانند آنچه در تعریف‌های واژه‌های «خارپوستان، سرنشین» در ادامه می‌بینیم):

■ **کوته** ku(o)te (ا.) توله‌های حیوانی مانند سگ، گربه، و شغال، در یک بار زاییدن.

■ **خارپوستان** xār-pust-ān (ا.) (جانوری) گروهی از بی‌مهرگان دریایی مانند توتیا و ستاره دریایی، که بدنشان اسکلت خارجی آهکی دارد؛ خارتنان.

■ **خرفستر** xaraf[a]star (ا.) (قد.) هر جانور کوچک و موذی مانند مار، عقرب، زنبور، و ساس که در باور زرتشتیان، موجوداتی اهریمنی شمرده می‌شوند.

■ **سرنشین** sar-nešin (صفه، ا) آن که در یک وسیله نقلیه نشسته است، اعم از اتومبیل، کشتی، هواپیما، قطار، و مانند آن‌ها

■ **دعوت** da'vat [عر. دعوه] (امص.) ۱. فراخواندن کسی به حضور در جایی مانند مهمانی، جشن، و انجمن

۳. ۱. ۸. رابطه شمول طبقه^۱

X عضوی از طبقه سلسله‌مراتبی Y است و بر پایه عضویتش در آن طبقه تعریف می‌شود: زنبور ← حشره. برای چنین تعریف‌هایی همواره فرمول ساختاری «X یک Y است» وجود دارد. شمول طبقه، می‌تواند به نوعی یادآور تعریف «اسنادی» هم باشد، زیرا برخی از ویژگی‌های رفتاری و ظاهری بین تمام اعضای یک طبقه بزرگ مشترک است. مانند «زنبور: نوعی حشره بالدار» (Casagrande & Hale, 1967, p. 181).

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، این رابطه معنایی، که در معناشناسی «شمول معنایی» نام دارد، یکی از رایج‌ترین شیوه‌های به‌کاررفته در تعریف‌نگاری است. شمول معنایی در فرهنگ بزرگ سخن نیز به فراوانی یافت می‌شود. روشن است که کاربرد این رابطه، اغلب برای اسم‌ها بوده و برای سایر اجزای کلام کمتر دیده می‌شود. در ادامه، به نمونه‌هایی از این رابطه اشاره می‌شود:

■ **آلباین** 'alpāyn [انگ. alpine] (ا.) (ورزش) ۱. نوعی مسابقه اسکی.

■ **کچاپ** ka(e)čāp [انگ. ketchup] (ا.) نوعی سس غلیظ که معمولاً ماده اولیه آن گوجه فرنگی است.

¹ class inclusion

■ **آیفون** 'āyfon [انگ.: Aiphone] (ا.) (برق) ۱. نوعی تلفن که برای مکالمه بین قسمت‌های مختلف یک ساختمان به کار می‌رود.

■ **باگت** bāget [فر.: baguette، از ایتا.: bacchetta] (ا.) نوعی نان دراز لوله‌ای شکل.

■ **سرف** serf [رو.] (ا.) طبقه‌ای از دهقانان روستایی، که در نظام فئودالی همراه با زمین خرید و فروش می‌شدند؛ رعیت

■ **دانتل** dāntel [فر.: dentelle] (ا.) نوعی پارچه توری نقشه‌دار.

۳. ۱. ۹. رابطه ترادف^۱

X معادل Y است: یک قرن ← صد سال. در هر رابطه ترادف، X یا Y یا هر دو می‌توانند واژه‌های ساده یا پیچیده باشند. معادل بودن X و Y اغلب به صورت تقریبی است، یعنی معنای این دو خیلی به هم نزدیک است، برای نمونه «گوساله: ... بچه گاو»، «تشنه: ... کسی که آب می‌خواهد». گاهی هم ممکن است X و Y دقیقاً معادل هم باشند اما در دو گونه زبانی متفاوت مورد استفاده قرار گیرند (Casagrande & Hale, 1967, p. 181-182).

در فرهنگ بزرگ سخن، استفاده از مترادف یک واژه در تعریف‌نگاری آن بسیار یافت می‌شود. اما نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که استفاده از مترادف اغلب با شیوه‌های دیگر تعریف‌نگاری همراه است. یعنی همان‌گونه که در مثال‌های قسمت‌های پیشین مشاهده شد، مترادف یک واژه به عنوان یک روش کمکی برای شفاف‌سازی معنای آن آورده می‌شود. همچنین کمتر پیش می‌آید که فرهنگ‌نگار فقط به ارائه مترادف واژه بسنده کند. زیرا استفاده صرف از این رابطه معنایی به نوع دیگری از فرهنگ‌نگاری (فرهنگ واژگان مترادف) اختصاص دارد. با این وجود، در ادامه، به تعریف‌هایی از فرهنگ بزرگ سخن که در آن‌ها فقط از مترادف استفاده شده، اشاره می‌شود:

■ **بوم** bum (ا.) ۱. سرزمین؛ کشور

■ **قرقره** qarqare [ع. قرقره.] (امص.) (قد.) خنده؛ مسخرگی؛ لودگی

■ **خارپشت** xār-pošt (ا.) (جانوری) جوجه تیغی

■ **دشوار** doš-vār [=دشخوار] (ص.) ۱. سخت؛ مشکل؛ مقد. آسان

■ **خبط** xabt [ع.] (امص.) اشتباه؛ خطا؛ لغزش

■ **طالع** tāle' [ع.] (ا.) ۱. (مجاز) بخت؛ اقبال؛ شانس

■ **خاو** xāv [=خواب] (ا.) پرز

¹ synonymy

۳. ۱. ۱۰. رابطه تضاد^۱

X در نفی Y است: پایین ← بالا. در پژوهشی که کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) در مورد تعریف‌های ارائه‌شده از گویشوران زبان پاپاگو^۲ انجام دادند، به این نتیجه رسیدند که در این زبان رابطه معنایی تضاد در تعریف‌نگاری صفت مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ مانند «کم: زیاد نیست»، «نرم: زبر نیست» و «تنگ: گشاد نیست» (Casagrande & Hale, 1967, p. 183).

در تعریف‌های ارائه‌شده در فرهنگ بزرگ سخن، استفاده از رابطه تضاد به دو شکل قابل مشاهده است. صورت اول، همان کاربرد رایج واژه‌های متضاد است که اغلب تعریف اصلی نبوده و پس از یک تعریف دیگر با حروف اختصاری «مق.» آورده می‌شود. شکل دوم، استفاده از مفهوم نفی در تعریف است که ممکن است در «تعریف‌نگاری با جمله کامل» یا در یک پاره گفته توصیفی مشاهده شود؛ مانند:

■ **لَمَم** lamam [عر.] (ا.) (قد.) گناه کم‌اهمیت در مقابل گناه کبیره؛ گناه صغیره

■ **خَارَج** xārej [عر.] (ا.) ۱. فضایی که نسبت به فضای محدود و مشخصی، گسترده‌تر و بازتر از

آن جداست؛ بیرون؛ مق. داخل

■ **پَاک** pāk (ص.) ۱. آنچه یا آن که کثیف و آلوده نیست؛ پاکیزه؛ نظیف

■ **خَامُوش** xāmuš (ص.) ۱. ویژگی آنچه روشنایی آن رفته است:

■ **خَرُوس** xorus (ا.) (جانوری) جنس نر از مرغان خانگی؛ مق. مرغ

■ **دَرُوق** doruq (ص.) (ا.) ۱. سخنی که بر مبنای حقیقت و راستی نباشد؛ کذب؛ مق. راست

۳. ۱. ۱۱. رابطه تقدم^۳

X نسبت به مبدأ خود، Y، تعریف می‌شود: شیر ← گاو. در تمام تعریف‌هایی از این نوع، عبارت منشأ^۴ «از...» که معادل انگلیسی آن «(from, out of)» است، دیده می‌شود. برای نمونه، «شیر: چیزی که از گاو می‌گیریم...» یا «طلا: چیزی که از معدن می‌گیریم...» (Casagrande & Hale, 1967, p. 184). نمونه‌های زیر مواردی هستند که در فرهنگ بزرگ سخن از این نوع تعریف‌نگاری یافت شده‌اند:

■ **ماری‌جوانا** mārijūvānā [انگ.: marijuana، از اسپا.] (ا.) (گیاهی) ماده‌ای مخدر که از

سرشاخه‌های گل دار و میوه‌دار گیاه شاه‌دانه گرفته می‌شود

¹ antonymy

² Papago

³ provenience

⁴ elative expression

■ **شکر** še(a) kar [سنس. (ا.)] ۱. ماده بلوری شیرین و سفیدرنگ با دانه‌های ریز که از شیرۀ بعضی گیاهان استخراج می‌شود و از موارد غذایی مورد استفاده انسان است

■ **کاغذ** kāqaz [از چیه. (ا.)] ۱. ماده‌ای که از خمیر سلولزی یا چوب بعضی گیاهان به صورت ورقه‌های نازک شکل پذیر ساخته می‌شود و معمولاً در نوشتن، نقاشی، لفاف، و مانند آنها به کار می‌رود

■ **خار بست** xār-bast (ا.) (قد.) پرچین که از گیاهان خاردار درست می‌کردند؛ خار

۳. ۱. ۱۲. رابطه رتبه‌بندی^۱

X با یک مقیاسی نسبت به Y مرتبه‌بندی می‌شود. به بیان دیگر، X نسبت به جایگاهش در یک دنباله یا یک پیوستار، که Y را هم شامل می‌شود، تعریف می‌شود: دوشنبه ← یکشنبه. کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) برای این بخش از روزهای هفته، «دوشنبه: روز بعد از یکشنبه» و رنگ‌ها «زرد: تقریباً سفید، اما نه خیلی سفید» نمونه آورده‌اند. رابطه رتبه‌بندی در یک پیوستار تعریف می‌شود و بر ترتیب اجزا تأکید دارد. بیشتر نمونه‌هایی که در فرهنگ بزرگ سخن یافت شد به حوزه «گاه‌شماری» تعلق داشتند. نمونه‌هایی از رابطه معنایی «رتبه‌بندی» عبارت اند از:

■ **آبان** 'ābān (ا.) (گاه‌شماری) ۱. ماه هشتم از سال شمسی، پس از مهر و پیش از آذر، دارای سی روز

■ **آینده** 'ā-y-ande (صفه، از آمدن، ا.) ۱. زمان پس از زمان حال

■ **طور** tur [عر.] (ا.) ۱. سوره پنجاه و دوم از قرآن کریم، دارای چهل و نه آیه.

■ **دسامبر** desāmbr [فر.: décembre] (ا.) (گاه‌شماری) ماه دوازدهم از سال میلادی، پس از نوامبر و پیش از ژانویه، دارای سی و یک روز

■ **پنج‌شنبه، پنجشنبه** panj-šambe [فا.آرا.] (ا.) (گاه‌شماری) روز ششم هفته، پس از چهارشنبه و پیش از جمعه

۳. ۱. ۱۳. رابطه چرخه‌ای^۲

X به مثابه X تعریف می‌شود: دادن ← وقتی کسی چیزی را به ما می‌دهد. در این نوع از تعریف‌ها، معنی یک واژه با واژه‌هایی که با آن رابطه ساخت‌واژی دارند، ارائه می‌شود. به این ترتیب،

¹ grading

² circularity

برخلاف دیگر گونه‌های تعریف‌ها که در بالا به آن‌ها اشاره شد، تعریف‌های چرخه‌ای اطلاعات چندانی از معنای واژه مورد نظر ارائه نمی‌دهند؛ مانند «درس دادن: وقتی کسی به ما درس می‌دهد» یا «نزدیک: وقتی چیزی نزدیک باشد» (Casagrande & Hale, 1967, p. 184).

این رابطه معنایی که در این مقاله، کارآمدی آن مورد پرسش قرار گرفته‌است، اندکی جای ابهام دارد. همان طور که پیش‌تر اشاره شد، کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) روابط معنایی سیزده‌گانه را بر پایه ۸۰۰ تعریف که از سوی گویشوران بومی زبان پاپاگو ارائه شده بود، استخراج کردند. بر پایه مثال‌هایی که در این بخش از مقاله آورده شده‌است، این رابطه در آن دسته از تعریف‌ها مشاهده شده‌است که عملاً گویشور از تعریف واژه باز مانده و آن را در یک جمله به کار برده است. در موارد ارائه شده توسط گویشوران پاپاگو، رابطه میان واژه مورد تعریف واژه کلیدی مورد استفاده در تعریف، رابطه‌ای تصریفی است (مانند واژه‌های «درس دادن» و «درس می‌دهد» در مثال بالا). در فرهنگ بزرگ سخن، با چنین موردی برخورد نکردیم. هر چند مواردی که در آن‌ها برای تعریف واژه از یکی از صورت‌های اشتقاقی آن واژه استفاده شده باشد، مشاهده شد (در بسیاری از موارد، طبقه دستوری واژه مورد نظر با واژه مرتبط هم‌خانواده در تعریف متفاوت است؛ مانند «صبور: کسی که صبر زیادی دارد»). به نظر می‌رسد، استفاده از این روش مانع از حشو و تکرار خواهد گردید که قطعاً در چارچوب مقررات اقتصادی فرهنگ‌نگاری نیست. با بررسی این فرهنگ لغت مشخص شد که در تعریف صورت‌های جمع مکنثر، اسامی حاصل مصدر، صفت‌های فاعلی یا مفعولی و موارد مشابه، فرهنگ‌نویس چاره‌ای جز ارائه تعاریف چرخه‌ای نداشته‌است. در ادامه، به مواردی از این نمونه اشاره می‌شود:

■ **مخادعت** moxāde'at [عر.: مخادعه] (امص.) (قد.) خدعه به کار بستن

■ **مدیست** modist [فر.: modiste] (ص، ا.) آنکه ایجاد مُد می‌کند، مدساز.

■ **شیرین** šir-in (صد.) ۱. دارای مزه شیرینی. ← (م. ۱.)؛ مق. تلخ

■ **کنج کاو، کنجکاو** konj-kāv (ص، ا.) دارای حس کنج کاوی

■ **خاک بازی** xāk-bāz-i (حامص.) ۱. با خاک بازی کردن

■ **مدیر کلی** modir-koll-i [عر. عرفا.] (حاصص.) ۱. (اداری) مدیرکل بودن

۴. بحث و بررسی

همان طور که در بخش پیشین مشاهده شد، تمام روابط معنایی مدل کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) به شکل‌های مختلف در فرهنگ بزرگ سخن دیده می‌شوند. به

این ترتیب مشخص می‌شود که استفاده از روابط معنایی طبق مدل کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) در تعریف‌نگاری‌های فرهنگ بزرگ سخن مرسوم بوده‌است. هر چند در پاسخ به این پرسش مقاله حاضر، که آیا استفاده از روابط معنایی در کارآمدی تعاریف یک فرهنگ مؤثر است یا نه، باید به شیوه طبقه‌بندی این روابط از سوی کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) بپردازیم. تحلیل روابط ارائه شده در این مدل نمایانگر آن است که کاساگراند و هیل قصد داشتند تا آن‌جا که ممکن است روابط معنایی را از هم متمایز کنند و در نگاه برخی نیز این طبقه‌بندی می‌تواند به شکل خلاصه‌تری ارائه شود. برای نمونه، ورنر (Murphy, 2003, p. 74) روابط معنایی را می‌توان در سه گونه خلاصه نمود: (۱) آرایه‌شناسی یا شمول معنایی «تاک نوعی درخت است»، (۲) اسناد «تاک انگور می‌دهد»، (۳) ردیف یا زنجیره «یک تاک طی مراحل، دانه، نهال، درخت به بار می‌رسد». این در حالی است که به باور مورفی (Murphy, 2003, p. 72) زمانی که برای نقش تقابل در تعریف‌نگاری روابط معنایی گوناگونی (مکانی، قیاس، تضاد، درجه‌بندی) تعریف می‌شود، مشخص می‌شود که تقابل نقش کانونی در تعریف اصطلاحات عامیانه دارد. در واقع، ویژگی عمده مدل کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) توجه ویژه آن‌ها به مرزبندی میان روابط معنایی است (همان). این ویژگی در واقع تعریف‌نگاری را، به ویژه برای مقوله اسم، از شکل کلاسیک ارسطویی‌اش که بر مبنای مشخص کردن جنس و فصل صورت می‌گرفت، متمایز می‌کند. به نظر می‌رسد همین ظرافت در تعریف‌نگاری است که سبب می‌شود این مدل جزء برجسته‌ترین الگوهایی باشد که برای موضوع معنا در حوزه قوم-زبان‌شناسی مطرح می‌شود. اسپرادل (Spradley, 1979, p. 112) معتقد است روابط معنایی بهترین سرنخی هستند که قوم‌نگاران به کمک آن‌ها می‌توانند ساختار معنا را در فرهنگ دیگری درک کنند. در واقع، از میان این روابط معنایی، می‌توان به دانش فرهنگی گویشوران یک زبان دست یافت. بر این مبنای بارتولومه (Bartholomew, 1995, p. 4) نیز در توصیف مثال‌های تصویرگر که بتوانند عناصر فرهنگ محور یک زبان را تصویر کنند، از روابط معنایی کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) نام می‌برد. به این ترتیب، به نظر می‌رسد توجه به روابط معنایی می‌تواند کارایی تعریف‌نگاری واژه‌ها، اصطلاحات و عبارات فرهنگ محور را افزایش دهد.

در پاسخ به پرسش دیگر این پژوهش که «آیا به کارگیری روابط معنایی در تعریف‌نگاری مستلزم شیوه‌های متفاوتی در فرهنگ‌نویسی است؟» باید گفت که در فرهنگ‌های فعلی نیز بسیاری از تعاریف بر پایه روابط معنایی ارائه شده‌اند. اما واقعیت این است که در فرهنگ‌های جامع

امروزی، مانند فرهنگ بزرگ سخن، که نسبت به فرهنگ‌های گذشته روشمندتر و حساب‌شده‌تر نگارش شده‌اند، می‌توان انتظار داشت که تعریف واژه‌ها فقط بر پایه یکی از روابط معنایی نباشد. در نمونه‌های زیر که از فرهنگ بزرگ سخن استخراج شده‌اند، مشاهده می‌شود که چگونه روابط معنایی به صورت ترکیبی در تعریف‌نگاری مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

■ **خرپا** xar-pā (ا). (فنی) سازه‌ای معمولاً مثلثی شکل از چوب یا فلز، که داخل آن به کمک تیرهای عمودی یا مورب، شبکه‌بندی شده‌است و برای تحمل بار سقف، کابل‌های انتقال برق، و مانند آن‌ها به کار می‌رود.

روابط معنایی مورد استفاده در این تعریف عبارت‌اند از:

الف- شمول طبقه: نوعی سازه

ب- اسنادی: مثلثی شکل، داخل آن شبکه‌بندی شده

پ- تقدم: از چوب یا فلز

ت- نقشی: برای تحمل بار سقف، کابل‌های انتقال برق، و مانند آن‌ها به کار می‌رود.

■ **کوهان** ku(o[w])hān (ا). (جانوری) برآمدگی پشت جانوران مثل شتر که محل ذخیره شدن چربی است.

روابط معنایی مورد استفاده در این تعریف عبارت‌اند از:

الف- مکانی: برآمدگی پشت جانوران

ب- مثال آوردن: مثل شتر

پ- عملیاتی: محل ذخیره شدن چربی است.

به این ترتیب، آنچه اغلب در فرهنگ‌های پیشرفته مشاهده می‌شود، ترکیبی از روابط مورد اشاره است. فرهنگ‌نگار بسته به مشخصه‌های صرفی، نحوی و معنایی هر واژه، تشخیص می‌دهد که دو یا چند رابطه معنایی را در تعریف‌نگاری برجسته نماید. باید توجه نمود که رابطه معنایی اول، یعنی «رابطه اسنادی»، که بر ارائه مشخصه‌ها و ویژگی‌های معنایی هر واژه تأکید دارد و پرمسامدترین رابطه در تعریف‌نگاری است. به نظر می‌رسد به غیر از رابطه معنایی اول، استفاده انحصاری از هر یک از روابط معنایی مورد اشاره، فرهنگ را تک‌منظوره می‌کند. مانند فرهنگ واژه‌های مترادف یا متضاد، و یا فرهنگ‌های مصور که اغلب بر پایه رابطه مفهومی «شمول معنایی» نگارش می‌شوند.

همان‌طور که در پیشینه پژوهش نیز اشاره شد، روابط معنایی در تهیه شبکه‌واژه‌ها و مطالعات علوم رایانشی در بازایی اطلاعات اهمیت بسیاری دارند. به این ترتیب، می‌توان با به‌کارگیری

روابط معنایی و تهیه شبکه‌هاژدها نسل نوینی از فرهنگ‌های موضوعی و نه الفبایی را نگارش نمود که بر عناصر فرهنگی یک زبان تمرکز داشته باشند.

۵. نتیجه‌گیری

تعریف‌نگاری، یکی از مهم‌ترین وظایف هر فرهنگ‌لغت است که بسته به اهداف تألیف آن و مخاطبانش به شیوه‌های گوناگون انجام می‌پذیرد. یکی از روش‌های تعریف‌نگاری در فرهنگ‌ها، استفاده از روابط مفهومی است که بر پایه تعیین مؤلفه‌های معنایی واحدهای واژگانی مشخص می‌شود. پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از مدل روابط معنایی کاساگراند و هیل (Casagrande & Hale, 1967) تعریف‌های فرهنگ بزرگ سخن را واکاوی نمود. یافته‌های پژوهش نشان داد که الگوی نظری مورد اشاره، به دلیل دقت و ظرافت در مرزبندی میان روابط معنایی این ظرفیت را دارد که در فرهنگ‌های موضوعی با محوریت عناصر فرهنگ محور زبان بسیار کارآمد باشد.

فهرست منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- پهلوان‌نژاد، محمدرضا و مجتبی نامور فرگی (۱۳۸۸). «کره معنایی، رویکردی جدید به نظریه شبکه‌های معنایی». زبان‌پژوهی. سال ۱. شماره ۱. صص ۱-۳۴.
- صفوی، کوروش (۱۳۹۲). درآمدی بر معنی‌شناسی. تهران: سوره مهر.

References

- Anvari, H. (2002). *Sokhan comprehensive dictionary*. Tehran: Sokhan [in Persian].
- Atkins, B. T. S., & Rundell, M. (2008). *The oxford guide to practical lexicography*. Oxford: Oxford University Press.
- Bartholomew, D. (1995). Otomi culture from dictionary illustrative sentences. In L. Zgusta, B. B. Kachru & H. Kahane (Eds.), *Cultures, Ideologies, and the Dictionary* (pp. 3-7). Tübingen: Max Niemeyer.
- Casagrande, J. B., & Hale, K. L. (1967). Semantic relations in Papago Folk definitions. In D. Hymes & W. E. Bittle (Eds.), *Studies in Southwestern ethnolinguistics* (pp. 165-196). The Hague: Mouton.
- Evens, M. (2001). Thesaural relations in information retrieval. In R. Green, C. Bean, & S. H. Myaeng (Eds.), *The semantics of relationships: an interdisciplinary perspective* (pp. 143-160). Dordrecht, NL: Kluwer.
- Hartmann, R. R. K., & James, G. (1998). *Dictionary of lexicography*. Routledge: London.
- Jackson, H. (2002). *Lexicography: an introduction*. London: Routledge.
- Murphy, M.L. (2003). *Semantic relations and the lexicon*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Pahlavannezhad, M., & Namvar Fargi, M. (2010). Semantic sphere, a new approach to the theory of semantic networks. *Zabanpazhuhi*, 1(1), 1-34 [in Persian].
- Safavi, K. (2013). An introduction to semantics. Tehran: Sooreh Mehr [in Persian].
- Spradley, J. P. (1979). *The ethnographic interview*. New York: Holt, Rinehart and Winston.

Semantic Relations in Definitions in Monolingual Dictionaries

Badri Sadat Seyyed Jalali¹
Azita Abbasi²

Received: 05/06/2017
Accepted: 12/12/2017

Abstract

Making “definitions”, as a part of micro structure, is perhaps the chief function of a monolingual dictionary, which can be performed in various styles depending on the purpose of dictionary and its users’ perspectives. Apart from the theoretical aspect of definitions as an extensive catalogue of meanings in a language, they behold a more practical function which is sorting out the communicative needs of dictionary users. These needs are met in terms of “decoding” or and “encoding” of dictionary lemmas. One of the definition formulas in dictionary compiling is applying semantic relations, through which both decoding and encoding can be characterized.

The present descriptive-analytical study aims to highlight the role of semantic relations in definitions. To this end, extracted definitions of *Sokhan Comprehensive Dictionary* were analyzed based on the theoretical model of Casagrande and Hale (1967). This model, which is derived from 800 definitions of Papago informants for objects, events, processes, qualities and actions from many areas of Papago culture, discovers the most important semantic relations within a language surveying its social and cultural domain. With the purpose of acquiring a list of essential semantic relations in lexicography, the definitions were analyzed into simple declarative sentences each of which represented a fact predicated of the defined word/object (Murphy, 2003; p. 68). This analysis ended in a list of 13 types of semantic relations described in formula-like statements of their nature (Casagrande & Hale, 1967; p. 168). Definitions in this corpus-based study were randomly selected so that they can cover diverse semantic fields. The various types of semantic relations are listed below, accompanied by the examples taken from the *Sokhan Comprehensive Dictionary*. According to Murphy (2003), in the applied model, the $X \rightarrow Y$ formula is also used here to mean ‘X is defined in terms of Y.’ in the following examples, Persian head words are written in parentheses.

¹ PhD Student of Linguistics, Alzahra University; badrijalali@gmail.com

² Assistant Professor, Linguistics Department, Alzahra University (corresponding author); a.abbasi@alzahra.ac.ir

Fig. 1. Semantic Relations in Casagrande and Hale (1967) Model

| | Semantic Relation | Formula | Example from <i>Sokhan Comprehensive Dictionary</i> |
|----|-------------------|--|---|
| 1 | Attributive | X is defined with respect to one or more distinctive or characteristic attributes Y (Y can be distinctive marker, habitat, behavior, or other attributes). | parrot (<i>tuti</i>)→tropical regions |
| 2 | Contingency | X is defined with relation to an antecedent or concomitant of Y. | flood (<i>seyl</i>)→rain |
| 3 | Function | X is defined as the means of effecting Y. | computer (<i>rāyāne</i>)→data processing |
| 4 | Spatial | X is oriented spatially with respect to Y. | foothills (<i>kuh-pāy-e</i>)→mountains |
| 5 | Operational | X is defined with respect to an action Y of which it is a goal or recipient. | cigarette (<i>sigār</i>)→smoke gold (<i>sigār</i>)→jewelry making |
| 6 | Comparison | X is defined in terms of its similarity and/or contrast with Y. | marimba (<i>mārimbā</i>)→xylophone |
| 7 | Exemplification | X is defined by citing an appropriate co-occurrent Y. | echinodermata (<i>xār-pust-ān</i>)→starfish |
| 8 | Class inclusion | X is defined with respect to its membership in a hierarchical class Y. | baguette (<i>bāget</i>)→bread |
| 9 | Synonymy | X is defined as an equivalent to Y. | difficult (<i>doš-vār</i>)→hard |
| 10 | Antonymy | X is defined as the negation of Y, its opposite. | outside (<i>xārej</i>)→inside clean (<i>pāk</i>)→dirty |
| 11 | Provenience | X is defined with respect to its source Y. | sugar (<i>kāqaz</i>)→cellulose pulp |
| 12 | Grading | X is defined with respect to its placement in a series or spectrum that also includes Y. | Thursday (<i>panj-šambe</i>)→Friday Future (<i>ā-y-ande</i>)→present |
| 13 | Circularity | X is defined as X. | sweet (<i>šir-in</i>)→something of sweet taste |

The main purpose of this paper is to investigate whether applying semantic relations would result in more efficient definitions and also whether this would require different methods in lexicography. Exploring the list of thirteen relations in Casagrande and Hale (1967), including *attributive*, *contingency*, *function*, *spatial*, *operational*, *comparison*, *exemplification*, *class inclusion*, *synonymy*, *antonymy*, *provenience*, *grading* and *circularity*, showed that due to meticulous boundaries among semantic relations, this framework can be successfully employed to split similar complex concepts, among which cultural elements of a language are the prominent. That is why semantic relations have been highly regarded in ethnolinguistic studies. Semantic relationships provide the ethnographer with one of the best clues to the structure of meaning in another culture (Spradley, 1979; p. 112) and linguists can benefit from them in encoding and decoding cultural materials, both of which can be donated to lexicographers.

Mapping the theoretical model of Casagrande and Hale (1967) on the corpus under study and for more complicated lemmas in social and cultural fields of Persian, it seems that the mentioned model can be effectively implemented in compiling thematic culture-oriented dictionaries. The results revealed that applying semantic relations is already a common strategy in the definitions of *Sokhan Comprehensive Dictionary*, but in majority of cases, a combination of relations appeared for a single entry. Except for the most frequent relation, i.e. *attributive*, in which a lemma is defined with respect to one or more distinctive or characteristic attributes, other semantic relations play complementary roles to one another in a

definition. The following example from the corpus shows this multi-aspect approach in applying semantic relation in word definitions:

Hump (ku(o[w])hān): a protuberance found on the back of animals, like camel, for bearing fatty deposits.

Based on the Casagrande and Hale (1967), the following three semantic relations are employed to define the lemma “humpa”:

1. Spatial: a protuberance found on the back of animals
2. Exemplification: like camel
3. Operational: for bearing fatty deposits

This research proposes a novel generation of thematic dictionaries, not the alphabetic ones, which can concentrate on cultural elements of a language, by applying semantic relations and providing word nets of cultural and social materials of a language.

Keywords: Lexicography; Definition; Semantic relations; Sokhan Comprehensive Dictionary

معکوس شدگی قاعده در زبان فارسی: تبدیل اختیاری واکه /e/ به واکه [a] در دو لهجه معیار و اصفهانی^۱

بشیر جم^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۵/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۴

چکیده

در گذشته، بسیاری از گونه‌های فارسی از جمله دو لهجه معیار و اصفهانی، در انتهای واژه‌های خود، داری واکه افتاده /a/ بودند. این واکه، بر اثر یک تحول «در زمانی» یک درجه افزایش یافته و به واکه /e/ تبدیل شده است. این فرایند به طور همزمانی، اما در بافت‌های دیگر، در لهجه اصفهانی نیز به گونه‌ای زایا رخ می‌دهد که یکی از ویژگی‌هایی این لهجه به شمار می‌رود. یافته‌های پژوهش پیش‌رو نشان می‌دهد که بر پایه یک فرایند اختیاری معکوس - که «معکوس شدگی قاعده» نامیده می‌شود، در زبان فارسی در بافت پیش از واژه «را» با تلفظ گفتاری [ro] و در بافت‌های گوناگونی و در گفتار گویشوران میان‌سال و مسن‌تر لهجه اصفهانی، واکه /e/ به واکه [a] تبدیل می‌شود. علت اولیه رخداد

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.16625.1386

^۲ دکترای تخصصی، استادیار گروه مترجمی زبان انگلیسی، عضو هیأت علمی دانشگاه شهرکرد؛

bashir.jam@lit.sku.ac.ir

این فرایند در لهجه اصفهانی «تصحیح افراطی» است که خود ناشی از مقایسه این لهجه با گونه معیار، یعنی لهجه تهرانی است. این امر به علت‌های مذهبی، احترام، وجهه و اعتبار اجتماعی رخ می‌دهد. هدف این پژوهش توصیفی-تحلیلی که در چارچوب نظریه بهینگی (Prince & Smolensky, 1993[2004]) انجام شده، معرفی و بررسی «معکوس‌شدگی قاعده» در این دو گونه زبان فارسی است. رخداد این فرایند اختیاری با بهره‌گیری از رویکرد رتبه‌بندی آزاد مورد تحلیل قرار گرفته است که در آن یک درون‌داد با دو برون‌داد دستوری انطباق دارد.

واژه‌های کلیدی: معکوس‌شدگی قاعده، وارونگی قاعده، تقارن قاعده، تصحیح افراطی، افراستگی واکه، گوناگونی آزاد، لهجه اصفهانی

۱. مقدمه

در گونه معیار زبان فارسی، به استثنای دو واژه «و» و «نه»، آخرین واج هیچ واژه‌ای، واکه /a/ نیست. در گذشته این واکه افتاده در انتهای واژه‌های زبان فارسی وجود داشته‌است. این واکه طی یک تحول «درزمانی»^۱ یک درجه افراشته شده و به واکه /e/ در گونه معیار تبدیل شده‌است. قاعده این تحول درزمانی به این صورت نشان داده می‌شود:

1. a → e / - #

مدرسی (Modarresi, 1989) در این زمینه می‌نویسد:

روند تبدیل /a/ به /e/ در پایان واژه‌های فارسی (مانند بنده، خنده، خانه و غیره) در مناطق مختلف ایران در مراحل تحولی متفاوتی قرار دارد؛ در برخی مناطق مانند تهران، این روند به طور کامل عمل کرده و به مرحله پایانی خود رسیده‌است. به نحوی که کلیه واژه‌هایی را که شرایط بافتی لازم را داشته‌اند، زیر تأثیر خود قرار داده و دچار تغییر کرده‌است. با عملکرد این روند، /a/ پایانی در کلیه واژه‌ها (به استثنای موارد معدودی مانند /na/ و /va/) به /e/ تبدیل گردیده‌است و صورت‌های /banda/، /χanda/، /χana/ و غیره به ترتیب به /bande/، /χande/، /χane/ و غیره بدل گشته‌اند. این صورت‌ها در زبان پهلوی به صورت /bandac/، /χandac/، /χanac/ بوده‌اند که در یک روند تحولی طولانی، نخست /c/ پایانی به /ɟ/ تبدیل گردیده و سپس حذف شده‌است و در مرحله بعد، /a/ پایانی به /e/ بدل گشته‌است^۲.

(Modarresi, 1989, p. 142).

^۱ diachronic

^۲ در این منبع نشانه‌های آوایی /æ/، /a/، /x/، /k/ و /g/ در آوانویسی این واژه‌ها به کار رفته بود. نگارنده مقاله پیش رو برای همسان‌سازی این نشانه‌ها با شیوه آوانگاری به کار رفته در این مقاله آن‌ها را به ترتیب به /a/، /ɟ/، /c/ و /ɟ/ تغییر داده‌است.

همانند فارسی معیار، تبدیل در زمانی واکه /a/ به واکه [e] در پایان واژه‌ها در لهجه اصفهانی نیز رخ داده است. افزون بر اینکه تبدیل همزمانی واکه /a/ به واکه [e] نیز در این لهجه بسیار زیاست. بر اساس پژوهش جم (Jam, 2015) اصولاً یکی از ویژگی‌هایی که لهجه اصفهانی به آن معروف است، تبدیل واکه /a/ به واکه [e] است.

با این وجود، یک فرایند معکوس در نوشتگان واج‌شناسی وجود دارد که «معکوس‌شدگی قاعده» نامیده می‌شود. بر پایه این فرایند، در زبان فارسی در بافت پیش از واژه «را» با تلفظ گفتاری [ro] (Jam, 2017) و در بافت‌های گوناگونی در لهجه اصفهانی، واکه /e/ به واکه [a] تبدیل می‌شود. هدف این پژوهش توصیفی - تحلیلی که در چارچوب نظریه بهینگی (Prince & Smolensky, 1993/ 2004) انجام شده، معرفی و بررسی این «معکوس‌شدگی قاعده» در این دو گونه زبان فارسی است. شیوه انجام پژوهش از این قرار است که نمونه‌هایی که این فرایند در آن‌ها رخ داده، ارائه می‌شوند. پس از استدلال پیرامون چگونگی رخداد این فرایند، محدودیت‌هایی که تعامل‌شان با یک‌دیگر موجب رخداد این فرایندها می‌شود، معرفی و رتبه‌بندی می‌گردند. در پایان، برخی نمونه‌ها در تابلوهای نظریه بهینگی مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

۲. وارونگی قاعده

این بخش به معرفی «وارونگی قاعده»^۱ و دو نوع آن یعنی «تقارن قاعده»^۲ و «معکوس‌شدگی قاعده»^۳ اختصاص دارد. بر پایه دیدگاه زونه‌ولد (Zonneveld, 1987, p. 251) «وارونگی قاعده» شامل دو فرایند «تقارن قاعده» و «معکوس‌شدگی قاعده» است؛ اگر قاعده اصلی به صورت « $A \rightarrow B / C - D$ » باشد، قاعده متقارن به صورت « $B \rightarrow A / C - D$ » و قاعده معکوس به صورت « $B \rightarrow A / C - D$ » است. قاعده متقارن شامل فرایندی متضاد با قاعده اصلی در یک بافت یکسان است، اما قاعده معکوس شامل فرایندی متضاد با قاعده اصلی در یک بافت تکمیلی^۴ است. در هر دو مورد، صورتی که در اصل بازنمایی آوایی بوده، به عنوان بازنمایی زیرساختی و صورتی که در اصل بازنمایی واجی بوده، به عنوان بازنمایی آوایی در نظر گرفته می‌شود. در پیوند با «تقارن قاعده» در زبان فارسی، می‌توان وضعیت وارونه قاعده «افراستگی پیش‌خیشومی» را مثال زد. بر پایه این ویژگی، واکه افتاده /a/ در بافت پیش از یک همخوان خیشومی، به واکه افراشته [u] تبدیل می‌شود. قاعده اصلی به این صورت است:

2. $a \rightarrow u / - \text{nasal}$

¹ rule conversion

² rule symmetry

³ rule inversion

⁴ complementary

مانند تلفظ واژه‌های «نان»، «خانه» و «داماد» به صورت «نون»، «خونه» و «دوماد». فردی ممکن است با این گمان که واژه‌ای همچون «ممنون» در اصل صورت تغییر یافته* «ممنان» بوده، این واژه را «ممنان» تلفظ کند. در واقع، وی در این بافت یعنی پیش از یک همخوان خیشومی واکه /u/ را به واکه [a] تبدیل کرده‌است. این قاعده که گونه متقارن قاعده اصلی یعنی با همان توصیف ساختاری^۱ یکسان با قاعده اصلی است، به این صورت است:

3. u → a / – nasal

علت وجود قواعد متقارن تغییر سبک است (Van der Hulst, 1980). اما اصطلاح «معکوس‌شدگی قاعده» نخستین بار توسط ونمان (Vennemann, 1972) به عنوان یک فرایند تغییر تاریخی مطرح شد. وی (Vennemann, 1972, p. 211-212) «معکوس‌شدگی قاعده» را به صورت زیر یعنی دارای دو مرحله تعریف می‌کند:

مرحله ۱: واج A زیرساختی در نظر گرفته می‌شود: A → B / D

مرحله ۲: واج B زیرساختی در نظر گرفته می‌شود: B → A / D "

به زبان ساده، «معکوس‌شدگی قاعده» عوض شدن نقش درون‌داد و برون‌داد یک قاعده با یک دیگر و تکمیل‌کننده بافت است.

معروف‌ترین نمونه‌ای که برای «معکوس‌شدگی قاعده» در آثار گوناگون به آن پرداخته شده، درج [r] به صورت همخوان میانجی در برخی گویش‌های زبان انگلیسی است. این قاعده، وضعیت معکوس قاعده اصلی یعنی حذف همخوان /r/ در برخی لهجه‌های زبان انگلیسی به ویژه لهجه بریتانیایی است. برای روشن شدن چگونگی رخداد این فرایند، می‌توان از نمونه‌ای که در جم (Jam, 2016b) توصیف شده، بهره گرفت: حرف «r» به عنوان آخرین نویسه واژه انگلیسی «door» وجود دارد و نوشته می‌شود، اما در سه وضعیت زیر در لهجه بریتانیایی تلفظ نمی‌شود. به بیان فنی‌تر، «r» در این سه وضعیت در لهجه بریتانیایی تجلی آوایی ندارد:

۱. در حالت مجزا: [dɔ:]

۲. هنگامی که گوینده پس از تلفظ آن مکث کند: [dɔ:]+

۳. هنگامی که گوینده بلافاصله به دنبال آن، واژه دیگری را تلفظ کند که واج اول آن یک همخوان باشد: [dɔ: mən]

در این لهجه «r» فقط در صورتی که پس از آن یک واکه وجود داشته باشد، تجلی آوایی می‌یابد. این نوع از همخوان /r/ بر اساس مک‌کارتی (McCarthy, 1991) /r/ ربطی^۲ نامیده

¹ structural description

² linking r

door of [dɔ:r əv]

می‌شود:

وضعیت معکوس این قاعده در برخی لهجه‌های زبان انگلیسی رخ می‌دهد؛ با وجود اینکه حرف یا همخوان /r/ اصلاً در واژه وجود ندارد، این همخوان به صورت یک همخوان میانجی درج می‌شود:

4. The idea is → The idea[r] is

تراسک (Trask, 1996) بیان می‌کند که این [r] میانجی به قیاس با /r/ ربطی درج می‌شود. فوکس (Foulkes, 1997) نیز معتقدست در لهجه نیوکاسل زبان انگلیسی پس از واژه‌هایی که آخرین واجشان یکی از سه واژه /ɔ:/، /ɑ:/ یا /ə/ است و در صورت نوشتاری شان «r» ندارند، همخوان میانجی^۱ [r] درج می‌گردد. این به آن معنی است که در این لهجه یک فرایند «معکوس‌شدگی قاعده» (بر پایه تعریف مورد نظر و نمان (Vennemann, 1972)) رخ می‌دهد که عکس قاعده حذف عمل می‌کند. وی می‌افزاید که این یک قاعده معکوس است، زیرا این قاعده تأثیری برعکس را (درج به جای حذف) در بافت‌های واجی تکمیلی ایجاد می‌کند. مانند درج [r] در انتهای نام کوچک «Tessa» در ترکیب نام و نام خانوادگی زیر:

5. Tessa O'Brien /tesə/ → [tesər]

مک‌کارتی (McCarthy, 1991) نیز به رخداد این فرایند در گویش انگلیسی رایج در شرق ایالت ماساچوست آمریکا پرداخته‌است. وی بیان می‌کند که درج و حذف /r/ یکی از ویژگی‌های شناخته‌شده این گویش است. بررسی دقیق توزیع /r/ در گویش انگلیسی ماساچوستی نمایانگر رخداد «معکوس‌شدگی قاعده» به طور همزمانی است:

جدول ۱: توزیع /r/ در گویش انگلیسی ماساچوستی

| حذف /r/ (قاعده اصلی) | درج /r/ میانجی (معکوس‌شدگی قاعده اصلی) |
|---|--|
| The spar [spa] seems to be broken. | The spa [spɑr] is broken. |
| He put the tuner [tuwnə] near the bottle. | He put the tuna [tuwnər] on the table. |
| You're [jɔ] somewhat older. | The boat tends to yaw [jɔr] a little. |

مک‌کارتی می‌نویسد /r/ میانجی التقای واکه‌ها را برطرف می‌کند. سه واژه /ɔ:/، /ɑ:/ یا /ə/ که پیش از /r/ میانجی قرار دارند، دقیقاً واکه‌های غیر مرکب واژه‌پایانی هستند. در مورد واکه‌های مرکب واژه‌پایانی (seeing[sijɪŋ] VS. sawing [sɔɪŋ]) التقای واکه‌ها رخ نمی‌دهد و در نتیجه «r» میانجی وجود ندارد.

¹ intrusive [r]

۳. تحلیل داده‌ها

در این بخش، تبدیل واکه /a/ به واکه [e] (قاعده اصلی) و معکوس‌شدگی این قاعده یعنی تبدیل واکه /e/ به واکه [a] در فارسی معیار و لهجه اصفهانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. گفتنی است که داده‌های لهجه اصفهانی با روش میدانی و بر پایه مشورت با فرهیختگان اصفهانی از جمله چند زبان‌شناس و استاد دانشگاه گردآوری شده‌اند. همچنین، از آنجا که هر دو لهجه گفتاری معیار و اصفهانی دو گونه زبان معیار هستند، تلفظ معیار واژه‌ها به عنوان درون‌داد به شمار می‌آید.

۳.۱. تبدیل در زمانی واکه /a/ به واکه [e] در انتهای واژه‌ها (قاعده اصلی)

همان‌گونه که در مقدمه بیان شد، در گذشته واکه افتاده /a/ در انتهای واژه‌های زبان فارسی وجود داشته‌است. این واکه، طی یک تحول در زمانی یک درجه افزایش یافته و به واکه /e/ تبدیل شده است. در چارچوب نظریه بهینگی، علت تبدیل واکه /a/ به [e] رتبه بالای محدودیت نشان‌داری [a]* (Jam, 2015) در گونه گفتاری معیار است. این محدودیت، مانع تولید واکه [a] در انتهای واژه‌های زبان فارسی می‌شود. از آنجائی که واکه افتاده /a/ به واکه میانی [e] تبدیل می‌شود، محدودیت پایایی IDENT[low] که تغییر مشخصه [+افتاده] به [-افتاده] را در برون‌داد نسبت به صورت متناظر آن در درون‌داد جریمه می‌کند، با محدودیت نشان‌داری [a]* در تعارض است. تعامل این دو محدودیت در رتبه‌بندی (V)، عامل تبدیل در زمانی واکه /a/ به [e] در انتهای واژه‌های زبان فارسی است: 6.*a >> IDENT[low]

رخداد این فرایند در زمانی برای نمونه در واژه «خنده» در تابلوی زیر مورد تحلیل قرار گرفته

است:

جدول ۲: تابلوی تبدیل در زمانی واکه /a/ به [e]

| Input:/χanda/ | *a] | IDENT[low] |
|---------------|-----|------------|
| a. [χande] | | * |
| b. [χanda] | *! | |

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، گزینه (b) به علت داشتن واکه [a] در انتهای واژه محدودیت نشان‌داری [a]* را نقض کرده‌است. این در حالی است که گزینه (a) که فاقد این واکه در این بافت است، این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده‌است.

۲.۳. تبدیل همزمانی /e/ به [a] پیش از واژه «را» (معکوس شدگی قاعده)

در گونه گفتاری فارسی معیار (و لهجه اصفهانی)، واژه‌های زیر در بافت پیش از واژه «را» [ro] به صورت اختیاری مختوم به واکه [e] یا [a] تلفظ می‌شوند:

| مختوم به واکه [e] | ~ | مختوم به واکه [a] | ۷. |
|-------------------|---|-------------------|-----------------|
| [bande ro] | ~ | [banda ro] | بنده رو |
| [dʒudʒe ro] | ~ | [dʒudʒa ro] | جوجه رو |
| [jarane ro] | ~ | [jarana ro] | یارانه رو |
| [jiʃe ro] | ~ | [jiʃa ro] | گیشه رو |
| [zele ro] | ~ | [zela ro] | ژله رو |
| [marde ro] | ~ | [marda ro] | مَرده رو |
| [χune ro] | ~ | [χuna ro] | خونه رو |
| [χunehe ro] | ~ | [χuneha ro] | خونه‌هه رو |
| [daste ro] | ~ | [dasta ro] | دسته رو |
| [ʃecaste ro] | ~ | [ʃecasta ro] | (دل) شکسته رو |
| [napoχte ro] | ~ | [napoχta ro] | (گوشت) نیخته رو |

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، واکه /e/ ماقبل واژه «را» (با تلفظ [ro]) به واکه [a] تبدیل می‌شود؛ خواه این واکه /e/ واج پایانی واژه (جزئی از خودِ واژه) باشد، خواه تکواژی باشد که به واژه میزبان افزوده شده‌است. این امر نمایانگر آن است که تبدیل واکه /e/ به واکه [a] فقط یک قاعده آوایی است که مستقل از ویژگی‌های ساخت‌واژی عمل می‌کند و به این ویژگی‌ها حساس نیست. اصولاً در علم واج‌شناسی به‌ویژه واج‌شناسی زایشی و نظریه‌های متأخر آن مانند نظریه بهینگی، تعیین بازنمایی واجی یکی از چالش‌هاست و بسیار اهمیت دارد. به این معنا که تا بازنمایی واجی مشخص نشود، نمی‌توان از رخداد یا عدم رخداد یک فرایند واجی سخنی به میان آورد. پیرامون بازنمایی واجی این واژه‌ها دو فرضیه مطرح می‌شود:

فرضیه نخست - همان واکه /a/ که در گذشته در انتهای این قبیل واژه‌های زبان فارسی تلفظ می‌شده، در بازنمایی واجی این واژه‌ها نیز وجود دارد. بنابراین، در این گونه واژه‌ها واکه /a/ به واکه [e] تبدیل شده‌است. البته این تبدیل پیش از واژه «را» اختیاری و پیش از سایر واژه‌ها اجباری است.

فرضیه دوم - واکه /a/ در انتهای این قبیل واژه‌های زبان فارسی پیش‌تر طی یک فرایند درزمانی به واکه /e/ تبدیل شده‌است. بر این مبنا، روند رخداد این فرایند در گونه معیار دیگر به پایان رسیده است و در تحلیل یک فرایند همزمانی، واکه /e/ باید در بازنمایی واجی در نظر گرفته شود.

بررسی و تحلیل فرضیه‌ها از این قرار است:

بر پایه فرضیه نخست، در نمونه‌های مختوم به واکه [a] هیچ فرایندی رخ نداده است. بر این اساس، برای نمونه، در تلفظ «بنده رو» به صورت [banda ro] فرایندی رخ نداده، زیرا تلفظ آن در بازنمایی واجی نیز به همین صورت است. اما طبق فرضیه دوم، در نمونه‌های سمت راست واکه /e/ به واکه افتاده /a/ تبدیل شده که عکس فرایند «افراشتگی» یعنی «پایین آمدگی» است. این وضعیت نمونه بارزی از رخداد «معکوس‌شدگی قاعده» به طور همزمانی است. سه دلیل زیر را می‌توان در تأیید فرضیه دوم یعنی وجود واکه /e/ در انتهای این نمونه‌ها و سایر نمونه‌های مشابه در بازنمایی واجی ارائه نمود:

۱- واژه‌های مختوم به واکه [a] فقط پیش از واژه «را» با تلفظ گفتاری [ro] امکان تجلی آوایی دارند. همین نوع واژه‌ها پیش از سایر واژه‌ها به صورت مختوم به [e] تلفظ می‌شوند. به بیان دیگر، فرایند تبدیل واکه /e/ به واکه افتاده [a] در گونه گفتاری معیار به جز پیش از واژه «را» پیش از هیچ واژه دیگری رخ نمی‌دهد. اما اگر وجود واکه /a/ در بازنمایی واجی این قبیل نمونه‌ها فرض شود، پیامد این فرضیه به گونه دیگری است. در این زمینه، واکه فقط پیش از واژه «را» تغییری نمی‌کند و در سایر واژه‌ها به واکه [e] تبدیل می‌شود. پذیرش این فرضیه دشوار به نظر می‌رسد. زیرا ویژگی فرایندهای واجی این است که معمولاً در یک بافت خاص رخ می‌دهند و در سایر بافت‌ها رخ نمی‌دهند. بعید است که یک فرایند واجی در تمام بافت‌ها رخ بدهد و فقط در یک بافت رخ ندهد.

۲- نوواژه‌هایی مانند «رایانه»، «یارانه» و «سامانه» که در گذشته وجود نداشته‌اند، قطعاً در بازنمایی واجی مختوم به واکه [e] هستند.

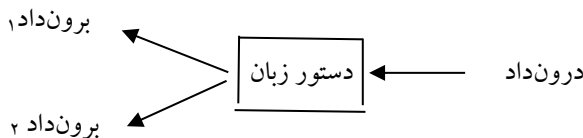
۳- وام‌واژه‌هایی مانند «گیشه»، «ویبره»، «ژله» و «ژیله»، قطعاً در بازنمایی واجی مختوم به واکه [e] هستند.

محدودیت نشان‌داری postposition *e عامل تبدیل واکه /e/ به واکه [a] پیش از پس‌اضافه است. این محدودیت تولید واکه [e] را فقط پیش از پس‌اضافه مجاز نمی‌شمارد. از آنجائی که بر پایه دیدگاه دبیرمقدم (Dabir-Moghaddam, 2013, p. 97) واژه «را» فقط پس‌اضافه زبان فارسی است، مجاز نبودن واکه [e] بر اساس این محدودیت فقط شامل این واژه می‌شود و بر سایر واژه‌های زبان فارسی اعمال نمی‌شود. گفتنی است که در نظر گرفتن مقوله واژگانی «postposition» در این محدودیت با الگوبرداری از محدودیت‌های مشخص شده با مقوله واژگانی *DEL_{noun} و *DEL_{adjective} (Anttila, 2002) انجام پذیرفته است. از آنجائی که واکه [a] -افتاده] می‌باشد [e] به واکه [+افتاده] /a/ تبدیل می‌شود، محدودیت پایایی IDENT[height] (Walker, 2004)

که تغییر مشخصه ارتفاع را در برون‌داد نسبت به صورت متناظر آن در درون‌داد جریمه می‌کند، با محدودیت نشان‌داری *e]postposition در تعارض است. تعامل این دو محدودیت در رتبه‌بندی (۸) عامل تبدیل همزمانی واکه /e/ به واکه [a] پیش از پس‌اضافه است:

8. *e]popo >> IDENT[height]¹

تلفظ اختیاری نمونه‌های (۷) به صورت مختموم به واکه [e] یا [a] در بافت پیش از واژه «را» اختیاری بودگی^۲ یا گوناگونی آزاد^۳ نامیده می‌شود. زیرا تلفظ واکه [e] یا [a] در این بافت منجر به تغییر معنی واژه نمی‌شود. گوناگونی آزاد در نظریه بهینگی به صورت انطباق یک درون‌داد با دو برون‌داد که هر دو دستوری هستند تعریف می‌شود (Kager, 1999, p. 404- 407):



شکل ۱: انطباق یک درون‌داد با دو برون‌داد

منظور از اختیاری بودن گونه‌ها این است که توزیع دو برون‌داد یا دو گونه در کنترل اصول دستور زبان نیست. همچنین دامنه گسترده‌ای از عوامل فرادستوری^۴ از جمله متغیرهای زبانی - اجتماعی مانند جنسیت، سن، طبقه اجتماعی و سطح سواد و متغیرهای کنشی^۵ از قبیل سبک و سرعت گفتار در انتخاب یک گونه نسبت به گونه دیگر دخالت دارند. رویکرد رتبه‌بندی آزاد^۶ توسط پرینس و اسمولنسکی (Prince & Smolensky, 1993, p. 51) مطرح شده و به عنوان همتای قواعد اختیاری^۷ در نظریه اشتقاقی قاعده‌بنیاد، مورد بحث قرار گرفته است (Kiparsky, 1993; Kager, 1994; Reynolds, 1994; Anttila, 1995). بر پایه این رویکرد، رتبه‌بندی ثابت دو محدودیت C₁ و C₂ دیگر مفروض نیست، بلکه آن‌ها به طور آزاد رتبه‌بندی می‌شوند و روال ارزیابی دو شق می‌شود؛ در یک شق، C₁ بالاتر از C₂ و در شق دیگر، C₂ بالاتر از C₁ رتبه‌بندی می‌شود. انتخاب برون‌داد واقعی به این بستگی دارد که در لحظه تولید یک واژه توسط یک گویشور کدام یک از این دو محدودیت بالاتر از دیگری قرار می‌گیرد. پس در چارچوب رویکرد

^۱ همانند جم (Jam, 2015) که واژه postposition به صورت کوتاه شده popo تبدیل شده است.

^۲ optionality

^۳ free variation

^۴ extragrammatical

^۵ performance variables

^۶ free ranking

^۷ optional rules

۲۱۰ / معکوس‌شدگی قاعده در زبان فارسی: تبدیل اختیاری واکه /e/ به واکه [a] در دو لهجه معیار و اصفهانی

رتبه‌بندی آزاد، ارزیابی رخدادهای اختیاری «معکوس‌شدگی فرایند افراستگی» به دو «زیرسلسله مراتب» تقسیم می‌شود که هر کدام یک برون‌داد بهینه را برمی‌گزیند. یکی رتبه‌بندی >> *e]popo IDENT[height را دارد و دیگری دارای رتبه‌بندی معکوس آن به صورت >> IDENT[height *e]popo است. تابلوهای به‌هم‌پیوسته (۲a) و (۲b) نمایش‌گر رخداد اختیاری «معکوس‌شدگی فرایند افراستگی» در «بنده را» است. تقابل میان محدودیت نشان‌داری *e]popo و محدودیت پایایی IDENT[height در (۲a) به سود محدودیت پایایی و در (۲b) به سود محدودیت نشان‌داری پایان یافته‌است.

جدول ۳: تابلوهای (۲a) و (۲b) معکوس‌شدگی فرایند افراستگی

Input: /bande ro/

| | IDENT[height] | *e]popo |
|-----------------|---------------|---------------|
| a.i [bande ro] | | * |
| a.ii [banda ro] | *! | |
| | *e]popo | IDENT[height] |
| b.i [bande ro] | *! | |
| b.ii [banda ro] | | * |

۳.۳. تبدیل واکه /a/ به واکه [e] در لهجه اصفهانی (قاعده اصلی)

تبدیل واکه /a/ به واکه [e] در لهجه اصفهانی فرایندی بسیار زیاست. همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، یکی از ویژگی‌هایی که لهجه اصفهانی به آن معروف است، تبدیل واکه /a/ به واکه [e] است. کرد زعفرانلو کامبوزیا و همکاران (Kambuziya Kord-e Zafaranlu et al., 2009) و هادیان و علی‌نژاد (Hadian & Alinejad, 2013) این فرایند را در چارچوب نظریه بهینگی بررسی کرده‌اند. مانند واژه‌های نمونه (۱۰):

۱۰.

| | | | |
|-------------------------|--------|-----------------------------------|--------|
| /mipazad/ → [mipezed] | می‌پزد | /mizanad/ → [mizened] | می‌زند |
| /falace/ → [felece] | فلکه | /χabar/ → [χaber] | خبر |
| /pedar/ → [peder] | پدر | /madar/ → [mader] | مادر |
| /namac/ → [na(e)mec] | نمک | /az/ → [ʔez] | از |
| /calac/ → [celec] | کلک | /ahmad/ → [ʔahmed] | احمد |
| /bajad/ → [bajed] | باید | [-tar] → [-ter/ (پسوندهای تفضیلی) | - تر |
| /mohabbat/ → [mohabbet] | محبت | /ast/ → [es] | است |

۳. ۴. تبدیل واکه /e/ به [a] در لهجه اصفهانی (معکوس شدگی قاعده)

بر خلاف گرایش فراگیر تبدیل واکه /a/ به واکه [e]، به شیوه قابل توجهی در تعدادی از واژه‌ها این واکه /e/ به واکه [a] تبدیل می‌شود. این فرایند، اغلب در گفتار گویشوران میان‌سال و مسن‌تر رخ می‌دهد:

الف - انتهای واژه پس از بست چاکنایی

۱۱.

| | | | |
|-------------------------|--------|-----------------------|-------|
| /motaleʔe/ → [motaleʔa] | مطالعه | /dʒomʔe/ → [dʒomʔa] | جمعه |
| /mazraʔe/ → [mazraʔa] | مزرعه | /χodʔe/ → [χodʔa] | خدعه |
| /toteʔe/ → [toteʔa] | توطئه | /dʒameʔe/ → [dʒameʔa] | جامعه |

ب - پیش از غلت کامی

۱۲.

| | | | |
|---------------------|-------|----------------------------|---------------------|
| /hejf/ → [hajf] | حیف | /seddiGejn/ → [seddiGajjn] | صدیقین ^۱ |
| /ʔejb/ → [ʔajb] | عیب | /ʔejd/ → [ʔajd] | عید |
| /hejvan/ → [hajvun] | حیوان | /solejmani/ → [solajmani] | سلیمانی |
| /sejjed/ → [sajjed] | سید | /hosejn/ → [hosajjn] | حسین |
| /mejjet/ → [majjet] | میت | /zejnab/ → [zajnab] | زینب |

پ - نمونه های منحصر به فرد

۱۳.

| | | | |
|-----------------------|-----------------|--|----------------------|
| /meʔde/ → [maʔde] | معه | /eltamas/ → [ʔeltamas] | التماس |
| /zende/ → [zande] | زنده | /zendejani/ → [zandegani] ^۲ | زندگانی |
| /zendeji/ → [zandeji] | زندگی | /hesabi/ → [hasabi] | حسابی |
| /saheb/ → [sahab] | صاحب | /jolestan/ → [golastan] | گلستان |
| /em-/ → [ʔam-] | ام ^۱ | /beresanid/ → [berasunind] | برسانید ^۳ |

^۱ نام مسجدی در اصفهان است.

^۲ در زبان فارسی همخوان‌های کامی /j/ و /c/ صورت زیرساختی و همخوان‌های [g] و [k] به ترتیب واج‌گونه‌های آن‌ها هستند که فقط در آغاز هجا در بافت پیش از واکه‌های پسین تولید می‌شوند. اما همخوان‌های کامی /j/ و /c/ در آغاز هجا در بافت پیش از واکه‌های غیرپسین و دیگر جایگاه‌ها قرار می‌گیرند. (نگاه کنید به (Jam &

(Razmdideh, 2018)

^۳ در «سلام برسانید»

تبدیل واکهٔ /e/ به واکهٔ [a] در این واژه‌ها در تلفظ افراد میان‌سال و مسن‌تر نسبتاً رایج است و علت اولیه آن به دلایلی که در ادامه مطرح شده، «تصحیح افراطی» است. «تصحیح افراطی» بر اساس اوستندراپ (Oostendorp, 2000) اغلب به عنوان یک فرایند «معکوس‌شدگی قاعده» بر پایهٔ تعریف مورد نظر ونمان (Vennemann, 1972) مورد تحلیل قرار گرفته‌است. هله و ایدساردی (Halle & Idsardi, 1997, p. 346) بیان می‌کنند که تصحیح افراطی معمولاً هنگامی رخ می‌دهد که یک تقابل آوایی که در یک زبان حفظ شده توسط گروهی از گویشوران از بین برود. گویشوران آن گونهٔ نوآورانه به این واقعیت پی می‌برند که آن‌ها واژه‌های معینی را نسبت به گویشوران محتاط به طور متفاوتی تلفظ می‌کنند. در این هنگام، سعی می‌کنند تا این وجه تمایز را تصحیح و برطرف کنند تا تلفظشان همانند گویشوران محتاط بشود. هر چند این قاعدهٔ تصحیحی اغلب منجر به تصحیح افراطی می‌شود. به بیان دیگر، تصحیح افراطی ناشی از کاربرد نابه‌جای یک قاعدهٔ معکوس است. برای نمونه، گاهی فرض می‌شود که درج /ɾ/ در گویش ماساچوستی در نتیجهٔ تصحیح افراطی است. زیرا از نظر گویشوران حذف /ɾ/ در برخی جایگاه‌ها، آن گونه که در تلفظشان رخ می‌دهد در گونهٔ معتبرتر رخ نمی‌دهد. بنابراین، آن‌ها /ɾ/ را در همان جایگاه‌ها درج می‌کنند. بر اساس دیدگاه هیل و ریس (Hale & Reiss, 2000) نیز درج /ɾ/ در گویش ماساچوستی نشان‌دهندهٔ «معکوس‌شدگی قاعده» بوده که علت آن تصحیح افراطی است. بر اساس نونز کدونو (Núñez Cedeño, 1988) در گویشی از زبان اسپانیایی که در کشور دومینکن^۲ رایج است طی یک فرایند تاریخی همخوان /s/ در پایانهٔ هجا حذف می‌شود:

14. $s \rightarrow \emptyset / _] \sigma$

| | | |
|---------------|--------|------------|
| 15. /disputa/ | diputa | «بحث» |
| /kaspa/ | diputa | «شورهٔ سر» |
| /dos/ | Do | «عدد دو» |

ترل (Terrell, 1986, p. 133) بیان می‌کند که این فرایند حذف اندازه‌ای رایج است که /s/ پیش همخوانی و واژه‌پایانی در بازنمایی واژگانی اهالی بی‌سواد دومینکن وجود ندارد. به بیان دیگر، واژه‌های /disputa/، /kaspa/ و /dos/ که از جنبهٔ تاریخی قدیمی‌اند در واژگان ذهنی

^۱ پیشوند به کار رفته در سه واژهٔ امروز، امشب و امسال

^۲ Dominican

گویشوران بزرگسال به ترتیب دارای بازنمایی زیرساختی /diputa/، /kapa/ و /do/ هستند. هر چند در این گویش درج /s/ در پایانه هجا به صورت تصحیح افراطی پس از هجایی شدن رخ می‌دهد. این فرایند به عنوان تلاش گوینده برای بی‌اثر کردن تأثیرات یک فرایند تاریخی که طی آن /s/ در پایانه حذف می‌شد، رخ می‌دهد:

16. s → Ø / __] σ

بر پایه دیدگاه نونز کدونو (Núñez Cedeño, 1988) این تصحیح افراطی نمونه‌ای از وارونگی قاعده بر پایه دیدگاه ونمان (Vennemann, 1972; 1974) است. زیرا قاعده درج /s/ و حذف /s/ از این نظر که درون‌داد و برون‌دادشان برعکس هم است در حالی که توصیف ساختاری‌شان یکسان مانده، متقارن هم هستند.

در نمونه‌های (۱۸) همخوان /s/ ممکن است در یک جایگاه مناسب درج شود. هر چند در جایگاه‌هایی که جای مناسب آن نیست نیز ممکن است درج شود. زیرا از جنبه ریشه‌شناختی هیچ /s/ی در abogado وجود ندارد. البته جایگاه متغیر [s] در این نمونه‌ها نمایانگر آن است که فرایند درج به طور متغیری در پایانه رخ می‌دهد تا برون‌دادهایی که «گونگونی آزاد» هستند و فاقد تمایز معنایی اند را توصیف کند:

17. a) /diputa/ disputa ~ dipusta ~ diputas
b) /abogado/ asbogado ~ abosgado ~ abogasdo ~ abogados

استندروپ (Oostendorp, 2000) به نقل از گومن و فان‌رینن (Goeman & van Reenen, 1986) و گومن (Goeman, 2000) بیان می‌دارد که گویش بت‌یوه زبان هلندی^۱ از گذشته‌ها دارای قاعده کوتاه‌شدگی واکه در بافت پیش از خوشه همخوانی بوده است. هر چند این گویش در همین بافت صرفی، دارای قاعده کشش واکه در فعل‌ها بوده، که یک فرایند «معکوس‌شدگی قاعده» و نمونه بارزی از تصحیح افراطی است:

18. lo:pə «راه رفتن» hij lopt «او راه می‌رود»
bevə «لرزیدن» hij beift «او می‌لرزد»

تصحیح افراطی در زبان فارسی برای نخستین بار به وسیله مدرسی (Modarresi, 1989) مورد بحث قرار گرفت. وی این پدیده را این‌گونه تعریف می‌کند:

مطابق بررسی جامعه‌شناسان زبان، در میان طبقات مختلف جامعه، طبقه متوسط پایین نسبت به رفتار زبانی طبقات بالاتر حساسیت بیشتری نشان می‌دهد و بیش از سایر طبقات از ویژگی‌های زبانی آن‌ها تقلید می‌کند. این گروه اجتماعی در این راه گاه تا آنجا پیش

^۱ Betuwe Dutch

می‌رود که ویژگی‌های زبانی معتبر را، حتی به میزان نسبی بیشتری از طبقات بالاتر به کار می‌گیرد. این پدیده‌ای است که تصحیح افراطی نامیده می‌شود (Modarresi, 1989, p. 152).

البته از دیدگاه نگارنده مقاله، رخداد این «تصحیح افراطی» در گفتار برخی گویشوران اصفهانی ناشی از مقایسه بین طبقات اجتماعی شهر اصفهان نیست، بلکه مبتنی بر مقایسه لهجه اصفهانی با لهجه معیار، یعنی لهجه تهرانی است؛ گویشوران اصفهانی با علم به گرایش فراگیر تبدیل واکه /a/ به واکه [e] در لهجه اصفهانی، و عدم رخداد این فرایند (بدین شدت) در گونه معیار سعی داشته‌اند تا طی یک روند معکوس یعنی با تبدیل واکه /e/ به واکه [a] این واژه‌ها را به سبک فارسی معیار تلفظ کنند. به نظر می‌رسد این نوع «تصحیح افراطی» نیز خود به دلایل زیر رخ داده است:

- ۱- مذهبی: اصفهانی‌ها عموماً مردمی مذهبی هستند. احتمالاً این نگرش در بین آن‌ها وجود دارد که تلفظ برخی واژه‌های مذهبی مانند «حسین»، «صدیقین»، و «سید» با واکه /e/ عامیانه بوده یا از جنبه مذهبی‌شان کاسته است. بنابراین، تبدیل واکه /e/ به واکه [a] در این واژه‌ها جنبه مذهبی این واژه‌ها را بهتر و بیشتر نمایان می‌سازد. گفتنی است که در فارسی معیار نیز تلفظ واژه‌های مذهبی مانند «حسین»، «مهدی» و «سید» با واکه [a] نیز مذهبی‌تر و رسمی‌تر به شمار می‌آیند.
- ۲- احترام: به نظر می‌رسد تلفظ نام‌های افرادی مانند «حسین آقا»، «آقا مهدی»، «زینب خانم» و «سلیمانی» با واکه [a] محترمانه‌تر است.
- ۳- وجهه و اعتبار اجتماعی: از نظر این گویشوران تلفظ برخی واژه‌ها مانند «گلستان»، «مطالعه»، «التماس» و «سلام» برسانید» با واکه [a] از اعتبار اجتماعی بالاتری برخوردار است و نمایانگر سواد بالای آن‌ها است.

۳.۴. ۱. تصحیح افراطی از نوع «معکوس‌شدگی قاعده» در نظریه بهینگی

هله و ایدساردی (Halle & Idsardi, 1997) بیان می‌کنند که پدیده‌های تصحیح افراطی از نوع «معکوس‌شدگی قاعده» در چارچوب نظریه بهینگی قابل تحلیل نیست. زیرا اگر ما قاعده $A \rightarrow B$ را داشته باشیم، این به آن معناست که بر اساس نظریه بهینگی B بهینه‌تر از A است. با این وجود، اگر همزمان قاعده $B \rightarrow A$ را داشته باشیم، باید به این نتیجه برسیم که A بهینه‌تر از B است. دست کم یکی از دو تغییر باید غیرطبیعی باشد. هیل و ریس (Hale & Reiss, 2000) و واکس (Vaux, 2001; 2002) نیز بیان می‌کنند که مک کارتی (McCarthy, 1993) برای تحلیل

درج [r]ی میانجی در گویش ماساچوستی زبان انگلیسی از یک قاعده ویژه درج [r] که خارج از چارچوب نظریه بهینگی بود بهره جسته است. همچنین، واکس (Vaux, 2001; 2002) استدلال می‌کند که درج همخوان در این بافت‌ها که عامل رخداد آن محدودیت‌های نشان‌داری است، پدیده‌ای زبان‌گذر^۱ نیست. از این رو، به جای نظریه بهینگی باید از یک انگاره اشتقاقی^۲ بهره برد که انتخاب همخوان درج شده را به آسانی در قواعد بازنویسی^۳ مشخص می‌کند. هله و ایدساردی (Halle & Idsardi, 1997) نیز در تحلیل درج [r] میانجی یک رویکرد اشتقاقی را ترجیح داده‌اند. بر پایه دیدگاه برادلی (Bradley, 2006) نظریه بهینگی با تبیین قاعده درج [s] که به صورت تصحیح افراطی در لهجه دومینکنی زبان اسپانیایی رخ می‌دهد، به چالش کشیده می‌شود. مبنای این چالش آن است که این نظریه بر انطباق درون‌داد با برون‌داد بنا شده است. وی استدلال می‌کند که درج [s] از یک رابطه تناظر برون‌داد با برون‌داد نشأت گرفته است. زیرا یک گویشور لهجه دومینکنی، مابین برون‌داد خود و برون‌دادهایی که گویشوران سبک محتاط برقرار می‌کند و /s/ را در پایانه هجا حذف می‌کند. بنابراین، در صورت بهره‌گیری از تناظر برون‌داد- برون‌داد^۴ نظریه بهینگی کارایی لازم برای تبیین قاعده درج [s] را خواهد داشت. گفتنی است که روابط و محدودیت‌های تناظر برون‌داد- برون‌داد معمولاً برای تبیین شباهت‌های واجی میان برون‌دادهایی که به لحاظ صرفی مرتبط هستند (مانند شباهت میان یک پایه و صورت وندافزوده آن پایه) به کار می‌روند. برادلی (Bradley, 2006) با گسترش کاربرد انگاره تناظر برون‌داد- برون‌داد، از آن برای تبیین ارتباط بین تجلی‌های آوایی گوناگون واژه‌ها در سبک‌های گفتاری ناشی از تصحیح افراطی بهره برده است.

بر پایه دسته‌بندی‌های ارائه‌شده در (۱۱)، (۱۲) و (۱۳) تبدیل واکه /e/ به واکه [a] در لهجه اصفهانی به ترتیب در بافت انتهای واژه پس از بست چاکنایی، در بافت پیش از غلت کامی، و در موارد منحصربه‌فرد روی می‌دهد. البته این موارد منحصربه‌فرد در نظریه بهینگی قابل طرح و تحلیل نیستند. زیرا هر مورد بافت خاص خود را دارد که به سایر واژه‌ها تعمیم‌پذیر نیست. هر چند از آن‌جایی که بافت انتهای واژه پس از بست چاکنایی و بافت پیش از غلت کامی تعمیم‌پذیر هستند، می‌توان با صورت‌بندی محدودیت‌های نشان‌داری خاص هر بافت، این فرایند را تبیین کرد. بر این اساس، عامل تبدیل واکه /e/ به واکه [a] در بافت انتهای واژه پس از بست چاکنایی و همچنین

¹ crosslinguistic

² derivational

³ rewrite rules

⁴ output-output correspondence

پیش از غلت [j]، به ترتیب دو محدودیت نشان‌داری [e] و [a] هستند که به ترتیب در (۱۹) و (۲۰) تعریف شده‌اند:^۱

۱۹. توالی بست چاکنایی و واکه [e] در انتهای واژه مجاز نیست. *?e]

۲۰. توالی واکه [e] و غلت کامی مجاز نیست. *[ej]

همان محدودیت پایایی IDENT[height] با این دو محدودیت نشان‌داری نیز در تعارض است. چالش‌انگیز بودن تبیین تصحیح افراطی در یک زبان لزوماً به معنای چالش‌انگیز بودن آن در یک زبان دیگر نیست. هر زبان یا هر گونه زبانی فرایندهای واجی خاص خود دارد که در شرایط خاصی رخ می‌دهند. حتی شرایط رخداد یک فرایند واجی یکسان هم ممکن است از زبان به زبان یا لهجه به لهجه تفاوت داشته باشد. خوشبختانه از آنجائیکه تبدیل واکه /e/ به واکه [a] در این دو بافت تعمیم‌پذیر است، تبیین آن چالش‌انگیز نیست. همچنین، به دلیل اختیاری بودن این فرایند در لهجه اصفهانی، در تحلیل آن نیز می‌توان از همان رویکرد رتبه‌بندی آزاد بهره جست. بر این اساس، در چارچوب رویکرد رتبه‌بندی آزاد ارزیابی رخداد اختیاری فرایند «معکوس‌شدگی فرایند افراستگی» در لهجه اصفهانی به دو «زیرسلسله مراتب» تقسیم می‌شود که هر کدام یک برون‌داد بهینه را بر می‌گزیند. بر پایه یک رتبه‌بندی، محدودیت نشان‌داری بر محدودیت پایایی تسلط دارد و بر پایه رتبه‌بندی دیگر محدودیت پایایی بر محدودیت نشان‌داری مسلط است. تابلوهای به‌هم‌پیوسته (۳a) و (۳b)، و (۴a) و (۴b) نمایش‌گر رخداد اختیاری «معکوس‌شدگی فرایند افراستگی» در دو واژه «جمعه» و «حیف» به ترتیب به نمایندگی از نمونه‌های (الف) و (ب) هستند. تقابل میان یکی از دو محدودیت نشان‌داری [e] و [a] و محدودیت پایایی IDENT[height] در (۳a) و (۴a) به سود محدودیت پایایی و در (۳b) و (۴b) به سود محدودیت نشان‌داری تمام شده‌است.

جدول ۴: تابلوهای (۳a) و (۳b) معکوس‌شدگی فرایند افراستگی در واژه «جمعه»

| Input: /dʒom?e/ | | |
|-----------------|---------------|---------------|
| | IDENT[height] | *?e] |
| a.i [dʒom?e] | | * |
| a.ii [dʒom?a] | *! | |
| | *?e] | IDENT[height] |
| b.i [dʒom?e] | *! | |
| b.ii [dʒom?a] | | * |

^۱ در نوشتگان نظریه بهینگی محدودیت‌های نشان‌داری منع‌کننده توالی دو آوا این گونه صورت‌بندی می‌شوند.

جدول ۵: تابلوهای (εa) و (εb) معکوس‌شدگی فرایند افراشتگی در واژه «حیف»

| Input:/hejɸ/ | | |
|--------------|---------------|---------------|
| | IDENT[height] | *[ej] |
| a.i [hejɸ] | | * |
| a.ii [hajɸ] | *! | |
| | *[ej] | IDENT[height] |
| b.i [hejɸ] | *! | |
| b.ii [hajɸ] | | * |

۴. نتیجه‌گیری

«وارونگی قاعده» شامل دو فرایند «تقارن قاعده» و «معکوس‌شدگی قاعده» است؛ «تقارن قاعده» شامل فرایندی متضاد با قاعده اصلی در یک بافت یکسان است، اما قاعده معکوس شامل فرایندی متضاد با قاعده اصلی در یک بافت تکمیلی است. در هر دو مورد، صورتی که در اصل بازنمایی آوایی بوده به عنوان بازنمایی زیرساختی و صورتی که در اصل بازنمایی واجی بوده به عنوان بازنمایی آوایی در نظر گرفته می‌شود. «معکوس‌شدگی قاعده» عوض شدن نقش درون‌داد و برون‌داد یک قاعده با یک‌دیگر و تکمیل‌کننده بافت است. در تبدیل واژه /e/ به واژه [a] در گونه گفتاری زبان فارسی در بافت پیش از واژه «را» [ro] و در بافت‌های گوناگون در لهجه اصفهانی، «معکوس‌شدگی قاعده» رخ داده است. علت اولیه رخداد این فرایند در گفتار برخی گویشوران میان‌سال و مسن‌تر لهجه اصفهانی «تصحیح افراطی» است که خود ناشی از مقایسه این لهجه با لهجه معیار، یعنی لهجه تهرانی به دلایل مذهبی، احترام، وجهه و اعتبار اجتماعی است. گویشوران اصفهانی با علم به گرایش فراگیر تبدیل واژه /a/ به واژه [e] در لهجه اصفهانی، و عدم رخداد این فرایند (بدین شدت) در گونه معیار سعی داشته‌اند تا طی یک روند معکوس یعنی با تبدیل واژه /e/ به واژه [a] این واژه‌ها را به سبک فارسی معیار تلفظ کنند. چالش‌انگیز بودن تبیین تصحیح افراطی در یک زبان لزوماً به معنی چالش‌انگیز بودن آن در یک زبان دیگر نیست. تبدیل واژه /e/ به واژه [a] در موارد منحصر به فرد در لهجه اصفهانی قابل طرح و تحلیل در نظریه بهینگی نیست. زیرا هر مورد بافت خاص خود را دارد که به سایر واژه‌ها تعمیم‌پذیر نیست. هر چند به دلیل تعمیم‌پذیر بودن بافت انتهای واژه پس از بست چاکنایی و بافت پیش از غلت کامی به سایر واژه‌ها می‌توان با صورت‌بندی محدودیت‌های نشان‌داری خاص این فرایند را تبیین کرد.

فهرست منابع

- جم، بشیر (۱۳۹۴الف). «مقایسه تلفظ شناسه سوم شخص مفرد در لهجه‌های محاوره‌ای معیار و اصفهانی در چارچوب نظریه بهینگی». *جستارهای زبانی*. دوره ۶، شماره ۷ صص ۷۳-۹۰.
- جم، بشیر (۱۳۹۴ب). *فرهنگ توصیفی فرایندهای واجی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جم، بشیر (۱۳۹۶). «پیرامون تلفظ «را» در زبان فارسی». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. سال ۹. شماره ۱. صص ۱-۱۴.
- جم، بشیر و زم‌مدیده، پریا (۱۳۹۷). «بررسی تطبیقی جایگزینی واج‌های ملازی و ام‌واژهای عربی در فارسی معیار و گویش رودباری (کرمان) در چارچوب نظریه بهینگی». *زبان‌پژوهی*. دوره ۱۰. شماره ۲۶. صص ۴۵-۶۶.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت.
- مدرسی، یحیی (۱۳۶۸). در آمدی بر جامعه‌شناسی زبان. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- هادیان، بهرام و علی نژاد، بتول (۱۳۹۲). «فرایندهای واجی لهجه اصفهانی و زبان فارسی در چارچوب نظریه بهینگی». *جستارهای زبانی*. دوره ۴. شماره ۳. صص ۲۳۵-۲۱۹.

References

- Anttila, A. (1995). *Deriving variation from grammar: study of Finish genitiivs* (Master's thesis). Stanford University, Stanford, USA.
- Anttila, A. (2002). Morphologically conditioned phonological alternations. *NLLT*, 20(1), 1-42.
- Bradley, T. (2006). Spanish rhotics and Dominican hypercorrect /s/. *Probus*, 18(1), 1-33.
- Dabir-Moghaddam, M. (2013). *The typology of Iranian languages*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Foulkes, P. (1997). Rule inversion in a British English dialect: a sociolinguistic investigation of [r]-sandhi in Newcastle upon Tyne. *University of Pennsylvania Working Papers in Linguistics*, 4(1), 259-270.
- Goeman, T. (1999). Subjectief ervaren afstand tussen dialect en objectief taalgedrag. *Taal en Tongval*, 52(1), 131-153.
- Goeman, T. & Van Reenen, P. (1986). Hypercorrecte klinkerverlenging. Een voorbeeld van dialectonderzoek. *OnzeTaal*, 55(1), 8-10.
- Hadian, B. & Alinejad, B. (2013). An optimality-theoretic account of phonological processes of standard and Esfahani Persian. *Language Related Research*, 15(4), 219-235 [In Persian].
- Hale, M., & Reiss, C. (2000). Phonology as cognition. In N. Burton-Robert, P. Carr, & G. Docherty (Eds.) *Phonological knowledge: conceptual and empirical issues* (pp. 161-184). Oxford: Oxford University Press.
- Halle, M., & Idsardi, W. J. (1997). "r" hypercorrection and the elsewhere condition. In I. Roca (Ed.), *Derivations and Constraints in Phonology* (pp. 331-348). Oxford: Oxford University Press.
- Hulst, H. G. van der. (1980). Rule conversion in phonology. In W. Zonneveld & F. Weerman (Eds.). *Linguistics in the Netherlands 1977-79* (pp. 336-349). Dordrecht: Foris.
- Jam, B. (2015). Comparing The pronunciation of third Person singular ending in standard colloquial and Esfahani Persian within optimality theory. *Language Related Research*, 6(7), 73-90 [In Persian].

- Jam, B. (2016). *A Dictionary of phonological processes*. Tehran: Iran University Press [In Persian].
- Jam, B. (2017). On the pronunciation of postposition “râ” in Persian. *Journal of Linguistics & Khorasan Dialects*, 9(1), 1-14 [In Persian].
- Jam, B. & P. Razmdideh (under press). Substitution of uvular consonants of Arabic loanwords in standard Persian and Roudbari dialect: a comparative study within the framework of Optimality theory. *Zabanpazhuhi* [In Persian].
- Kager, R. (1994). *Ternary rhythm in alignment theory* (Master’s thesis). Utrecht University, Utrecht, Netherlands.
- Kager, R. (1999). *Optimality theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kambuziya Kord-e Zafaranlu, A., Aghagolzadeh F., Golfam A., & Jam. B. (2009). An optimality-theoretic account of dissimilation in Persian. *Intl. J. Humanities*, 16(2), 59-74 [In Persian].
- Kiparsky, P. (1993). Variable rules. In *Handout from Rutgers Optimality Workshop I*. October 1993. Rutgers University, New Brunswick, NJ.
- McCarthy, J. (1991). Synchronic rule inversion. *Proceedings of the Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*, 17, 192-207.
- Modarresi, Y. (1989). *An introduction to sociolinguistics*. Tehran: Institute for Cultural Studies and Research [In Persian].
- Trask, R. L. (1996). *Dictionary of phonetics and phonology*. Abingdon: Routledge.
- Núñez Cedeño, R. (1988). Structure-preserving properties of an epenthetic rule in Spanish. In D. Birdsong & J. P. Montreuil (Eds.), *Advances in Romance Linguistics* (pp. 319-335). Dordrecht: Foris.
- Oostendorp, M. (2000). Rule inversion without rules. *GLOW Newsletter*, 44, 50-51.
- Prince, A., & P. Smolensky. (1993[2004]). *Optimality theory: constraint interaction in generative grammar*. Cambridge, Massachusetts, United States: MIT Press.
- Reynolds, W. T. (1994). *Variation and phonological theory* (PhD dissertation). University of Pennsylvania, Philadelphia.
- Terrell, T. (1986). La desaparición de /s/ posnuclear a nivell léxico en el hablado dominicano. In R. N. Cedeño, I. P. Urdaneta, & J. Guitart (Eds.), *Estudios sobre La Fonología Del Español Del Caribe* (pp. 117-134). Caracas: La Casa de Bello, colección hispano-americana de lingüística.
- Vaux, B. (2001). *Consonant epenthesis and hypercorrection* (Master’s thesis). Harvard University, Harvard, USA.
- Vaux, B. (2002). Consonant epenthesis and the problem of unnatural phonology. Talk presented at Yale University Linguistics Colloquium. [Online]: <https://pdfs.semanticscholar.org/097a/f212f739cdc3091888f57a9ece94fe447c79.pdf>.
- Vennemann, T. (1972). Rule inversion. *Lingua*, 29, 209-42.
- Vennemann, T. (1974). Restructuring. *Lingua*, 33, 137-156.
- Walker, R. (2004). Vowel feature licensing at a distance: evidence from Northern Spanish language varieties. In B. Schmeiser, V. Chand, A. Kelleher & A. Rodriguez: (Eds.), *WCCFL 23 Proceedings* (pp. 787-800). Somerville, MA: Cascadilla Press.
- Zonneveld, W. (1978). *A formal theory of exceptions in generative phonology*. Lisse: Peter de Ridder Press.

Rule Inversion in Persian: The Change of /e/ to [a] in The Standard and Esfahani Accents

Bashir Jam¹

Received: 15/8/2017

Accepted: 3/2/2018

Abstract

1- Introduction

Standard Persian is the major accent spoken in the capital city of Tehran while Esfahani accent is spoken in Esfahan, the third largest city in Iran after Tehran and Mashhad, which was once one of the largest cities in the world. It is located at the intersection of the two principal north-south and east-west routes that traverse Iran. Both Standard and Esfahani accents have the same underlying phonological structure. In the earlier varieties of Persian including the Standard and Esfahani accents, the vowel /a/ used to occur word-finally which changed to /e/ through time. Moreover, the synchronic occurrence of this process in other word positions is productive in the Esfahani accent which is regarded its well-known feature. However, presently, the vowel /e/ optionally changes to [a] in the environment before the postposition “râ” in both accents, as well as in other environments in the pronunciation of middle-aged and older Esfahani speakers. It is worth mentioning that the word “râ” is the only postposition in Persian formal pronunciation of which is never used in the spoken style. According to Jam (2017), this postposition is pronounced [ro] after words ending with vowels and [o] when it occurs after words ending with consonants. That is because a preceding consonant triggers /r/ deletion.

2- Methodology

This research aimed at introducing and analyzing this rule inversion within the framework of Optimality Theory (Prince & Smolensky, 1993/ 2004). Optimality theory is one of the most significant developments in generative grammar. The first detailed exposition of the theory appears in Prince and Smolensky’s book(1993), entitled “Optimality Theory: Constraint Interaction in Generative Grammar”. Its goal is to explain the phonology of languages only by using a set of universal constraints. No phonological rule is being applied in its analyses because they

¹ PhD, Assistant Professor and Faculty Member, English Language Translation Department, Shahr-e Kord University, bashir.jam@lit.sku.ac.ir

generally explained the language-specific phenomena. In contrast, constraints in OT are not merely solutions to language-specific problems; they are claims about Universal Grammar (UG) seeking to explain phonological phenomena universally. Furthermore, there is no interaction between rules and constraints, i.e., OT is not a mixed theory. The principles of SPE phonology (Chomsky & Halle, 1968) namely rules and serial derivations between underlying representation (UR) and phonetic representation (PR) have been abandoned by OT; however, UR and PR which are renamed as input and output respectively, are being assumed in the classical sense.

The optionality (also known as “free variation”) in the change of /e/ to [a] in the standard and Esfahani accents is analyzed using the free ranking approach which maps a single input onto two outputs. Optionality is a case in which a single input is mapped onto two grammatical outputs, although their distribution is not under grammatical control. The fact that variation is “free” does not imply that it is totally unpredictable, but only that no grammatical principles govern the distribution of variants. Nevertheless, a wide range of extragrammatical factors may affect the choice of one variant over the other, including sociolinguistic variables (such as gender, age, and class), and performance variables (such as speech style and tempo). Extragrammatical variables affect the choice of occurrence of one output over another.

3- Conclusion

The Change of /e/ to [a] in the environment before the postposition “râ” in both standard and Esfahani accents as well as in different environments in Esfahani accent is a clear instance of rule inversion in Vennemann’s (1972) sense. Vennemann (1972, 1974) (cited in Hulst 1980) regards rule inversion as restructuring and as such as part of a complicated type of change involving restructuring, loss of the original rule and addition of the inverted rule. He distinguishes two subtypes of rule inversion, dependent on the motivation of the change. In some cases, inversion is the direct result of restructuring. In other cases, inversion is the result of reinterpretation of the alternation that is caused by the original rule.

The primary reason for the occurrence of this phonological process, that is the change of /e/ to [a] in Esfahani accent in the pronunciation of middle-aged and older Esfahani speakers, is hypercorrection which is in turn due to comparing this accent with the standard accent for religious reasons, honor and reverence as well as the high prestige of the standard accent. This is true that coming up with an analysis for hypercorrection in OT is challenging; however, since /e/ optionally changes to [a] in certain generalizable environments in Esfahani accent, it is capable of being analyzed within OT using the free ranking approach.

Keywords: Rule inversion, Hypercorrection, Vowel raising, Free variation, Esfahani accent

مقایسهٔ افعال حرکتی در دو زبان فارسی و انگلیسی از دیدگاه شناختی و رده‌شناختی^۱

نجمه اسلامی پور^۲
محمدحسین شرفزاده^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۰۳

چکیده

مقاله «حرکت» در زبان‌های گوناگون، می‌تواند با استفاده از فعل‌های حرکتی بیان شود که نحوه رمزگذاری آن در زبان‌های گوناگون تفاوت دارد. هدف پژوهش حاضر، مقایسهٔ فعل‌های حرکتی در دو زبان فارسی و انگلیسی است. در این راستا، از دیدگاه شناختی و رده‌شناختی تالمی (Talmy, 2000b) در پیوند با زبان‌های فعل - محور و قمر - محور بهره گرفته شده است. به باور وی، قمر، مقولهٔ دستوری هر سازه‌ای، غیر از متمم گروه اسمی یا گروه حرف اضافه‌ای همراه فعل است که با ریشهٔ فعل رابطه خواهری دارد. به این منظور، بر اساس پیکره مرتب‌شدهٔ افعال حرکتی از کیا (Azkia, 2012) ۳۶۰ فعل حرکتی گردآوری شدند که ۱۸۰ فعل به فارسی و ۱۸۰ فعل به انگلیسی، تعلق داشتند. این فعل‌های

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.16183.1367

^۲ دانشجوی دکترا، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز؛ nislamipour@yahoo.com

^۳ دکترای تخصصی، استادیار گروه زبان‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مرودشت (نویسندهٔ

مسئول)؛ h.sharafzadeh@gmail.com

حرکتی با استفاده از فرهنگ‌های دوزبانه و یک‌زبانه (آریان‌پور، آکسفورد، و عمید) در بافت جمله بررسی و ترجمه شدند. سپس از جنبهٔ فعل - محور یا قمر - محور بودن، نحوه تقسیم‌بندی عناصر معنایی و قمر غالب با یک‌دیگر مقایسه شدند. یافته‌های پژوهش نشان داد که زبان فارسی بر خلاف زبان انگلیسی، گرایش بیشتری به سوی قمر - محور بودن دارد. قمر غالب در زبان فارسی، قمر - حالت و در انگلیسی، قمر جهت است. در نهایت، عناصر معنایی زبان فارسی به نسبت زبان انگلیسی، قمر - محورتر عمل می‌کنند و هر یک از این دو زبان، دسته بندی ویژهٔ خود را در ارتباط با نظریه تالمی دارند.

واژه‌های کلیدی: عنصر معنایی، فعل حرکتی، رده‌شناسی، قمر - محور، فعل -

محور

۱. مقدمه

با توجه به اینکه مقاله حاضر، در بررسی‌های خود از رویکردهای شناختی و رده‌شناختی بهره گرفته است، نخست به تعریف این رویکردها از دیدگاه پژوهشگران مختلف می‌پردازیم. دبیرمقدم (2004, p. 2) (Dabir moghaddam) سه نگرش غالب در زبان‌شناسی امروز را نگرش‌های صورت‌گرا، نقش‌گرا و شناختی معرفی کرده است. راسخ‌مهند (2007, p. 172) (Rasekh mahand) زبان‌شناسی شناختی^۱ را یکی از مکتب‌های جدید زبان‌شناسی بر شمرده است. به باور وی، زبان‌شناسان شناخت‌گرا به بررسی رابطه میان زبان، ذهن و تجارب اجتماعی و فیزیکی بشر می‌پردازند. از کیا (2012, p. 3) (Azkia) بیان می‌کند:

زبان‌شناسی شناختی در سال ۱۹۷۰ از میان بررسی‌های محققانی که به رابطهٔ ذهن و زبان علاقمند بودند رشد کرده و موجودیت یافت. این رویکرد زبان را به عنوان منبعی از دانش فرد نسبت به جهان خارج دانسته و آن را بخش اصلی شناخت بشر می‌انگارد.

به باور کرافت^۲ (2003, p. 1) (Croft) رده‌شناسی^۳ به طبقه‌بندی انواع ساختارها و مطالعهٔ الگوهایی می‌پردازد که به صورت نظام‌مند بین زبان‌ها وجود دارند. لوین^۴ (1993) (Levin) در بخشی از کتاب خود به طبقه‌بندی فعل‌ها می‌پردازد. برای نمونه، فعل‌ها را از جنبهٔ حرکت، اندازه،

¹ cognitive linguistics

² W. Croft

³ typology

⁴ B. Levin

اجتناب کردن، رنگ، ارتباط، آب و هوا و موارد دیگر تقسیم‌بندی می‌کند. تالمی^۱ (Talmy, 2000b, p. 102) قمر^۲ را مقوله‌ای دستوری می‌داند که شامل هر سازه، غیر از متمم گروه اسمی یا گروه حرف اضافه‌ای همراه فعل شده و در رابطه خواهری با ریشه فعلی است. قمر می‌تواند به صورت یک وند مقید و یا یک واژه آزاد باشد. تالمی (Talmy, 1985 & 2000; quoted from Azkia, 2012) برای نخستین بار، نظریه الگوهای واژگانی شدگی را در تحلیل عنصر مفهومی حرکت ارائه نمود و به رده‌بندی زبان‌ها بر اساس نوع واژگانی نمودن مفهوم حرکت پرداخته است. همچنین، وی بر اساس روش‌های انطباق عناصر حرکتی مفهومی بر عناصر زبان‌شناختی آشکار، دو نوع تقسیم‌بندی ارائه می‌کند. نخستین طبقه‌بندی سه‌شقی، بر اساس ادغام‌های مفهومی در ریشه فعلی انجام شده است. گونه دیگر این تقسیم‌بندی، بر پایه قمرهای فعل ایجاد شده است.

رمزگذاری عناصر معنایی در زبان‌های گوناگون متفاوت است. تالمی (Talmy, 2000b, p. 117-118) بیان می‌کند که جهت (مسیر^۳) در زبان‌های فعل - محور^۴ مانند زبان اسپانیایی در ریشه فعلی بوده و در زبان‌های قمر - محور^۵ مانند زبان انگلیسی و آتسوگوی^۶ به صورت قمر است. تالمی (Talmy, 2000a; quoted from Azkia 2012) حرکت را یکی از ارکان اصلی شناخت به شمار می‌آورد. به باور تالمی (Talmy, 2000b, p. 25) هر رویداد حرکتی شامل یک شیء (عنصر برجسته^۷) است که یا در حال حرکت بوده و یا با شیء دیگری همراه است که شیء مرجع و یا زمینه^۸ در نظر گرفته شده است. به طور کلی، رویداد حرکتی مشتمل بر چهار بخش است. به این معنا که علاوه بر عنصر برجسته و زمینه حرکت و جهت (مسیر) نیز وجود دارد. روجو و والنزولا (Rojo & Valenzuela, 2003) حرکت‌های پنداشتی^۹ (خیالی) را در دو زبان انگلیسی و اسپانیایی مقایسه کرده‌اند. در ترجمه حرکت واقعی، برخی تفاوت‌های اطلاعاتی از انگلیسی به اسپانیایی وجود دارد. اغلب حالت حذف می‌شود و جهت (مسیر)‌های پیچیده نیز ساده‌تر بیان می‌شوند. اسلوبین (Slobin, 2008) در اثر خود، چهار زبان انگلیسی، اسپانیایی، روسی و ترکی را با

¹ L. Talmy

² satellite

³ path

⁴ satellite – framed

⁵ verb – framed

⁶ Atsugewi

⁷ figure

⁸ ground

^۹ تالمی (Talmy, 2000a, p. 100) می‌نویسد که واقعیت (factive) چیزی است که مطابقت آن با واقعیت بیشتر

است ولی پنداشت (fictive) مطابقت کمتری با واقعیت دارد.

یک‌دیگر مقایسه نمود. یافته‌های پژوهش وی نشان داد که گویندگان دو زبان فعل - محور اسپانیایی و ترکی، در مقایسه با گویندگان دو زبان قمر - محور انگلیسی و روسی، جهت‌های دیداری را به اجزای کمتری تقسیم می‌کنند. فرز (Ferez, 2008) نیز در رسالهٔ خود به بررسی فعل‌های حرکتی در زبان‌های انگلیسی و اسپانیایی پرداخت. وی با مقایسهٔ این دو زبان، به برخی شباهت‌ها و تفاوت‌های میان این دو زبان دست یافت. از جمله این شباهت‌ها می‌توان به این نکته اشاره کرد که هر دو زبان دارای افعال جهت^۱ بودند. همچنین در هر دو زبان، تعداد افعال راه رفتن^۲ بیشتر از افعال دویدن^۳ یا پریدن^۴ بودند. از جمله تفاوت‌های اشاره‌شده، بزرگ‌تر بودن واژگان افعال جهتی در زبان اسپانیایی از جنبهٔ اندازه در مقایسه با زبان انگلیسی بود.

والنتین و همکاران (Wallentin et al., 2011) در مقاله‌ای به بررسی افعال حرکتی با استفاده از تصویربرداری مغزی پرداختند. آن‌ها دریافتند که افعال حرکتی باعث فعال‌سازی منطقه ال.پی.ام.تی^۵ می‌شوند. در طول اف.ام.آر. آی^۶ شرکت‌کنندگان به یک داستان گوش می‌دادند و بندهائی که دارای افعال حرکتی بودند، با فعالیت قابل توجه ال.پی.ام.تی روبه‌رو می‌شدند. تای و سو (Tai & Su, 2013) به بررسی نحوه رمزگذاری رویداد حرکتی در زبان اشاره تایوانی و چینی ماندارین^۷ پرداخته و آن را بررسی کردند. برخی نتایج آن نشان می‌دهد که سخنگویان زبان چینی ماندارین حداقل از چهار الگو برای رمزگذاری رویداد حرکتی استفاده می‌کردند. این در حالی است که سخنگویان زبان اشاره تایوانی، از پنج الگو برای رمزگذاری رویداد حرکتی بهره می‌برند. آلونسو آلونسو (Alonso Alonso, 2013) رویداد حرکتی را در یادگیری زبان دوم با محدودیت مرز - عبور^۸ در دو زبان انگلیسی و اسپانیایی بررسی کرده‌است. محدودیت مرز - عبور به این معنا است که آیا عنصر معنایی جهت به منظور عبور از مرز، فضایی را در بر می‌گیرد یا خیر. یافته‌های وی نشان داد که بهتر است از تلفیق حرکت و حالت در فعل اصلی هم در موقعیت‌های مرز - عبور و هم در موقعیت‌های غیرمرز - عبور استفاده نشود.

در میان پژوهشگران ایرانی، از کیا (Azkia, 2012) در رسالهٔ دکتری خود، حرکت در زبان فارسی را از دیدگاهی شناختی و رده‌شناختی بررسی کرده‌است. او ۴۳۵ فعل حرکتی را بر اساس

¹ Path verbs

² Walking verbs

³ Running verbs

⁴ Jumping verbs

⁵ left posterior middle temporal gyrus (LPMT)

⁶ fMRI

⁷ Mandarin Chinese

⁸ boundary-crossing constraint

تعریف تالمی از رویدادهای حرکتی از فرهنگ‌های لغت سخن و معین و به ترتیب حروف الفبا استخراج نموده‌است. پژوهش او در چارچوب شناختی و رده‌شناختی بود. وی، داده‌های مورد اشاره را در چارچوب نظریه الگوهای واژگانی‌شدگی مورد تحلیل قرار داد. قالب تحقیق او اسنادی بود که در دسته پژوهش‌های کمی قرار داشت. پژوهش او به منظور تبیین نوع ادغام عناصر مفهومی در ریشه فعلی و تعیین قمر غالب در فعل‌های زبان فارسی انجام شد. به باور وی، در زبان فارسی سه قمر عنصر برجسته، جهت و زمینه در کنار فعل قرار گرفته و به فعل حرکتی وابسته می‌شوند که از این میان برخی گسترده‌گی بیش‌تری داشته و برخی محدودترند. وی نمودار سلسله مراتب قمرهای زبان فارسی را بر اساس فراوانی رخداد ترسیم نموده‌است. هر چند وی تأکید می‌کند که این نمودار فرضیه است و تأیید آن نیازمند مطالعات گسترده‌تری است (همان، ۲۵۱). نمودار او به شکل زیر است:

عناصر برجسته < جهت < زمینه

گلفام و همکاران (Golfam et al., 2014) در مقاله‌ای به بررسی مفهوم‌سازی افعال حرکتی بسیط در زبان فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی و براساس چارچوب نظری تالمی (Talmy, 2000[2007]; quoted from Golfam et al., 2014) پرداخته‌اند. نتایج این پژوهش نشان داد از میان چهار مؤلفه اصلی حرکت از دیدگاه تالمی، مؤلفه «پیکر»^۱ بیشترین فراوانی را داشته‌است. همچنین در بین مؤلفه‌های فرعی مسیر، مؤلفه «مقصد {نقطه پایان}» نسبت به سایر مؤلفه‌ها از فراوانی بیشتری در مفهوم‌سازی رویدادهای حرکتی برخوردار بوده‌است. همچنین دو مؤلفه «شیوه» و «سبب»^۲ در افعال حرکتی زبان فارسی یا به صورت‌های ادغامی در ریشه فعل و یا به صورت جداگانه در سطح جمله در مفهوم‌سازی رویداد حرکتی تأثیر گذارند. حامدی شیروان و شریفی (Hamedi shirvan & Sharifi, 2014) در مقاله خود به بررسی رده‌شناختی مقوله قمر در ساخت رویدادی افعال حرکتی در زبان فارسی پرداخته‌اند. در این اثر، نمودهای صوری مقوله قمر در زبان فارسی و مقولات معنایی که توسط آن بیان می‌شود، بررسی شده‌است. آن‌ها، مثال‌هایی برای برخی از انواع قمر در زبان فارسی آورده‌اند. افراشی و همتی (Afrashi & Hemmati, 2016) در مقاله‌ای به نحوه بازنمایی مسیر در فرآیند ترجمه در یک اثر خاص و یک ترجمه از آن، از زبان انگلیسی به زبان فارسی پرداخته‌اند. یافته‌های آن‌ها نشان داد که راهبردهای ترجمه مسیر اسلوبین (Slobin, 1991, 1996a, 1996b, 1997, 2000; quoted from Afrashi & Hemmati, 2016) در

¹ figure

² cause

ترجمهٔ مورد نظر صدق می‌کند. همچنین، آن‌ها توانستند در محدودهٔ این ترجمه، به راهبردهای دیگری نیز دست بایند. نتایج این پژوهش، امکان پیشنهاد این فرض را فراهم آورد که زبان فارسی از لحاظ بازنمایی مسیر، الگوی مشابهی با زبان‌های تابع - بنیاد^۱ دارد. هرچند زبان فارسی، از جنبهٔ انتخاب‌های دستوری و واژگانی ویژگی‌های متمایزی دارد. همچنین از جنبهٔ بازنمایی مسیرهای پیچیده الگویی مشابه زبان‌های فعل - بنیاد^۲ را نشان می‌دهد. ناطقی (Nateghi, 2012)، مسگرخویی (Mesgarkhoyi, 2016 & Mesgarkhoyi, 2013)، از کیا و همکاران (azkia, et al., 2015) و بابائی (Babai, 2011) نیز به این مهم پرداخته‌اند. وجه اشتراک تمامی این پژوهش‌ها این است که به بررسی افعال حرکتی و رویداد حرکتی پرداخته‌اند. مسگرخویی (Mesgarkhoyi, 2016 & Mesgarkhoyi, 2013)، از کیا و همکاران (azkia, et al., 2015) و بابائی (Babai, 2011) به زبان فارسی و ناطقی (Nateghi, 2012) پیشوندهای افعال حرکتی روسی و نحوه بیان آن‌ها در زبان فارسی را بررسی کرده‌اند.

این پژوهش‌های ایرانی و غیر ایرانی، به مقایسه بین‌زبانی دو زبان فارسی و انگلیسی از دیدگاه شناختی و رده‌شناختی بر اساس نظریه تالمی (Talmy, 2000b) در مورد زبان‌های فعل - محور و قمر - محور پرداخته‌اند. بر این مبنا، این پژوهش می‌تواند در تعیین رفتار افعال حرکتی نسبت به یکدیگر در این دو زبان نقش مهمی بر عهده داشته باشد. همچنین همان‌گونه که از کیا (Azkia, 2012) هم اشاره کرده، نمودار سلسله مراتب قمرهای زبان فارسی در حد فرضیه است که پژوهش حاضر سعی دارد تا پژوهش‌های کامل‌تری در این زمینه انجام دهد. با توجه به ادعای تالمی (Talmy, 2000b, p. 117- 118) زبان انگلیسی در دسته زبان‌های قمر - محور قرار دارد که در این جا به ارزیابی درستی این دیدگاه خواهیم پرداخت. بر اساس فرضیه از کیا (Azkia, 2012, p. 5) زبان فارسی در رده‌بندی زبانی تالمی، در دستهٔ زبان‌های فعل - محور جای می‌گیرد. با توجه به بررسی اولیه توسط نگارندگان زبان فارسی تمایل بیشتری به سمت قمر - محور بودن در مقایسه با زبان انگلیسی دارد. در این پژوهش، بر آنیم تا وضعیت حقیقی هر دو زبان به ویژه زبان فارسی را از جنبهٔ قمر - محور بودن یا فعل - محور بودن مشخص کرده و قمر غالب در دو زبان را تعیین کنیم.

۲. مبانی نظری پژوهش

به باور تالمی (Talmy, 2000b, p. 102)، قمر مقوله‌ای دستوری است که شامل هر سازه، غیر از متمم گروه اسمی یا گروه حرف‌اضافه‌ای همراه فعل است که با ریشه فعل رابطه خواری دارد.

¹ satellite - framed

² verb - framed

قمر همچنین می‌تواند به صورت یک وند مقید و یا یک واژه آزاد باشد. بر پایه گفته تالمی، انواع قمر در زبان‌ها مشتمل بر جزء فعلی در زبان انگلیسی^۱، پیشوندهای فعلی جدشدنی و جدانشدنی در زبان آلمانی^۲، پیشوندهای فعلی زبان روسی و لاتین^۳، متمم‌های فعلی در زبان چینی^۴، فعل‌های چندکاره زبان لاهو که غیرهسته هستند^۵، اسم‌های انضمامی در زبان کادو^۶ و وندهای چند ترکیبی زبان آتسوگوی^۷ که در اطراف ریشه فعلی حضور دارند، هستند. تالمی (همان، ۲۱-۲۳) می‌نویسد می‌توان عناصر را در حوزه معنا و روساخت از یک‌دیگر جدا کرد. عناصر معنایی مشتمل بر حرکت، جهت، عنصر برجسته، زمینه، حالت و سبب هستند. عناصر روساختی شامل فعل، تکواژهای آزاد رابطه‌ای^۸، بند پیرو و قمر هستند. رابطه بین این دو عنصر یک‌به‌یک نیست. او ریشه فعل را جزء عناصر باز و قمر را جزء عناصر بسته بر می‌شمرد. عناصر دیگر مفهومی نیز می‌توانند قمری بر فعل باشند. چارچوب نظری پژوهش تقسیم‌بندی تالمی (Talmy, 2000b) در مورد زبان‌های قمر - محور و فعل - محور است. در زیر، به انواع عناصر معنایی تالمی (همان) و مثال‌های وی، در این زمینه می‌پردازیم:

- **جهت:** قمرها در زبان انگلیسی اغلب در بیان جهت / مسیر به کار می‌روند. به طور کلی، جهت به صورت کامل و با ترکیبی از حرف اضافه و قمر بیان می‌شود (نمونه ۱) اما معمولاً قمر می‌تواند به تنهایی بیاید (نمونه ۲). گونه‌های مختلف قمر جهت در زبان انگلیسی مشتمل بر «up»، «back»، «away» و «forth» هستند.

1. I ran *out of* the house

2. (After rifling through the house), I ran *out* [i.e., ... of it]

تالمی (Talmy, 2000b, p. 105-109) می‌نویسد بیشتر زبان‌های شاخه‌های هندواروپایی،

دارای سیستم جهتی (مسیری) مانند انگلیسی هستند. زبان چینی ماندارین، دارای قمر جهت و ساختارهایی است که کاملاً با زبان انگلیسی مشابه است.

¹ English verb particles

² German separable and inseparable verb prefixes

³ Latin or Russian verb prefixes

⁴ Chinese verb complements

⁵ Lahu nonhead versatile verbs

⁶ Caddo incorporated nouns

⁷ Atsugewi polysynthetic affixes around verb root

^۸ کرافت (Croft, 2003, p. 33) «adposition» را «free relational morpheme» دانسته‌است. گلفام (Golfam, 2006, p. 38) می‌نویسد ترجیح داده می‌شود که از اصطلاح پوششی «حرف اضافه یا adposition» در مفهوم کلی‌تر استفاده شود و به جای «preposition» و «postposition» به ترتیب «پیش‌اضافی» و «پس‌اضافی» به کار رود.

- **جهت + زمینه:** قمر می‌تواند همزمان جهتی خاص و موضوع (شیء) ای که به عنوان زمینه برای جهت / مسیر است را نشان دهد. این نوع قمر در زبان‌های دنیا کمیاب است و زبان انگلیسی موارد اندکی از این گونه قمر را دارد. برای نمونه، واژهٔ «home» هنگامی که به معنای «to his/her...home» به کار رود.

3. She drove home (to her cottage in the suburbs).

زبان آتسوگوی، این نوع قمر را در سیستم اصلی خود دارد. در این زبان، ۵۰ نمونه از این نوع قمر وجود دارد. در زیر نمونه‌ای از این نوع قمر آمده‌است:

4. -ic't → 'into a liquid'

- **کنش‌پذیر^۱: (عنصر برجسته) / زمینه:** قمری است که نشان‌دهندهٔ کنش‌پذیری رویدادی است که به آن ارجاع داده می‌شود. این نوع قمر، سیستم اصلی زبان‌های انضمام اسمی آمرین‌دین را تشکیل می‌دهد. در این زبان‌ها، قمر خود را به صورت وند در درون یک فعل بساوندی^۲ نشان می‌دهد. زبان کادو، نمونه‌ای از این مورد است. در الگوی کلی این زبان، برای بیان حرکت، ریشهٔ فعلی حرکت و جهت را مانند زبان اسپانیایی نشان می‌دهد. اسم انضمامی در شرایط محدودی که هنوز به روشنی، معلوم نیست عنصر برجسته و یا زمینه را نشان می‌دهد. در نمونهٔ زیر اسم انضمامی زمینه را نشان می‌دهد:

5. nisah-nt-káy-watak-ah → [tisánčáywakkah]
house-penetrate/traverse-PAST
Literally: "He-house-traversed"
Loosely: "He went through the house"

- **حالت:** قمر حالت در زبان‌های دنیا، کمتر رواج دارد. این قمر، به صورت گسترده در زبان نزیپرس^۳ که یکی دیگر از زبان‌های بساوندی شمال آمریکا است، یافت می‌شود. در جمله‌های حرکتی، ریشه فعلی در این زبان مانند زبان اسپانیایی است که حرکت و جهت را نشان می‌دهد. در همین هنگام، یک پیشوند به ریشهٔ فعلی می‌پیوندد و حالت خاص فعل را بیان می‌کند. نمونه‌ای از پیشوند حالت زبان نزیپرس، در مثال زیر نشان داده شده‌است:

6. wilé- → 'running'

¹ patient

² polysynthetic

³ Nez Perce

- **سبب:** نوعی قمر که در برخی زبان‌های دنیا یافت می‌شود، قمر سبب نام دارد. در زمان‌های قدیم این قمر در آمریکا با نام اسم ابزار^۱ توصیف می‌شد. با این وجود، این صورت، کل رویداد سببی را بیان می‌کند. زیرا علاوه بر نوع ابزار به کاربرده شده در رویداد سببی، روشی که شیء روی کنش پذیر عمل کرده است را بیان می‌کند. این قمر، معادل بند پیرو در زبان انگلیسی است که سبب را بیان می‌کند. در زبان‌های هوکان^۲ در کالیفرنیا شمالی و همچنین آتسوگوی، تعدادی از این نوع قمر دیده می‌شود. زبان آتسوگوی ۳۰ نمونه از آن را دارد. یک نمونه از قمر سبب زبان آتسوگوی، در مثال زیر نشان داده شده است:

7. ka- → ' from the rain acting on P³'

- **نمود:** بسیاری از زبان‌ها، دارای قمر از نوع نمود هستند. بیشتر این گونه قمرها، الگوی توزیع عمل فعل را در طول زمان نشان نمی‌دهند. زبان روسی و آتسوگوی، نمونه‌ای از این قمرها را دارند. در زیر، برخی از قمرهایی آمده است که نمود را در زبان انگلیسی نشان می‌دهند:

- **re/over:** دوباره انجام دادن فعل (از نو)
- **on:** استمرار عمل فعل بدون توقف، به معنی ادامه دادن کاری یا عملی از جایی که کسی آن را متوقف کرده باشد، رفتن به جلو و انجام کار بر خلاف مخالفت‌ها)
- **away:** استمرار عمل فعل
- **along:** انجام فعلی در حین انجام فعل دیگری
- **off:** انجام فعل به صورت کاری پیش‌رونده و متوالی
- **up:** انجام فعل تا زمان تغییر کیفیت (حالت)
- **back:** فعل در حالتی که عمل چیزی را بخواهد تلافی کند، عمل متقابل

- **ظرفیت:** تالمی (Talmy, 2000b, p. 123-124) می‌نویسد در زبان آلمانی قمرهای «-ver» و «-be» و در زبان آتسوگوی قمر «-ahw» نشان‌دهنده ظرفیت فعل هستند. قمرهایی وجود دارند که به مفاهیم دیگری مانند جهت اشاره می‌کنند، اما خودشان نیز با مفهوم ظرفیت تلفیق شده‌اند. در این مقاله، به عناصر معنایی حالت، جهت، زمینه و عنصر برجسته پرداخته شده است و بررسی قمرهای نمود و ظرفیت به کنکاش بیشتری نیاز دارد.

¹ instrument

² Hokan

^۳ P نشان‌دهنده «patient» است.

۳. روش پژوهش

در این مقاله، پیکره افعال حرکتی مشتمل بر ۱۸۰ فعل حرکتی است که در مجموع ۳۶۰ فعل، در دو زبان مورد مقایسه قرار گرفتند. نگارندگان، این افعال را به صورت گزینشی گردآوری کرده‌اند. از جمله معیارهای گزینش تمایز از جنبهٔ نمود (لحظه‌ای، خنثی و دیرشی) است. برای نمونه، بر پایهٔ گفته از کیا (Azkia, 2012) سه فعل (اتو زدن، اتو کردن و اتو کشیدن) می‌توانند از این جنبه متمایز شوند. در این مقاله، فقط یکی از آن‌ها مورد توجه قرار گرفته‌است، زیرا در نظر گرفتن همهٔ آن‌ها تأثیری در نتیجه پژوهش نخواهد داشت. از موارد دیگر، می‌توان به افعالی با معانی ثانویه اشاره کرد. در این مقاله، بیشتر به معنی اولیه توجه شده‌است. برای نمونه، فعل «شیرجه زدن» در معنای ثانویه خود می‌تواند به معنای «هجوم بردن به چیزی یا جایی» باشد که فقط معنای اولیه آن یعنی «شیرجه زدن در آب» مورد نظر قرار گرفته‌است. همچنین در این مقاله، برخی افعال که عناصر معنایی مشخص (حالت، جهت، زمینه و عنصر برجسته) ندارند نیز در نظر گرفته نشده‌اند. به طور کلی، افعالی مورد توجه قرار گرفته‌اند که هم از جنبهٔ عناصر معنایی و هم از جنبهٔ ترجمه روشن و آشکار باشند. این افعال، به وسیلهٔ نگارندگان و در بافت جمله با استفاده از فرهنگ‌های یک‌زبانه و دوزبانه (عمید (Amid, 1994)، آکسفورد (Hornby, 2005) و آریان‌پور کاشانی و آریان‌پور کاشانی (Aryanpur kashani & Aryanpur Kashani, 1983; Kashani, 1994)). بررسی و ترجمه شدند.^۱ افعال در جدولی هفت ستونی قرار داده شدند. در این ستون‌ها به ترتیب فعل، معنای لغت‌نامه‌ای فعل، نمونه‌ای از پیکره زبانی برای هر فعل (این مثال‌ها از فرهنگ‌های اشاره‌شده و جمله‌های رایج در زبان محاوره گردآوری شده‌اند)، عنصر معنایی برجسته و مهم هر فعل، قمر، نوع قمر و قمر - محور یا فعل - محور بودن هر یک از افعال با توجه به نظریه تالمی (Talmy, 2000b) آورده شده‌است. پس از شمارش فعل‌ها، عناصر معنایی و قمر هر یک، به دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخته خواهد شد. در پایان، با استفاده از نمودار آماری به مقایسهٔ آن‌ها در دو زبان مورد بررسی خواهیم پرداخت.

۴. تجزیه و تحلیل افعال بر پایهٔ نظریه تالمی و قمر - محور / فعل - محور بودن

۴.۱. جهت

عنصر معنایی جهت در زبان فارسی به پنج صورت و در زبان انگلیسی به سه صورت می‌تواند نمود پیدا کند که در ادامه آورده شده‌اند.

^۱ در برخی مواقع نیز از ترجمه گوگل کمک گرفته شده‌است.

۴. ۱. ۱. جهت مشخص (قمر - محور)

فعل‌های مرکب در زبان فارسی از دو قسمت تشکیل شده‌اند: بخشی که در بردارنده اسم و یا صفت است فعل‌یار نام دارد. بخشی که در بردارنده فعل است، هم‌کرد نامیده می‌شود. جهت در بسیاری از افعال حرکتی فارسی می‌تواند خود را به شیوه‌ای نشان دهد. برای نمونه، در افعالی مانند «آمدن»، «رفتن»، «بردن»، «بازگشتن»، «بیرون کردن»، «خارج شدن»، «عقب‌نشینی کردن»، جهت افعال به نوعی مشخص است. در برخی از این افعال، جهت به گونه‌ای آشکارتر مشخص است و در برخی از آن‌ها با توجه به معنای فعل می‌توان عنصر معنایی جهت را تصور کرد. برای نمونه، در فعلی مانند «خارج شدن» و «بیرون کردن» جهت فعل از جنبه عینی به خوبی مشخص شده است. در این گونه افعال، پیدا کردن جهت، نیاز به کنکاش بسیاری ندارد و فعل‌یار نمایانگر جهت و نوع جهت است. این در حالی است که در برخی فعل‌ها، جهت فعل آن قدر نمی‌تواند روشن باشد و برای پیدا کردن جهت بیشتر باید به معنای افعال توجه کرد. برای نمونه، در فعل‌هایی مانند «آمدن» و «رفتن»، جهت فعل چگونه خواهد بود؟ آیا جهت به روشنی، بیان شده است؟ در این گونه افعال، معنای فعل در بیان جهت آن تأثیر بسیاری دارد. از کیا (Azkia, 2012, p. 176) جهت فعل «آمدن» را به سمت زمینه و جهت فعل «رفتن» را دور از زمینه دانسته است. مسگرخویی (Mesgarkhoyi, 2013) در مقاله خود، به بررسی مسیر در افعال حرکتی فارسی پرداخته و افعالی مانند «چکیدن» و «چکاندن» را دارای مسیر و جهتی رو به پائین دانسته است. بر پایه این تفسیرها می‌توان مشاهده نمود که عنصر معنایی جهت اغلب، در افعال حرکتی فارسی وجود دارد. در فعل‌های مرکب، جهت بر روی فعل‌یار و در فعل‌های پیشوندی جهت بر روی پیشوند نمایان می‌شود. برای نمونه، در فعل‌هایی مانند «بالا آمدن» و «پائین آمدن» جهت را می‌توان در کنار هم‌کرد مشاهده کرد. در این گونه افعال، عنصر معنایی جهت می‌تواند قمری بر این گونه فعل‌ها باشد. نمونه‌های زیر گویای این واقعیت هستند:

۸. مهرداد از نردبان بالا آمد.

۹. مهرداد از سرسره پائین آمد.

از این رو، این گونه افعال قمر - محور نامیده می‌شوند. زیرا عنصر معنایی جهت در کنار فعل حرکتی، خود را به صورت بارز نشان می‌دهد و جهت دقیق فعل را مشخص می‌کند. همان گونه که تالمی هم اشاره کرده است، قمر خواهر ریشه فعلی است (Talmy, 2000b, p. 102).

۱۰. (قمر) → بیرون (در) آمدن

↓ ↓
Come out

در زبان فارسی، فعل‌هایی مانند «صعود کردن»، «فرود آمدن»، «پیشروی کردن»، «عقب‌نشینی کردن»، «جلو زدن»، «پس کشیدن»، «در آمدن»، «ریزش کردن»، «سقوط کردن»، «نزدیک شدن»، «بر کشیدن»، «برجستن»، «بیرون کردن»، «بلند کردن» و فعل‌های مشابه، همگی دارای قمر جهت مشخص هستند. این فعل‌ها، قمر - محور بوده که جهت مشخصی دارند. در افعال حرکتی بررسی شده فعل - یارها و پیشوندهای زیر مشاهده شدند که می‌توانند به عنوان قمر جهت، در نظر گرفته شوند:

باز و بر: به سمت عقب / در جهت عکس (بازگشتن، برگشتن)، **بر:** به سمت بالا (برآمدن)، **بلند:** در جهت بالا (بلند کردن)، **بیرون:** به سمت خارج (بیرون‌زدن)، **پیشروی:** به معنای پیشرفت و به سمت جلو (پیشروی کردن)، **پس:** به سمت عقب (پس کشیدن)، **ترک:** دور شدن و بیرون رفتن از مکانی، به سمت بیرون (ترک کردن)، **جلو:** در معنای سبقت گرفتن، به سمت جلو (جلو زدن)، **خارج:** به سمت بیرون (خارج شدن)، **داخل:** به سمت درون (داخل شدن)، **در:** به سمت بیرون (در آمدن)، **دور:** دور از کسی یا مکانی (دور شدن)، **ریزش:** به سمت پائین (ریزش کردن)، **سقوط:** به سمت پائین (سقوط کردن)، **سبقت:** جلو زدن از کسی یا چیزی (سبقت گرفتن)، **صعود:** به سمت بالا (صعود کردن)، **عقب‌نشینی:** به سمت عقب (عقب‌نشینی کردن)، **فرود:** به سمت پائین (فرود آمدن)، **نزدیک:** به سمت جلو (نزدیک شدن)، **وارد:** به سمت داخل (وارد شدن).

به باور تالمی (Talmy, 2000b, p. 104-105) فعل‌هایی مانند «went below»، «spread out» و «came forth» و افعالی از این گونه، قمر جهت دارند. با توجه به مشخص بودن جهت در این گونه افعال، می‌توان آن‌ها را در دسته قمر - محورها با جهت مشخص جای داد. همچنین از میان فعل‌های بررسی شده پژوهش حاضر، فعل‌هایی مانند «come back (return)»، «over take»، «get away»، «come out» و مانند آن‌ها، قمر جهت به خوبی مشخص است. در افعال حرکتی زبان انگلیسی، قمر می‌تواند قبل یا بعد از ریشه فعلی بیاید.

۴. ۱. ۲. جهت مشخص (فعل - محور)

فعلی مانند «افراشتن» به دلیل اینکه عنصر معنایی جهت در درون فعل بوده و نوع جهت نیز به روشنی مشخص است، می‌تواند فعل - محور با جهت مشخص به شمار آید. در این فعل، جهت رو به بالا است. در این جا، هیچ گونه جهتی نمی‌توان برای فعل غیر از جهت بالا در نظر گرفت. برای نمونه، در فعلی مانند «انداختن» با وجود اینکه شاید بتوان جهت را بیشتر رو به پائین تصور کرد اما به دقت نمی‌توان گفت که جهت آن چگونه است. برای نمونه، می‌توان دو جهت «بالا» یا «پائین» را برای آن در نظر گرفت، اما در مورد فعل «افراشتن» این گونه نیست. البته دو فعل «انداختن» و

«افتادن» هم می‌توانند تا حدود زیادی در این دسته قرار گیرند. زیرا بیشتر تصور بر پائین بودن جهت و به بیانی مشخص بودن جهت است. در انگلیسی در افعالی مانند «climb»، «raise»، «fall»، «crash»، «choist»، «dand»، «dift»، «exit»، «enter»، «advance» و «approach» و مانند این‌ها عنصر معنایی جهت در داخل ریشه فعلی نفوذ کرده و جهت فعل کاملاً مشخص است. بنابراین، این افعال در گروه فعل - محورها با جهت مشخص قرار می‌گیرند.

۴. ۱. ۳. جهت نامشخص (فعل - محور)

در نوع سوم باید به افعالی با جهت نامشخص توجه کرد. منظور نگارندگان از جهت نامشخص این است که برخی فعل‌ها با وجود داشتن عنصر معنایی جهت، جهت مشخصی از جنبه عینی ندارند و نوع جهت در آن‌ها مشخص نیست. در این زمینه، می‌توان افعالی مانند «بردن»، «پیمودن»، «رسیدن»، «آوردن»، «آمدن»، «کشیدن» و موارد مشابه را مثال زد. همان‌طور که گفته شد از کیا (Azkia, 2012) معتقدست فعلی مانند «آمدن» از جنبه معنایی دارای جهتی به سوی زمینه بوده و فعلی مانند «رفتن» دارای جهتی دور از زمینه است. در انگلیسی در فعلی مانند «pass» عنصر معنایی جهت در داخل ریشه فعلی نفوذ کرده و از جنبه عینی جهت دقیق فعل را نشان نمی‌دهد. از این رو، فعل‌هایی مانند آن، فعل - محور بوده و دارای جهت نامشخص از جنبه عینی هستند. فعل‌هایی مانند «go»، «traverse»، «come»، «transfer»، «bring»، و «ply» از این قبیل اند.

۴. ۱. ۴. جهت نامشخص (قمر - محور)

دو فعل «تردد کردن» و «رد شدن» را می‌توان نمونه‌ای از جهت نامشخص و قمر - محور در نظر گرفت. این دو فعل و فعل‌های مشابه آن‌ها، عنصر معنایی جهت دارند اما به صورت آشکار جهت ندارند. از این رو نگارندگان اصطلاح «جهت نامشخص» را برای آن برگزیدند. از دیگر افعال مشابه، می‌توان به فعل‌هایی مانند «طی کردن»، «عبور کردن»، «متفرق کردن»، «پخش کردن»، «انتقال دادن» و موارد مشابه اشاره کرد. دو فعل «انتقال دادن» و «پخش کردن» می‌توانند جهت‌های گوناگونی داشته باشند و جهت دقیق آن‌ها مشخص نیست. در فعل‌های بررسی شده انگلیسی، این - گونه افعال که به صورت قمر - محور عمل کنند، یافت نشد.

۴. ۱. ۵. جهت مشخص (قمر - فعل محور)

در این جا، باید به فعلی مانند «برافراشتن» توجه کرد. این گونه افعال را می‌توان این گونه تفسیر کرد که فعل از دو قسمت «بر» + «افراشتن» تشکیل شده است. در این حالت، پیشوند «بر» به معنای بالا

است. همچنین فعل «افراشتن» فعل - محور بوده و دارای عنصر معنایی جهت مشخص و رو به بالا است. اما نقش پیشوند «بر» در اینگونه افعال چگونه است؟

به باور نگارندگان، فعل‌های مشابه این موارد را می‌توان به صورت تلفیقی از تقسیم‌بندی قمر - محور و فعل - محور در نظر گرفت. این فعل‌ها از یک نگاه می‌توانند قمر - محور (برافراشتن) و از یک نگاه می‌توانند فعل - محور (افراشتن) باشند. این افعال، از جمله فعل‌هایی به شمار می‌آیند که دارای جهتی مشخص و قمر - فعل محور هستند. در فعل‌هایی مانند «برخاستن» و «برخیزاندن» دو پیشوند «بر»، دارای قمر جهت مشخص (به معنی بالا) هستند، اما ریشه فعلی یعنی همان دو فعل «خاستن» و «خیزاندن» با توجه به معنی افعال بیشتر حالت فعل را می‌رسانند. فعل - محور از این نظر که حالت روی ریشه فعلی بیان شده و در کنار ریشه فعلی و به صورت قمر بیان نشده است. نکته قابل توجه این است که در واقع افعال حرکتی، از جنبهٔ عناصر معنایی و مشخص یا نامشخص بودن جهت، ماهیتی پیوستاری دارند. با این وجود، فعل «افراشتن» در رأس پیوستار جهت مشخص فعل - محور قرار دارد. فعل «برافراشتن» در زبان انگلیسی که معادل «hoist» و یا «raise» است، بیشتر به صورت فعل - محور به کار می‌رود.

۲.۴. حالت

در زبان فارسی عنصر معنایی حالت به دو صورت بازنمایی می‌شود: در فعل‌های مرکب و ساده. در فعل‌های مرکب، عنصر معنایی حالت بر روی فعل‌یار آمده و در افعال سادهٔ این زبان عنصر معنایی حالت بر روی خود فعل آورده می‌شود. از این جهت، می‌توان ادعا کرد که اینگونه فعل‌ها، فعل - محور هستند. در زبان انگلیسی نیز عنصر معنایی حالت به دو صورت قمر - محور و فعل - محور وجود دارد.

۲.۴.۱. حالت (قمر - محور)

در فعل‌های مرکبی مانند «رژه رفتن»، «تاتی تاتی کردن»، «چنبره زدن»، «خم شدن»، «پرسه زدن»، «پیلی پیلی کردن»، «اردنگی زدن»، «تعظیم کردن»، «چنباتمه زدن»، «رم کردن»، «شتاب کردن»، «قوز کردن»، «مچاله کردن»، «معلق کردن»، «سجده کردن»، «نوازش کردن»، «نرمش کردن»، «یله دادن»، «شیرجه زدن»، «جولان دادن»، «جست زدن»، «دولا کردن»، «ورزش کردن»، «پشتک زدن»، «تلوتلو خوردن»، «لم دادن» و فعل‌های مشابه، قمر در کنار همکرد می‌آید که بیانگر حالت فعل است. از این رو، این افعال قمر - محور هستند.

۱۱. (قمر) → چنبا تمه زدن

↓
squat

در انگلیسی که فعلی مانند «overturn» به معنای «چپ کردن» است، می‌تواند حالت را به صورت قمر در کنار ریشه فعلی داشته باشد. دلیل این امر آن است که قمر در حالت‌دهی فعل مؤثر بوده است. دو نمونه زیر که تالمی (Talmy, 2000b, p. 114) به آن‌ها اشاره کرده است، پیشوند حالت در زبان نرپرس را نشان می‌دهند.

12. wile⁻ → 'running'

13. tuk^we - → 'swimming within liquid'

به نظر می‌رسد که در فعلی مانند «bow down» می‌توان «down» را قمر فعل در نظر گرفت. زیرا قمر در کنار ریشه فعلی آمده است. این گونه افعال، در زبان انگلیسی می‌توانند قمر- فعل محور به شمار آیند. فعل - محور از این نظر که در فعل «bow» حالت فعل درون ریشه فعلی، نمود پیدا کرده است. در این مقاله، قمر- محور بودن و فعل- محور بودن دو زبان فارسی و انگلیسی در مقایسه با هم سنجیده می‌شوند. فعل «bow» در انگلیسی به تنهایی می‌تواند در جمله به کار رود و نمایانگر حالت مورد اشاره باشد. بر این اساس، آن را به تنهایی مورد توجه قرار دادیم که در مقایسه با زبان فارسی فعل- محور است. نکته مهم، در پیوند با در نظر گرفتن قمر حالت این است که افعال حرکتی با عنصر معنایی حالت متفاوت عمل می‌کنند. برای نمونه، در فعلی مانند «چنبره زدن» خود قمر، به راحتی گویای حالت فعل است. این در حالی است که در فعلی مانند «زانو زدن» و یا «سر زدن» باید کل معنی فعل را در نظر گرفت. در واقع، می‌توان ادعا نمود که «زانو» و یا «سر» در حالت‌دهی فعل مؤثر بوده‌اند و می‌توان فعل‌یار را از نوع قمر حالت فرض کرد.

۴.۲.۲. حالت (فعل - محور)

در فعل‌های ساده‌ای مانند «تاباندن»، «شلیدن»، «رقصیدن»، «لرزیدن»، «خزیدن»، «غلتیدن»، «نشستن»، «ایستادن»، «لنگیدن»، «دویدن»، «تاختن»، «گریختن»، «خوابیدن»، «جستن»، «جنابندن»، «جهیدن»، «سراندن»، «پلکیدن»، «خزیدن» و موارد مشابه، عنصر معنایی حالت بر روی فعل نمایان می‌شود. همچنین فعل می‌تواند بیانگر حالت خود باشد. از این رو، این افعال فعل- محور هستند. در زبان انگلیسی در فعل‌هایی مانند «dance»، «strut»، «fly»، «wander»، «crawl»، «stagger»، «parade»، «tremble»، «run»، «sleep»، «coil»، «lean»، «crouch»، «stand»، «stampede»، «toddle»، «exercise»، «kneel»، «rush»، «escape»، «leap»، «sit»، «swim» و «slide» و افعالی از این گونه، حالت فعل بیشتر روی خود فعل (ریشه فعلی) بیان می‌شود.

۴.۳. کنش‌پذیر (عنصر برجسته/زمینه)

به باور گلفام (Golfam, 2006, p. 65-66) برای یک جمله می‌توان لایه‌های متفاوتی در نظر گرفت. این لایه‌ها مشتمل بر لایه ساختاری (صوری)، لایه نقشی، لایه معنایی و لایه کاربردشناسی هستند. کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول در لایه معنایی جمله قرار دارند. تالمی (Talmy, 2000b, p. 112) می‌نویسد این نوع قمر سیستم اصلی زبان‌های آمرین‌دین^۱ یعنی انضمام‌های اسمی را تشکیل می‌دهد. در زبان انگلیسی عنصر برجسته در افعال بررسی شده، بیشتر در داخل ریشه فعلی ادغام شده است. به مثال زیر در زبان فارسی توجه کنید:

۱۴. حمید محمد را زد.

در جمله بالا، محمد دارای نقش معنایی کنش‌پذیر و حمید دارای نقش معنایی کنش‌گر است. به باور تالمی (همان) این نوع قمر در زبان‌های آمرین‌دین به صورت وندی در درون یک فعل بساوندی است.

۱۵. مینا و علی اتاق را جارو زدند.

در نمونه بالا، اتاق می‌تواند به عنوان زمینه در نظر گرفته شود. در فعل «جارو زدن»، جارو عنصری برجسته است و در فارسی در کنار هم‌کرد آمده است. این در حالی است که اتاق به فعل منضم نشده است و در حالت قمری برای فعل قرار ندارد. از کیا^۲ (Azkia, 2012, p. 206-209) می‌نویسد در زبان فارسی دو نوع قمر را می‌توان برای فعل در نظر گرفت:

نخست قمری که به واسطهٔ منضم و وابسته‌گردیدن مفعول مستقیم (با حذف نقش‌نمای آن) در کنار فعل جای می‌گیرد؛ و دوم اسمی که با حذف حرف اضافهٔ همجوار (که خود هستهٔ گروه نیز محسوب می‌شد) به فعل گرایش یافته و به آن منضم می‌شود. گونهٔ نخست، یعنی انضمام مفعول صریح، در چارچوب الگوهای واژگانی شدگی می‌تواند عناصر مفهومی عنصر برجسته (و یا زمینه) را در برگیرد و دومین گونه بر عناصر مفهومی جهت و زمینه دلالت دارد.

وی همچنین بیان می‌کند که در تمامی گونه‌هایی که دارای عنصر مفهومی سبب‌اند، عنصر برجسته به عنوان قمر، کنار فعل قرار می‌گیرد. برای نمونه، اگر فعل «پاشیدن» را در نظر بگیریم، آب می‌تواند قمر آن به شمار آید. همچنین در جمله‌ای مانند «او دیر خانه آمد» زمینه را به عنوان قمر در نظر می‌گیرد.

^۱ Amerindian

^۲ از کیا (Azkia, 2012) می‌نویسد این تقسیم‌بندی بر پایه‌ی تقسیم‌بندی دیرمقدم از گونه‌های انضمامی صرف نظر از واژگانی و نحوی بودن فرآیند انضمام صورت گرفته است.

در افعال حرکتی مرکب بررسی شده در این مقاله، نمی‌توان فعلی را یافت که در آن زمینه به فعل دارای عنصر برجسته منضم شود و یا به عنوان قمری بر فعل در نظر گرفته شود. برای نمونه، در فارسی هنوز فعلی با عنوان «اتاق جارو زدن» نداریم. این در حالی است که به باور نگارندگان، به دلیل اینکه برخی از فعل‌یارها دارای عنصر برجسته هستند، می‌توان آن‌ها را به عنوان قمر عنصر برجسته در نظر گرفت.

۱۶. شاهین کفشش را با دقت تمام واکس زد.

در مثال بالا، کفش دارای عنصر معنایی زمینه است. فعل «واکس زدن» فعل مرکبی است که در آن واکس عنصری برجسته و در حال حرکت است و می‌تواند به عنوان قمر فعل در نظر گرفته شود. نکته‌ای که در این زمینه مورد توجه قرار گرفت، این است که برای تفکیک قمر حالت و عنصر برجسته باید به حالت عنصر برجسته توجه کرد. برای نمونه، در فعل «اتوزدن» قمر عنصر برجسته به شمار می‌آید، اما در فعل «سرزدن» به معنای ضربه زدن به توپ، قمر با وجود داشتن عنصر برجسته بیشتر به سمت حالت متمایل می‌شود. سبب این است که در قمر فعل اول، حالتی به عنصر برجسته نداده‌ایم، اما قمر فعل دوم حالت گرفته است.

۴.۳.۱. عنصر برجسته (قمر - محور)

در فعل‌هایی مانند «شانه زدن» و «جارو زدن» که فعل‌های مرکب هستند، می‌توان قمر (فعل‌یار) را از نوع عنصر برجسته به شمار آورد. در نمونه‌های بالا، به ترتیب «شانه» و «جارو» به عنوان «عنصر برجسته» و «مو» و «حیات» به عنوان زمینه‌ای بر این گونه افعال در نظر گرفته می‌شوند. از فعل‌های دیگر می‌توان «شاخ زدن»، «تیر زدن»، «پارو کردن»، «وزنه زدن»، «اسکی کردن»، «اسکیت کردن» و موارد مشابه را نام برد.

۱۷. (قمر) → شانه زدن

↓
Comb

در فعلی مانند «weight lift» که در زبان انگلیسی به معنای «وزنه زدن» است، می‌توان «weight» را از نوع عنصر برجسته و قمر - محور فرض کرد.

۴.۳.۲. عنصر برجسته (فعل - محور)

در زبان انگلیسی در فعل‌هایی مانند «comb» و «iron» عنصر برجسته در فعل حرکتی ادغام شده است. برای نمونه، در فعلی مانند «comb»، عنصر برجسته (شانه) و در فعلی مانند «iron»،

عنصر برجسته (اتو) در فعل ادغام شده‌است. در این گونه افعال، به ترتیب «مو» و «لباس» را می‌توان به عنوان زمینه به شمار آورد. نمونهٔ زیر گویای این واقعیت است:

18. She swept the floor

در این مثال، همان‌طور که مشاهده می‌شود فعل «sweep» به معنی «جارو زدن» دارای عنصر برجسته (جارو) و «floor» به عنوان زمینه به شمار می‌آید. فعل‌هایی مانند «shoot»، «shovel»، «butt»، «wax» (polish) و «paddle» از این دسته‌اند.

به باور تالمی (Talmy, 2000b, p. 113) در الگوی کلی برای بیان حرکت در زبان کادو، ریشه فعلی حرکت و جهت را مانند زبان اسپانیایی نشان می‌دهد. اسم انضمامی در شرایط محدود که هنوز هم آن شرایط مشخص نیستند که چه هستند، می‌تواند عنصر برجسته را نشان دهد. مانند نمونه‌های زیر:

19. Yak-čah-yih nisah-ya-ʔah → [dahčahih tisáyʔah]

Woods-edge-LOC house-be-TNS

Literally: 'At woods edge it-house-is.'

Loosely: "The house is at the edge of the woods."

۴.۳.۳. زمینه (قمر - محور)

فعل‌هایی مانند «گل زدن» و «هوا کردن» می‌توانند دارای قمر از نوع زمینه باشند.

۱۹. تینا بادکنک را هواکرد (بادکنک: عنصر برجسته)

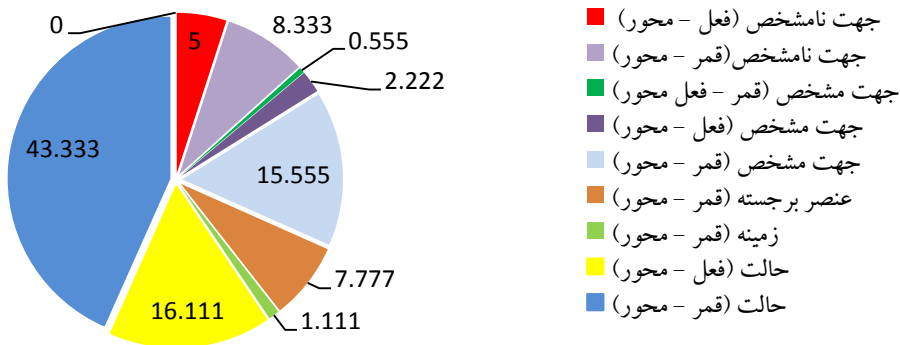
در فعل «هواکردن»، هوا می‌تواند به عنوان قمر زمینه، به شمار آید.

۴.۳.۴. زمینه (فعل - محور)

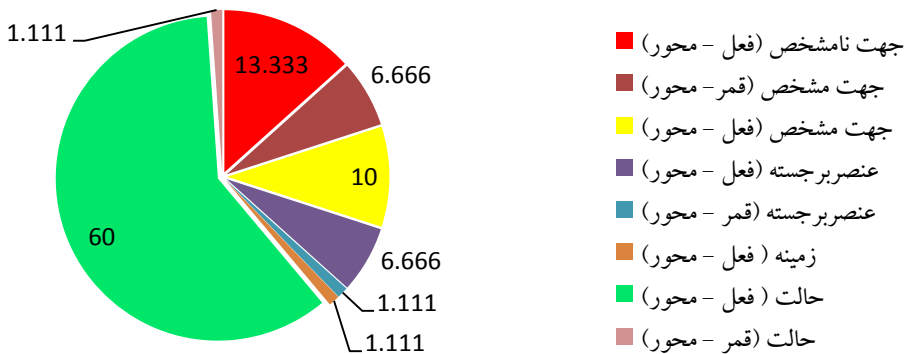
افعال «fly» به معنای «هوا کردن» و «goal» به معنای «گل زدن» در زبان انگلیسی می‌توانند دارای عناصر معنایی زمینه باشند و از این جهت فعل - محور عمل کنند.

در پایان، دو زبان انگلیسی و فارسی با هم مقایسه شده‌اند که در شکل‌های زیر به نمایش

درآمده‌اند.



شکل ۱: پراکندگی عناصر معنایی بصورت قمر - محور / فعل - محور در زبان فارسی



شکل ۲: پراکندگی عناصر معنایی بصورت قمر - محور / فعل - محور در زبان انگلیسی

۵. بحث و نتیجه گیری

در این مقاله، از نظریه تالمی (Talmy, 2000b) در پیوند با زبان‌های فعل - محور و قمر - محور بهره گرفته شد. سپس تعداد ۱۸۰ فعل حرکتی و به طور کلی، ۳۶۰ فعل حرکتی در دو زبان فارسی و انگلیسی بررسی شدند. یافته‌های پژوهش، نشان داد هر یک از دو زبان انگلیسی و فارسی، در پیوند با نظریه تالمی، متفاوت عمل می‌کنند. عنصر معنایی جهت در زبان فارسی به پنج صورت و در زبان انگلیسی به سه صورت وجود دارد. هر دو زبان دارای عناصر معنایی جهت، حالت، عنصر برجسته و زمینه هستند. جهت نامشخص و مشخص در زبان فارسی و انگلیسی می‌تواند به صورت قمر - محور و فعل - محور باشد. در زبان فارسی عناصر معنایی در سه مورد به صورت فعل - محور و در زبان انگلیسی در پنج مورد به صورت فعل - محور قرار می‌گیرند. این امر نشان‌دهنده گرایش زبان انگلیسی به سمت فعل - محور بودن و تمایل زبان فارسی به سمت قمر - محور بودن است. این

مسئله، به ویژه در عنصر معنایی حالت در زبان انگلیسی مشاهده می‌شود که بر خلاف زبان فارسی فعل - محور عمل می‌کند و درصد قابل توجهی از افعال را تشکیل می‌دهد. در مورد عنصر معنایی زمینه، نیز در زبان انگلیسی بر خلاف زبان فارسی آن را به صورت فعل - محور مشاهده کردیم. تمامی این موارد نشان‌دهندهٔ تقسیم‌بندی ویژهٔ هر زبان نسبت به نظریه تالمی است. با توجه به ادعای تالمی (Talmy, 2000b) مبنی بر قمر - محور بودن زبان انگلیسی باید اشاره نمود که در مقایسه با زبان فارسی این زبان فعل - محور تر عمل می‌کند. دلیل آن هم این است که عناصر معنایی که در زبان فارسی به صورت قمر در کنار ریشه فعلی می‌آیند، در زبان انگلیسی بیشتر در خود ریشه فعلی بروز می‌کنند. بر پایهٔ فرضیه از کیا (Azkia, 2012, p. 5) زبان فارسی در رده‌بندی زبانی یادشده از سوی تالمی در دستهٔ زبان‌های فعل - محور جای می‌گیرد. در این پژوهش، تمایل زبان فارسی بیشتر و در مقایسه با زبان انگلیسی به سمت قمر - محور بودن به اثبات رسید. همچنین نمودار فرضی از کیا در مورد سلسله مراتب قمرهای فعل در زبان فارسی به صورت زیر تغییر یافت که با نمودار ترسیم شدهٔ او تفاوت دارد. قمر غالب در زبان فارسی، قمر حالت و در انگلیسی قمر جهت است. به طور کلی، در سایر عناصر معنایی، زبان فارسی بر خلاف زبان انگلیسی به سمت قمر - محور بودن گرایش دارد.

سلسله مراتب قمرهای زبان فارسی: **حالت < جهت مشخص < جهت نامشخص >**

عنصر برجسته < زمینه

سلسله مراتب قمرهای زبان انگلیسی: **جهت مشخص < حالت / عنصر برجسته**

فهرست منابع

- آریان‌پور کاشانی، عباس و منوچهر آریان‌پور کاشانی (۱۳۶۲). فرهنگ جیبی فارسی به انگلیسی. تهران: امیرکبیر.
- آریان‌پور کاشانی، عباس و منوچهر آریان‌پور کاشانی (۱۳۷۳). فرهنگ دانشگاهی انگلیسی به فارسی. ج ۳. تهران: امیرکبیر.
- از کیا، ندا (۱۳۹۱). حرکت در زبان فارسی: دیدگاهی شناختی و رده‌شناختی. رسالهٔ دکتری. دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.
- از کیا، ندا، فرهاد ساسانی و آریتا افراشی (۱۳۹۴). «واژگانی شدگی، چارچوبی برای تبیین فعل غیر ساده حرکتی در زبان فارسی». *زبان پژوهی*. سال ۷. شمارهٔ ۱۴. صص ۳۱-۵۷.
- افراشی، آریتا و طاهره همتی (۱۳۹۴). «رویدادهای حرکتی و راهبردهای ترجمه مسیر حرکت در کتاب هابیت». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. سال ۷. شمارهٔ ۱۳. صص ۱۰۹-۱۳۴.

- حامدی شیروان، زهرا و شهلا شریفی (۱۳۹۳). «بررسی رده‌شناختی مقوله قمر در ساخت رویدادی افعال حرکتی در زبان فارسی». *جستارهای زبانی*. دوره ۵. شماره ۲ (پیاپی ۱۸). صص ۷۱-۸۹.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*. ویراست دوم. تهران: سازمان سمت.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۶). «اصول و مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی شناختی». *نشریه بخارا*. شماره ۶۳. صص ۱۷۲-۱۹۱.
- عمید، حسن (۱۳۷۳). *فرهنگ فارسی عمید*. ج ۴. تهران: امیرکبیر.
- گلفام، ارسلان (۱۳۸۵). *اصول دستور زبان*. تهران: سمت.
- گلفام، ارسلان، آریتا افراشی و غزاله مقدم (۱۳۹۲). «مفهوم سازی افعال حرکتی بسیط زبان فارسی: رویکردی شناختی». *مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*. سال ۱. شماره ۳. صص ۱۰۳-۱۲۲.
- مسگرخوئی، مریم (۱۳۹۲). «بازنمود مسیر در افعال حرکتی فارسی». *ویژنه‌نامه فرهنگستان*. شماره ۹. صص ۷۴-۹۲.
- مسگرخوئی، مریم (۱۳۹۴). «بازنمود اطلاعات شیوه در فعل‌های حرکتی فارسی بر اساس نظریه الگوهای واژگانی شدگی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*. سال ۵. شماره ۱۰. صص ۷۵-۹۰.
- ناطق، عبدالرضا (۱۳۹۱). *بررسی افعال حرکتی روسی با پیشوندهای -npu و -v- و نحوه بیان آن‌ها در فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس.

References

- Afrashi, A., & Hemmati, T. (2016). Motion events and the strategies of translating path: The case study of Hobbit. *Journal of Linguistics & Khorasan Dialects*, 7(13), 109-134 [In Persian].
- Alonso, R. (2013). Motion events in L2 acquisition: The boundary-crossing constraint in English & Spanish, *US-China Foreign Language*, 11(10), 738-750.
- Amid, H. (1994). *Amid persian dictionary* (4th ed). Tehran: Amirkabir [In Persian].
- Aryanpur Kashani, A., & Aryanpur Kashani, M. (1983). *The Persian-English pocket dictionary*. Tehran: Amirkabir [in Persian].
- Aryanpur Kashani, A., & Aryanpur Kashani, M. (1994). *The English-Persian collegiate dictionary* (3rd ed). Tehran: Amirkabir [in Persian].
- Azkiya, N. (2012). *Motion in Persian: A cognitive and typological approach* (PhD dissertation). Islamic Azad University Science and Research branch, Tehran, Iran [In Persian].
- Azkiya, N., Sasani, F., & Afrashi, A. (2015). Lexicalization as a framework for explaining non-simple verbs in Persian. *Zabanpazhuhi*, 7(14), 31-57 [In Persian].
- Babai, H. (2011). Lexicalization of motion event in Persian. *Theory and Practice in Language Studies*, 1(2) 157-162.
- Cifuentes-Férez, P. (2008). *Motion in English and Spanish: A perspective from cognitive linguistics, typology and psycholinguistics* (PhD dissertation), Universidad de Murcia, Murcia, Spain.
- Croft, W. (2003). *Typology and universals* (2nd ed). Cambridge: Cambridge University Press.
- Dabirmoghaddam, M. (2004). *Theoretical linguistics: Emergence and development of generative grammar* (2nd ed). Tehran: SAMT [In Persian].

- Golfam, A. (2006). *Principles of grammar*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Golfam, A., Afrashi, A., & Moghaddam, Gh. (2014). Conceptualization of the Persian simple verbs of motion: A cognitive approach. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*, 1(3), 103-122 [In Persian].
- Hamedi Shirvan, Z. & Sharifi, Sh. (2014). A Typological analysis of satellite in the event structure of motion verbs in Persian. *Language Related Research*, 5(2), 71-89 [In Persian].
- Hornby, A. S. (2005). *Oxford advanced learner's dictionary* (7nd ed). Oxford: Oxford University Press.
- Levin, B. (1993). *English verb classes and alternation: A preliminary investigation*. Chicago: Chicago University Press.
- Mesgarkhoyi, M. (2013). Representation of path in Persian motion verbs. *Farhangestan*, 9, 74-92 [In Persian].
- Mesgarkhoyi, M. (2016). Representation of manner information in Farsi motion verbs according to lexicalization patterns Theory. *A Journal of Comparative Linguistic Researches*, 5(10), 75-90 [In Persian].
- Nateghi, A. (2012). *Analysis of Russian motion verbs with npu- and y- prefixes and their expression in Persian* (Master disertation). Tarbiat Modares University, Tehran, Iran [In Persian].
- Rasekhmahand, M. (2007). Principles of cognitive linguistics. *Boukhara*, 63, 172-191. [In Persian]
- Rojo, A. & J. Valenzuela (2003). Fictive motion in English and Spanish, *IJES*, 3(2), 123-149.
- Slobin, D. I. (1991). Learning to think for speaking: Native language, cognition, and rhetorical style. *Pragmatics*, 1, 7- 26.
- Slobin, D. I. (1996a). From thought and language to thinking for speaking. In J. J. Gumperz and S. C. Levinson. (Eds.), *Rethinking Linguistic Relativity* (pp. 96-70). Cambridge University Press: Cambridge.
- Slobin, D. I. (1996b). Two ways to travel: Verbs of motion in English & Spanish. In M. Shibatani & S. A. Thompson. (Eds.), *Grammatical Constructions: Their Form and Meaning* (pp. 195-219). Oxford: Clarendon Press.
- Slobin, D. I. (1997a). Mind, code, and text. In J. Bybee, J. Haiman & S. A. Thompson (Eds.), *Essays on Language Function and Language Type* (pp. 437-467). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Slobin, D. I. (1997b). The origins of grammaticizable notions: Beyond the individual Mind. In D. I. Slobin, (Ed.), *The Crosslinguistic Study of Language Acquisition* (Vol. 5. pp. 265-323). Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum.
- Slobin, D. I. (2000). Verbalized events: A dynamic approach to linguistic relativity and determinism. In S. Niemeier & R. Dirven (Eds). *Evidence for linguistic relativity* (pp. 107-138). Berlin: Mouton de Gruyter.
- Slobin, D. I. (2008). Relation between paths of motion and paths of vision: A cross linguistic and developmental exploration. In V. M. Gathercole (Ed.), *Routes to Language: Studies in Honor of Melissa Bowerman* (pp.197-221). Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.
- Tai, J. H-Y., & Su, Sh. (2013). Encoding motion events in Taiwan sign Language and Mandarin Chinese: Some typological implications. *Breaking Down the Barriers*, 4(1), 79-98.
- Talmy, L. (2000a). *Toward a cognitive semantics* (Vol 1). Cambridge, MA: MIT Press.
- Talmy, L. (2000b). *Toward a cognitive semantics* (Vol II). Cambridge, MA: MIT Press.
- Talmy, L. (2007). Lexical typologies. In T. Shopen, (Ed.), *Language Typology and Syntactic Universals* (Vol. 3. 2nd ed. pp. 66-169). Cambridge: Cambridge University Press.
- Wallentin, M., Nielsen, A. H., Vuust, P., Dohn, A., Roepstorff, A., & Lund, T. E. (2011). BOLD response to motion verbs in left posterior middle temporal gyrus during. *Brain & Language*, 119, 221-225.

Comparison of Motion Verbs in Persian and English Languages (A Cognitive and Typological Approach)

Najmeh Eslamipour¹
Mohammad Hossein Sharafzadeh²

Received: 17/07/2017
Accepted: 25/08/2018

Abstract

In different languages, motion can be expressed through motion verbs that are encoded differently in different languages. The aim of this research is to compare the motion verbs in both Persian and English languages from the cognitive and typological perspectives based on the theoretical framework of Talmy (2000b) regarding the verb-framed and satellite-framed languages. He (Talmy, 2000b, p. 102) describes “satellite as the grammatical category of any constituent other than a noun phrase or prepositional-phrase complement that is in a sister relation to the verb root”. It can be a bound affix or a free word. According to Talmy, the following can act as satellites in languages:

“1- English verb particles, 2- German separable and inseparable verb prefixes, 3- Latin or Russian verb prefixes, 4- Chinese verb complements, 5- Lahu non head versatile verbs, 6- Caddo incorporated nouns, 6- Atsugewi polysynthetic affixes around the verb root.”

Levin (1993) classified the verbs in terms of motion, measure, avoid, color, communication, weather, etc. Ferez (2008) investigated the motion verbs in English and Spanish languages. This comparison showed similarities and differences between two languages. One of the similarities is that both languages have Path verbs. He also found that both languages have more Walking verbs than Running or Jumping verbs. One of the differences that was found was that path verb lexicon in Spanish is larger in size than English. In Iran, Azkia (2012) investigated motion in Persian language from the cognitive and typological approach. After collecting 435 motion verbs based on Talmy’s definition of motion events from “Sokhan” and “Moin” dictionaries, she analyzed them based on cognitive and typological framework. She also analyzed them under lexicalization pattern.

She found that in Persian language, 3 forms of satellites, namely “Figure”, “Path” and “Ground”, can be located beside the verb. She also drew the following diagram, while mentioning it is just a hypothesis and extensive research should be done to confirm it (Azkia, 2012, p. 251):

Figure > Path > Ground

¹ Ph.D. student, Department of Linguistics, Central Tehran branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. nislamipour@yahoo.com

² Assistant professor, Department of Linguistics, Marvdasht branch, Islamic Azad University, Marvdasht, Iran. h.sharafzadeh@gmail.com (corresponding author)

Afrashi and Hemmati (2016), Nateghi (2012), and Mesgar khoyi (2013 & 2016) have worked on motion verbs and motion events, too.

Based on sorted corpus of Azkia (2012), 180; and a total of 360 motion verbs (Persian and English) were collected, checked and translated in the context of sentence using bilingual and monolingual dictionaries (Oxford, Aryanpur and Amid). Then, they were compared in terms of being verb-framed or satellite-framed, classification of semantic elements and the dominant satellite. Our research involved discussion and analysis of data collected about manner, path, ground and figure.

We divided path into 5 parts in Persian that involved:

1. Satellite-framed specified path, in this kind of path, the path shows the exact path (e.g. so'ud kardan); 2- verb-framed specified path (e.g. afrāštan); 3- verb-framed unspecified path (e.g. āvardan); 4- satellite-framed unspecified path (e.g. tey kardan); and 5- satellite-verb-framed specified path (e.g. bar afrāštan). Also, we divided path into 3 parts in English language that involved:
2. Satellite-framed specified path (e.g. come out); 2- verb-framed specified path (e.g. crash); and 3- verb-framed unspecified path (e.g. traverse). Manner in Persian language is divided into two parts:
3. In satellite-framed verbs (e.g. pilipili kardan); 2- in verb-framed verbs (e.g. šalidan). In English it has two forms too:
4. In satellite-framed verbs (e.g. overturn) and in verb-framed verbs (e.g. dance). Figure and ground can be found in Persian language in the form of satellite-framed:
5. Figure in verbs like “šāne zadan” and ground in verbs like “havā kardan”. In English, figure can be seen in verbs like “weight lift” and “iron” in the form of satellite-framed and verb-framed, respectively, and ground is seen in the form of verb-framed in a verb like “fly”.

The prefixes and co-verbs mentioned here are examples of satellites in Persian language:

1. *bāz* / *bar* (*bāz* gaštan / *bar* gaštan): back / opposite
2. *boland* (*boland* kardan): upward
3. *xārej* (*xārej* šodan): outside
4. *dāxel* (*daxel* šodan): inside
5. *nazdik* (*nazdik* šodan): near, front
6. *vāred* (*vāred* šodan): inside

The results showed that the Persian language, unlike English tends to be more satellite-framed. Manner and path are the dominant satellites in the Persian and English, respectively. Finally, the semantic elements of Persian language are more satellite-framed than the English language. Each of these two languages has its own special classification toward Talmy's theory. We can draw the satellites hierarchical diagram in both languages as follows:

Persian language:

Manner > Specified Path > Unspecified Path > Figure > Ground

English language:

Specified Path > Manner / Figure

Keywords: Semantic element, Motion verb, Typology, Satellite-framed, Verb-framed

نشان‌داری در بیان شفاهی و تکرار بیماران زبان‌پریش: مطالعه‌ای بر پایه رویکرد بهینگی^۱

موسی غنچه‌پور^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۰۵

چکیده

در این پژوهش، خطاهای دو بیمار زبان‌پریش بروکا و یک بیمار ترانس‌کرتیکال حرکتی در تولید اسم‌های ساده و مرکبی با ساختار «اسم+اسم»، «صفت+اسم» و «اسم+سٹاک فعل» مورد مطالعه قرار گرفت. سپس نشان‌داری این خطاها، با توجه به نظریه بهینگی پرنیس و اسمولنسکی (Prince & Smolensky, 1993) بررسی شد. خطاها و فرایندهای واجی بیماران زبان‌پریش، در تکالیف نامیدن در مواجهه با و یا تکرار ۳۲ اسم ساده و ۳۲ اسم مرکب، بر اساس الگوهای حذف، پیشین‌شدگی، انسدادی‌شدگی، حذف همخوان پایانی، کوتاه‌شدگی خوشه همخوانی پایانه هجا و واکنداری همخوان‌های گرفته‌آغازه هجا تحلیل شدند. یافته‌ها نشان دادند که خطاهای این بیماران واجی‌اند و در هیچ یک از خطاها فرایند درج در رفتار زبانی بیماران مشاهده نمی‌شود. فرایند حذف و کوتاه‌شدگی در خوشه‌های پایانی واژه‌ها صورت می‌گیرد، در حالی‌که فرایند

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.16054.1357

^۲ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، عضو هیأت علمی دانشگاه فرهنگیان

تهران؛ m.ghonchepour@cfu.ac.ir

واک‌داری بیشتر در همخوان‌های گرفته‌شده آغاز هجا رخ می‌دهد. مرتبه‌بندی محدودیت‌ها در خطاهای بیماران نشان می‌دهد که آواهای پیش‌زبانی در مقایسه با آواهای بدنه‌ای و نیز انسدادی‌ها در برابر سایشی‌ها بی‌نشان هستند. این آواها، به ترتیب از طریق محدودیت‌های نشان‌داری *بدنه زبانی و *سایشی نشان داده شده و نظریه نشان‌داری یا کوسون (Jakobson, 1972) را تأیید می‌کنند. بیماران زبان‌پریش بروکا و ترانس‌کرتیکال حرکتی بیشتر همخوان‌های گرفته‌شده واک‌دار را در آغاز هجا به کار می‌برند. این امر با یافته‌های یا کوسون (Jakobson, 1972) همخوانی ندارد و نمایانگر آسیب‌پذیرتر بودن همخوان‌های انسدادی بی‌واک در مقایسه با جفت‌های واک‌دار است. در میان واکه‌ها، واکه‌های افراشته بی‌نشان‌ترین واکه‌ها هستند.

واژه‌های کلیدی: نشان‌داری، محدودیت نشان‌داری، محدودیت پایایی، اسم مرکب، زبان‌پریشی

۱. مقدمه

«زبان‌پریشی نوعی نابسامانی عصبی-زبانی است که در اثر ضایعه مغزی در افرادی که از نظام کامل زبانی برخوردارند، به وجود می‌آید» (Lesser, 1989, p. 5) و «موجب اختلال در فرایندهای درک و تولید در جنبه‌های مختلف زبان (واجی، صرفی، نحوی و معنایی) می‌گردد» (Lesser & Milroy, 1993, p. 8). مطالعه بیماران زبان‌پریش زمینه بسیار مناسبی برای شناخت کارکرد فرایندهای روان‌شناختی از جمله زبان فراهم می‌آورد. همچنین، فرصت مناسبی در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد تا با تکیه بر داده‌های بالینی بتوانند همگانی‌های زبانی را با وجود تنوع داده‌ها کشف کنند.

زبان‌پریشی بروکا، نخستین بار در سال ۱۸۶۱ توسط پل بروکا^۱ به روش علمی معرفی شد (Frank Benson & Ardila, 1996, p. 10). گفتار آزاد کم، ناروان و تلگرافی از ویژگی‌های بارز زبان‌پریشی بروکا است. سرعت گفتار پائین و با تلاش زیاد همراه است. همچنین بیماران در نامیدن تصویرها بیشتر از پاره‌گفته‌کلیشه‌ای «نمی‌دانم» استفاده می‌کنند. در صورتی که در گفتار زبان‌پریش‌های ترانس‌کرتیکال حرکتی^۲، خطاها و تکرارهای نابه‌جای^۳ بیشتری در مقایسه با بروکا

¹ Paul Broca

² motor transcortical

³ perseveration

مشاهده می‌شود. تکرار این بیماران خوب است و درک آن‌ها بهتر از بیماران بروکا است. این امر، معیار مهمی برای تشخیص زبان‌پریشی ترانس کرتیکال حرکتی از بروکا به شمار می‌رود. «زبان‌پریشی بروکا و ترانس کرتیکال حرکتی از نظر نوع همانند هم هستند اما از نظر درجه با هم متفاوتند» (Garman, 1990, p. 441-444). به همین دلیل، در این مقاله رفتار زبانی این دو گونه زبان‌پریشی در کنار هم بررسی می‌شود.

بی‌تردید، آنچه برای ارائه نظریه‌ها و فرضیه‌های علمی لازم است، توجه به الگوی خطاها، اختلالات و ویژگی‌های همگانی زبان‌پریشی است. در این میان، شناخت و تحلیل این موارد از طریق مقایسه داده‌های زبانی بیماران زبان‌پریش در زبان‌های مختلف امکان‌پذیر می‌شود. به همین دلیل، بررسی داده‌های بالینی افراد زبان‌پریش در هر زبانی از جمله زبان فارسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این نوشتار، کنش زبانی بیماران زبان‌پریش فارسی زبان در بیان شفاهی و تکرار اسم‌های ساده و مرکب بررسی می‌شود.

اسم ساده، واژه‌ای است که از یک پایه تشکیل شده است (مانند کتاب) و ساختار درونی ندارد (Quirk et al. 1987, p. 1567). اسم‌های مرکب از نظر رابطه بین عناصر سازنده آن‌ها به دو دسته فعلی و غیرفعلی تقسیم می‌شوند. اسم‌های مرکب غیرفعلی، ترکیب‌هایی هستند که هسته نحوی آن‌ها فعل یا مشتقات فعلی نباشد یا اینکه نامشخص باشد. مانند اسم مرکب «استانبولی‌پلو» که هسته نحوی «پلو» از فعل مشتق نشده است (Xabbaz, 2006). اسم‌های مرکب فعلی، از انضمام سازه غیرفعلی به سازه برگرفته از فعل تشکیل می‌شود. هسته نحوی این ساخت سازه، برگرفته از فعل و عنصر غیرفعلی موضوع (نحوی و یا معنایی) یا غیرموضوع است (Ghonchepour, 2013)، مانند «دماسنج» که هسته نحوی «سنج» سازه مشتق فعلی است (Ghonchepour, 2018).

اصطلاح نشان‌داری^۱ در زبان‌شناسی مفاهیم گوناگونی داشته است. در زبان‌شناسی ساخت‌گرایی (Hjelmslev, 1935; Trubetzkoy, 1939; Jakobson, 1941) و واج‌شناسی زایشی (Chomsky & Halle, 1968; Kiparsky, 1965) نشان‌داری نقش کلیدی بر عهده دارد و به این مفهوم است که همه ساخت‌های زبانی دارای دو ارزش نشان‌دار و بی‌نشان‌اند. رادرفورد (Rutherford, 1982) نشان‌داری را پیچیدگی روان - زبان‌شناختی و پیچیدگی جمله دانسته است. به بیان دیگر، مورد نشان‌دار به لحاظ زبان‌شناختی جنبه‌ای افزون‌تر از حالت بی‌نشان دارد. نشان‌داری در واج‌شناسی و صرف، حضور یا حضور نیافتن یک ویژگی است. جمع باقاعده نمونه‌ای از نشان‌داری در صرف است. زیرا به وسیله حضور یک تکواژ مشخص می‌شود. تروبتسکوی

^۱ markedness

(Trubetzkoy, 1939) نیز معتقد است که نشان‌داری حضور یا حضور نیافتن یک مشخصه است. مقوله بی‌نشان مفهوم و صورت^۱ ساده‌تر، طبیعی‌تر و بسامد بیشتر دارد و در فرایند زبان‌آموزی معمولاً زودتر فراگرفته می‌شود (Ulatowska & Baker, 1975).

در بسیاری از زبان‌ها، مفرد از جنبه صرفی ساده‌تر از جمع است و در هیچ زبانی پیچیده‌تر از جمع نیست. همچنین بسامد صورت‌های مفرد در مقایسه با صورت‌های جمع بیشتر است و این صورت‌ها معمول‌تر و آشنا‌ترند. همخوان‌های انسدادی بی‌واک تولید ساده‌تر و توزیع گسترده‌تری در مقایسه با همخوان‌های انسدادی واک‌دار دارند. به این مفهوم که زبان‌هایی وجود دارند که فقط یک انسدادی بی‌واک دارند، اما انسدادی واک‌دار ندارند. این در حالی است که نمی‌توان زبانی را یافت که انسدادی واک‌دار داشته باشد اما انسدادی بی‌واک نداشته باشد (Greenberg, 1966).
لامباردی (Lombardy, 1995) سلسله مراتب نشان‌داری جایگاه اصلی تولید را به صورت زیر ارائه می‌دهد:

چاکنایی < پیش‌زبانی > لبی < بدنه زبانی >

در این الگو، صداهای لبی از پیش‌زبانی^۲ و صداهای بدنه‌زبانی^۳ از بقیه صداها نشان‌دارترند. بنابراین، هر محدودیتی که پیش‌زبانی‌ها از آن تخطی کنند، لبی‌ها هم از آن تخطی می‌کنند. صداهای چاکنایی و پیش‌زبانی صداهای بی‌نشان جایگاه اصلی تولید هستند و صداهای لبی و بدنه زبانی نشان‌دارند. همخوان‌های پیش‌زبانی [t, n, l] یا چاکنایی [ʔ, h] می‌توانند در فرایند درج شرکت کنند. هر چند هیچ‌گاه صداهای لبی [p, f, m] یا بدنه زبانی [k, ɣ, ŋ] در فرایند درج شرکت نمی‌کنند (Lombardy, 2002). اگر همخوان‌های پیش‌زبانی، فرایند همگونی را بپذیرند، لبی‌ها و بدنه زبانی‌ها هم می‌پذیرند. این در حالی است که برعکس این فرایند، درست نیست. بنابراین لبی‌ها و بدنه زبانی‌ها رفتار متفاوتی از پیش‌زبانی‌ها و چاکنایی‌ها در بسیاری از زبان‌ها دارند. اصلی که این تفاوت‌ها را نشان می‌دهد اصل نشان‌داری است.

پژوهش‌های گوناگون نشان داده‌اند که آواهای بی‌نشان قبل از آواهای نشان‌دار فرا گرفته می‌شوند (Jakobson, 1941; Battistella, 1996). در زبان ژاپنی، کودکان واک‌ها و دولبی‌ها را زودتر فرا می‌گیرند و واج‌هایی را که از جنبه آوایی مشابه‌اند جایگزین یک‌دیگر می‌کنند (Miyokoda, 2005). کودکان انگلیسی زبان همخوان‌های سایشی بین دندانی /θ/ و /ð/ را پس از آواهای /s/ و /z/ فرا می‌گیرند. در صورتی که زبان‌پریش‌های انگلیسی زبان همخوان‌های

¹ form

² coronal

³ dorsal

بین‌دندانی /θ/ و /ð/ را زودتر از آواهای /s/ و /z/ از دست می‌دهند (Lewis, 1936). یاکوبسون (Jakobson, 1972) معتقد است که کودکان واکه‌ها و همخوان‌های دولبی را زودتر و همخوان‌های سایشی را دیرتر از دیگر واج‌ها فرا می‌گیرند. وی همچنین همگانی‌های تلویحی زیر را در این زمینه ارائه می‌دهد:

۱. اگر زبانی همخوان پسین داشته باشد، همخوان پیشین نیز دارد.
 ۲. اگر زبانی همخوان سایشی داشته باشد، انسدادی و انسایشی هم‌جایگاه با سایشی نیز دارد.
 ۳. اگر زبانی واکه خیشومی داشته باشد، واکه دهانی نیز دارد.
- بیماران زبان‌پریش، دو نوع خطای واجی و آوایی را انجام می‌دهند. در خطای واجی، واج‌هایی که بیمار استفاده می‌کند در فهرست واج‌های زبانش وجود دارند. این واج‌ها، واج‌های مورد نظر گوینده نیستند و یا اینکه شنونده نمی‌تواند آن‌ها را پیش‌بینی کند. این در حالی است که در خطاهای آوایی، واژه‌ای تولید می‌شود که آوا یا توالی ممکن آواهای آن واژه در نظام گفتاری گویشور وجود ندارد. برای نمونه، تولید واژه /doʊ/ به جای /dog/ توسط بیماران زبان‌پریش انگلیسی زبان خطای آوایی است (Ash et al., 2010).

در پژوهش‌های مربوط به نشان‌داری در نظام واجی با توجه به شواهدی از رفتار زبان طبیعی و بیماران زبان‌پریش تقابل میان چهار گروه از همخوان‌ها و واکه‌ها به شرح زیر دیده می‌شود:

۱. همخوان‌های بی‌واک در برابر همخوان‌های واک‌دار: شواهد زبان طبیعی نشان می‌دهند که همخوان‌های انسدادی بی‌واک طبیعی‌ترین گروه صداها هستند. برلین و همکاران (Berlin et al., 1973) داده‌هایی را با استفاده از آزمون شنود دوگوشی^۱ گزارش می‌کنند که همخوان‌های بی‌واک دقیق‌تر از همخوان‌های واک‌دار درک می‌شوند و با معیار طبیعی بودن مطابقت بیشتری دارند. بیماران زبان‌پریش ورنیکه فرانسوی زبان (Lecours & Lhermitte, 1969) و نیز بیماران زبان‌پریش انگلیسی زبان (Green, 1969) به جای همخوان‌های بی‌واک از همخوان‌های واک‌دار استفاده می‌کنند. بررسی گفتار آزاد بیماران زبان‌پریش بروکا، ورنیکه و انتقالی نشان می‌دهد که این بیماران همخوان‌های انسدادی واک‌دار را به جای جفت بی‌واک آن‌ها به کار می‌برند (Blumstein, 1973).

۲. همخوان‌های روان در برابر همخوان‌های غیر روان: همخوان‌های روان، در بسیاری از زبان‌های دنیا مورد استفاده قرار نمی‌گیرند (Jakobson, 1972). /r/ و تمایز بین /r/ و /l/ دیرتر فرا گرفته می‌شوند (Salus & Salus, 1974). بیماران زبان‌پریش، [r] لرزشی را به جای [r] زنشی یا

¹ dichotic listening test

- اینکه /w/ و /l/ را به جای /r/ استفاده می‌کنند. همچنین /l/ و /r/ نیز به جای یک‌دیگر به کار می‌روند. در زبان‌پریشی نیز [r] در مراحل نهایی بهبود می‌یابند.
۳. همخوان‌های پسین در برابر همخوان‌های پیشین: کودکان واج‌های نرم کامی و ملازی را دیرتر فرا می‌گیرند. در فرایند همگونی پس‌رو در زبان آلمانی، کودکان از همخوان‌های دندانی به جای نرم کامی استفاده می‌کنند. این امر می‌تواند دلیلی بر آسیب‌پذیر بودن همخوان‌های پسین در فرایند همگونی به شمار آید (Meumann, 1903). در بیماران زبان‌پریش، همخوان‌های پیشین در مقایسه با همخوان‌های کامی-نرم کامی کمتر دچار اختلال می‌شوند (Jakobson, 1972).
۴. همخوان‌های انسایشی در برابر همخوان‌های انسدادی و سایشی: در زبان‌های دنیا، اگر زبانی همخوان انسایشی داشته باشد، سایشی نیز دارد. همچنین اگر همخوان سایشی داشته باشد، همخوان انسدادی نیز دارد. کودکان قبل از اینکه همخوان‌های انسایشی را یاد بگیرند، از همخوان‌های انسدادی یا سایشی به جای آن‌ها استفاده می‌کنند (Jakobson, 1972). بیماران زبان‌پریش لهستانی نیز به جای همخوان‌های سایشی و انسایشی از همخوان‌های انسدادی استفاده می‌کنند (Ulatowska & Baker, 1975; quoted from Zarebina, 1973).
۵. واکه‌های دهانی در برابر واکه‌های خیشومی: از جنبه پیچیدگی فیزیکی، واکه‌های خیشومی نشان‌دارند. زیرا در تولید آن‌ها هم از مجرای دهان و هم از مجرای خیشوم استفاده می‌شود. در زبان‌های دنیا نیز توزیع واکه‌های خیشومی تا اندازه‌ای محدود است. مطالعه رفتار زبانی بیماران زبان‌پریش فرانسوی نیز نشان می‌دهد که واکه‌های خیشومی زودتر دچار اختلال می‌شوند. یاکوبسن (Jakobson, 1972; quoted from Ombredane, 1933) بیماران زبان‌پریش لهستانی نیز از واکه‌های دهانی به جای واکه‌های خیشومی مطابق با آن‌ها استفاده می‌کنند (Ulatowska & Baker, 1975).
- در رویکرد بهینگی^۱، صورت‌های روساختی انعکاسی از محدودیت‌هایی^۲ است که با هم در رقابت‌اند. به بیان دیگر، صورت‌های روساختی بهینه‌اند. به این مفهوم که کمترین تخطی از مجموعه محدودیت‌های تخطی‌پذیر را دارند. در این رویکرد، برخلاف نظریه زایشی که از درون آن جوانه زده است، محدودیت‌های همگانی تخطی‌پذیرند و قواعد بازنویسی وجود ندارد. محدودیت‌های همگانی روساخت بنیاد است. به این مفهوم که محدودیت‌های خوش‌ساختی، فقط صورت‌های روساختی را ارزیابی می‌کنند و هیچ شرط ساختاری بر صورت‌های واژگانی اعمال نمی‌کنند. زیرا اشتقاق‌ها در آن حذف شده‌اند و همه محدودیت‌ها در سلسله‌مراتب محدودیت‌ها ارزیابی می‌شوند.

¹ optimality theory

² constraint

محدودیت‌ها ترتیب خاصی دارند که ترتیب آن‌ها برون‌داد هماهنگ با دستور را مشخص می‌نماید (Barlow & Gierut, 1999). زبان‌ها در مرتبه‌بندی^۱ محدودیت‌ها با هم تفاوت دارند. در این میان، صورتی بهینه است که محدودیت‌ها و مرتبه‌بندی نسبی را رعایت نماید. ارتباط بین درون‌داد و برون‌داد از طریق مولد^۲ و ارزیاب^۳ انجام می‌شود. مولد، به صورت بالقوه تعداد بسیار نامحدودی برون‌داد ممکن را تولید می‌کند. وظیفه ارزیاب، مشخص نمودن گزینه‌هایی است که با دستور بیشترین مطابقت را دارند و بهینه‌ترین برون‌داد را از طریق محدودیت‌های همگانی انتخاب می‌کند. هر زبانی مرتبه‌بندی خاص خود را برای محدودیت‌ها دارد که تنوع دستوری را به وجود می‌آورد. پرنس و اسمولنسکی (Prince & Smolensky, 1993) بر این باورند که هر صورت برون‌دادی از بعضی محدودیت‌ها تخطی می‌کند، اما در هر زبانی برخی محدودیت‌ها مهم‌تر از محدودیت‌های دیگر هستند. تخطی از محدودیت‌های بلندمرتبه مهم‌تر از محدودیت‌هایی است که مرتبه پایین‌تری دارند. همچنین، همه گزینه‌ها به صورت موازی ارزیابی می‌شوند. در این رویکرد، گزینه‌ای که از کمترین محدودیت‌ها تخطی کند به عنوان گزینه بهینه انتخاب می‌شود. آن‌ها از نظر ماهیتی، دو نوع محدودیت نشان‌داری و محدودیت پایایی^۴ را مشخص می‌کنند.

محدودیت‌های پایایی تضمین می‌کنند که برون‌داد شبیه درون‌داد باشد. محدودیت پیشینگی درون‌داد^۵ بیان می‌کند که همه عناصر درون‌داد باید در برون‌داد نیز وجود داشته باشند. به این مفهوم که حذف نباید صورت گیرد. محدودیت وابستگی درون‌داد^۶ بیان می‌کند که واج‌های برون‌داد باید مطابق با واج‌های درون‌داد باشند. به این معنا که درج نباید صورت بگیرد. محدودیت همانندی^۷ اشاره به محدودیت مشخصه‌ای دارد. به این مفهوم که مشخصه واج‌های درون‌داد باید در برون‌داد هم وجود داشته باشد.

محدودیت‌های نشان‌داری بیان می‌کنند که صورت‌های برون‌دادی از نظر ساختاری باید بی‌نشان باشند. به طور کلی، نشان‌داری اشاره به پیچیدگی یک ساختار نسبت به ساختار دیگر از لحاظ بسامد، رده زبانی و ترتیب فراگیری دارد (Jakobson, 1972). در این رویکرد محدودیت پیچیده^۸ محدودیتی نشان‌دار است که خوشه‌های همخوانی را مجاز نمی‌داند. برای نمونه، صورت

¹ ranking

² generator

³ evaluator

⁴ faithfulness

⁵ MAX-IO (Maximality input output)

⁶ Dep-IO (Dependency input output)

⁷ IDENT (Identity)

⁸ complex

برون‌داد [plei] با خوشه دوهمخوانی [pl] از محدودیت پیچیده تخطی می‌کند، در صورتی که [pei] با یک همخوان از محدودیت پیچیده تخطی نمی‌کند. محدودیت‌ها، ذاتی و بخشی از دستور همگانی و جزء همگانی‌ها در همه زبان‌ها هستند و تنوع زبان‌ها به سبب مرتبه‌بندی نسبی محدودیت‌ها است. محدودیتی ممکن است در یک زبان بلندمرتبه بوده، اما در زبانی دیگر پائین مرتبه باشد.

ترکیب یکی از فرایندهای زایا در زبان فارسی است. بنابراین ضرورت دارد مسئله نشان‌داری در بیان شفاهی و تکرار اسم‌های مرکب فعلی و غیرفعلی با توجه به رویکردهای حوزه واج‌شناسی مانند بهینگی بررسی شود. این امر سبب می‌شود تا شواهد لازم برای سنجش میزان درستی و نادرستی نشان‌داری با این رویکرد با توجه به داده‌های بالینی به دست آید. همچنین می‌توان به تصویر روشن‌تری از فرایندهای واجی در تولید گفتار فارسی زبانان دست یافت و بر غنای یافته‌های پیشین افزود.

هدف اصلی مقاله حاضر، مطالعه نشان‌داری با استفاده از توصیف و بررسی الگوی خطاهای بیماران زبان‌پریش در تولید اسم‌های ساده و مرکب است. به این منظور، خطاهای بیماران زبان‌پریش در تولید اسم‌های ساده و مرکب متشکل از «اسم+اسم»، «صفت+اسم» و «اسم+ستاک فعل» بررسی می‌شوند تا شواهد لازم برای سنجش اعتبار نظریه نشان‌داری (Jakobson, 1972) به دست آید. همچنین روشن شود که آیا نشان‌داری به عنوان یک اصل کلی^۱ در رفتار زبانی بیماران زبان‌پریش نیز قابل گسترانیدن است. آیا خطاهای بیماران زبان‌پریش در تولید و تکرار واج‌ها یا آواها هماهنگ با یافته‌های یاکوبسون در این زمینه است؟ هدف دیگر این پژوهش، مقایسه و تبیین تفاوت‌توانش و کنش‌گوشوران زبان‌پریش فارسی زبان است. خطاهای زبانی بیماران زبان‌پریش با توجه به نظریه بهینگی پرینس و اسمولنسکی (Prince & Smolensky, 1993) بررسی می‌شوند تا مشخص شود که رویکرد بهینگی چه تبیینی از نشان‌داری یاکوبسون در زبان فارسی ارائه می‌دهد؟

۲. روش پژوهش

۲.۱. بیماران

افراد شرکت‌کننده در این پژوهش، ۳ بیمار زبان‌پریش یک زبان فارسی‌زبان از بین ۸ بیمار مراجعه‌کننده به مراکز گفتار درمانی بیمارستان شفا و بهزیستی و توان‌بخشی شهر کرمان بودند. ۳ فرد سالم کرمانی نیز به عنوان گروه شاهد از لحاظ جنس، سن، مدرک تحصیلی، زبان مادری و

^۱ general principle

دست‌برتری با گروه مورد هم‌تاسازی شدند. این دو گروه با گرفتن رضایت کتبی در پژوهش شرکت کردند. همچنین به آن‌ها اطمینان داده شد که اطلاعات به‌دست‌آمده، به صورت محرمانه خواهد بود. انتخاب نمونه‌ها مبتنی بر هدف و با توجه به این موارد بود: بیماران زبان‌پریش تشخیص پزشکی سکنه نیمکره چپ داشتند، در فاصله سنی ۷۰-۵۰ سال قرار داشتند، زبان مادری آن‌ها فارسی بود، همگی آن‌ها راست دست بودند و مشکلات شنوایی و بینایی نداشتند. بیمارانی که اختلالات آن‌ها بسیار گسترده بود، توانایی درک شنیداری آن‌ها به شدت آسیب دیده بود، بیمارانی که زبان‌پریش بروکا و ترانس‌کرتیکال حرکتی نبودند و آن‌هایی که آسیب نیمکره راست داشتند یا اینکه در اثر تصادف نیمکره چپ آن‌ها آسیب دیده بود، از نمونه خارج شدند. جایگاه و گستردگی ضایعه از طریق سی‌تی‌اسکن^۱ و یا ام‌آرآی^۲ و توسط پزشک معالج مغز و اعصاب و نوع زبان‌پریشی بیماران با استفاده از بررسی‌های بالینی مطابق با راهنمای تشخیص افتراقی زبان‌پریشی (Nilipour, 1993, p. 22) مشخص شد. روند اجرای آزمون در هر دو گروه یکسان بود. مشخصات بیماران زبان‌پریش بروکا و ترانس‌کرتیکال حرکتی در جدول زیر ارائه می‌شود.

جدول ۱: مشخصات بیماران زبان‌پریش برگرفته از غنچه‌پور (Ghonchepour, 2007)

| نام بیمار | سن | جنس | میزان تحصیلات | زبان مادری | دست برتری | علت بیماری | نیمکره آسیب دیده | جایگاه ضایعه | زمان بیماری به ماه | نوع زبان‌پریشی |
|-----------|----|-----|---------------|------------|-----------|------------|------------------|-------------------------|--------------------|---------------------|
| ک | ۵۵ | مرد | دیپلم | فارسی | راست | سکنه | چپ | گیجگاهی، آهیانه، پیشانی | ۲۰ | بروکا |
| م | ۶۹ | مرد | دیپلم | فارسی | راست | سکنه | چپ | گیجگاهی | ۵ | بروکا |
| ر | ۵۴ | زن | دیپلم | فارسی | راست | سکنه | چپ | آهیانه‌ای | ۲۲ | ترانس‌کرتیکال حرکتی |

^۱ computed tomography scan (CT-Scan)

^۲ magnetic resonance imaging (MRI)

۲.۲. آزمون‌ها و روش اجرا

برای ارزیابی توانایی بیماران زبان‌پریش در تولید اسم‌های ساده و مرکب، از دو آزمون نامیدن در مواجهه^۱ و تکرار استفاده شد. در آزمون نامیدن در مواجهه، تصاویر ۳۲ اسم مرکب فعلی و غیرفعلی و ۳۲ اسم ساده به صورت سیاه و سفید ترسیم گردید. پس از نشان دادن به آزمودنی‌ها از آن‌ها خواسته شد تا تصویرها را نام ببرند. تحلیل این آزمون بر پایه پاسخ‌های درست و نادرست بیماران صورت گرفت. در هنگام انجام آزمون، گفتار بیماران ضبط شد. سپس با توجه به داده‌ها، خطاهای آن‌ها مورد تحلیل قرار گرفت. قبل از اجرای آزمون بر روی بیماران زبان‌پریش، روایی^۲ و پایایی^۳ آزمون مورد بررسی قرار گرفت. برای روا بودن این آزمون، معیارهای آشنا بودن تصویر برای آزمودنی، قابلیت تصویرپذیری و بسامد در نظر گرفته شد. بعد از اینکه، آزمون کاملاً آماده شد، برای پایایی، آزمون بر روی ۳ فرد طبیعی کنترل اجرا گردید. آن‌ها با میانگین $59,6 \pm 1/28$ (۹۳،۱۲ درصد) به این آزمون، پاسخ درست دادند. در آزمون تکرار، از محرک‌های واژگانی مربوط به آزمون نامیدن در مواجهه استفاده گردید و از آزمودنی‌ها خواسته شد تا بعد از شنیدن واژه آن را تکرار کنند. کنش زبانی بیماران در هنگام انجام آزمون ضبط گردید. سپس خطاهای آنان دسته‌بندی و تحلیل شد. ابتدا آزمون نامیدن در مواجهه به مدت ۱۵ دقیقه و پس از استراحت ۱۰ دقیقه‌ای آزمون تکرار واژه گفتاری به مدت ۱۰ دقیقه انجام شد. انجام آزمون‌ها بر روی یکی از بیماران در منزل وی و برای دو بیمار دیگر در مراکز گفتار درمانی انجام گرفت. میانگین سن گروه بیماران $59/33 \pm 6/84$ و گروه کنترل $59 \pm 6/48$ به دست آمد و بین دو گروه اختلاف معنی‌داری وجود نداشت ($p=0/96$). اسم‌های ساده از گفتار روزمره که بیشترین فراوانی را داشتند، انتخاب شدند. اسم‌های مرکب غیرفعلی از میان ۳۹۸۶ واژه مرکب غیرفعلی از رساله دکتری خباز (Xabbaz, 2006) انتخاب شدند که بیشترین میزان بسامد را در بین واژه‌های ترکیب غیرفعلی زبان فارسی داشتند. اسم‌های مرکب فعلی نیز از میان ۸۵۷۹ واژه مرکب فعلی از رساله دکتری غنچه‌پور (Ghonchepour, 2013) برگزیده شدند که بیشترین میزان بسامد را در بین واژه‌های ترکیب فعلی زبان فارسی داشتند. انواع خطاها و نابه‌جاگویی‌های بیماران و نیز فرایندهای واجی مشاهده‌شده در بیان شفاهی و تکرار اسم‌های ساده و مرکب دسته‌بندی شدند. همچنین آن‌ها با توجه به محدودیت‌های رویکرد بهینگی تحلیل شدند.

¹ confrontation naming

² validity

³ reliability

۳. داده‌های پژوهش

۳.۱. خطاهای آقای «م»، بیمار زبان‌پریش بروکا

۳.۱.۱. آزمون نامیدن در مواجهه

خطاهای آقای «م»، بیمار زبان‌پریش بروکا در آزمون نامیدن در مواجهه در جدول زیر ارائه می‌شود.

جدول ۲: خطاهای آقای «م»، در آزمون نامیدن در مواجهه

| تعداد | خطاها | محرک‌ها |
|-------|-----------|-------------|
| ۱ | [harguʃ] | /χarguʃ/ |
| ۱ | [barvɒne] | /parvɒne/ |
| ۱ | [muʃ] | /guʃ/ |
| ۱ | [cap] | /caf/ |
| ۱ | gɒbsanduG | /gɒvsanduG/ |
| ۱ | [gurehar] | /gureχar/ |
| ۶ | تعداد کل | |

۳.۱.۲. آزمون تکرار

خطاهای آقای «م»، بیمار زبان‌پریش بروکا در آزمون تکرار در جدول زیر ارائه می‌شود.

جدول ۳: خطاهای آقای «م» در آزمون تکرار

| تعداد | خطاها | محرک‌ها |
|-------|--------------|--------------|
| ۱ | [tʃatceʃ] | /χatceʃ/ |
| ۱ | [marguʃ] | /χarguʃ/ |
| ۱ | [bɒru] | /pɒru/ |
| ۱ | [mardɒlu] | /zardɒlu/ |
| ۱ | [ʃartʃaɲɪ] | /χartʃaɲɪ/ |
| ۱ | [gurebar] | /gureχar/ |
| ۱ | [nɒhɒnʒɪr] | /nɒχɒnʒɪr/ |
| ۱ | [havɒbeɪmɒ] | /havɒpeɪmɒ/ |
| ۱ | [mɒʒɪnhetɒb] | /mɒʃɪnhesɒb/ |
| ۱ | [rɪɔ̃ʒterɒʃ] | /rɪʃterɒʃ/ |
| ۱ | [bɪremard] | /pɪremard/ |
| ۱ | [bɒband] | /pɒband/ |
| ۱ | [zabtɛtut] | /zabtesot/ |
| ۱۳ | تعداد کل | |

در داده‌های مربوط به آزمون‌های نامیدن در مواجهه و تکرار این بیمار فرایندهای واجی زیر دیده می‌شوند:

۱. نرم‌شدگی: خطاهای [b̥ru]، [barv̥ne]، [b̥ru]، [hav̥beim̥]، [m̥ɔzinh̥et̥ɔb]، [biremard] و [b̥ɔband] فرایند نرم‌شدگی را نشان می‌دهند (۶ مورد).
۲. سخت‌شدگی: خطاهای [capʃ]، [g̥ɔbsand̥uG]، [ʃ̥fatceʃ]، [g̥urebar]، [mard̥ɔlu]، [m̥ɔzinh̥et̥ɔb] و [riɖ̥ter̥ɔʃ] فرایند سخت‌شدگی را نشان می‌دهند (۸ مورد).
۳. همگونی: خطاهای [barv̥ne]، [b̥ru]، [g̥urebar]، [hav̥beim̥]، [m̥ɔzinh̥et̥ɔb]، [biremard]، [zabt̥et̥ut] و [riɖ̥ter̥ɔʃ] فرایند همگونی را نشان می‌دهند (۹ مورد).
۴. ناهمگونی: خطاهای [capʃ] و [g̥ɔbsand̥uG] فرایند ناهمگونی را نشان می‌دهند (۲ مورد).
۵. واک‌داری آغازین: خطاهای [barv̥ne]، [b̥ru]، [biremard] و [b̥ɔband] فرایند واک‌داری آغاز هجا را نشان می‌دهند (۴ مورد).
۶. تغییرات واک‌ای: خطای [zabt̥et̥ut] تغییر واک‌ای را نشان می‌دهد (۱ مورد).

۲.۳. خطاهای آقای ک بیمار زبان‌پریش بروکا

۱.۲.۳. آزمون نامیدن در مواجهه

خطاهای آقای «ک»، بیمار زبان‌پریش بروکا در آزمون نامیدن در مواجهه در جدول زیر ارائه می‌شود.

جدول ۴: خطاهای آقای «ک»، در آزمون نامیدن در مواجهه

| تعداد | خطاها | محرک‌ها |
|-------|-----------------|------------------|
| ۱ | [toχmo:G] | /toχmorG/ |
| ۱ | [dam̥ɔʃ̥and̥ɔ] | /dam̥ɔsand̥ɔ/ |
| ۱ | [χ̥af̥ceʃ] | /χ̥at̥ceʃ/ |
| ۱ | [b̥ɔaband] | /p̥ɔband/ |
| ۱ | [m̥ɔzinh̥es̥ɔb] | /m̥ɔʃ̥inh̥es̥ɔb/ |
| ۱ | [ʃ̥oto:mo:G] | /ʃ̥otormorG/ |
| ۱ | [l̥ɔʃ̥p̥ɔʃ̥t̥] | /l̥ɔcp̥ɔʃ̥t̥/ |
| ۱ | [p̥ɔnc] | /t̥ɔnc/ |
| ۱ | [barb̥ɔne] | /parv̥ɔne/ |
| ۱ | [b̥ɔr] | /m̥ɔr/ |
| ۱۰ | تعداد کل | |

۲.۲.۳. آزمون تکرار

خطاهای آقای «ک»، بیمار زبان پریش بروکا در آزمون تکرار در جدول زیر ارائه می شود.

جدول ۵: خطاهای آقای «ک» در آزمون تکرار

| تعداد | خطاها | محرک ها |
|-------|--------------|--------------|
| ۱ | [χaʃceʃ] | /χatceʃ/ |
| ۱ | [foto.mo:G] | /ʃotormorG/ |
| ۱ | [bɒru] | /pɒru/ |
| ۱ | [cetɒbχɒni] | /cetɒbχɒne/ |
| ۱ | [camarmand] | /camarband/ |
| ۱ | [bɒban] | /pɒband/ |
| ۱ | [ruzɒɒmi] | /ruzɒɒme/ |
| ۱ | [ʃamɒnʔarri] | /camɒnʔarre/ |
| ۱ | [lɒʃpɒʃt] | /lɒcpɒʃt/ |
| ۱ | [χatʃaɒɒ] | /χartʃaɒɒ/ |
| ۱۰ | تعداد کل | |

در داده های مربوط به آزمون های نامیدن در مواجهه و تکرار این بیمار فرایندهای زیر دیده می شوند:

۱. نرم شدگی: خطاهای [χaʃceʃ] (۲ مورد)، [bɒband] (۲ مورد)، [mɒzɪnhesɒb]، [lɒʃpɒʃt]
۲. سخت شدگی: خطاهای [damɒʃʔandʒ]، [bɒɒ] و [barbɒne] فرایند نرم شدگی را نشان می دهند (۱۰ مورد).
۳. همگونی: خطاهای [damɒʃʔandʒ]، [χaʃceʃ] (۲ مورد)، [mɒzɪnhesɒb]، [bɒband] (۲ مورد)، [barbɒne] و [bɒru] فرایند همگونی را نشان می دهند (۸ مورد).
۴. ناهمگونی: خطاهای [χaʃceʃ] (۲ مورد) و [lɒʃpɒʃt] (۲ مورد) فرایند ناهمگونی را نشان می دهند (۴ مورد).
۵. واکداری آغازین: خطاهای [bɒband] (۲ مورد)، [barbɒne] و [bɒru] فرایند واکداری آغازین را نشان می دهند (۴ مورد).
۶. حذف واج: خطاهای [toχmo:G]، [foto.mo:G] و [χatʃaɒɒ] فرایند حذف واج را نشان می دهند (۳ مورد).

۷. تغییرات واکه‌ای: خطاهای [cetɒbɣɒni]، [ruzɒmi]، [ʃamɒnʔarri] تغییرات واکه‌ای را نشان می‌دهند (۳ مورد).

۳.۳. خطاهای خانم «ر»، بیمار زبان‌پریش ترانس کورتیکال حرکتی

۳.۳.۱. آزمون نامیدن در مواجهه

خطاهای خانم ر بیمار زبان‌پریش ترانس کورتیکال حرکتی در آزمون نامیدن در مواجهه در جدول زیر ارائه می‌شود.

جدول ۶: خطاهای خانم «ر»، در آزمون نامیدن در مواجهه

| تعداد | خطاها | محرک‌ها |
|-------|--------------|--------------|
| ۱ | [mo:G] | /morG/ |
| ۱ | [zandeli] | /sandeli/ |
| ۱ | [ʃaf] | /caf/ |
| ۱ | [bɒba] | /pɒband/ |
| ۱ | [libɒn] | /livɒn/ |
| ۱ | [medɒdɛrɒ] | /medɒdɛrɒ/ |
| ۱ | [cedɒbɣɒne] | /cetɒbɣɒne/ |
| ۱ | [ʃamɒnʔarre] | /camɒnʔarre/ |
| ۱ | [barvɒne] | /parvɒne/ |
| ۱ | [pil] | /fil/ |
| ۱۰ | تعداد کل | |

۳.۳.۲. آزمون تکرار

خطاهای خانم «ر»، بیمار زبان‌پریش ترانس کورتیکال حرکتی در آزمون تکرار در جدول زیر ارائه می‌شود.

جدول ۷: خطاهای خانم «ر»، در آزمون تکرار

| تعداد | خطاها | محرک‌ها |
|-------|-------------|-------------|
| ۱ | [ɣɒɣɒmmorG] | /toɣɒmmorG/ |
| ۱ | [bɒru] | /pɒru/ |
| ۱ | [reʃɛrɒ] | /riʃɛrɒ/ |
| ۱ | [bɒband] | /pɒband/ |
| ۱ | [gɒbsanduG] | /gɒvsanduG/ |
| ۵ | تعداد کل | |

در داده‌های مربوط به آزمون‌های نامیدن در مواجهه و تکرار این بیمار فرایندهای واجی زیر دیده می‌شوند:

۱. نرم‌شدگی: خطاهای [zandeli]، [ʃaf]، [medbɔdderɔ]، [jamɒnʔarre]، [reʃterɒ]، [cedɒabχɒne]، [barvɒne]، [χoχmmorG]، [bɒru] و [bɒband] فرایند نرم‌شدگی را نشان می‌دهند (۱۰ مورد).
۲. سخت‌شدگی: خطاهای [libɒn]، [pil] و [gɒɒsanduG] فرایند سخت‌شدگی را نشان می‌دهند (۳ مورد).
۳. همگونی: خطاهای [medbɔdderɔ]، [zandeli]، [jamɒnʔarre]، [reʃterɒ]، [cedɒabχɒne]، [barvɒne]، [χoχmmorG]، [bɒru] و [bɒband] فرایند همگونی را نشان می‌دهند (۹ مورد).
۴. ناهمگونی: خطاهای [gɒɒsanduG] و [ʃaf] فرایند ناهمگونی را نشان می‌دهند (۲ مورد).
۵. واک‌داری آغازین: خطاهای [zandeli]، [jamɒnʔarre]، [barvɒne]، [bɒru] و [bɒband] فرایند واک‌داری آغازین را نشان می‌دهند (۵ مورد).
۶. حذف همخوان پایانی یا خوشه پایان هجا: خطاهای [mo:G] و [bɒba] فرایند حذف را نشان می‌دهند (۲ مورد).
۷. تغییرات واکه‌ای: خطای [reʃterɒ] تغییر واکه‌ای را نشان می‌دهد (۱ مورد).

۴. تحلیل داده‌ها

با توجه به رویکرد بهینگی می‌توان الگوی‌هایی را در رفتار زبانی بیماران زبان‌پزش مشاهده نمود که در ادامه شرح داده می‌شوند.

۴.۱. پیشین‌شدگی

در این الگو از همخوان‌های پیش‌زبانی /t, d, n, s, z, r, l, ʃ, ʒ, tʃ, dʒ/ به جای همخوان‌های بدنه‌ای /c, ʒ, g, χ/ استفاده می‌شود. در نمونه‌های [ʃatceʃ]، [lɒɒpɒʃt] و [ʃartʃaɒɒ] که به جای [χartʃaɒɒ] و [lɒɒpɒʃt] /χartʃaɒɒ/ به کار می‌روند، این الگو مشاهده می‌شود. الگوی خطاها نشان می‌دهد که محدودیت نشان‌داری *بدنه زبانی^۱ بالاتر از محدودیت‌های پایایی همانندی درون‌داد برون‌داد (بدنه زبانی)^۲ و همانندی جایگاه^۱ مرتبه‌بندی می‌شود. در محدودیت‌های پایایی

^۱ *DORSAL

^۲ IDENT- IO (dorsal)

صورت درون‌داد شبیه برون‌داد است. محدودیت نشان‌داری نسبت به محدودیت‌های پایایی ماهیتی متضاد دارد. مرتبه‌بندی محدودیت‌ها در این فرایند به شرح زیر است:

واج‌های بدنه‌ای را به کار نبرید. *DORSAL:

مشخصه جایگاه واج‌های درون‌داد بدنه‌ای را در برون‌داد حفظ کنید. IDENT- IO (dorsal):

مشخصه جایگاه واج‌های درون‌داد را در برون‌داد حفظ کنید. IDENT- PLACE:

جدول ۸: تابلوی مرتبه‌بندی محدودیت‌های IDENT-PLACE

IDENT- IO (dorsal) >> *DORSAL در تولید واژه [ɪɔpɔft] از /ɪɔpɔft/

از طریق فرایند پیشین‌شدگی

| ɪɔpɔft | *DORSAL | IDENT- IO (dorsal) | IDENT- PLACE |
|-----------|---------|--------------------|--------------|
| a. ɪɔpɔft | *! | | |
| b. ɪɔpɔft | | * | * |

این تابلو ارتباط بین محدودیت‌های نشان‌داری و پایایی را برای واژه /ɪɔpɔft/ نشان می‌دهد. با مرتبه‌بندی بالاتر محدودیت *بدنه زبانی در مقایسه با محدودیت‌های همانندی درون‌داد برون‌داد (بدنه زبانی) و همانندی جایگاه، دستور تضمین می‌کند که صورت بی‌نشان، گزینه (b) خواهد بود. گزینه (a) صورت برون‌دادی درست پایا برای درون‌داد /ɪɔpɔft/، تخطی مهلک *بدنه زبانی را متحمل می‌شود. زیرا واج بدنه‌ای [c] در صورت برون‌داد وجود دارد. این گزینه محدودیت‌های همانندی درون‌داد برون‌داد (بدنه زبانی) و همانندی جایگاه را رعایت می‌کند. زیرا همه واج‌های صورت برون‌داد، جایگاه تولید در صورت درون‌داد را حفظ کرده‌اند. از سوی دیگر، گزینه (b) محدودیت *بدنه زبانی را رعایت می‌کند. زیرا آوای بدنه‌ای [c] در این گزینه وجود ندارد. با این وجود این گزینه از محدودیت‌های همانندی درون‌داد برون‌داد (بدنه زبانی) و همانندی جایگاه تخطی می‌کند. زیرا واج /c/ در صورت درون‌داد با آوای [j] در صورت برون‌دادی مطابقت می‌کند. باید توجه داشت که محدودیت *بدنه زبانی بالاتر از محدودیت‌های همانندی درون‌داد برون‌داد (بدنه زبانی) و همانندی جایگاه مرتبه‌بندی می‌شود. بر این مبنا، تخطی از محدودیت بلند مرتبه مهلک است. بر این مبنا، گزینه (b) هماهنگ‌تر است. همچنین دستور صورت [ɪɔpɔft] را به عنوان صورت بهینه برخلاف تخطی از محدودیت‌های پایین مرتبه همانندی درون‌داد برون‌داد (بدنه زبانی) و همانندی جایگاه انتخاب می‌کند. بنابراین، در پیوند با بیماران زبان‌پریش و یا کودکان که الگوی پیشین‌شدگی را در گفتار بروز می‌دهند، اهمیت بیشتری دارد که واج‌های

¹ IDENT- PLACE

بدنه‌ای ظاهر نشوند و در جایگاه زیرساختی حفظ شوند. به بیان دیگر، فرایند پیشین‌شدگی، نشان‌داری جایگاه بدنه‌ای در زبان‌پریشی و نیز فراگیری زبان را پدیدار می‌سازد و ارتباط مرتبه‌بندی محدودیت نشان‌داری بر محدودیت پایایی را هنگام فراگیری زبان در کودکان تبیین می‌کند.

۴.۲. انسدادی‌شدگی

در الگوی خطاها از این نوع، بیماران زبان‌پریش به جای همخوان‌های سایشی در نمونه‌هایی مانند /zabtesot/، /gureχar/، /zardɒlu/، /χargu/، [caff]، /gɒvsanduG/، /fil/، /livɒn/، همخوان‌های انسدادی ([mardɒlu]، [margu]، [capf]، [gɒbsanduG]، [pil]، [libɒn])، [zabtɒt] و [gurebar] استفاده می‌کنند. خطاهای مشاهده شده در رفتار زبانی بیماران زبان‌پریش نشان می‌دهند که محدودیت نشان‌داری *سایشی^۱ در برابر محدودیت‌های همانندی درون‌داد برون‌داد (سایشی) و همانندی شیوه تولید^۲ مرتبه بالاتری دارد. مرتبه‌بندی محدودیت‌ها عبارتند از:

همخوان سایشی را به کار نبرید. *FRICATIVE:

IDENT-IO (fricative):

مشخصه شیوه تولید واج‌های درون‌داد سایشی را در برون‌داد حفظ کنید.

IDENT MANNER:

مشخصه‌های شیوه تولید درون‌داد را حفظ کنید.

جدول ۹: تابلوی مرتبه‌بندی محدودیت‌های IDENT MANNER

IDENT-IO (fricative) » *FRICATIVE در تولید برون‌داد [capf] از درون‌داد /caff/

از طریق فرایند انسدادی‌شدگی

| caff | *FRICATIVE | IDENT IO (fricative) | IDENT MANNER |
|---------|------------|----------------------|--------------|
| a. caff | *! | | |
| b. capf | | * | * |

در تابلوی بالا، صورت [capf] از صورت پایایی /caff/ هماهنگ‌تر است. زیرا همان‌گونه که مرتبه‌بندی محدودیت‌ها نشان می‌دهد، ظاهر نشدن همخوان‌های سایشی اهمیت بیشتری دارد تا اینکه شیوه تولید یکسان حفظ شود. گزینه (a) تخطی مهلک بلندمرتبه *سایشی را متحمل می‌شود. این در حالی است که محدودیت‌های همانندی درون‌داد برون‌داد (سایشی) و همانندی شیوه تولید را رعایت می‌نماید. از سوی دیگر، گزینه (b) از محدودیت‌های همانندی درون‌داد برون‌داد

¹ *FRICATIVE

² IDENT MANNER

(سایشی) و همانندی شیوه تولید تخطی می‌کند، اما محدودیت بلندمرتبه‌تر *سایشی را رعایت می‌نماید. بنابراین، با توجه به تابلوی بالا می‌توان گفت که کودکان هنگام فراگیری زبان و بیماران زبان‌پریش در بیان شفاهی و تکرار، همخوان‌های بی‌نشان انسدادی را در مقایسه با همخوان‌های سایشی از دستور زبان خود انتخاب می‌کنند. همچنین همخوان‌های سایشی نسبت به انسدادی‌ها نشان‌دار هستند.

۴.۳. حذف و کوتاه‌سازی

در بیشتر زبان‌های دنیا، گرایش به سمت آغاز و پایانه ساده است و آغاز و پایانه پیچیده نشان‌دار به شمار می‌آیند. ساده و یا پیچیده بودن آغاز و پایانه منجر به دو محدودیت نشان‌داری "آغاز و پایانه پیچیده باشد و پایانه نباید پیچیده باشد" می‌شود (Kager, 1999, p. 97). در مورد حذف همخوان پایان هجا یا پایان واژه و نیز کوتاه‌سازی خوشه همخوانی پایان هجا می‌توان به نمونه‌های /χartʃaŋj/، /ʃotormorG/، [χaʃʃaŋj] و [bɔbba] یا [bɔbban] اشاره نمود که به جای /χartʃaŋj/ و /pɔbband/ در داده‌های زبانی بیماران زبان‌پریش تولید می‌شوند.

در الگوی حذف همخوان پایانی، ساختار هجایی CVC مانند /χar/ در واژه /χartʃaŋj/ به صورت ساختار بی‌نشان CV مانند [χa] نمود می‌یابد. همخوان /r/ پایان واژه ظاهر نمی‌شود، زیرا دستور کودک یا بیمار زبان‌پریش محدودیت نشان‌داری بالامرتبه برای هجاهای CVC دارد. همچنین بیماران زبان‌پریش واژه /pɔbband/ را به صورت [bɔbban] یا [bɔbba] بیان می‌کنند که در آن ساختار هجایی CVCC به صورت ساختار هجایی CV یا CVC ظاهر می‌شود. در الگوی خطاهای حذف همخوان پایانی و کوتاه شدن خوشه همخوان پایانی بالا محدودیت‌های *پایانه و *خوشه همخوانی پیچیده (پایانه)^۱ اجازه نمی‌دهد که هجاها به همخوان ختم شوند. یا اینکه مجددیت‌های مورد اشاره، اجازه نمی‌دهند که ساختار یا خوشه همخوانی پیچیده در پایان هجا داشته باشند. محدودیت *پایانه بالاتر از محدودیت‌های پایای بیشینگی درون‌داد برون‌داد و یکپارچگی (بدون تغییر)^۲ مرتبه‌بندی می‌شود. این محدودیت‌ها، به ترتیب بیان می‌کنند که همه واج‌های درون‌داد باید در برون‌داد هم وجود داشته باشند و واج‌های برون‌داد نباید متفاوت از واج‌های درون‌داد باشند. در دستوری که *پایانه بالاتر از بیشینگی درون‌داد برون‌داد مرتبه‌بندی شود، هجاهای باز نمود بیشتری دارند. در خطای کوتاه‌سازی خوشه همخوانی پایان هجا نیز محدودیت *خوشه همخوانی پیچیده

^۱ *COMPLEX (coda)

^۲ UNIFORMITY

(پایانه) بالاتر از محدودیت‌های پایای یکپارچگی (بدون تغییر) و بیشینگی درون‌داد برون‌داد رتبه‌بندی می‌شود و اجازه نمی‌دهد پایانه پیچیده در رساخت ظاهر شود. تابلوهای ۳ و ۴ ارتباط این دو محدودیت را در واژه‌های /χartʃaŋ/ و /pɒband/ به ترتیب برای حذف همخوان پایانی و کوتاه‌سازی خوشه همخوانی پایان هجا با توجه به محدودیت‌های زیر نشان می‌دهند.

خوشه همخوانی پیچیده را در پایان هجا به کار نبرید. *COMPLEX (codā):

هجاها نباید به همخوان ختم شوند. *CODA :

واج‌های درون‌داد باید در برون‌داد هم وجود داشته باشند (حذف نباید صورت گیرد): MAX-IO:

UNIFORMITY:

واج‌های برون‌داد نباید متفاوت از واج‌های درون‌داد باشد (تغییر واج نباید صورت گیرد)

جدول ۱۰: تابلوی مرتبه‌بندی محدودیت‌های MAX-IO, UNIFORMITY, CODA* در تولید

واژه‌های [χatʃaŋ] و [hatʃaŋ] از درون‌داد /χartʃaŋ/ از طریق حذف همخوان پایان هجا

| /χartʃaŋ/ | *CODA | UNIFORMITY | MAX-IO |
|------------|-------|------------|--------|
| a. χartʃaŋ | *! | | |
| b. χatʃaŋ | | | * |
| c. hatʃaŋ | | * | * |

جدول ۱۱: تابلوی مرتبه‌بندی محدودیت‌های MAX-IO،

*COMPLEX (codā) » UNIFORMITY در تولید واژه‌های [pɒba] / [bɒban]

از درون‌داد /pɒband/ از طریق کوتاه‌سازی خوشه پایان هجا

| /pɒband/ | *COMPLEX (codā) | UNIFORMITY | MAX-IO |
|-----------|-----------------|------------|--------|
| a. pɒband | *! | | |
| b. bɒba | | * | * |
| c. bɒban | | * | * |

تخطی مهلک* پایانه که از طریق گزینه پایای (a) در تابلوی (۳) بیان می‌شود، به گزینه‌های ناپایای (b) و (c) اجازه می‌دهد که بدون /r/ ظاهر شود. همچنین تخطی مهلک* خوشه همخوانی پیچیده (پایانه) که از طریق گزینه پایای (a) در تابلوی ۴ بیان می‌شود، به گزینه‌های ناپایای (b) و (c) اجازه می‌دهد که بدون /d/ یا /nd/ ظاهر شوند. مرتبه‌بندی بالاتر محدودیت‌های نشان‌داری* پایانه و* خوشه همخوانی پیچیده (پایانه) بر محدودیت‌های پایای بیشینگی درون‌داد برون‌داد و یکپارچگی (بدون تغییر)، ساختار بی‌نشان CV را به عنوان برون‌داد بهینه با حذف همخوان یا همخوان‌های پایان هجا در مقایسه با محدودیت ساختارهای نشان‌دار CVC یا CVCC به ترتیب به دست می‌دهد.

۴.۴. واک‌داری

بیماران زبان‌پریش خطاهایی را بروز می‌دهند که در آن‌ها همخوان‌های بی‌واک به همخوان‌های واک‌دار تبدیل شده‌اند. به بیان دیگر، در این خطاها همخوان‌های سخت به همخوان‌های نرم مطابق با آن‌ها تبدیل شده‌است. نمونه‌هایی از این خطاها عبارت‌اند از [ʃamɒn?arre]، [barvɒne]، [bɒru]، [bɒban]، [medɒdderɒ]، [gurebar]، [cedɒbɒɒne]، [ʃaf] و [zandeli] که به جای نمونه‌های /camɒn?arre/، /parvɒne/، /pɒru/، /pɒband/، /gureɒar/، /medɒdterɒ/، /cetɒbɒɒne/، /caʃ/ و /sandeli/ تولید می‌شوند.

در این الگو، واج‌های گرفته بی‌واک به صورت واک‌دار نمود می‌یابند. محدودیت نشان‌داری *همخوان گرفته (بی‌واک) آغاز^۱ اجازه نمی‌دهد که واج‌های گرفته در آغاز هجا به صورت بی‌واک ظاهر شوند. در دستور بیماران زبان‌پریش، محدودیت نشان‌داری *همخوان گرفته (بیواک) آغاز^۲ بالاتر از محدودیت‌های پایایی همانندی همخوان‌های گرفته آغاز^۱ (±واک) و همانندی همخوان‌های درون‌داد برون‌داد (±واک) مرتبه‌بندی می‌شود. محدودیت‌های نشان‌داری و پایایی و مرتبه‌بندی آن‌ها در مورد واک‌داری آغاز هجا با توجه به درون‌داد /pɒru/ در تابلوی ۵ نشان داده می‌شود.

همخوان‌های گرفته آغاز هجا باید واک‌دار باشند. *ONSET (- voiced) Obstruent: مشخصه واک‌داری همخوان‌های گرفته در جایگاه آغاز هجا در برون‌داد و درون‌داد یکسان است
IDENT ONSET (± voice):
IDENT-IO (±voice): همخوان‌های درون‌داد و برون‌داد باید مشخصه ممیز واک‌داری یکسان داشته باشند.

جدول ۱۲: تابلوی مرتبه‌بندی محدودیت‌های IDENT-IO (voice)

IDENT ONSET (voice) » *ONSET (- voiced) obstruent در تولید برون‌داد [baru]

از درون‌داد /paru/ از طریق واک‌داری همخوان گرفته آغاز هجا

| /pɒru / | *ONSET (- voiced) Obstruent | IDENT ONSET (voice) | IDENT-IO (±voice) |
|---------|-----------------------------|---------------------|-------------------|
| a. pɒru | *! | | |
| b. bɒru | | * | * |

گزینه پایایی (a) تخطی مهلک *همخوان گرفته (بی‌واک) آغاز را دارد. این امر به گزینه ناپایایی (b) اجازه می‌دهد که ظاهر شود. مرتبه‌بندی بالاتر محدودیت نشان‌داری *همخوان گرفته

¹ *ONSET (- voiced) Obstruent

² IDENT ONSET (± voice)

بی‌واک) آغاز به محدودیت‌های پایایی همانندی همخوان‌های گرفته‌آغاز (±واک) و همانندی همخوان‌های درون‌داد برون‌داد (±واک)، ساختار بی‌نشان [bdru] را به عنوان صورت برون‌داد بهینه با همخوان انسدادی گرفته‌واک‌دار به دست می‌دهد. به بیان دیگر، اعمال محدودیت‌ها بر داده‌های بیماران زبان‌پریش نمایانگر آن است که واک‌داری همخوان‌های گرفته‌آغاز هجا مشخصه بی‌نشان است.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

شواهد ارائه شده از رفتار زبانی بیماران زبان‌پریش بروکا و ترانس‌کرتیکال حرکتی نشان می‌دهد که عناصر و ساختارهای نشان‌دار از محدودیت‌های بلندمرتبه تخطی مهلک دارند. این در حالی است که ساختارهای بی‌نشان صورت‌های بهینه‌ای هستند که حفظ و تولید می‌شوند، هر چند از محدودیت‌های پائین مرتبه تخطی می‌کنند. بیماران زبان‌پریش بروکا و ترانس‌کرتیکال حرکتی، بیشتر همخوان‌های گرفته‌واک‌دار را به جای همخوان‌های بی‌واک در آغاز هجا به کار می‌برند. این یافته با پژوهش‌های فرامکین (Fromkin, 1970)، لکور و لهرمیت (Lecours & Lhermitte, 1969)، گرین (Green, 1969) و بلوم‌استاین (Blumstein, 1973) همسویی دارد. هر چند با تحقیقات برلین و همکاران (Berlin et al., 1973) و یاکوبسون (Jakobson, 1972) ناهمسویی دارد. یاکوبسون (Jakobson, 1972) بر این باور است که همخوان‌های انسدادی بی‌واک بی‌نشان هستند. اما در پژوهش حاضر، داده‌های بیماران زبان‌پریش در تابلوی (۵) نشان می‌دهند که آن‌ها آسیب‌پذیرتر از جفت‌های واک‌دارند و بیماران در فرایندهای واجی از همخوان‌های واک‌دار به جای جفت بی‌واک آن‌ها استفاده می‌کنند. بنابراین، با توجه به داده‌های بیماران و مرتبه‌بندی محدودیت‌ها، همخوان‌های گرفته‌واک‌دار بی‌نشان و همخوان‌های گرفته‌بی‌واک نشان‌دار هستند. همچنین داده‌ها نشان می‌دهند که بیماران زبان‌پریش تمایل به حذف واج /r/ دارند که با یافته‌های یاکوبسون (همان) در مورد نشان‌دار بودن این واج مطابقت می‌کند. این در حالی است که داده‌های مورد اشاره نشان‌دار بودن واج /l/ را تأیید نمی‌کنند. زیرا بیماران زبان‌پریش آن را به سهولت به کار می‌برند. از آنجایی که بیماران زبان‌پریش تمایل کلی به حذف همخوان /r/ دارند، بنابراین در پیوند با یادگیری واج‌ها، این همخوان باید پس از همخوان /l/ فرا گرفته شود. داده‌های مربوط به همخوان‌های سایشی، انسایشی و انسدادی نیز نشان می‌دهند که بیماران هرگز در آغاز هجا به جای همخوان‌های انسدادی از همخوان‌های سایشی و انسایشی استفاده نمی‌کنند. اما مواردی از جایگزینی همخوان‌های سایشی و یا انسایشی به جای همخوان‌های انسدادی در پایان هجا دیده

می‌شود. فرایندهای جایگزینی و همگونی نشان می‌دهند که واج‌های انسدادی که به جای آن‌ها از واج‌های سایشی یا انسایشی استفاده شده بیشتر همخوان‌های پیش‌زبانی هستند تا اینکه بدنه‌ای باشند. بنابراین، با توجه به داده‌های تابلوی ۱، همخوان‌های پیش‌زبانی انسدادی را می‌توان بی‌نشان‌ترین همخوان‌ها در مقایسه با انسدادی‌های کامی یا نرم‌کامی به شمار آورد. از سوی دیگر، همخوان‌های انسدادی را نمی‌توان به طور مطلق واج‌های بی‌نشان به شمار آورد. زیرا در برخی موارد بیماران به جای آن‌ها از همخوان‌های دیگری استفاده می‌کنند. همچنین داده‌ها نمایانگر آن است که در میان واکه‌ها، واکه‌های افزاشته بی‌نشان‌تر از واکه‌های افتاده و میانی هستند. زیرا بیماران زبان‌پریش به جای واکه‌های افتاده و میانی، واکه‌های افزاشته را به کار می‌برند.

علاوه بر این، شواهدی از تقارن در نشان‌داری در رفتار زبانی بیماران زبان‌پریش دیده می‌شود. برای نمونه، زبان فارسی دارای انسدادی‌های بدنه‌زبانی و پیش‌زبانی است، اما بیماران فقط انسدادی‌های پیش‌زبانی را در آغاز واژه تولید می‌کنند. این امر می‌تواند شاهدی بر این ادعا باشد که جایگاه تولید بدنه‌زبانی در مقایسه با پیش‌زبانی نشان‌دار است. همچنین بیماران مورد اشاره واج‌های واک‌دار را به جای واج‌های بی‌واک تولید می‌کنند. این نتیجه در تضاد با یافته یاکوبسون (Jakobson, 1972) و هماهنگ با یافته اُدن (Ouden, 2002) است. به بیان دیگر، تحلیل داده‌های بیماران زبان‌پریش در تابلوی ۵ نشان می‌دهد که همخوان‌های انسدادی واک‌دار برخلاف داده‌های زبان طبیعی بی‌نشان‌اند. داده‌های بیماران نشان‌دهنده آن است که بر پایه محدودیت واک‌داری همخوان‌های گرفته‌آغاز هجا، واج‌های واک‌دار در نامیدن در مواجهه و تکرار بیماران زبان‌پریش صورت‌های بهینه یا بی‌نشان هستند.

باید توجه نمود که خطاهای بیماران زبان‌پریش پروکا و ترانس‌کرتیکال‌حرکتی از مجموع واج‌هایی است که در زبان فارسی به کار می‌روند. با این وجود، این بیماران در هیچ یک از خطاها، از واج‌هایی که در زبان فارسی وجود ندارند، استفاده نمی‌کنند. بنابراین خطاهای بیماران زبان‌پریش با توجه به تحقیقات آش و همکاران (Ash et al., 2010) خطای آوایی نیستند بلکه خطای واجی‌اند. بیشتر خطاها جایگزینی هستند که با واج‌های هدف مشخصه‌های مشترکی دارند. تحلیل خطاهای بیماران زبان‌پریش در بیان شفاهی و تکرار اسم‌های ساده و مرکب تأییدی بر نشان‌داری یاکوبسون (Jakobson, 1972) و هماهنگ با محدودیت‌های نظریه بهینگی پرینس و اسمولنسکی (Prince & Smolensky, 1993) است. برای نمونه، آواهای پیش‌زبانی در مقایسه با آواهای بدنه‌ای و نیز انسدادی‌ها در برابر سایشی‌ها بی‌نشان‌اند. این موارد به ترتیب از طریق محدودیت‌های نشان‌داری *بدنه‌ای و *سایشی تابلوهای ۱ و ۲ توسط این رویکرد نشان داده شده و تبیین می‌شوند.

توصیف خطاهای بیماران در رویکرد بهینگی بر اساس مرتبه‌بندی نسبی محدودیت‌های نشان‌داری و پایایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و روند رشد یادگیری واج‌ها را نشان می‌دهد. به بیان دیگر، هم کودکان و هم افراد زبان‌پریش به ساختار هجایی بی‌نشان در مراحل اولیه یادگیری و نیز در زبان‌پریشی حساس هستند و ساختار هجایی CV را به جای CVC و یا ساختار هجایی CVC را به جای CVCC تولید می‌کنند. داده‌ها نشان می‌دهند که هم فرایند حذف و هم فرایند کوتاه‌سازی در خوشه‌های همخوانی پایان هجا صورت می‌گیرد و در خوشه‌های آغازین دیده نمی‌شود. این در حالی است که فرایند واگذاری که به نوعی فرایند نرم‌شدگی است، بیشتر در خوشه‌های آغازین واژه‌ها رخ می‌دهد. این رفتار زبانی بیماران زبان‌پریش، هماهنگ با دو محدودیت «آغازه نباید پیچیده باشد» و «پایانه نباید پیچیده باشد» است. این دو محدودیت جهانی هستند. آن‌ها از این همگانی تلویحی به دست می‌آیند که اگر در زبانی آغازه و پایانه پیچیده وجود داشته باشد حتماً آغازه و پایانه ساده نیز مجاز خواهد بود. در زبان فارسی سه ساخت هجایی CV، CVC و CVCC وجود دارد، بنابراین ساخت هجایی زبان فارسی نه فقط لزوماً باید آغازه داشته باشد بلکه به هیچ وجه نباید آغازه آن پیچیده باشد. هر چند مواردی از پایانه پیچیده دو همخوانی در ساخت هجایی CVCC دیده می‌شود. این امر سبب می‌شود که محدودیت *آغازه پیچیده در مقایسه با *پایانه پیچیده در مرتبه بالاتری قرار گیرد و نقض آن تخطی مهلک باشد. در رفتار زبانی بیماران زبان‌پریش نیز تخطی از آغازه پیچیده دیده نمی‌شود و محدودیت پایانه پیچیده نیز رعایت می‌شود. به همین دلیل حذف همخوان آغازین در داده‌ها مشاهده نمی‌شود، زیرا این حذف تخطی از محدودیت جهانی آغازه پیچیده است.

یافته‌های پژوهش، نشان می‌دهند که محدودیت‌های نشان‌داری و پایایی برای نشان دادن رفتار زبانی بیماران زبان‌پریش دوباره مرتبه‌بندی می‌شوند، به بیان دیگر، تنزل محدودیت نشان‌داری سبب ارتقای محدودیت پایایی در داده‌های بالینی می‌گردد. با توجه به خطاها و تحلیل آنها روشن می‌شود که محدودیت‌های نشان‌داری در ارتباط با واج‌آرایی است. این در حالی است که محدودیت‌های پایایی در ارتباط با ویژگی‌های واژگانی واژه‌هاست. این امر نمایانگر واقعیت روانشناختی محدودیت‌ها و نشان دهنده هماهنگی رفتار زبانی بیماران زبان‌پریش با یادگیری واج‌ها در کودکان است. در رفتار زبانی مشاهده شده، بیماران از به کار بردن واج‌هایی که نشان‌داری بیشتری دارند پرهیز می‌کنند و بیشتر واج‌های بی‌نشان را به کار می‌برند. همچنین رویکرد بهینگی توصیف جامعی از خطاهای بیماران زبان‌پریش ارائه می‌دهد. همچنین کمک می‌کند تا درک بهتری از فرایند یادگیری واج‌ها با توجه به داده‌های بالینی به دست آورد. همچنین محدودیت‌های

*بدنه زبانی، *سایشی، *پایانه، *خوشه همخوانی پیچیده (پایانه) و *همخوان گرفته (بیواک) آغاز، خطاهای بیماران زبان‌پریش را توصیف کرده و نظریه نشان‌داری یاکوبسون (Jakobson, 1972) را تبیین می‌کنند. به بیان دیگر، یافته‌های این پژوهش در همه موارد به جز این که همخوان‌های گرفته آغاز هجا باید واگذار باشند با یافته‌های یاکوبسون (همان) هماهنگ و تأییدکننده نظریه وی هستند.

فهرست منابع

- خباز، مجید (۱۳۸۵). ترکیب غیرفعلی در زبان فارسی (پایان‌نامه دکترا) دانشگاه علامه طباطبایی. غنچه پور، موسی (۱۳۸۶). بررسی تولید اسم ساده و مرکب در بیماران زبان‌پریش. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبائی.
- غنچه پور، موسی. (۱۳۹۷). «ترکیب فعلی: فرایندی صرفی یا نحوی؟ یک بررسی پیکره بنیاد». زبان پژوهی. سال ۱۰. شماره ۲۸. صص ۱۴۹-۱۷۳.
- نیلی‌پور، رضا (۱۳۷۲). *آزمون زبان پریشی فارسی*. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران.

References

- Ash, S., McMillan, C., Gunawardena, D., Avants, B., Morgan, B., Khan, A., Moore, P., Gee, J., & Grossman, M. (2010). Speech errors in progressive non-fluent aphasia. *Brain and language*, 113(1), 13–20.
- Barlow, J. A., & Gierut Judith, A. (1999). Optimality theory in phonological acquisition. *Journal of Speech, Language and Hearing Research*, 42, 1482- 1498.
- Battistella, E. (1996). *The logic of markedness*. Oxford: Oxford University Press
- Berlin, C. I., Lowe-Bell, S., Cullen, J., Thompson, C., & Loovis, C. (1973). Dichotic speech perception: an interpretation of right ear advantage and temporal offset effects. *Journal of the Acoustical Society of America*, 53, 699-709.
- Blumstein, S. (1973). *A phonological investigation of aphasic speech*. The Hague: Mouton.
- Chomsky, N., & Halle, M. (1968). *The sound pattern of English*. New York: Harper and Row.
- Lacy, Paul (2006). *Markedness: reduction and preservation in phonology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Frank Benson, D., & Ardila, A. (1996) *Aphasia: a clinical perspective*. Oxford: Oxford University Press.
- Fromkin, V. (1970). The concept of “naturalness” in a universal phonetic theory. *Glossa*, 4, 29-45.
- Garman M. (1990). *Psycholinguistics*. New York: Cambridge University Press.
- Ghonchepour, M. (2007). *The study of production and comprehension of simple and compound nouns in Persian aphasic patients* (Master’s thesis). Allame Tabataba’i University, Tehran, Iran [In Persian].
- Ghonchepour, M. (2013). *Verbal Compounding in Persian* (Ph.D. dissertation). Allame Tabataba’i University, Tehran, Iran [In Persian].
- Ghonchepour, M. (2018). Synthetic compounding: a syntactic or morphological processing? A corpus-based study. *Zabanpazhuhi*, 10(28), 149-173 [In Persian].
- Green, E., (1969). Phonological and grammatical aspects of jargon in an aphasic patient. A case study, *Language and Speech*, 12, 103-118.
- Greenberg, J. (1966). *Language Universals*. The Hague: Mouton.

- Hjelmslev, L. (1935). La catégorie des cas: étude de grammaire générale I (Acta Jutlandica: Aarskrift for Aarhus Universitet 7.1). Copenhagen: Munksgaard.
- Jakobson, R. (1939). Signe zéro. In R. Jakobson, (Ed.). Selected writings II (pp. 211-219.). The Hague & Paris: Mouton.
- Jakobson, R. (1941). *Kindersprache, aphasie und allgemeine Lautgesetze*. Uppsala: Almqvist och Wiksells Boktryckeri.
- Jakobson, R. (1972). *Child language, aphasia and phonological universals*. The Hague, Netherlands: Mouton.
- Kager, R. (1999). *Optimality theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kiparsky, P. (1965). *Phonological change* (PhD dissertation). Massachusetts Institute of Technology, Massachusetts, USA.
- Lecours, A., & Lhermitte, F. (1969). Phonemic paraphasias: linguistic structures and tentative hypotheses, *Cortex*, 5, 193-228.
- Lesser, R. (1989). *Linguistic investigations of aphasia* (2nd ed). Britain: Athenaeum Press LTD.
- Lesser, R., & Milroy, L. (1993). *Linguistics and aphasia*. London: Longman.
- Lombardi, L. (1995). Why place and voice are different: constraint interactions and feature faithfulness in Optimality Theory (Master's thesis). University of Maryland, Maryland, USA.
- Lombardi, L. (2002). Coronal epenthesis and markedness, *Phonology*, 19(2), 219-51.
- Lewis, M. (1936). *Infant speech: a study of the beginnings of language*. London: Kegan Paul, Trench, Trubner.
- Meuamann, E. (1903). *Die Sprache des Kindes*. Zurich: Zurich & Furrer.
- Miyakoda, H. (2005). The prosodic structure in Japanese acquisition. In M. Tzakosta, C. Levelt & J. van de Weijer. (Eds.), *Developmental paths in phonological acquisition* (pp. 39-51). Special issue of Leiden Papers in Linguistics.
- Nilipour, R. (1993). *Aphasia tests*. Tehran: Iran University of Medical Sciences Publications [In Persian].
- Ouden, D. B. (2002). Segmental vs positional markedness in syllables: deletion errors in the paraphasias of fluent and non-fluent aphasics. In E. Fava (Ed.) *Clinical Linguistics: Theory and Applications in Speech Pathology and Therapy* (pp. 23-45). Amsterdam: John Benjamins.
- Prince, A., & Smolensky, P. (1993). *Optimality theory: Constraint interaction in generative grammar*. New Brunswick, NJ: Rutgers Center for Cognitive Science, Rutgers University.
- Quirk, R., Greenbaum, S., Leech, G., & Svartvik, J. (1987). *A comprehensive grammar of the English language* (5th ed). London and New York: Longman.
- Rutherford, W. (1982). Markedness in second language acquisition. *Language Learning*, 32, 85-108
- Salus, P., & Salus, M. (1974). Developmental neurophysiology and phonological acquisition order, *Language*, 50, 151-160.
- Trubetzkoy, Ni. S. (1969). *Principles of phonology*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Ulatowska, H. K., & Baker, W. D. (1975). On a notion of markedness in linguistic system: application to aphasia. In R. H. Brookshire (Ed.), *Clinical Aphasiology Conference Proceedings* (pp. 153-164). Minneapolis, MN: BRK Publishers.
- Xabbaz, M. (2006). *Root compounding in Persian* (PhD dissertation). Tehran: Allame Tabataba'i University [In Persian].

Markedness in Oral Production and Repetition of Persian Aphasias: A study on Optimality Theory

Mousa Ghonchepour¹

Received: 2017/07/12
Accepted: 2018/08/27

Abstract

In this article, markedness is studied through the errors of one Persian Motor Transcortical and two Broca aphasias in production of simple and compound nouns comprising of “N+N”, “Adj+N” and “N+verb stem” with regard to optimality theory of Prince and Smolensky (1993). The issue that language structures include two marked and unmarked values is called markedness. It is believed that the unmarked phones and structures are acquired before marked ones in language acquisition (Ulatowska, & Baker 1975; Jakobson, 1941). The markedness studies also show contrast between these groups of phonemes: voiceless and voiced consonants; liquids and non-liquids; back and front consonants; affricates versus stops and fricatives and oral versus nasal vowels. Since compounding is one of the most productive and common processes in Persian, it is necessary to study markedness in confrontation naming and repetition tasks of verbal and nonverbal compound nouns on the basis of phonological theories such as optimality theory to get some pieces of fresh evidence in order to reveal whether markedness theory is true or false. Using the clinical data also gives us an opportunity to get a clear picture from phonological processes in speech production of Persian native speakers and add richness to former theories.

The main purpose of this article is to study the markedness by using the description of the common error patterns to get the necessary evidence to evaluate the markedness theory of Jakobson (1972). The study of aphasics' data tries to clarify whether markedness is extended as a general principle to language behavior of aphasic patients and whether aphasic patients' errors in confrontation naming and repetition tasks are in agreement with Jakobson (1972) or not. The comparison of Persian aphasic patients' competence and performance is another purpose used to clarify what is the explanation of optimality theory of Prince and Smolensky (1993) regarding markedness theory in Persian.

¹ Assistant professor, Department of Persian Language and Literature, Farhangiyani University, Tehran, Iran. E.mail: m.ghonchepour@cfu.ac.ir

One female and two male monolingual Persian-speaking aphasic patients participated in this study. Three normal men and women as a control group were matched to aphasic patients according to gender, age, educational degree, native language and handedness. Language stimuli of this study included 32 simple and 32 root (nonverbal) and synthetic (verbal) compound nouns. These nouns were the most frequent categories among different categories derived from PhD dissertations of Khabbaz (2007) and Ghonchepour (2014). Regarding frequency and length of stimuli, an effort was made to match the simple words to the compound nouns. To investigate the ability of patients to produce simple and compound nouns, picture confrontation naming and repetition tasks were designed and performed. 32 pictures of compound stimuli were intermixed with 32 pictures of simple nouns. The speech of patients was recorded while doing the tasks. In the repetition task, the same lexical stimuli pertaining to confrontation naming task were used and the patients were asked to repeat them after the examiner. Their performance was recorded and then, errors were classified and analyzed based on phonological patterns of common disorders.

Errors and phonological processes in confrontation naming and repetition of simple and compound nouns are analyzed on the basis of final consonant deletion, cluster reduction, fronting, stopping and onset voiced obstruent consonant patterns. Data analysis shows that the errors of these patients are phonemic and the insertion process is not observed in any of error patterns. The deletion and reduction processes take place in final clusters of word syllables while voicing process mostly happens in onset clusters of words. In other words, the *COMPLEX (coda), *CODA, MAX-IO and UNIFORMITY constraints of markedness and faithfulness show that the unmarked CV syllable structures are the most optimal output structures which are represented via the deletion of final consonant or the reduction of coda cluster obstruent consonants. The domination of ONSET (- voiced) obstruent over IDENT ONSET (voice) and IDENT- IO (voice) reveals that voiced obstruent consonants of onsets are the unmarked phonemes in comparison with voiceless ones. This issue is in agreement with Fromkin (1970), Lecours and Lhermitte (1969), Green (1969) and Blumstein (1979) and is against Berlin, Lowe-Bell, Cullen, Thompson and Loovis (1973) and Jakobson (1972). Coronal phonemes in comparison with dorsal phonemes and stops against fricatives are unmarked which are respectively shown through *DORSAL and *FRICATIVE markedness constraints proving markedness theory of Jakobson (1972). The findings also show that the Persian Broca and Motor Transcortical aphasias mostly use onset voiced obstruent consonants in place of voiceless ones which is contrary to Jakobson (1972) and indicates that voiceless stops are more vulnerable than their voiced pairs. The findings also reveal that high vowels are the most unmarked ones among vowels and patients use them in place of mid or low vowels.

Keywords: Markedness, Markedness constraint, Faithfulness constraint, Compound noun, Aphasia

Contents

- 26 **Checking Time Justifiability Pattern in “Wedding Photo” Play**
Mahtab Asadi, Mahmood Ranjbar
- 56 **Investigation and Analysis of Arar’s Poetry**
Leila Hosseini, Hamed Sedghi, Ali Pirani Shal, Soghra Falahati
- 75 **Evaluation of Telling Narrative in Children vs. Adults Based on Talmy’s Motion Event**
Elham Akhlaghi Baghoojari, Shahla Sharifi, Ali Izanloo
- 107 **A Syntactic Analysis of Ergative Case Marking in Some Iranian Languages: A Minimalist View**
Ifa Shafaei, Muhammad Dabiroghaddam
- 127 **Prosodic Analysis of Ezafe Construction in the Framework of Prosodic Phonology**
Ramin Hekmati, Mahmood Bijankhan
- 149 **The Distribution of Wh-word in Single Wh-Questions in Persian**
Ahmadreza Sharifipur Shirazi, Jala Rahimian
- 174 **Development of Causal Coherence in the Narrative Discourse of Monolingual Persian-speaking Children**
Elahe Kamari
- 198 **Semantic Relations in Definitions in Monolingual Dictionaries**
Badri Sadat Seyyed Jalali, Azita Abbasi
- 220 **Rule Inversion in Persian: The Change of /e/ to [a] in The Standard and Esfahani Accents**
Bashir Jam
- 245 **Comparison of Motion Verbs in Persian and English Languages (A Cognitive and Typological Approach)**
Najmeh Eslamipour, Mohammad Hossein Sharafzadeh
- 272 **Markedness in Oral Production and Repetition of Persian Aphasias: A study on Optimality Theory**
Mousa Ghonchepour

In the Name of God

Scientific Journal of
Language Research (Zabanpazhuhi)
Vol. 11, No. 31, Summer 2019

Chief Executive: **S. Ghahremani-Ghajar**

Editor-in- Chief: **F. Haghbin**

Deputy Editor: **A. Abbasi**

Editor (Persian): **N. Monfared**

Editor (English): **S. Pakzadian**

Managing Director: **N. Jafari**

Editorial Board

M. Bijankhan: *Professor of Linguistics, University of Tehran*

F. Haghbin: *Associate Professor of Linguistics, Alzahra University*

E. Khazali: *Professor of Arabic Language and Literature, Alzahra University*

F. Sasani: *Associate Professor of Linguistics, Alzahra University*

E. Sotoudehnama: *Professor of English Language Teaching, Alzahra University*

M. Assi: *Professor of Institute of Human Sciences*

E. Faghih: *Emeritus Professor of English Language Teaching, Alzahra University*

Y. Modarressi: *Professor of Linguistics, Institute of Humanities and Cultural Studies*

B. Meshkinfam: *Associate Professor of Arabic Language and Literature, Alzahra University*

International Board

M. Chaouch: *professor of Arabic Linguistics, Manouba University, Tunisia*

M. Dokhtourichvili: *professor of French Language, Ilia University, Tbilisi, Georgia*

E. Polishchuk: *Associate Professor of Russian Language, Lomonosov Moscow State University, Russia*

M. Ghaffari: *Associate Professor of Teaching Persian Language, Cambridge University, U.K*

M. seyfeddinipour: *Member of World Languages Institute, SOAS University, U.K*



Alzahra University Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran

Postal Code: 1993891176

Email: Zabanpazhuhi@Alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-8833

E-ISSN: 2538-1989



- **Checking Time Justifiability Pattern in “Wedding Photo” Play**
Mahtab Asadi, Mahmood Ranjbar / 26
- **Investigation and Analysis of Arar’s Poetry**
Leila Hosseini, Hamed Sedghi, Ali Pirani Shal, Soghra Falahati / 56
- **Evaluation of Telling Narrative in Children vs. Adults Based on Talmy’s Motion Event**
Elham Akhlaghi Baghoojari, Shahla Sharifi, Ali Izanloo / 75
- **A Syntactic Analysis of Ergative Case Marking in Some Iranian Languages: A Minimalist View**
Ifa Shafaei, Muhammad Dabiroghaddam / 107
- **Prosodic Analysis of Ezafe Construction in the Framework of Prosodic Phonology**
Ramin Hekmati, Mahmood Bijankhan / 127
- **The Distribution of Wh-word in Single Wh-Questions in Persian**
Ahmadreza Sharifpur Shirazi, Jala Rahimian / 149
- **Development of Causal Coherence in the Narrative Discourse of Monolingual Persian-speaking Children**
Elahe Kamari / 174
- **Semantic Relations in Definitions in Monolingual Dictionaries**
Badri Sadat Seyyed Jalali, Azita Abbasi / 198
- **Rule Inversion in Persian: The Change of /e/ to [a] in The Standard and Esfahani Accents**
Bashir Jam / 220
- **Comparison of Motion Verbs in Persian and English Languages (A Cognitive and Typological Approach)**
Najmeh Eslamipour, Mohammad Hossein Sharafzadeh / 245
- **Markedness in Oral Production and Repetition of Persian Aphasias: A study on Optimality Theory**
Mousa Ghonchepour / 272